

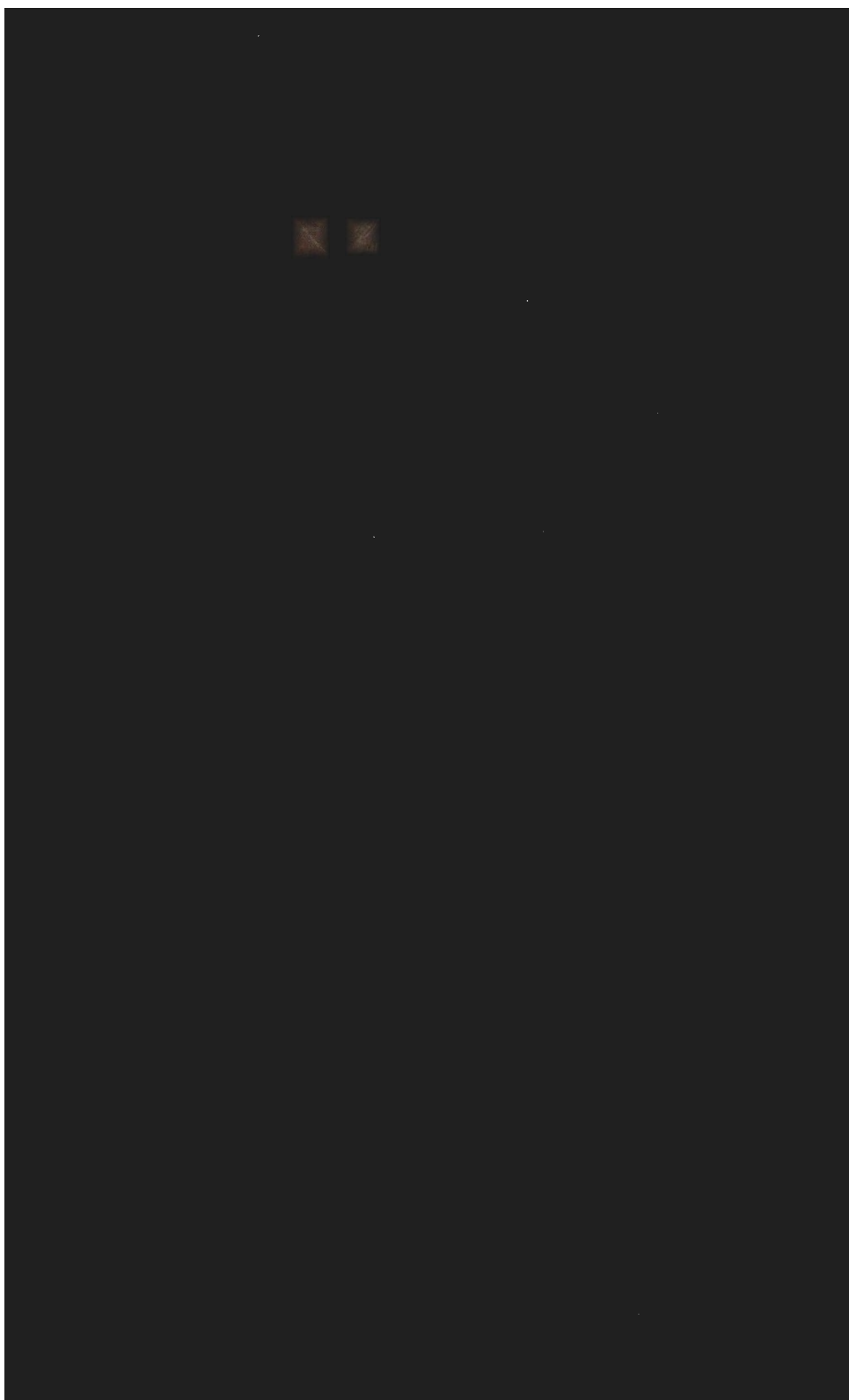
تفسیر مثنوی مولوی

بر اساس تفسیر شیخ الاسلام ابن کثیر

فاتح الالباب و روح المثنوی

تألیف و ترجمہ

دکتر خواجہ سلیمانی زاہد



دکتر حاجی ابراهیم زاده

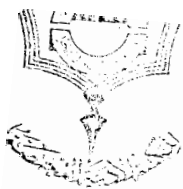
پیشتر عمومی اصولی

۱



۸/۰۴۰ کی ت

۱/۱۵



۸/۰۴۰

جلد اول

تفسیر شومی موملومی

بر اساس تفسیر رنوا لین نیکن

و
فاتح الابیات و روح الثنوی

تالیف و ترجمہ

دکتر جواد سلیمانی زاہد

استاد دانشگاه

سلماسی زاده، جواد - ۱۲۹۵ - ، شارح،
تفسیر مثنوی مولوی بر اساس تفسیر رینوالین
نیکلسن و فاتح‌الابیات و روح المثنوی / تالیف و
ترجمه جواد سلماسی زاده. - تهران: اقبال، ۱۳۷۴ -
ج.

ISBN 964-406-141-1 (دوره)

ISBN 964-406-142-X (ج. ۱) - ۱۰۰۰۰۰۰ ریال

ISBN 964-406-143-8 (ج. ۲) - ISBN

ISBN 964-406-144-6 (ج. ۳)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

Jevad salmassizadeh. A ص.ع. به انگلیسی:

commentary on four parables Mawlawi's

Mathnawi based on the ...

چاپ قبلی، جواد سلماسی زاده، ۱۳۶۹.
کتابنامه.

جلد اول، دوم (چاپ دوم).

ج. ۱ و ۲ (چاپ سوم: ۱۳۷۸).

ج. ۳ (چاپ دوم: ۱۳۷۸).

۱. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق
مثنوی -- نقد و تفسیر. ۲. شعر فارسی -- قرن ۷ ق.
-- تاریخ و نقد. الف. مولوی، جلال‌الدین محمد بن
محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. مثنوی. شرح. ب. نیکلسون،
رینوالین، ۱۸۶۸ - ۱۹۴۵،
Nicholson Reynold

Alleyno ج. عنوان. د. عنوان: مثنوی. شرح.

۷ت ۸س / PIR۵۳۰۱ / ۸فا ۱/۳۱

سن / م ۸۴۹۹

۷۷-۱۱۰۸ م

کتابخانه ملی ایران



چاپ و انتشارات اقبال

تهران - خیابان دکتر علی شریعتی (کدپستی ۱۶۱۳۹) تلفن: ۷۶۳۵۷۴

تهران - خیابان جمهوری اسلامی (کدپستی ۱۱۴۶۷) تلفن: ۳۱۱۸۷۰۱

نام کتاب	: تفسیر مثنوی مولوی (جلد اول)
تألیف و ترجمه	: دکتر جواد سلماسی زاده
نوبت چاپ	: سوم - ۱۳۷۹
صفحات و قطع	: ۵۰۸ صفحه - ۱۷x۲۴
تیراژ	: ۱۰۰۰ جلد
چاپ	: اقبال

شابک: ۹۶۴ - ۴۰۶ - ۰۸۱ - ۴

ISBN: 964-406-081-4

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱	۱- حسب حال
۵	۲- پیش گفتار
۸	۳- زندگی نامه رینولدالین نیکلسن
۱۲	۴- آثار علمی نیکلسن
۱۹	۵- اهتمام خاص نیکلسن نسبت به مثنوی مولوی
۲۳	۶- تصحیح متن مثنوی
۳۰	۷- مقدمه متن
۴۵	۸- شرح مثنوی
۷۸	۹- داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزکی
۱۰۰	۱۰- از خداوند ولی التوفیق در خواستن توفیق رعایت ادب
۱۱۳	۱۱- ملاقات پادشاه با آن طبیب الهی که در خوابش بشارت داده بودند
۱۱۸	۱۲- بردن پادشاه آن طبیب را بر سر بیمار تا حال او را ببیند
۱۵۵	۱۳- خلوت طلبیدن آن ولی از پادشاه با کنیزک جهت دریافتن رنج کنیزک
۱۶۷	۱۴- دریافتن آن ولی رنج و عرض کردن رنج او را پیش پادشاه
۱۶۷	۱۵- فرستادن شاه رسولان بسمرقند با آوردن زرگر
۱۷۶	۱۶- بیان آنک کشتن و زهر دادن مرد زرگر بشارت الهی بود
۲۰۳	۱۷- حکایت مرد بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان
۲۴۴	۱۸- داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت
۲۵۶	۱۹- آموختن وزیر مکر پادشاه را

صفحه	عنوان
۲۵۹	۲۰- تلبیس وزیر با نصارا
۲۶۲	۲۱- قبول کردن نصارا مکر وزیر را
۲۶۶	۲۲- متابعت کردن نصارا وزیر را
۲۸۸	۲۳- قصه دیدن خلیفه لیلی را
۳۰۰	۲۴- بیان حسد وزیر
۳۰۵	۲۵- فهم کردن حاذقان نصارا مکر وزیر را
۳۰۶	۲۶- پیغام شاه پنهان مر وزیر را
۳۰۷	۲۷- بیان دوازده سبط نصارا
۳۰۹	۲۸- تخلیط وزیر در احکام انجیل
۳۳۹	۲۹- بیان آنک این اختلاف در صورت روش است نی در حقیقت راه
۳۶۰	۳۰- بیان خسارت وزیر در این مکر
۳۹۲	۳۱- مکر دیگر انگیختن وزیر در اضلال قوم
۳۹۶	۳۲- دفع گفتن وزیر مریدان را
۴۰۶	۳۳- مکرر کردن مریدان که خلوت را بشکن
۴۱۱	۳۴- جواب گفتن وزیر که خلوت را نمی شکنم
۴۱۲	۳۵- اعتراض مریدان بر خلوت وزیر

حسب حال

اینک بیاری ایزدمنان (جلّ جلاله و عمّ نواله) و از عنایت جان پاك و روان
تابناك اولیاء كرام (قدس الله سرهم العزیز) از ترجمه و تحشیه بخشی از دفتر
نخستین تبیان مثنوی معنوی مولوی - شرح رینولد آلین نیکلسن - فارغ شده است .
اگر این فقیر را چنین توفیقی حاصل آمد، تا از این دریای بیکرانه قطره‌ای بدست
آرد، و باندازه استعداد و درخور فهم خود و بخیال خویش از ظاهر کلام مولانا
طرفی ببرندد، نتیجه تلقین و تأثیر نفس گرم و گیرای شادروان استاد بزرگوار
علامه فقید، بدیع الزمان فروزانفر، و خدمت و صحبت عارف صاحب‌دل - شیخ مگرم،
جناب آقای هادی حائری می‌باشد . چه طی این طریق که بقول مولوی، معراج‌جان
و نردبان آسمان است، بدون همراهی پیردلیل میسر نمیشود . گویانکه مشکلهای
مثنوی، از حوصله درس و بحث و فحص، و لفظ و زبان و قلم بیرون است .

این کتاب مستطاب که تالی کتب آسمانی است، زبان حالست نه لسان‌قال.
شرح کامل این کتاب عشق و جلوه گاه ذوق و عرفان، در تنگنای الفاظ امکان
پذیر نیست .

مع‌ذالك این وجیزه نشانه تلاشهای شبانه روزی سالیان دراز این فقیر است،
که مثنوی را بسان کتاب درسی خوانده، و در لطایف معانی و دقایق مطالب آن
بررسی نموده است . و متجاوز از یکربع قرن باچندین شرح مثنوی فارسی، ترکی
عربی و انگلیسی آشنا گشته، نیز آثار ماسینون را از مدّ نظر گذرانیده است .
و از آن میان سه شرح مثنوی بسیار مشهور را برگزیده است:

۱ - روح‌المنثوی

۲ - فاتح‌الابیات انقروی

۳ - تفسیر منثوی معنوی نیکلسن

ولی کتاب روح‌المنثوی، با آنهمه طول و تفصیل و عظمت و اشمال، بر مطالب مفید فقط متضمن شرح ۷۳۸ بیت از دفتر نخستین منثوی است، الحق باید گفت آنچنانکه شاید و باید حق مطلب را بجای آورده است، اما چون اثری کامل نیست، ترجمه آن چندان سودمند بنظر نرسید.

در خلال این احوال بسال ۱۳۳۷ سرور مكرم و دانشمند معظم جناب آقای جعفر سلطان‌القرائی، نسخه نفیس کتاب فاتح‌الابیات را در اختیار اینجانب گذاشتند، و بترجمه آن اثر عظیم تشویقم فرمودند. از آن تاریخ به بعد بدان کار اشتغال ورزیدم و حتی در ایام تحصیل در دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، در حدود دوهزار بیت از آنرا ترجمه و بحضور شادروان بدیع الزمان فروزانفر، تقدیم داشتم.

در سالهای بعد که مسافرت کمبریج برایم پیش آمد، به کتابخانه مرکزی آنجا مراجعه کرده و اصول مدارك و نسخه‌هایی را که مورد استفاده رینولد آلمن نیکلسن بوده مورد مطالعه قرار دادم، چون بین این دواثر (فاتح‌الابیات، تفسیر نیکلسن) مناسباتی ملاحظه گردید بر آن شدم که ایندو را در يك کتاب جمع و ترجمه و بطبع رسانم. (یعنی اصل متن ترجمه تفسیر نیکلسن، پاورقی ترجمه فاتح‌الابیات) بعدها که ترجمه فاتح‌الابیات در تبریز و تهران همزمان منتشر شد، رغبتی برایم در اتمام کاری که بدان شیوه مشکل آغاز کرده بودم، باقی نماند، لذا روی بترجمه تفسیر نیکلسن آوردم. علی‌الخصوص که برای انجام این مهم از طرف استاد دانشمند و منثوی شناس نامی آقای دکتر منوچهر مرتضوی تأکید گردید.

پس شك و تردید را بکنار گذاشته و موروار درصدد کندن کوهساران برآمدم. امیدوار است بهمدد حق در انجام آن توفیق یابد.

در پایان این مقوله ناگزیر است، شمه‌ای از محتوای کتاب و روش کار خویش را ذکر کند:

تفسیر مثنوی نیکلسن، حاصل کوششها و پژوهشهای سالیان دراز زندگی وی است، چکیده‌ایست از معارف اسلامی و ادبیات عرفانی فارسی و عربی و ترکی. معجونی است که از عصاره تحقیقات غرب و نخبه مندرجات بیست و هفت فقره شرح مثنوی ترکیب یافته است.

نکته برجسته‌ای که، محقق عالی قدر در مقام تفسیر ابیات مثنوی، به بحث انتقادی درباره نظارهای گوناگون شارحان پرداخته و حتی متذکر اشتباهات خود در طبع متن مثنوی، یادرسه مجلد ترجمه مثنوی شده و به اصلاح آنها اقدام نموده است. و چنین بررسی موشکافانه را هم در مورد لفظ و هم در مورد معانی و مفاهیم انجام داده است.

مثنوی شناس ارزشمند ما، در خلال شرح مثنوی به همه مآخذ قصص و سرچشمه افکار مولانا پرداخته، چنانکه، ۷۴۵ فقره حدیث نبوی و ۵۲۸ آیه قرآن کریم را باقید سوره و شماره آیه و همچنین باتبین ۱۲۸۱ موضوع مختلف و ۲۷۵ تمثیل و داستان را مورد بحث و فحص قرار داده است. مهم تر از همه آنکه به ارتباط افکار مولانا و هم آهنگی کیفی و تناسب اشعار مثنوی نظر داشته و بطریق ایجاز و اجمال به قید دفتر و شماره شعر و موضوع در متن پرداخته است و این همه مطلب را فقط در دو مجلد (جلد اول ۳۷۳ صفحه، جلد دوم ۴۷۳ صفحه) نقل کرده است که بقول معروف، بحر را در کوزه‌ای ریخته است.

روش نگارش مفسر عالیقدر، ایجاز تمام و مشکل‌نگاری است، که درقبال اینهمه اجمال و ارجاع دقیق و مشخص مطالب بآخذ باقید صفحه و سطر، و در مورد اشعار مثنوی باقید دفتر و شماره شعر، شاید وظیفه مترجم کار آسانی نبود.

برای آنکه کتاب حاضر مورد استفاده عاشقان مثنوی و دانشجویان عزیز و

قابطه مردم قرار گیرد که دسترسی به مآخذ ندارند، چاره جز این ندانست که متن را بروش ترجمه تفسیری ترجمه نماید و موضوع‌های ارجاعی را پس از جستجوی بسیار و تحمّل سرگشتگی فراوان از مآخذی که این وجیزه را در بایست بود، بدست آورد و در کمال دقت و امانت در پاورقی درج نماید، گرچه بعضی نایافته ماند ولی هنوز دامن طلب از دست نگذاشته است.

در باره مثنوی، با اهتمام خاصی همه شواهد شعری را که مؤلف بدان اشاره نموده است از تبیان مثنوی معنوی استخراج و در پاورقی درج نموده، گاهی نیز پاره‌ای مستندات را از بعضی تفاسیر دیگر مثنوی یا پاره‌ای از کتب مآخذ جمع و بدان افزود. بطوریکه کتاب حاضر در حدود پنجهزار بیت از اشعار مثنوی را بعنوان شاهد مثال متضمن و در واقع رنگ تفسیر مثنوی به مثنوی گرفته است.

همچنین همه آیات قرآن مجید را که مفسر بزرگوار در متن اشاره نموده بود با دقت در پاورقی نقل و نیز ترجمه آنها را اضافه کرده است. مع الوصف اگر نقصی و عیبی در کار باشد فقط متوجه مترجم است نه اصل.

پیشگفتار

فاتح الایات

چون بمناسبات و ارتباط فاتح الایات انقروی باتفسیر مثنوی مولوی - نیکلسن - اشاره شد. لذا بطور اجمال بذکر سبک نگارش آن کتاب می‌پردازد. شرح حال انقروی در ضمن زندگی نامه شارحان مثنوی د: پاورقی خواهد آمد.

باری فاتح الایات مشتمل بر شرح شش دفتر، دایر بنیاد مفید و بنوبه خود رساو شیواست. از نظر شیوه نگارش سبک زمان خویش، دارای اطناب و اسهاب، سرشار از قرینه‌سازی و سجع و ترصیع و موازنه، و مالا مال از مفردات و ترکیبات و اشعار و امثال عربی و فارسی است. چون انقروی شیخ و مرشد خانقاه (غلطه سرای) بود، بنابراین آثار مجلس گفتن در نثر او پیداست، و همچنین برای تفهیم موضوع بمزیدان و سالکان طریقت مولوی، به تأکید و تکرار پرداخته و موضوع را در بعضی مواقع بدرازا کشانیده است.

اما از نظر معنی شارح مذکور، قرآن و حدیث و فقه را به تقلید از ظاهر متن مثنوی در قالب عرفان ریخته، و با علم کلام اسلامی آمیخته است.

از طرف دیگر بیان منظوم کلیات تصوف مفری است، شعر بنفس خویش سنگریست، ولی شرح ایات مثنوی بانثر، و با زبانی که در مسیر تکامل است، بسیار دشوار مینماید:

زیرا که زبان و اصطلاحات صوفیان غالباً متغیرو لغزنده است، یعنی برخلاف سایر فرق و مذاهب که الفاظ و تعبیرات ثابتی دارند، زبان صوفیان آن ثبات را

ندارد، لغات در معانی مجازی و گاهی بسیار مجازی بکار میرود، از اینرو انقروی اغلب اصطلاحات معمول در فارسی را بکار برده است، بطوریکه صرف نظر از پاره‌ای لغات و روابط کلام و معانی افعال، فهم جمله‌ها برای فارسی زبانان، اشکال زیاد ندارد. البته باید در نظر داشت، انقروی در قرن یازدهم هجری در کشور عثمانی میزیسته لذا از قیود و سنن و معتقدات رایج زمان و محیط زیست خویش آزاد نبود، و از ترس چماق تکفیر و خشم عوام و علمای قشری، قادر نبود، بقول معروف بساط عارفانه را بی‌باکانه بگستراند، و اسرار نهان را منصور وار هویدا سازد. بلکه مطابق رسم زمان و پیروی از گذشتگان، مسائل تصوف و عرفان را با رمز و اشاره و کنایه و استعاره و ابهام و الفاظ لغزنده ذکر کرده است.

شرح انقروی مشحون از عین آیات قرآن و کلمات قصار بزرگان اسلام و اخبار و احادیث نبوی است.

باری انقروی مانند اغلب شارحان، بزیور علوم و فنون زمان خویش آراسته بود. مع ذلک تفسیر انقروی در حدود عناصر و مواد ظاهری گفتار مولوی متوقف است. چون تجزیه کامل و طبقه بندی علمی مطالب مثنوی، مورد توجهش نبوده از اینرو بندرت در مقام تبیین ابیات، از مثنوی مدد می‌گیرد، یعنی اینکار اتفاقی است و از اشعار نغز و دلکش و سرتاپا شور و هیجان دیوان شمس و سایر آثار منشور مولانا نشانی در این شرح دیده نشده است.

بذکر عقاید اولیاء سلف پرداخته، اما بسایر متون ادبیات عرفانی بسیار کم اشاره کرده است. گاه گاهی به گفتار شارحان مثنوی قبل از خود، از قبیل شمعی و سروری پرداخته و زمانی نیز بحث و انتقادی در باب روش شرح آنان نموده است. در بحث الفاظ بشرح کلمات مشکک عربی و فارسی و ترکی پرداخته و دادمعنی داده که در آن مقام نیز توجه بیشتری به بیان مفردات و ترکیبات تازی مبذول داشته

است. درهنگام ضرورت ازتازی و فارسی و ترکی شواهد شعری آورده ولی اغلب نام شاعران را ذکر نکرده است.

بطور کلی این کتاب اثر بسیار نفیسی است که نیکلسن در مقدمه کتاب خود آنرا ستوده، اما بین متن تفسیر نیکلسن و این کتاب فرق فاحشی وجود دارد. و علی رغم بعضی نظرها تفسیر نیکلسن ترجمه انگلیسی فاتح الابیات نیست.

بخشی نخست

زندگی نامه رینولد آلین نیکلسن

نگارنده در طی مقالاتی درمهمانه وحید و نشریه دانشکده ادبیات تبریز شرح احوال نیکلسن را نوشته است. اما چون کتاب حاضر بهترین اثر نیکلسن است، و این دانشمند آنچنانکه در خور است، در ایران شناخته نشده، چه بسا کسانی که او را در عداد دیگر خاورشناسان پنداشته‌اند، از اینروتذکار خلاصه زندگی نامه وی ضروری بنظر می‌رسد:

خانواده نیکلسن: مارک نیکلسن، نیای بزرگ شارح مثنوی عضو کوئینز کالج دانشگاه اکسفورد بود، و بعدها بریاست کوردینگتن کالج در دانشگاه بارباروس ارتقاء یافت. فرزندش موسوم به جان نیکلسن نیز در کوئینز کالج اکسفورد به تحصیل زبان عربی پرداخته و تورات و انجیل را بررسی و در این مورد تحقیق دقیق کرده است. نسخه‌های خطی نفیسی از متون اسلامی فراهم نموده و در سال ۱۸۴۰ کتابی در باب بنیاد سلسله فاطمینان افریقا منتشر ساخته است.

هنری الین نیکلسن (۱۸۴۴-۱۸۹۹) دانشمند مشهور زیست‌شناسی بود، که عضویت انجمن سلطنتی بریتانیا درآمد. ابتدا بشغل جراحی اشتغال داشت بعد

بسمت استادی تاریخ طبیعی دانشگاه‌های سنت (اندریو، ابردین) برگزیده شد. وی تألیفات و مقالات فاضلانۀ فراوانی در باب ژئوفیزیک و حیوانشناسی دارد. فرزند او رینولد آلن نیکلسن مفسر بزرگ مثنوی معنوی مولوی است.

در سال ۱۸۶۸ در یوزک شایرمتولد شد، از نیای خویش میراث گرانبھائی مشتمل بر تعداد کتب خطّی نفیس فارسی و عربی یافت. وجود همان متون و محیط خانوادگی و تشویق و تعلیم پروفیسور ادوارد براون ایرانشناس نامی، که استاذ زبان و ادبیات فارسی وی بود، نیکلسن جوان را بعالم اسلام شناسی و ادبیات عرفانی ایران کشانید.

او تحصیلات مقدماتی خود را در السنه کلاسیک (یونانی و لاتین) در دانشگاه آبردین اسکانلند شروع کرد، و در سال ۱۸۷۷ بمنظور ادامه تحصیل به «ترینیتی» کالج در دانشگاه کمبریج وارد گردید. در سال ۱۸۸۹-۱۸۸۸ حائز رتبه اول و برنده جاز شد. از خصایص برجستۀ نیکلسن آنکه در جوانی در ورزش مقام ممتازی داشت، و تا شصت سالگی بوزرش ادامه داد.

باری وی در محضر دانشمند شهیر تئودور نولدکه و دوخویه، زبان و علوم ادبی عربی را فراگرفت. در سال ۱۸۹۱ بایر و فسور براون آشنا شد، به آموختن زبانهای فارسی و هندوستانی پرداخت و در آزمایش زبان هندوستانی توفیق شایانی بدست آورد. بالنتیجه بعضویت کالج ترینیتی، درآمد.

این دانشمند عالی مقام، از نخستین گام، مقتون ادبیات صوفیانۀ فارسی گردید. و در سال ۱۸۹۸ کتاب «برگزیده غزلیات عرفانی مولوی» یعنی منتخبی از دیوان شمس تبریزی را توأم با ترجمه و تفسیر بزبان انگلیسی و فارسی از طریق انتشارات دانشگاه کمبریج طبع و نشر نمود. این اثر که در حکم پایان نامۀ تحصیلات وی بود. او را در عداد شرق شناسان طراز اول قرار داد.

مراحل و مدارج اداری :

- ۱- در سال ۱۸۹۲ عضویت ترینییتی کالج .
 - ۲- « ۱۹۰۱ معلمی زبان فارسی در دانشگاه لندن .
 - ۳- « ۱۹۰۲-۲۶- تدریس زبان فارسی در کمبریج .
 - ۴- « ۱۹۲۲ عضویت فرهنگستان بریتانیا .
 - ۵- « ۱۹۲۶ استادی کرسی عربی دانشگاه کمبریج .
- در سال ۱۹۰۳ با دوشیزه‌ای بنام « سیسیلیا وارتنی » ازدواج کرد ، ولی صاحب فرزندی نشد. سیسیلیا وارتنی ده سال بعد از نیکلسن زندگی کرد .
- بیشتر ایام زندگی علمی نیکلسن در کمبریج گذشت، فقط هفت سال ازدوران بازنشستگی وی در مدرسه علوم شرقی سپری شد . سرانجام در اثر کار و زحمت زیاد، ضعف باصره پیدا کرد و بتدریج سلامت مزاج را از دست داد ، بناچار گوشه‌گیری اختیار نمود ، و سال‌های آخر عمر خود را در شهر چستر گذرانید ، و در ۲۷ اوت ۱۹۴۵ م، پسرای جاودانی شتافت .
- نیکلسن نشان‌های برجسته علمی و دولتی از دانشگاه‌ها و مراجع علمی بدست آورد. از جمله مشاغل وی عضویت آکادمی بریتانیا و عضویت وابسته فرهنگستان ایران بود . ۵۲ سال از عمر عزیز خود را صرف تحقیق و تبیع و ترجمه و طبع و نشر متون ادبیات اسلامی، بویژه کتاب‌های اصیل ادبیات عرفانی فارسی کرده است . بهمین مناسبت پس از فوتش طبق آداب و رسوم و سنن ایرانی مراسمی در تهران برپا گردید . استادان ادب فارسی ، علی‌الخصوص شادروان علامه فقید بدیع الزمان - فروزانفر در رثای وی قطعه‌ای سروده که چندی از آن جهت اطلاع دانش‌پژوهان نقل میشود :

راد نیکلسن ای که بر فضلاء
 ای هنر گستری که ایران را
 ای فدائی وشی که در ره علم
 قرب پنجاه سال بردی رنج
 بس که گفتی ثنای ما بر ما
 زهره وار از صریر خامه خویش
 نور پاش آمدت روان چون لمع
 ز آن سنا برق کت سنائی داد
 شیخ عطّارت آفرینها راند
 راز صوفی بد دفتر آوردی
 رمز احوال ره روان طریق
 وصف رندان پارسا گفتی
 سِر عرفان که راز بود ز خلق
 جان غربی بدان تصّوف دور
 سره کردی که اندر آن بازار
 پرتوا ز شمس دین گرفتی وز آن
 و از فروغ کلام مولانا
 روی بر تاقی ز صحبت خالق
 بجداستادی و روان شریف
 الخ ...

خویشتن را تو پیشوا کردی
 خدمت اندر خور و سزا کردی
 زندگانی خود فدا کردی
 وین همه از برای ما کردی
 خویش را در خور ثنا کردی
 گوش گیتی پراز نوا کردی
 صبح وار آفتاب زاکردی
 عالم تیره پر سنا کردی
 تازه چون ذکر اولیاء کردی
 ورق از خامه مشک سا کردی
 بعبارات خوش ادا کردی
 مدح مردان پارسا کردی
 فاش گفتی و بر ما کردی
 تو بدین رازش آشنا کردی
 سکه معرفت روا کردی
 غرب را مشرق ضیاء کردی
 روشن این قیر گون فضا کردی
 خدمت علم بی ریا کردی
 از هر آلاشی جدا کردی

هم خدایت جزای خیر دهد
 کاین زمان روی در خدا کردی
 آثار علمی اورا می توان در تحت عنوان شش فصل مطالعه کرد.

بخش دوم

آثار علمی نیکلسن

فصل اول

مثنوی تصوف اسلامی

- ۱- عرفای اسلام : چهار بار بطبع رسیده است ، و آخرین آن در سال ۱۹۷۰ در لندن انجام گرفته است .
- ۲- مطالعات در شعر اسلامی : دوبار بچاپ رسیده است ، چاپ اول ۱۹۲۱ - چاپ دوم ۱۹۷۰ .
- ۳- مطالعات در تصوف اسلامی . دوبار بجلیه طبع پیوسته و نخست در سال ۱۹۲۱ - چاپ ثانوی در سال ۱۹۷۰ .
- ۴- مفهوم شخصیت در تصوف چاپ اول ۱۹۲۳ چاپ دوم ۱۹۶۴ .
- ۵- رومی شاعر و عارف : متضمن ترجمه ۱۱۲ قطعه از مثنوی ، و پنج غزل از دیوان شمس تبریز دو فصل از فیه مافیه ، توأم بازندگی نامه مولانا جلال الدین - بلخی ، و تعلیقات که چهار بار چاپ شده است و اخیراً تحت عنوان مقدمه رومی و تفسیر مثنوی معنوی بوسیله دانشگاه تهران طبع و نشر شده است .
- ۶- منتخباتی از نظم و نثر شرقی : که دوباره طبع گردیده است .

۷. محی الدین ابن العربی (صفحه ۹۰۹-۹۰۷) جلد هشتم.
۸. ابو العلاء معری (صفحه ۲۲۵-۲۲۲) جلد هشتم.
۹. عشق اسلامی (مسلمان) ، (صفحه ۱۷۷-۱۷۶) جلد هشتم.
۱۰. ناصر خسروی (صفحه ۱۸۷-۱۸۶) جلد نهم.
۱۱. صوفیه (صفحه ۱۷-۱۰) جلد دوازدهم.
۱۲. شهاب الدین عمر بن عبدالله سهروردی (صفحه ۲۱-۲۰) جلد دوازدهم.
۱۳. عمر خیام (صفحه ۵۰۹-۵۰۸) جلد دوازدهم.

ج: دائرة المعارف اسلامی :

۱. ابراهیم ادوم (صفحه ۴۳۴-۴۳۲) جلد دوم ، چاپ ۱۹۲۷ م.
۲. اتحاد (صفحه ۵۶۵) جلد دوم ، چاپ ۱۹۲۷ م.
۳. سلوک (صفحه ۵۵۰-۵۴۹) جلد چهارم ، سال ۱۹۳۴ م.
۴. شمس تبریزی (صفحه ۷۴۵-۷۴۴) جلد چهارم ، سال ۱۹۳۴ م.
۵. معروف کرخی (صفحه ۳۰۷) جلد سوم ، سال ۱۹۳۶ م.
۶. مجنون (صفحه ۹۶) جلد سوم . سال ۱۹۳۶ م.

د : مجلهٔ Islamica :

۱. پیام مشرق از اقبال لاهوری ، جلد اول ، سال ۱۹۲۳-۲۵ ، لایپزیک
۲. يك اثر قدیمی عربی در خصوص معراج ، از صوفی معروف بایزید

بسطامی

فصل ششم

تصحیح و ترجمه و طبع و نشر آثار عرفای فارسی زبان

- ۱- برگزیده اشعار دیوان شمس تبریزی : متضمن ۴۸ غزل توأماً با ترجمه انگلیسی، با نضمام یادداشت‌های سودمند مربوطه ، دوبار بطبع رسیده است . چاپ اول سال ۱۸۹۸ و چاپ دوم در سال ۱۹۵۲ م ، در کمبریج .
- ۲- تذکرة الاولیاء فرید الدین عطار : تصحیح متن فارسی با مقدمه انگلیسی، توأماً با مقدمه فارسی از علامه قزوینی و فهرستهای مربوط (سال ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ لیدن).
- ۳- اشعار غنائی فارسی : مشتمل بر ۳۶ قطعه از اشعار سرایندگان فارسی، (سال ۱۹۳۱ ، لندن).
- ۴- حکایات صوفیانه : متضمن یک مقدمه و ترجمه ۵۱ قطعه از اشعار مثنوی معنوی مولوی (سال ۱۹۳۱ ، لندن) .

بخش سوم:

اهتمام خاص نیکلسن نسبت به مثنوی مولوی

مشمول بر سه بخش مهم است :

اول : تصحیح متن مثنوی و شماره گذاری ابیات و طبع و نشر آن

دوم: ترجمه متن مثنوی معنوی ، از فارسی بد زبان انگلیسی .

سوم: تفسیر مثنوی بد زبان انگلیسی .

نیکلسن ، این دانشمند صاحب‌دلیل، سالهای متمادی، از عمر خود را صرف تصحیح متن انتقادی و تطبیقی تبیان مثنوی معنوی کرده و این کار سخت را بیاری اخلاص و ارادتی که بآثار منشور و منظوم مولانا داشته و با عنایت جان پاك ، و روح تابناك صاحب مثنوی ، بنحو احسن به پایان رسانده است .

بدیهی است، علت العلل مشکل‌های مثنوی ، اغلاط و اشتباهاتی است، که در ظرف مدت هفتصد و اندی سال (از زمان مولوی تا حال) بسبب مسامحه کاری کتاب و یا تصرفات ناروای مثنوی خوانان در متن مثنوی صورت گرفته است .

باید دانست ، که عدم تقييد نسخ ، به نقل صحیح متون معتبر ، و متابعت نکردن از اصل کلام عمومیت دارد، ولی در مورد مثنوی بعلمی بیشتر است.

مثنوی معنوی از آغاز پیدایی، در مجالس سماع و حال خوانده میشد، و از همان زمان در میان مریدان مولانا ، طبقه مثنوی خوان وجود داشتند . بعد از وفات

مولانا، مثنوی را در سمرزار وی، و در مجالس ذکّر درویشان فرقه مولویه، در محضر بزرگان قوم، در بین اغلب فرق متصوفه با آهنگ مخصوص می‌خواندند از اینرو اغلاطی در متن پیدا شده است. از طرف دیگر عده‌ای از مریدان خارج از ایران، اقوامی نا آشنا بزبان پارسی بودند. ولی اشعار مثنوی پیوسته ورد زبانشان بود. طبیعی است که از این مجری امکان تصرف و اشتباه و غلط خوانی نیز میسر بوده است.

اصولاً متصوفه مقید به نظم و قاعده الفاظ نبودند. شعری هم که با وجود حال خوانده شود و پیوسته دست جمعی تکرار گردد، در معرض تصرف و تغییر از وضع اصلی خواهد بود.

تصرفات دیگری هم در مثنوی کرده‌اند از جمله: در بعضی موارد، آنرا ناقص پنداشته و دریغ می‌داشتند که بدان حال بگذارند. لذا بالاحاقی از گفته خود یادگران، رفع نقص کرده‌اند، پاره‌ای از مطالب را چون با عقیده خود موافق نیافته‌اند، بزعم خویش آنرا اصلاح کرده‌اند.

کسانی که تعصب دینی یا مذهبی داشته‌اند، در بعضی مواقع اشعار را موافق نظر خود تغییر و تبدیل یا کم و زیاد نموده‌اند. چنانکه بعد از اشاعه مذهب شیعه در ایران، اشعاری بدان اضافه شده و یا الفاظی را که بمرور زمان تفاوت یافته و نامأنوس شده، تبدیل به الفاظ مأنوس کرده‌اند، یا اینکه بعضی از کلمات عربی را برداشته، و واژه فارسی جایگزین آن کرده‌اند و مواردی هم لفظ فارسی را غریب یافته و تبدیل به عربی نموده‌اند.

علاوه بر مطالب مذکور، چون مولوی بواسطه اطلاع وسیع که از مجاری استعمالات شعری پیشین، بخصوص سخن سرایان پارسی زبان شمالی ایران، مانند نظامی و خاقانی داشته از آن اطلاعات، در سرودن شعر استفاده کرده است. این تعبیرات

کهن و این سبک سخن رسا و شیوا، از شیوه شعرای دوره بعد از مغول دور بود؛ و جزء باتتبع وسیع در آثار گویندگان پیشین، حل آن تعبیرات و لغات بسیار مشکل می نمود. از اینرو ممکن است و بسیار هم اتفاق افتاده، که کُتّاب و نُسّاح در مثنوی تصرفاتی کرده باشند، تا بخیال خود تعبیرات نا مأنوس را عبارات مأنوس تری مبدل کنند.

ناگفته نماند، در نتیجه فتنه مغول، و از بین رفتن دانشمندان و کتابخانه‌ها، فاصله‌ای میان متقدمان و کسانی که بعد از آن دوران میزیسته‌اند، ایجاد شد، بطوریکه اختلاف عظیمی از حیث فکر و تعبیر، میانه این دو طبقه حاصل گشت. لذا آنهایی که از فهم مراد یاد رک مقاصد مولانا عاجز بودند، و آنرا بامبانی فکری خویش مخالف میدیدند، تصرفات ناروایی در متن مثنوی معمول میداشتند.

دیگر آنکه مولانا بدرعایت قواعد علم قافیه، و سایر فنون شعری مقید نبوده و گاهی هم در رعایت این قواعد مساومیکرده، لذا کُتّاب و شیفتگان مولوی بجهت حسن خدمت، یا بتصور این که ناقلان کوتاهی کرده‌اند، در اشعار و علی‌الخصوص در قوافی تصرفات زیادی بعمل آورده‌اند.

بنابر این مقدمات، تهیه نسخه‌ای از مثنوی که قریب بزمان مولوی بوده و احتمال تغییر و تبدیل در آن کم باشد، بسیار اهمیت دارد. این خدمت مهم را ریذول دالین نیکلسن^۱ انجام داده است.

تصحیح متن مثنوی

نیکلسن چنین گوید :

« بدین ترتیب در تصحیح متن مثنوی مولوی (دفتر اول و دوم) از پنج نسخه خطی استفاده کرده‌ام که چهار مجلد آن در حدود هفتاد سال بعد از وفات مولانا (۶۷۲ هـ. ق) نگاشته شده‌اند»

سه نسخه از پنج نسخه را در تحت عنوان A.B.L که متضمن تمام متن مثنویست بشرح زیر فایده می‌دهم :

A : عبارتست از نسخه خطی موزه بریتانیا در تحت شماره 290, (5602) or در دو ردیف ۲۵ سطری. کلاً در هر صفحه ۵۰ بیت - دستخط علی بن محمد که در سال ۷۱۸ هـ. ق نوشته شده است.

B : نسخه مونیخ در تحت شماره ۳۵ ، ff ۲۸۱ ، پنجاه بیت در چهار ستون با خط بسیار خوب و خوانا نوشته شده است. کاتب آن محمد بن الحاج دولت‌شاه بن - یوسف شیرازی است. کتابت این نسخه در پانزدهم ذیحجه سال ۷۴۴ هـ. ق پایان یافته است.

L : نسخه که درید تصرف اینجانب بوده در تحت شماره ff ۳۴۱ ، در ۲۵ سطر و دو ستون (۵۰) بیتی، تاریخ تحریر ، آن هفتم ربیع الآخر سال ۸۳۳ هـ. ق می باشد^۲

۱- نسخه British museum (ج-س)

۲- برای مزید اطلاع به تعلیقه متن فارسی مثنوی «دفتر اول و دوم» صفحه ۶ مراجعه فرمایند. (ج-س)

دو نسخه بعدی که نسخ C و D باشند فقط متضمن دفتر اول و دوم مثنوی است
به ترتیب زیر :

C: نسخه متعلق به موزه بریتانیا در تحت شماره 114 ff (6438) or هر صفحه مشتمل بر هیجده بیت با خط خوش نسخ نوشته شده، ولی تاریخ کتابت تصریح نگردیده است. شاید با وائل قرن چهاردهم هجری متعلق باشد.)

D نسخه مونیخ: در فهرست Aumer تحت شماره و 35,105 ff ضبط
گرفته شده است.

کاتب آن شخصی موسوم به موسی بن یحیی حمزه المولوی است. تاریخ کتابت سال ۷۰۶ هـ. ق بوده، که هر صفحه متضمن نوزده سطر با خط نسخ، در ده شق نوشته شده است.^۲

نسخه‌های A.B.C.^۲ برای تصحیح متن دفتر اول و نسخه‌های A.B.D. برای تصحیح متن دفتر دوم مورد استفاده قرار گرفته است.

ظاهر نسخه‌های دیگر از قبیل نسخه مسجد نافذ پاشا (تاریخ کتابت ۸۰ هـ. ق) و نسخه قاهره مورخ ۷۳ هـ. ق خیلی نزدیک سال وفات مولانا است.

نسخه دیگری که شمار معتبر است نسخه (محمد بن عبدالله قونی) است.

و استنساخ آن در روز دوشنبه مادر چوب، سال ۶۷۷ هـ ق تمام شده است»

«فاتح‌الایات انقروی نه تنها تفسیر معروف و سودمند است. بلکه از لحاظ

صحت متن فارسی نیز حائز اهمیت است»

۱- صفحہ ۶ تعلیقہ انگلیسی متن فارسی (ج-س) .

0 0 0 0 0 Y 0 -2

۳- رجوع شود به تعلیقہ انگلیسی متن فارسی دفتر اول و دوم (جس).

بعد از نسخه مزبور ، نسخه بولاق در درجه دوم اهمیت قرار دارد که مسطور ۱۲۶۸ هـ ق است .

این نسخه متضمن دفتر ساختگی و معمول هفتم است^۱ و نیز يك فقره ترجمه منظوم ترکی از دفتر فوق بعمل آمده که پروسورویلسن آنرا ساخت پسندیده است .
مثنوی عبداللطیف العباسی گجراتی : وی را دو کتاب شرح مثنوی ، در تحت عناوین زیر است :

۱- لطایف المعنوی من حدائق المثنوی . طبع لکنهو . سال ۱۲۹۲ هـ ق

۲- مرآت المثنوی . فهرست خطی فارسی دیوان هند تنظیم Ethè

شماره 110

این مؤلف مدعی است که متن مثنوی چاپی خویش را بعد از مقابلد با ۸۰ نسخه ، طبع و نشر کرده است ، غافل از آنکه همان کثرت مآخذ و نسخ موجب اشتباهات^۲ فراوان شده است . بطور کلی ، دفاتر اول و دوم در حدود ۸۰۰ بیت «وارد» دارد .

۱- دفتر هفتم شامل ۱۱۷۵ بیت است . در سال ۱۰۳۵ هـ ق شیخ اسماعیل انقروی مؤلف تفسیر کبیر (فاتح الایات) در جنگی خطی ، باین دفتر برخورد و آنرا معرفی کرده است ، بنا بگفته حاج خلیفه ، شارح مذکور بر این دفتر تفسیری نگاشته است . اما برخی را عقیده بر این است ، که ، دفتر هفتم را شیخ نجیب الدین رضائی تبریزی اصفهانی باسم «سبع المثنائی» بمثنوی افزوده است . ولی علامه فقید بدیع الزمان فروزانفر را عقیده چنین بود : « یکی از مریدان و معتقدان مولانا که اهل آسیای سنیر بوده و به زبان فارسی آشنائی چندان نداشته ، بقصد تقلید مطالبی بهم پیوسته و از فرط ناهوشیاری و دوری از مجاری استعمالات زبان فارسی ، مرتکب اغلاط شنیع گردیده است ، حتی يك بیت هم که متضمن فکری لطیف یا لفظی شریف باشد نظم نداده است » (نقل از رساله ای تحقیق در احوال و زندگی مولانا جلال الدین محمد . صفحه ۱۷۳)

(ج-س)

۲- به صفحه ۱۶ مقدمه انگلیسی متن فارسی دفاتر اول ، دوم مراجعه شود . (ج-س)

یعنی در قبال هر ده بیت، يك بیت تحریف شده است، مع ذالك باید گفت که برای فهم معانی لغات مشکل مثنوی، فرهنگ وی کلید بسیار خوبی است. عبدالطیف حدیقه سنائی را نیز طبع و نشر کرده است. نام مثنوی وی «نسخه ناسخه مثنویات سقیمه» میباشد.

دوم - ترجمه مثنوی : ترجمه مثنوی بزبان انگلیسی در سه مجلد است.

سوم - تفسیر مثنوی : تفسیر مثنوی در دو مجلد، در سال ۱۹۳۷ طبع و انتشار یافته است.

مقدمه یادآور میشود اگر از فاضل بافضیلت (نیکلان)، خطائی در تصحیح متن فارسی مثنوی، یانسیان و سهو و اشتباهی در ترجمه انگلیسی آن سرزده باشد، در خلال این تفسیر با کمال شهامت و صراحت، بداشتباهات خود اعتراف و آنها را بداحسن وجوه اصلاح کرده است.

«مقاله اینجانب، طی شماره پائیزی سال ۱۳۵۰ نشریه دانشکده ادبیات تبریز، متضمن بعضی از آن اشتباهات و رفع آنهاست.»

تفسیر نیکلسن صرف نظر از آنکه، چکیده بیست و هفت فقره از تفاسیر: فارسی و ترکی و عربی و فرانسوی و انگلیسی و آلمانی است، بر مبنای تحقیقات دقیق علمی کنونی نیز تکیه دارد. زیرا شرایط زمانی و مکانی برای مفسر مهیا و امکان تحقیق از هر لحاظ فراهم بود است

اگر چه کلیه شارحان در حدود الفاظ و اصول و امور سنتی بی بحث مثنوی

۱ - به مقدمه فصل اول حدیقه سنائی که بوسیله M. Stphenson در سال ۱۹۱۰ در

کلکته طبع و نشر یافته است مراجعه شود.

پرداخته‌اند. اما شاید توش و توان بیشتری به بیان مطالب عرفانی آن، و عمق افکار مولوی رانداشته‌اند. لیکن اغلب از زیور علم و ادب بهرور بودند، و عقاید خاص خویش را بدان آمیخته‌اند، و یادربحث الفاظ گرفتار گشته‌اند.

اما تفسیر نیکلسن مانند دریای ژرف بی کرانه‌ایست که، انواع گوهرهای ناسفته را در آن می‌توان پیدا کرد. بقول مشهور مبنی بردرایت و روایت نیست، بلکه بر اصل تفسیر مثنوی بامثنوی و باستعانت دیوان شمس و سایر آثار منشور مولانا شرح گردیده است.

نیکلسن ضمن تبیین موضوعات مثنوی به بحث درباره طرز ضبط مفردات و تراکیب، و معانی لغات می‌پردازد، و چگونگی ضبط آنها را در نسخ مختلفه خطی و چاپی، ذکر می‌کند، و همچنین به نظریات مختلفه شارحان مثنوی اشاره می‌نماید. نیر درباره کیفیت شرح آنان بنای بحث انتقادی می‌گذارد، و عقاید علمای سلف و مستشرقان و مثنوی شناسان را به مناسبت سابقه موضوع، در صورت اقتضا، نقل می‌کند، و کتاب‌هایشان را با تعیین مشخصات بر می‌شمارد. تراجمی که از متون معتبر منظوم و منشور ادبیات عرفانی و غیر آن که در نتیجه کوشش ایران شناسان و مستشرقان بعمل آمده، با نام مترجم و ناشر و محل چاپ و تاریخ دقیق آن، و تعداد چاپ‌ها ذکر مینماید، اگر کتابی در باب عقاید و سنن اسلامی و یادراصول تصوف و فرق مختلف آن و ملل و نحل دیگر از رشحات قلم نویسندگان اروپائی موجود باشد، از یادآوری آن غفلت نمی‌ورزد و متون معتبری که در باب عرفان و تصوف ایران، بوسیله اقوام غیرایرانی و آشنا بزبان فارسی از قبیل هند و ترك و عرب و غیره نگاشته شده باشد از مدنظر دور نمیدارد.

از جمله مزایای این کتاب توجه تام و تمام مؤلف دانشمند، بکلید متون معتبر صوفیانه فارسی و عربی و ترکی و هندی و حتی آثار عرفانی غربی است. چه منشور باشند یا منظوم.

۲- امعان نظر شارح شهیر، به تصریح دقیق موارد اقتباس از منابع، یاد شده باقید جزئیات و مشخصات کتاب است مشتمل بر شماره سطر و صفحه و فصل و مجلد و زمان و مکان و ذکر تعداد چاپهاییکه بعمل آمده است.

در صورتیکه مأخذ وی نسخ خطی بوده باشد خود را ملزم میدانند که نام فهرست و شماره کتاب و تاریخ تحریر و نوع خط و تعداد سطر را در یک صفحه و نام را قم سطور را هم بنویسد.

۳- بحث انتقادی و تطبیقی شایسته و بایسته در موضوعات منابع و موارد اقتباس و ذکر صریح اشتباهات مؤلفان است، خواه از نظر لفظ یا خطای صرفی و نحوی، یا نحوه تعبیرات ناروا که مرتکب گردیده اند.

پوشیده نماند، درباره موارد اشتباهات خویش را نیز آشکارا بیان می نماید. اصولاً مطالب عرفان اسلامی که بر از رموز و کنایات و استعارات است، در السنه ملل مسلمان مذهبهای مدید که قالب آن عبارات الهام آمیز بود، رواج داشته، بیان آن بازبان انگلیسی، چندان آسان نمیباشد.

جای تعجب است که نیکلسن بااستعانت قلم خلاقه خویش به تفسیر اصول و اصطلاحات پرداخته و تعبیرات و تأویلات و رسوم و ظواهر آن و چگونگی مقامات و احوال صوفی و وصف سیر و سلوک را، توأم با شواهد و داستان و تمثیل نقل کرده است.

از جمله موارد استفاده از متون زیرین را صرف نظر از سایر مشخصات باقید صفحه و سطر نام برده است و نیز متذکر شده که این آثار به کدام زبان اروپائی و در چه تاریخ و بوسیله چه کسی ترجمه و طبع و نشر یافته است.

متون اشاره شده بدین قرار است.

۱- رساله قشیریه ، عرفای اسلام ، عوارف المعارف ، کتاب اللمع ، کشف-
 المحجوب هجویری ، کیمیای سعادت ، مرصاد العباد من مبدأ الی المعاد ،
 مطالعات در تصوف اسلامی ، نفحات الانس عبدالرحمن جامی ، تذکرة الاولیاء
 لزومیات ، تدبیرات ، اسرار البیان ، قوت القلوب ، تلخیص ابلیس ، اسرار-
 التوحید ، احیاء علوم الدین ، فصوص الحکم ، آثار سهروردی ،
 دواوین شعرای فارسی : دیوان سنائی ، دیوان عطار ، کلیات سعدی ، رباعیات
 خیام ، دیوان حافظ ، آثار نظامی ، دیوان شمس تبریزی ، دیوان احمد جام ،
 دیوان پیرهرات ، گلشن راز شیخ محمود شبستری کتابهای روز بهان بقلی ،
 نی نامه جامی و غیره .)

امّا باید دانست که (ترجمه و تفسیر مثنوی) به زبان خارجی بسیار
 مشکل مینماید زیرا :

مثنوی در حقیقت یک کتاب حکمت و فلسفه و اخلاق و ذوق و حال و تربیت
 و علوم اجتماعی است ، یعنی کسانی می توانند از این کتاب مستطاب برخوردار
 گردند که ، از فلسفه و روانشناسی و علم کلام اسلامی و فقه و اصول و حدیث و
 تفسیر ، بهره ای داشته باشند .

مثنوی کتابی است محتوی ۷۴۵ حدیث نبوی ، توأم با تفسیر و توضیح . ۵۲۸
 آیه از آیات قرآن مجید که بطریق اشاره یا تصریح در آن ذکر شده است . و متضمن
 هشتاد و پنج هزار ترکیب وصفی و اضافی است .

این کتاب دارای ۱۲۸۱ موضوع مختلف و ۲۷۵ تمیثل و داستان است .

مسئله مشکل تر آنکه تفسیر نیکلسن مبنی بر رأی و روایت نیست بلکه بر-

اساس تفسیر مثنوی بامثنویست . بعنوان مثال یادآور میشود که در حین تفسیر ۹۰۰
 بیت اول ، متجاوز از سیصد بار برای تبیین موضوع از مثنوی شاهد مثال آورده و شرح

خود را بر آن تکیه داده است ، و نیز به یکصد و چهارده آیه از آیات قران مجید باقیدسوره و شماره آیه اشاره کرده است .
 بدیهی است که مبنای شمارش وی - کشف الآیات فلوگن^۱ بوده است . برخلاف مفسران و شارحان مثنوی که همگی از پیروان مکاتب رایج زمان بودند این مثنوی شناس نامی برای پرداختن شرح حاضر ، به تجزیه و تحلیل علمی مثنوی و طبقه بندی دقیق مطالب و استقرائات مسائل و استنتاج عقاید مولانا جلال الدین رومی پرداخته و مستندترین شروح را بعرضه وجود آورده است .

۱ - Folugel مستشرق آلمانی (۱۸۰۲م - ف ۱۸۷۰)

بسم الله الرحمن الرحيم

« مثنوی را شش دفتر است که دیباچهٔ دفاتر اول ، سوم . چهارم بزبان تازی نگاشته شده ، در صورتیکه مقدمهٔ دفترهای دوم و پنجم و ششم آن ، بزبان شیرین فارسی نگارش یافته است . ذکر تسمیه این کتاب مستطاب در مقدمهٔ دفتر اول و دفتر سوم ، صفحهٔ دوم ، سطر دوازدهم ، کتاب المثنوی آمده ، ولی در موارد دیگر فقط باطراف کلمهٔ مثنوی اکتفا شده است ^۱ .

عنوان مثنوی معنوی اشاره باین مسأله مینماید که این اثر . مبیین مراتب معنوی است . چنانکه در دیباچهٔ دفتر پنجم و ششم ^۲ ، مثنوی معنوی قلمداد گردیده است و همچنین در دفتر ششم در بیت ۶۸ چنین آمده است :

« مثنوی را معنوی بینی و بس ^۳ .

مقدمهٔ عمیق : اصول اصول الدین : اصول سوم که در این عبارت ذکر شده ، در نسخهٔ G با یک نوع خط دیگری نوشته شده است .

الدین : آئین واقعی و حقیقی اسلام است . بقرآن مجید ، سورهٔ سوم ، آیهٔ هفدهم مراجعه شود ^۴ . جملهٔ اصول الدین ، بمعنی ریشه های دین ، بطور کلی

۱- این مجلد پنجم است از دفترهای مثنوی و تبیان معنوی. (ج-س)

۲- مجلد ششم از دفترهای مثنوی و بیانات معنوی . (ج-س)

۳- فرجه کن چندانك از در هر نفس مثنوی را معنوی بینی و بس

(ج-س)

۴- ان الدین عند الله الاسلام . (ج-س)

مطابق منطق قدما و فلسفه جزمی، بعلم کلام دلالت دارد^۱. لذا کلماتی که مولانا بکار برده است مکرر و مؤکد و حاکی از عمق باطن اصول دین است نه صورت ظاهری و قشری و ذهنی سنت دینی، یعنی احوال طریقی و اسرار حقیقی است. بحث باطن در عالم عرفان و در عمق محتویات مثنوی، کاملاً آشکار است^۲. تذکار کلمه فقه، مبتنی بر اشارت بمعنی فنی و علمی اصول دین و مناسبتی است که ایندو از لحاظ اعتقادیات دارند.

الیقین: شهود قطعی عارف و ثبوت اشیاء نا دیده و فهم و استقرار علم را گویند:

فقه الله: فقه بمعنی فهم و بصیرت باطن است، در عرف آنرا بعلم دین (علم فروع تحقیقات نظری کلامی) - رویه قضائی - اطلاق مینمایند. اولیاً و مشایخ آنرا فقه اصغر دانند.

عنوان فقه الاکبر به کتاب کوچک و کم حجم ابوحنیفه اطلاق گردیده است که در اینجا منشأ اشتباه نیز شده است. ترجمه و توضیح این مطلب را Wensinck در کتاب عقیده مسلمین آورده، برای مزید اطلاع به صفحات ۱۰۸ و ۱۰۹ همین کتاب رجوع شود.

۱ - مرحوم سروری از شارحان ترك مثنوی گوید: «علم دین مشتمل بر سه دانش است به ترتیب زیر:

علم دین فقه است و تفسیر و حدیث هر که خواند غیر از این گردد خبیث

(ج-س)

۲ - یکی از اصول این سه علم، علم کلام است که مبتنی بر اعتقادیات و علم اخلاق می باشد و از اصول این دو علم، علم اسرار کشفیه است که کلاً در کتاب مثنوی معلوم میشود.

(ج-س)

پس تبدیل عنوان فقه‌الله اکبر نشان میدهد که مثنوی فقه اکبر خدا است. یعنی عالی‌ترین علوم، علم تصوف و علم حقایق و اسرار حق است، و منشأ اصول مثنوی، اشراق و الهام حق می‌باشد.

مثل نوره کمشکاة فیها مصباح: اشاره است بقرآن، سوره نور، آیه ۳۵. که در آن نور الهی با چراغ مقایسه شده نه باشمع (در صورتیکه سهواً در کتاب ترجمه مثنوی آنرا بشمع ترجمه کرده‌ام)^۱ که در طاقچه قرار می‌گیرد. نور مثنوی روشن‌گر حقایق معنوی است که در آن چراغدان است. مولوی نور مثنوی را پرتو انوار و الهام حق میدانند که مظهر حقایق معانی و جوهر و لب و مغز قرآن مجید است، گوئی که منشأ آن، لفظ جلاله است.

شاهد مثال و توضیح این مراتب را از زبان رومی در دفتر دوم ازبیت شماره ۹ الی ۱۱ میتوان یافت^۲. توضیح: در باب املاء کلمه مشکلات به مقاله مترجم سال ۱۳۵۰ در نشریه دانشکده ادبیات تبریز مراجعه شود.

۱- منظور کتاب ترجمه مثنوی به انگلیسی است که در سه مجلد است، (ایضاً بهمان مقاله مترجم مراجعه شود. (ج-س)

۲- بلبلی زاینجا برفت و باز گشت	بهر صید این معانی باز گشت
ساعت شمسکن این باز باد	تا ابد بر خلق این در باز باد
آفت این در هوی و شهوتست	ورنه اینجا شربت اندر شربت است
چشم بند آن جهان خلق و دهان	این دهان بر بند تا بینی عیان

توضیح: فقه اکبر امام اعظم ابوحنیفه، چندین بار مورد شرح واقع گردیده است. و نیز فقه اکبر بامام شافعی نیز نسبت داده شده است. رک (به جلد ثانی ص ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ کشف الظنون حاج خلیفه چاپ استانبول، سال ۳۶۲ ه. ق)

(ج-س)

مولوی جابجا در مثنوی بدین مسأله اشاره مینماید که مثنوی باطن قرآن مجید و چکیده فرقان و ناشی از آن است. پس فی المثل اگر کتاب الهی به شیرمانده شود، مثنوی سیرشیر، یعنی چکیده و نتیجه و عصاره و جوهر قرآن است. برای مزید اطلاع به کتاب افلاکی و یابه کتاب مثنوی RED HOUSE مراجعه شود. الهی نامه سنائی نیز در این مورد شایان توجه بوده است.

(تُسَمَّى سَلَسْبِيلًا)^۱. برای درک معنی آن بسوره هفتاد و ششم آیه هیجدهم قرآن مجید مراجعه شود. سلسبیل اسم چشمه بهشتی است. شاهد مثال آن در دفتر ششم بیت شماره ۳۵۰۲ آمده است^۲. و نیز باین کلمه در دیوان شمس غزل شماره ۴۴ بیت دوم اشاره شده است. شبه اشتقاق (سلسبیل) شایان دقت است. یعنی راه وحدت و اتصال بحق را پیرس، و سؤال کن. برای تکمیل فایده به تفسیر بیضاوی رجوع نمایند.

(ابناء هذا السبيل): به پشمینه پوشانی که در حال سلوک هستند، و هنوز در طریقی طریق بسر حد کمال نرسیده اند، اطلاق میشود. در این مورد با کتاب فاتح الایات همداستانیم، که شاید منظورش سالکان طریقه مولویه باشد^۳.
(اصحاب المقامات والكرامات): کسانی هستند که تمام مراحل تصوف را پیموده و بموهبت مقام تکمیل رسیده اند و صاحب کشف و کرامات گشته اند.

۱- عینا فیها تُسمى «سلسبیل» در آنجا چشمه ایست که سلسبیلش نامند و شراش بخوبی، از حدوصف بیرون است)
ج-س

(۲) لَا تَطْرُقُ فِي هَوَاكَ سَلَسْبِيل

من جناب الله نحو السلسبیل ج - س

۳- سطر آخر، صفحه سیزدهم ترجمه فاتح الایات (مراد از این چشمه، چشمه وحدت است که حضرت مولانا خویشتن سیراب شده، و برای ابنای سبیل مولویه جاری کرده است)
ج - س

مقامات: فضیلتی است که بتدریج، بواسطه عزت و ریاضت و اخلاص عمل بدست آید.

برای مزید فایده در این مورد به کتاب‌های زیرین مراجعه شود.

- ۱- به کتاب تصوف اسلامی، (صفحه ۲۸)
 - ۲- به کتاب کشف المحجوب ترجمه انگلیسی (صفحات ۹۸ و ۳۷۰)
 - ۳- به کتاب تَمَع صفحات (۴۱ تا ۵۴)
 - ۴- به کتاب قوت القلوب ابوطالب مکی (فصل اول، صفحه ۱۷۸ یبعد)
 - ۵- رساله القشیریّه، (صفحه ۵۳ یبعد)
 - ۶- برای فهم کرامات یا اعجاز اولیاء صوفیان مسلمان، به کتاب ترجمه کشف المحجوب (انگلیسی) از صفحه ۲۱۸ یبعد مراجعه شود.
 - ۷- کتاب العقیده و الشریعة گلدزیهر (فصل دوم، صفحه ۳۷۳ یبعد .
- خیر مقاماً و احسن مقیلاً بسوره (۲۵ آیه ۲۶) قرآن مجید مراجعه شود^۱. و نیز عبارت خیر مقاماً و احسن ندیاً در سوره ۱۹، آیه ۷۴ قرآن مجید مذکور است.^۲
- ۸- کنیل مصر . . . و الکافرین در میان بلاهائیکه بفرعونیان فرستاده شده بود یکی خونین شدن رود نیل در مذاق پیروان فرعون بود. برای تکمیل فایده به

۱- اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقراً و احسن مقیلاً اهل بهشت در آن روز

مسکن و مقری بهتر و آرامش و خوابگاهی نیکوتر خواهند داشت. ج-س

۲- و اذ اتتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للذین آمنوا ای-

الفریقین خیر مقاماً و احسن ندیاً

(سوره ۷ آیه ۱۳۰) قرآن مجید مرآه شده شود^۱.

مولوی بطور کلی و باز کر تمام مشخصات این حکایت را در دفتر چهارم مثنوی از بیت ۳۴۳ یعد آورده است^۲.

۱- فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَآيَاتِ مُفَصَّلَاتٍ

فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مَّجْرُمِينَ . پس آنگاه به کیفر کفرشان بر آنها طوفان و ملخ، شمشک و زرع و خون (خونآب)، آن نشانهای آشکار (قهر و غضب) را فرستادیم با نظریق کبر و کردند کشتی پیش گرفته و قومی نابکار شدند .

از عطش اندروناک سبطئی	۲- من شنیدم که درآمد قبطئی
گشته ام امروز حاجتمند تو	گفت هستم یار و خویشاوند تو
تا که آب نیل مارا کرد خون	زانکه موسی جادوئی کرد و فسون
پیش قبطی خون شد آب از چشم بند	سبطیان زو آب صافی می خوردند
از پی ادبار خود یابدرگی	قبط اینک می مرنند از تشنگی
تا خورد از آیت این یار کهن	بهر خود یک طاس را پر آب کن
خون نباشد آب باشد پاک و حر	چون برای خود کنی آن طاس پر
که طفیلی در تبع بجهد زغم	من طفیل * تو بنوشم آب هم
پاس دارم ای دو چشم روشنم	گفت ای جان و جهان خدمت کنم
بنده تو باشم آزادی کنم	بر مراد تو روم شادی کنم
بردهان بنهاد و نیمی را بخورد	طاس را از نیل، او پر آب کرد
که بخورد تو هم، شد آن خون سیاه	طاس را کثر کرد سوی آب خواه
قبطی اندر خشم و اندر تاب شد	باز این سو کرد کز خون آب شد

ج-س

الخ

* توضیح : عین این کلمه را حافظ در غزل معروف خود بدون یا نسبت بکار برده است.
طفیل هستی عشق اند آدمی و پری
ارادت بی بنما تا سعادتی پیری

يُضِلُّ ١ به كثير آو يهدى به كثير آ به قرآن مجيد سوره دوم آيه ٢٤ .
 با توجه بآيه فوق، در مثنوی تمثیلی در این مورد ذکر شده است . چنانکه در
 ضمن ابیات ٦٥٥ بیعد، دفتر چهار آمده است:

ليك حق بهر ثبات اين جهان مهرشان بنهاد بر چشم و دهان
 بسا کسانی که قادر بفهم معانی عرفانی مثنوی نباشند ، بضالت و گمراهی
 گرفتار گردند .

وَ اِنَّهٗ شَفَا الصُّدُورِ بد قرآن مجید ، سوره دهم آیه ٥٨ رجوع شود (شفأ -
 لمافی الصدور)

٩- آیدى سفره - کرام برّره٢ اشاره بفرشتگانی که از لوح محفوظ متن
 قرآن مجید را می نویسند .

١٠ - لَا يَمَسُّهُ الْإِلْمُطَّهَرُونَ . بقرآن مجید سوره ٥٦ آیه ٧٨ مراجعه شود.

نسخه GK و فاتح الایات به آیه ٧٩ همان سوره نیز اشاره کرده است ٣

یعنی این مثنوی از طرف پروردگار دو جهان بطریق الهام القا شده است
 لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ بقرآن مجید سوره ٣١ آیه ٣٢
 مراجعه شود.

وَهُوَ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ . بقرآن مجید ، سوره ١٣ ، آیه ٦٤
 مراجعه شود .

١ - خدایا باک و ملاحظه از آن نیست که پیشه کوچك و چیزی بزرگتر از
 آن مثل زند . پس هر مثلی که آرد آنهاست که بخدا ایمان آورده اند میدانند که آن
 مثل از جانب پروردگار آنهاست . اما کسانی که کافر شدند می گویند خدا را
 از مثل چه مقصود است ، گمراه می کنند به آن مثل بسیاری را ، هدایت می کند
 بسیاری را ، گمراه نمی کند با آن مگر فاسقانرا . (نقل از ترجمه قرآن بخط سید
 حسین میرخانی) (ج-س)

وَلَهُ الْقَابُ أَخْسَرُ: کجاست این القاب افتخار آمیز؟ بدون شك در قرآن مجید که بدان اشاره گردید حق تعالی این القاب را به مثنوی داده است.

يقول العبد الضعيف المحتاج الى رحمة الله تعالى: در اینجا مولوی از خویشتن و کتاب خویش، به طریق عادی و معمول در بین مؤلفان مسلمان، صحبت میدارد. از مندرجات کتاب و از شیوه نگارش آن بحث می کند، به توصیف موجبات نظم مثنوی می پردازد. اینکار که بر حسب خواست مریدان و برادران طریقت. علی الخصوص از لحاظ اجابت استدعای حسام الدین چلبی که مرید خاص و فرزند معنوی مولانا بود و در مدیحهش داد معنی داده است... انجام پذیرفته است.

مولوی مثنوی را در ابتدای کلام، وحی حق، و الهام ربّانی نامیده و از طرف دیگر نظم آنرا نتیجه اجتهاد قلمداد کرده است.

« باتوجه بمراتب مذکور در نظر اول وجود تناقض در مقدمه مثنوی شکفت- آور است.

چون نيك بنگريم، در واقع این همه متضمن و مستلزم تباین واقعی نیست، فقط حاکی است که اصول وحی و الهام مولوی مبتدل به شیوه سعی و کوشش و انگیزه های استعداد و قدرت وحدت ذهن و قریحه شاعرانه گردید. همچنانکه باصراحت از اجتهاد در زمینه (تطویل المنظوم المثنوی) صحبت بمیان آورده، و مساعی و زحماتی

۲- سپرده بدست سفیران حق (فرشتگان وحی است) که ملائک مقرب عالی رتبه باحسن و کرامت اند.

(سفره) جمع سافر، بمعنی کاتب است. برده جمع بار بمعنی نیکوکار است.

۳- تنزیل من رب العالمین (ج-س)

۴- سوره یوسف آخر آیه ۶۳ (ج-س)

را برای انجام این اثر مبذول داشته ، به تفصیل بیان کرده است.
 بنابراین توجیه مسأله همچنانکه در کتاب فاتح الایات آمده ، باین اجتهاد رنگ الهام پیامبرانه داده شده است بنظر اینجانب خارج از موضوع و بی تناسب است.^۱
 مکان الروح من جسدی : مولوی بکرات و مرآت در آغاز دفاتر مثنوی از حسام الدین یاد ، و از انقاس پرفتوحش برای تکمیل مثنوی استمداد کرده است . او در واقع مرد معنوی و الهام بخش مولوی بوده است . صمیمیت واقعی و روحانی و اتحاد عارفانه حسام الدین بامولانا و یگانگی و فنا مولوی ، در حقیقت شمس تبریزی زبان زد خاص و عام است .

همچنانکه مولوی دیوان غزلیات را دیوان شمس تبریز نامیده ، مثنوی را بنام حسامی نامه ذکر کرده است . شاهد مثال در بیت دوم دفتر ششم آمده است.^۲
 بنابراین شمس تبریز و حسام الدین چلبی ، در نظر مولوی مردان کامل و معنوی هستند و مظهر پر توحق میباشند ، چون مولوی خود را با آنها در حکم یک روح در دو بدن و وحدت تام تصور میکرده است ، پس با فنا در آنها بحق پیوسته و مقام بقاء بالله یافته است .
یومی و غدی : درد دنیا و آخرت .

۱ - ترجمه مثنوی چاپ تبریز . مقدمه بیت ۱-۱۸ ، صفحه ۲۲ ، دو سطر مانده به آخر تا صفحه ۲۴ .

ج-س

میل می چوشد به قسم سادسی

در جهان گردان حسامی نامه ای

قسم سادس در تمام مثنوی

ج-س

۲- ای حیات دل حسام الدین بسی

گشت از جذب چو تو علامه ای

پیش کش می آرمت ای معنوی

مُعِيْثُ السَّوْرِ: حسام‌الدین چلبی در اینجا بعنوان غوث و یاقطب معرفی گردیده که بقای دنیا بسته بوجود اوست.

و دِیْعَةُ اللَّهِ: یعنی مرد کامل، که امانت خداست و برای آزمایش بندگان در میان آنانست. مظهر صفات ربانی است. برای تحقیق بیشتر در این زمینه به کتاب مطالعه در تصوف اسلامی از صفحه ۱۰۶ به بعد مراجعه شود.

دنیا با ظهور مردان کامل شروع و با آنان خاتمه میپذیرد.
خبا یا ه عند صفیه: چنانکه در تعرف آمده است، آنجا ودایع جانشین و دِیْعَه میشود^۱

وصایاه لنبیّه الخ: خداوند پیامبرش را مأمور کرده است که حسام‌الدین را مانده وصی روحانی خویش پرورش دهد. بوی تمام اسرار کائنات را الهام نماید.
حسام الحق والدین: بر طبق حکایت افلاکی حسام‌الدین بعد از وفات مولانا (۶۷۲ هـ - ق) جانشین و خلیفه وی گردید. مسند ارشاد فرقه مولویه مدت ده سال در کف کفایت وی بود، تا اینکه در سال ۶۸۳ هـ - ق وفات یافت.

اخی ترک: برادر دینی یا اخوت از باب حرف و تجارت پیشگان است. و روشنشان بر مبنای اصول اخوت که عالی‌ترین درجه علم الاخلاق صوفیان است، ایجاد گردیده بود. فرقه اخوت طی قرون ۱۳-۱۳ میلادی در آسیای صغیر، در زندگی اجتماعی، سیمائی درخشان و قابل ملاحظه و دقت بود. اعضاء این فرقه یعنی فقیهان در مهمانسرائی باهم زندگی می‌کردند، و رئیس آنان ملقب به اخی بود. آن

۱ - لیس علی‌الله بمستنکر، ان یجمع العالم فی واحد

برای خدا دشوار نیست، که جهان را در یک چیز جمع آورد،

خانقاه از درآمد ساکنانش اداره میشد. اخی از واردان و مهمانان با گرمی پذیرائی میکرد، برای مزید فایده در این مورد بسیاحت نامه ابن بطوطه فصل دوم صفحه ۲۶۰ به بعد مراجعه شود.

F. TAESCHNER بحث مستوفی در این مورد بعمل آورده است.

ابویزید: (ابایزید بسطامی) صوفی معروف که کراماتش مشهور است در سال ۲۶۰ هـ. ق وفات یافته است برای کسب اطلاع بیشتر در این مورد به کتاب (ESSAIS DU MASSINION) از صفحه ۲۴۳ به بعد مراجعه شود. درباره معراج بایزید، به اصل متن عربی و ترجمه انگلیسی (دایرة المعارف) جلد دوم فصل سوم از صفحه ۴۰۲ به بعد مراجعه شود:

(جنید) جنید بغدادی یکی از عارفان نامدار در تصوف و در علم و معرفت، شهرة آفاق بود که در سال ۲۹۷ هجری قمری وفات یافت. برای مزید اطلاع در احوال وی به دایرة المعارف اسلامی و کتاب (ESSAIS DU MASSINION) از صفحه ۲۷۳ به بعد مراجعه شود.

الشیخ المکرم الخ : فاتح الابیات چنین ذکر کرده است : « امامن تصور میکنم که مکرم را معنی دیگر باشد یعنی شیخی که از وی کشف و کراماتی زیاد سرزده است. نسبت شیخ المکرم را بشخص گمنامی میدهند ، که ابوالوفای بغدادی نامیده میشد . فاتح الابیات در مقدمه هیجده بیت مثنوی آنرا به تفصیل بیان کرده است. در سفینه الاولیاء او را بنام کاکیش ذکر کرده اند.

اسماعیل حقی در مجلد دوم صفحه ۵۵۶ سطر سیزدهم او را ابوفوا بن عقیل یا عقیل الکردی نامیده است و معتقد است که مؤلف کتابی بنام الفصول بوده است. شعرانی در کتاب طبقات الکبری ، چاپ قاهره ۱۲۹۹ هجری قمری در فصل اول صفحه ۱۷۹ چنین نوشته است «ابوالوفا کرد» از مشایخ صوفیه و باعتدال القادر گیلانی معاصر بوده (۵۶۱- ۴۷۰) - هجری قمری از مریدان ابو محمد شنبگی و مورد احترام شیوخ بطایح بود. لقب تاج العارفین داشت که این عنوان پیش از وی بکسی داده نشده است.

عبدالقادر گیلانی در کتاب مشهور خویش بنام باب الحق در خصوص وی چنین نوشته است «هرگز در میان کردها شخصی مانند ابوالوفا نیامده است.»
سنائی را نیز شعری در باب وی هست :

سالها باید که از پشت آدم نطفه‌ای

بوالوفائی کرد گردد یا شود ویسی قرن

(اَمْسِيتُ كَثْرَ دِيَّانٍ وَاصْبَحْتُ عَرَبِيًّا):

فاتح الابیات داستان را چنین نقل می کند : از جمله مناقب آن ولی کامل این بود که وی امّی بود. مردم زمان چون بر حسب ظاهر از وی ادعائی ندیده بودند، وی را شایسته ارشاد نمی دانستند ، بر سبیل استهزا از او خواستند ، تا برایشان مجلس

گوید. او وعده فردا داد. یاران تعجب کردند، شب هنگام بحضرت حق توجه کرد. و از روان مشایخ همت خواست، بخواب رفت. در عالم رویا حضرت رسول بالوای علم بروی ظاهر شد، فرمود که حق تعالی با اسم علیم و حکیم بر تو تجلی کرد. یاران را موعظه کن. فردا همگان در مجلس او گرد آمدند. او بر منبر رفت. خطابت خویش را باین عبارت آغاز کرد. (اَمْسِیْتُ کُرْدِیاً وَ اَصْبَحْتُ عَرَبِیاً) این خود کرامتی بزرگ بود، و از این روشهره آفاق گردید جامی در نفحات الانس در صفحه ۳۸۴ عین این داستان را به ابو عبدالله بابونی شیرازی نسبت میدهد.

در کتاب تذکرة الاولیاء عطار چنین کرامتی درزندگی نامه ابو حفص الحداد ذکر گردیده است. (جلد اول صفحه ۳۲۶ از سطر ششم بیعد.)

الربانیین: یعنی مردان خدا. کتاب رساله القشیری (صفحه ۱۲۵) آنان را علماء حکما متخلفین باخلاق الحق توصیف کرده است، دل آنان بمتابه دل پیامبران می باشد و اوصاف آنان ما فوق تصور است، و امکان توصیف آن میسر نه. برای مزید آگاهی رجوع شود به کتاب قوت القلوب (فصل اول صفحه ۱۴ و ۱۴۳).

السکوت النظار.. انوار الدلائل: این عبارت کلیه به کلمه در تعریف پیدا می شود. (فصل چهارم از صفحه ۴ بیعد.)

الغیب الحضار: چنان مستغرق و مجذوب نظاره حقند، که از خود و خلق

آگاهی ندارد:

به کتاب کشف المحجوب (ترجمه انگلیسی صفحه ۲۴۸) مراجعه شود.

الملوک تحت الاطمار: شواهد مثال این عبارت را در کتابهای زیرین میتوان

پیدا کرد.

- ۱- منتخب دیوان شمس (غزل هشتم بیت سوم) ،
- ۲- تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد براون (صفحه ۲۹۷)
- ۳- فاتح الابیات انقروی در مقدمه نخست ، هفت سطر مانده به آخر، ضمن دوبیت شعر عربی که در پاورقی نقل می شود بموضوع مزبور اشاره کرده است.^۲
وهذا دُعَا لُيَرْ دَفَاتُهُ دُعَاءُ لاصناف البَرِيَّةِ شامل : مشتمل بر تأویلی است که
 می بایست جداگانه نوشته شود. به مقدمه دفتر سوم مراجعه شود.
- والحمد لله رب العالمین وصلى الله على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين .
 « اما در دیباچه مثنوی، نحوه ذکر حمد و ستایش از دو نقطه نظر ، شایان اهمیت و قابل دقت است: نخست از لحاظ ایجاز و اختصار آن - در ثانی برخلاف سنن اسلامی در خاتمه الکلام ذکر گردیده است. »
 « ولی ناگفته نباید گذاشت که مطلع اشعار مثنوی برخلاف معهود، مشحون از حمد آفریدگار و نعت نبی نیست و حتی از قید بسمله نیز خودداری شده است . ممکن است گفته شود که با وجود ذکر بسم اله .. در مقدمه کتاب، تکرار آن درس- آغاز اشعار غیر ضروری تصور شده است.
 برای مزید اطلاع در باره اهمیت سنن مزبور، بدائرة المعارف اسلامی مراجعه شود.

- | | |
|----------------------------|-------------------------------|
| ۱- مرد خدا شاه بود زیردلق | مرد خدا گنج بود در خراب (ج-س) |
| ۲- لله تحت حجاب الذل طایفة | اخفاهم بر داء الفقر اجلالا |
| هم السلاطین فی اطمار مسکنة | جروا علی فلك الخضر اذیالا |

یعنی خدا را در زیر پرده فقر طایفه ای است که برای اجلال، آنان را در زیر لباس فقر پوشانیده است . آنان پادشاهانند در لباس های ژنده مسکنت، که دامن های آسمان سبز می کشند.

اما سیره جاری و سنت اسلامی چنین است که تمام متون فارسی باز کر
 بسم‌الله و حمد خدا و نعت رسول شروع می‌شود. ولی حدیقه سنائی هم فقط با نعت
 پیامبر (ص) شروع گردیده است بنابراین در میان همه مصنفین اسلامی فقط عده معدودی
 این قاعده کلی را مراعات نکرده‌اند.

« باید توجه داشت که مولوی در چندین مورد پیوستگی و یگانگی مثنوی را
 با قرآن مجید بیان کرده است. در تعقیب این شیوه او حمد و نعت را در آخرین جمله
 یا عبارت مقدمه خود قرار داده است، و خواننده را از ذکر مجدد بی‌نیاز گردانیده
 است

ترجمه شرح مثنوی نیکلسن

بیت شماره ۱

بشنو این نی چون شکایت می کند

از جداینها حکایت میکند

عبارت یا آیت «بسم الله الرحمن الرحيم» را که در صفحه سوم متن فارسی مثنوی درج کرده ایم در دو نسخه خطی قدیمی و فاتح الایات «شیخ اسماعیل انقروی» حذف گردیده است.

«ب» ۲ در اول کلمه بشنو، یعنی نخستین کلمه مطلع مثنوی مانند «ب» در ابتدای کلمه (برائت) سر آغاز سوره «توبه» نهمین سوره قرآن کریم میباشد و باین حرف شروع شده است. آنرا از آوردن «بسم الله الرحمن الرحيم» که قید آن در آغاز تمام سور فرض است بی نیاز نموده است. ۳-۴

۱- شیخ اسماعیل انقروی متوفی در سال ۱۰۴۱ ه. ق است شارح بزرگ و مؤلف کتاب (فاتح الایات) میباشد. این کتاب را در سال ۱۲۸۹ ه. ق در شهر استانبول بطبع رسانده اند. او در موضوع «ب» شرح مفصلی بیان داشته است. برای مزید اطلاع در مورد شرح حیات انقروی بمقاله نگارنده در مجله وحید در شماره اسفند داه سال ۱۳۴۵ ه. ش مراجعه فرمایند. ج-س

۲- در این مورد عارف بزرگ معاصر جناب آقای هادی حائری دادسخن داده و بقیه باورقی در صفحه ۴۶

این‌نی: کلمه‌نی در آثار مولانا در اغلب موارد بطریق تکرار بچشم میخورد.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

و واقعاً معظم له درمثنوی شناسی ثانی و تالی ندارد. چنانچه در «انسان نامه»، ایات زیر را سروده‌اند:

بشنو از عارفی ز دین آگاه	حائری هادی بن عبدالله
بای بشنو زنی بمعنی آن	بای بسم اله است در قرآن

ج-س

۳- اما مفسران تنزیل عزیز را، در این مورد چند قول است: از جمله تفسیر «کشف الاسرار و عده الارار» در (جلد چهارم، صفحه ۸۹) چنین ضبط کرده است که:

الف - در ابتدا این سوره «بسم الله.....» نوشته‌اند از بهر آنکه، بنزدیک عثمان چنان بود که انقال و برائت یک سوره است. و فصل درمیانه آنرا کرده است که قومی از صحابه بر آن بودند که دو سوره است. تا در میان هر دو قول جمع کرده آید، و صحابه اینرا به پسندیدند، و هر دو سوره را قریشین نام نهاده‌اند.

«ای کعب» را پرسیدند که چرا در این سوره «بسم الله.....» ننوشتند گفت:

«لَا تَهَيَّأْ نَزَلْتُ فِي آخِرِ الْقُرْآنِ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَا مُرْنِي أَوَّلَ كَلِّ سُوْرَةٍ بِسْمِ اللَّهِ...» وَلَمْ يَأْمُرْ فِي سُوْرَةٍ بِرَأْتَةٍ

ج-س

ب- در مورد بسم الله، همان تفسیر در (جلد چهارم، صفحه نهم) چنین ضبط کرده است:

بسم الله معراج القلوب الاولی، بسم اله نور سرالاصفیا، بسم الله شفاء صدور الاتقیاء، بسم الله کلمة التقوی و راحة الثکلی و شفأ المرضی، بسم الله، نور دل دوستان است، آیینۀ جان عارفان است، چراغ سینۀ موحدان است آسایش رنجوران و مرهم خستگان است، شفأ درد و طبیب بیمار دلان است.

ج- ناگفته نباید گذاشت که انقروی برای دفتر اول، دو مقدمه نوشته است و هر یک را باقید بسمله آغاز کرده است.

ج-س

۴- مقدمه نخستین بر ایات (۱-۱۸) که باللهام حق و بدون تذکار حسام الدین چلبی سروده شده است. اما آنچه حائز اهمیت و قابل دقت است لحن کلام، موضوع تلفیق و ترکیب

«نی آلت موسیقی مورد توجه مولانا بوده است. (بدیوان شمس تبریزی) غزل شماره ۳۳۶ بیت چهارم مراجعه شود. نواختن نی، در هنگام انجام مراسم صوفیانه، معمول بود و مولوی به سماع و پایکوبی علاقه داشته است.

برای تحقیق بیشتر در این مورد به کتاب H. RITTER در تحت عنوان

DER REIGEN DER 'TRANZENDEN DERWISCHE

مراجعه شود که راجع به سماع و پایکوبی درویشان بحث مفصلی کرده است: تعییرات متعددی که در این شعر و اشعار دیگر، برای «نی» قائل شده اند، به عقیده اینجانب اغلب آنها تفسیر است. شکی نیست. «آن»، آیتی از روح کلی یا مرد کامل است، که بعزت جدائی و دوری از اصل خویش فالان می باشد. نیستان: جائی است که انسان قبل از درود بدنیای دون، در عالم علوی یا روحانی (در آن حریم قدس) ساکن بوده است چون در این دنیا بخود آمد، و اصل خویش و مقام واقعی خود را بیاد آورد

مانده پاورقی از صفحه قبل

عبارات پایان مقدمه و نحوه ارتباط جملات و عنایت شارح ترك به ترجمه آخرین جمله دیباچه و علی الخصوص اضافه کردن این جمله مقول قول است.

سلطان العارفین و برهان الواصلین چنین می گوید :

مثنوی- بشنو این نی چون حکایت میکند بدین وسیله خلأ موجود: بین مقدمه و ذی - المقدمه را پر کرده است که گوئی این دو موضوع توأمانند و غیر قابل تفکیک.

(۱) ای نای خوش نوای که دلدار و دل خوش
دم میدمی تو گرم دم سرد میکشی
خالی است اندرون تو و ، لاجرم و لبی
خالی کننده دل و جان مشوشی
نقش کنی بصورت معشوق هر کسی
هر چند امی تو . بصورت منتقی

برای وصول ، بدان مقام قبلی ، اظهار اشتیاق فراوان کرد.
 پس منظور از «نی» در اینجا یا حسام‌الدین چلبی است که شاعر از نظر عارفانه
 باوی در حکم وجود واحدی است ، و یا شخص مولانا است ، که مملو از جوهر ربّانی
 است ، و نوایش نغمه‌ای از نعمات حقّ است که ، به‌الم خارج‌طنین می‌افکند .
 چگونه این لبّه نازک «نی» می‌تواند این همه الهامات را بحدی که شایسته و
 بایسته است توصیف نماید؟

باری تعبیر و استعاره مذکور بکثرات و مرآت در دیوان شمس و در مثنوی
 آمده است . اینک نمونه‌ای از دیوان شمس تبریزی را که در غزل شماره ۲۳۱ ،
 بیت سوم ، درج گردیده است . و همچنین غزل شماره ۲۹۳ بیت دوازدهم نیز ، مؤید
 این معنی است . برای مزید اطلاع می‌آوریم .

دل گفت من نای ویم نالان زده‌های ویم

روابط روحانی مولوی با حسام‌الدین چلبی در اشعار مثنوی بطور تلویح
 و تصریح آمده است که ابیات شماره ۲۰۰۱ یبعد دفتر ششم ، حاکی از آنست^۲ .

۱- همه پر باد از آنم که منم نای و تو نائی چو توئی خویش من ای جان پی این خویش پسندم

جس

۲- دودهان داریم گویا همچونی	يك دهان پنهانست در لبهای وی
يك دهان نالان شده سوی شما	های و هوئی در فکنده در هوا
يك داند هر که اورا منظر است	که فغان این سری هم‌زان سراسر است
دمدم این نای از نی‌های اوست	های و هوئی روح از هیهای اوست
گر نبودی نالشی نی را ثمر	نی جهان را پر نکردی از شکر
با که خفتی از چه پهلوی خاستی	کاین چنین پر جوش چون دریاستی
یا ایت عند ربی خوانندی	در دل دریا آتش رانندی
ایضاً الحقّ حسام‌الدین و دل	کی‌توان از دود خورشیدی بگل (چس)

حسام‌الدین چلبی الهام بخش معانی مثنوی است. مولوی در مطلع کلیه دفترهای مثنوی او را یاد و برای اتمام مطلب از وی استمداد کرده است. پس ذکر «نی» در سرآغاز دفتر اول، اشارهٔ تلویحی به حسام‌الدین چلبی است گرچه در ظاهر «نی» همان آلت موسیقی حزن‌انگیز است که در مثنوی به کرات آمده است. چنانکه، بیت ۲۰۰۲ دفتر ششم مؤید این معنی است:

«دو دهان داریم گویا همچونی

يك دهان پنهانست در لبهای وی»

در کتاب مناظرات نیز مؤلف خود را به‌نی یا عضا یا چوب تعلیم تشبیه کرده است برای مزید فایده به کتاب (الهام‌سن جان دیوئی)^۱ مراجعه شود. عده‌ای دیگر گفته‌اند: دل «مرد کامل بغیر از حق از همه چیز خالی است» برای تکمیل اطلاع به کتاب J. R. RICHARDS صفحه ۱۷۷ مراجعه فرمایند. شارحان را در مورد «نی» عقاید مختلفی است. عده‌ای را عقیده بر آن است که مراد از «نی» قلم است زیرا، همان‌طوریکه اختیار قلم در دست نویسنده است اولیاء نیز حرکات و سکناتشان در دست حق است. و بغیر از حق آگاهی ندارند؛ نیز گفته‌اند قلم اعلی محمد مصطفی (ص) است.^۲

همان‌طوریکه در فلسفه افلاطون، خدا را منشاء همه چیز میدانند و در حکمت الهی عیسوی روح القدس (یکی از اقانیم ثلاثه) را چنان میان‌نگارند، اما من مع الوصف عقیده دارم که با کلیه قرائن موجود، تعبیرات فوق درباره «نی» ناروا و مردود است. و نویسندگان چون خواجه‌خان و نظایر او که بدون توجه به

۱- به فصل دوازدهم صفحه اول مراجعه شود.

(ج-س)

۳- منظور محمد (ص) رسول خداست

(ج-س)

حقیقت دیدگان خود را می‌بندند تا حقایق را ننگرند بی‌پروا ادعا می‌نمایند که «نی پیامبر است و نوای نی» قرآن است.^۱ به‌راه ناصواب رفته‌اند.

در صورتیکه بنظر اینجانب «نی» حاکی از وجود مولانا است که نوای آسمانی سر داده است و با مرد کاملی چون حسام‌الدین چلبی که از لحاظ عرفانی با وی اتحاد معنوی دارد، به گفتگو پرداخته‌است.

ناگفته نماند که از مفاد کلام رومی چنین استنباط می‌شود که پیامبر اسلام منشاء الهام اسرار عرفان در مثنوی است و از این بابت سهم بسزائی دارد.

این مراتب را در ضمن شرح اشعار شماره ۱۷۲۷ تا ۱۷۳۳ - دفتر اول به تفصیل اشاره خواهم کرد.^۲

۱- خواجه‌خان کنابی بنام «مطالعه در تصوف» نوشته‌است. که صفحه ۱۹۲ آن کتاب در این موضوع مورد استفاده است.

(ج-س)

گویدم مندیش جز دیدار من	۲- قافیه اندیشم و دل دارم
قافیه، دولت توئی، در پیش من	خوش نشین ای قافیه اندیش من
حرف چه بود خار دیوار رزان	حرف چه بود، تا تو اندیشی از آن
تا که بی این هر سه باتو دم زدم	حرف و صوت و گفت را بر هم زدم
باتو گویم ای تو اسرار جهان	آن دمی کز آدمش کردم نهان
و آن غمی را که نداند جبرئیل	آن دمی را که نگفتم با خلیل
حق ز غیرت نیز بی‌ماهم نزد	آن دمی که از وی مسیحا دم نزد
من نه اثباتم، منم بی ذات و نفی	ما چه باشد در لغت اثبات و نفی

ج-س

بیت شماره ۲

« کز نیستان تا مرا بریده‌اند

از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند»

این بیت اشاره به اصل و منشأ کل وجود محض ، و حقیقت مطلق است که روح بدان تعلق دارد . غایت مقصود و کمال مطلوبش بازگشت بسوی همان مبدأ می‌باشد .

بیت شماره ۳-۵

سینه خواهیم شرحه شرحه از فراق

تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر کسی کود ورماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

من بهر جمعیتی نالان شدم

جفت بد حالان و خوش حالان شدم

مرد کامل (پیامبر یا ولی) آدم بی کس و غریب در این دنیا است . نمیتواند انده و اسرار درونی خود را بامردم زمان خویش بیان نماید ، مگر با کسی که محرم باشد و گوش اسرار شنو داشته باشد . او با تمام طبقات گفتگو می کند و حتی با دنیا پرستان و هم با اهل معنی صحبت میدارد .

اما از این میان نمی تواند همدردی مخلص که موافق آرزو و مطلوبش باشد بدست آورد . این معنای ظاهری عبارت است و آنچه گذشت ، مناسبت دارد .

اما معنی باطنی امر ، دارای مفهومی شناخته شده است که مشتمل بر اصل نزول و آمدن انسان از عالم مجردات به عالم کون و فساد است . زیرا بسیاری از اهل تصوف ، کائنات را طبق عقیده افلاطونیان جدید ، یک نشأ و تجلی ، از مبدأ نخستین و مصدر کل می انگارند .

میگویند : حقیقت یکی است و منشاء وجود همان حقیقت واحد است. جمیع موجودات تراوشی است از مبدأ احدیت ، که بطریق تجلی و فیضان و انبعاث از او صادر گشته و سرانجام همه اشیاء بطریق رجوع بهمان مبدأ برمیگردند .

وجود هر يك از طبقات متواتر مذکور ، ناشی از طبقه بالاتر از خود است که رفته رفته بتدریج از مبدأ هستی دور می شوند و تمام طبقات موجودات که بدین ترتیب پابعرضه وجود گذاشته اند ، دایره هستی نامیده می شوند . نقطه پرکار دایره هستی خداست . منشاء وجود خداست ، برگشت نیز بسوی اوست.

سفر روح یا عقل از عالم علوی جوهری بعالم کون و فساد و تبدیل علی التوالی وی در مراحل مختلف ، و رسیدن به عناصر مادی و نفوس جزئیة ، که ، پست ترین مقام است و تکامل تدریجی از مرحله ای به مرحله ثانوی یعنی از جمادی به نباتی ، از نباتی به حیوانی ، و از حیوانی به انسانی و از مرحله آخر در صورتیکه توفیق رفیق شود به مرحله حقیقت و بمقام مردان کامل و اتصال بحق اگر نائل آید و محدود فانی در ذات حق بشود که او وجود حقیقی است.

فی الحقیقه بعد از طی قوس نزولی دوباره قوس صعودی را پیموده ، و راه دور و درازی را طی کرده است . ممکن است بعضی ها بگویند که صادره اول چرا باین تنزل تن در داد و رنج مسافرت بعالم مادی سفلی را قبول نمود .

علت همانست که مشیت الهی براین قرار گرفته بود که شناخته شود، خود را در آئینه رفعت نمای بلند بالای روح انسانی ، تماشا کند که واجدهم گونه کهالات و فضائل اخلاقی است.

مراد از مرد و زن : بنا بقیده پاره ای از شارحان مثنوی، عقل و نفس میباشند علّت ناله جهت دوری از مبدأ و نزول از عالم علوی بعالم سفلی میباشد.

مرد کامل : که در دیوان (شمس تبریز) به توصیف آن اشاره شده است، درمثنوی نیز کمال مطلوب و مرکز توجه است و مورد بحث قرار میگیرد. دانش پژوهان اشعار عرفانی فارسی بایست آنرا بنحواحسن بدانند و به این موضوع توجه کامل مبذول دارند .

برای تحقیق بیشتر در مورد وصف انسان کامل، بکتاب دائرةالمعارف اسلامی در تحت عنوان (الانسان الکامل) و به کتاب تصوف اسلامی نیکلسن^۱ که بر اساس کتاب (الانسان الکامل) عبدالکریم جیلی نوشته شده است مراجعه شود^۲ و همچنین به کتاب ANDRAE DIE بنام شخصیت محمد رجوع نمائید .

بکتاب ابن عربی، صفحه ۹۰ تا ۱۲۰ که بوسیله NYBERG KLEINERE ترجمه شده مراجعه شود و نیز به کتاب تاریخ شعر عثمانی که بوسیله E.J.W.Cibb منتشر شده است از صفحه ۶۴ تا ۱۴۱ رجوع نمایند.

بیت ۸-۶ : که هر

هر کسی از ظن خود شد یار من

از درون من نجست اسرار من

سر من از ناله من دور نیست

لیک چشم و گوش را آن نور نیست

تن زجان و جان زتن مستور نیست

لیک کس را دید جان دستور نیست

اشاره به تن و روح و جسم است . نیز ، اسرار ولی در ناله ها و سوزهای
وی چون جان در تن پنهان است و با حواس ظاهر درك نمی شود ، با گوش سر شنیده
نمی گردد . این مطلب در دفتر دوم بیت ۳۴۵۳ صریح تر بیان شده است ^۱ .

بیت ۹-۱۰ :

آتش است این بانگ نای و نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

آتش عشق است کاندلر « نی » فتاد

جوشش عشق است کاندلر « می » فتاد

بدیوان شمس تبریز غزل شماره ۳۳۶ ، بیت دهم ، مراجعه شود ^۲ . (ترجمه

انگلیسی شعر بوسیله نیکلسن در پاورقی درج گردید ^۳

۱- پس فلک قشراست و نور روح مغز این پدیداست آن خفی زین روملنز
جسم ظاهر ، روح مخفی آمده است جسم همچو آستین ، جان همچو دست
باز عقل ، از روح مخفی تر بود حس سوی روح ، زوتر ره برد
جس

۲- آتش فتاد در « نی » عالم گرفت دود زیر اندای عشق ز « نی » هست آتشی

'The flute is all afire and the world is wrapped in smoke;

For fiery is the call of love that issues from the flute.,,

مثنوی الفاظ و کلمات نیست، این الفاظ و کلمات، ظاهری و قشری نیستند، معانی آنها عادی و متعارفی نیست. این کلمات و عبارات، الهام حق است، که از مشرب عشق سرچشمه گرفته‌اند. کسانی که از شراره آتش عشق خدا بر خوردار نیستند، عدم‌شان به از وجود نیست و باد:

جمله آخر (نیست باد) مصرع دوم، برای نفرین گفته نشده است. بلکه برای ایجاد وجد و شغف بکسانی که مجلس می‌شنودند بعنوان دعای خیر گفته شده است تا در حق فنا شوند. یعنی بمرتبه «فنا فی الله» برسند. تکرار جمله نیست باد) در این دو مصرع که در لفظ، واحد، و در معنی متفاوت هستند، تجنیس تمام می‌باشند.

به کتاب تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد دوم صفحه ۴۸ مراجعه شود.
 جوشش عشق است الخ : شعله عشق چنان شور و نشاط در دل میانگیزد که
 آنرا مانند جام شراب جوشان می گرداند . برای فهم معنی عرفانی (می) به کتاب
 گلشن راز شیخ محمود شبستری از بیت شماره ۸۰۵ بپس مراجعه شود.^۱
 بیت ۱۱- فی حریف هر که از یاری برید
 پرده‌هایش پرده‌های ما درید

منظور از یار در بیت فوق ، حسام‌الدین چلبی است ، وی محبوب مولانا است،
 و الهام بخش معانی مثنوی است، بهتر من یار و باز فائزین صدیق کسانی است که از
 تمام علائق و ضروریات دنیوی و ارسته‌اند. کلام او ما را یاری کرد تا حجاب مادی و
 معنوی‌ایکه بین ما و مطلوب قرار گرفته بود ، دریده شود .

۱- شیخ محمود بن امین‌الدین عبدالکریم بن یحیی ، از کابر عرفای ایران
 است که جامع علوم عقلیه و نقلیه بود و در عهد خود از مشاهیر مشایخ بوده است .
 در زمان اولجایتو و ابوسعید در تبریز مقیم ، و مرجع خاص و عام بود .
 میر حسین سادات هروی در عهد شیخ ، در خراسان اشتهار داشته ، هفده بیت مشتمل
 بر هفده سؤال دایر بر حقایق سیر و سلوک و عرفان خدمت وی فرستاد . او نیز با اشاره پیر خود
 بهاء‌الدین یعقوب تبریزی در مقابل هریتی یک بیت در جواب آن نگاشته ، پس از چندی
 بخواهش بعضی از مریدان قدری بسط ، داده و ابیات و مطالب دیگری نیز بدان افزود. مراتب
 حکمت و عرفان و توحید را با عبارات فصیح و بیانات شافیه بنظم آورده و گلشن رازش نامید.
 شرح‌های بسیاری بر آن نوشته‌اند که اکمل آنها شرح شمس‌الدین شیخ محمد لاهیجی
 شیرازی نور بخش است. (نقل از ریحانة الادب جلد دوم) . ج-س
 همچنین به بخش دوم آتشکده آذریکدلی که با اهتمام آقای دکتر حسن سادات ناصری
 (استاد دانشگاه تهران) تصحیح شده است، مراجعه شود.

بیت ۱۲:

همچو «نی» زهری و تریاقی که دید

همچو «نی» دمساز و مشتاقی که دید

۹: یعنی خلیفه حق، برای بدسگالان زهر است و برای نیکان مرهم. به دفتر پنجم مثنوی از بیت شماره ۴۲۳۲ یبعد مراجعه شود.^۱

او: یعنی «نی» محکی است برای تشخیص خیر و شر. بدفتر دوم مثنوی به بیت شماره ۲۹۶۶ و بعد از آن مراجعه شود.^۲ لعنت بردشمنان خلیفه حق باد. (زهر و تریاق استعاره از قهر و مهر است. و از صفات متقابل میباشند.

بیت ۱۳:

نی حدیث راه پر خون می کند

قصه های عشق مجنون می کند

مشری را او ولی الاقربست	۱- اختران بادبو همچون عقربست
دلو پر آب است زرع و میورا	قوس اگر از تیر دوزد دیو را
دوست را چون ثور کشتی میکند	حوت اگر چه کشتی غی بشکند
لعل را زو خلعت اطلس رسد	شمس اگر شب را بدرد چون اسد
بریکی زهر است و بر دیگر شکر	هر وجودی کز عدم بنمود سر
تا زخمه زهر هم شکر خوری	دوست شو و زخوی ناخوش شوبری
که بد آن تریاق فاروقی اش قند	ز آن نشد فاروق راز هری گزند

(ج-س)

نقد و قلب اندر حرمندان ریختند	۲- چونکه حق و باطلی آمیختند
در حقایق امتحانها دیده ای	پس محک میبایدش بگزید ای
تا بود دستور این تدبیرها	تا شود فاروق این تزویرها

(ج-س)

راه پر خون : در راه خار زار عشق ، هزاران کشته دوست وجود دارد که حیات خود را با کمال میل و رغبت فدای معشوق کرده اند . از همه چیز گذاشته اند و عشق یار را برای خود محفوظ نگاه داشته اند.

دفتر پنجم ، بیت شماره ۵۸۸ این معنی را بطرز آشکار بیان می نماید^۱ و نیز به کتاب برگزیده اشعار دیوان شمس غزل شماره ۴۴ بیت ششم مراجعه شود^۲ مجنون : آنکسی بود که لیلی را تاسر حد جنون دوست میداشت . در اصطلاح تصوف به کسانی گویند که ترك خود گویند . برای اطلاع بیشتر بکتاب دائرۃ المعارف اسلامی بمادة مجنون مراجعه شود ، در ابیات مذکور ، منظور از نی همانا مثنوی است و بس .

بیت شماره ۱۴ :

محرم این هوش جز بی هوش نیست

مرزبان را مشتری جز گوش نیست

این هوش (عقل کل یا عقل معاد) : آنگاه را گویند که پابند عقل معادند ، از یغمای شهوات یا عقل معاش جان بدر برده اند . آنان محرم این هوش هستند .

مرزبان را مشتری جز گوش نیست :

۱- از بیت ۵۸۶ شروع شد ، تا بیشتر مفید افتد .

عاشقان را شادمانی و غم اوست	دست مزد و اجرت خدمت هم اوست
غیر معشوق از تماشائی بود	عشق نبود هرزه سودائی بود
عشق آن شعله است که چون بر فروخت	هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت
ماند الا الله باقی جمله رفت	شادباش ای عشق شرکت سوز زفت

(ج-س)

۲- براه کعبه و ملش به بین بهر بن خاری هزار کشته شوقند داده جان بجوانی

هر کسی میل دارد، آنچه مناسب با فهم و شعورش باشد، بشنود. پس اسرار
عشق راه حق را نمی‌توان با آدم‌های قشری در میان گذاشت.

ابیات ۱۵-۱۶:

در غم ما روزها بی گناه شد
روزها با سوزها همراه شد

در غم ما، معادل است در عشق ما

معنی بیت چنین است: این مطلب مهم نیست در غم عشق، عمر ما سپری میشود،
بلکه عمدۀ مقصود آنست که، معشوق جاوید بماند.

بیت ۱۷:

هر که جز ماهی ز آبش سیر شد

هر که بی روزی است روزش دیر شد

عشق نامتناهی الهی برای عارف، در حکم آب برای ماهی است، زیرا که ماهی
هرگز از آب سیر نگردد.

اشاره است بقصه یحیی بن معاذ رازی و بایزید بسطامی. به کتاب الرساله.

القشیریه ۳ صفحه ۱۷۳، از سطر پنجم یعد، و به ترجمه انگلیسی کتاب کشف المحجوب ۱
صفحه ۱۸۷، به کتاب منتخبات MASSIGNON صفحه ۲۳۰. نیز به بیت‌های شماره

۱- حصیری رحمه الله علیه گوید: خداوند تعالی را دو یحیی بود، یکی از انبیاء
و دیگری از اولیاء، یحیی بن زکریا طریق خوف چنان سپرد که همه مدعیان بخوف از فلاح
خود نومید شدند..

یحیی بن معاذ طریق رجاء را چنان سپرد که، دست همه مدعیان بر جا اندر خاک مالید.
گفته‌اند حال یحیی بن زکریا معلوم بود. حال این یحیی چگونه بود گفت بمن رسیده است
که هرگز ویرا جاهلیت نبود و بروی کبیره نرفت. (نقل از کشف المحجوب هجویری)
(ج-س)

۹۲۶-۹۲۷ دفتر دوم مثنوی چاپ نیکلسن مراجعه شود.

«هر که بی روزی است روزش دیر شد»

اشاره به ضرب المثلّی است که «هر که بی سیراست روزش دیر است» اسرار حق بر حسب استعداد سالک و ظرفیت راهروان طریقت ظاهر گردد. شهوت پرستان که از این مواهب بی بهره هستند جز رنج و غم و حسرت نصیبی ندارند.

بیت ۱۸:

«در نیابد حال پخته هیچ خام

پس سخن کوتاه باید و السلام

شاعر در مقدمه مصرع اول این بیت، بیک موضوع مهم عرفانی اشاره کرده است. یعنی ذکری از حال مرد پخته نموده و بعد بلافاصله از آن مطلب عدول کرده و به خامان روی آورد. و در ضمن همین مقال میکوشد که نخستین قدم راه حق را چنانکه شاید و باید برایشان بنماید که آن همانا عبارت است از: عدم توجه به تعلقات دنیوی و بی اعتنائی به مظاهر فریبنده اینجهان که سالک باید از آن دوری گزیند، و به تصفیه قلب بپردازد. برای مزید اطلاع بر رسالة القشیریه: صفحه ۲۱۴، سطر دهم، مراجعه فرمایند.^۲

۱- چون جنید از جند او دید آن مدد	خود مقاماتش فزون شد از عدد
با یزید اندر مزیدش راه دید	نام قطب العارفين از حق شنید
چونکه کرخی کرخ او را شد حرس	شد خلیفه عشق و ربانی نفس
پور ادهم مرکب آن سو راند شاد	گشت او سلطان سلطانان داد
آن شقیق از شق آن راه شگرف	گشت او خورشید رای و تیز طرف
صد هزاران پادشاهان نهان	سر فرازاند ز آن سوی جهان

ج-س

۲- مرید باید سعی نماید تا تمام تعلقات و اشتغالات دنیوی را ترك کند، زیرا مبنای طریقت براساس تصفیه قلب قرار دارد.

ج-س

زمانی که حصری، سالک طریقت بود. مرشد و شیخ اش شبلی به ادا می گفت
اگر در ظرف یک هفته (از این جمعه تا جمعه دیگر) که، به ملاقات من میایی، فکری
جز خدا، از خاطرت خطور کند، ترا اجازه درك حضور نخواهم داد. زیرا که
نخستین ترك، ترك مال است که سالک باید اندیشه آن، از دل بدور افکند.

بیت ۱۹ :

بند بگل . باش آزاد ، ای پسر

چند باشی ، بند سیم و بند زر

ای پسر: خطابي است که بسالکان اختصاص دارد که در واقع در حکم فرزند
معنوی شیخ می باشند به کتاب عوارف المعارف، فصل اول، صفحه ۲۳۰، مراجعه
شود.^۱

در طریقت یکنوع اتصال بین مرید و مراد و یا صاحب و مصحوب ایجاد می گردد
چنانکه مرید جزئی از اجزأ مراد محسوب میشود، همانطوریکه فرزند جزئی از

۱- حاجی خلیفه در کشف الظنون تحت عنوان عوارف المعارف میگوید که این کتاب را عارفی
به ترکی و ظهیرالدین عبدالرحمن بن علی شیرازی و عزالدین محمود بن علی
نطنزی کاشانی متوفی در ۷۳۵ بفارسی ترجمه کرده اند و ترجمه عزالدین محمود موسوم است
بمصباح الهدایه و مفتاح الکفایه که باین عبارت آغاز می شود و حمدی که لمعات صدق و نتجات
اخلاص النخ،

اما استاد اجل همائی را عقیده چنین است :

و که درباره ترجمه ظهیرالدین بنظر نگارنده جز دو احتمال معقول نیست: یکی اینکه
بگوئیم که مقارن همان زمان که عزالدین در کاشان مصباح الهدایه را می نوشت، ظهیرالدین در
شیراز به ترجمه عوارف اشتغال داشت. دوم اینکه بگوئیم چون یکی در شیراز و دیگری در
کاشان در دو منطقه دور میزیسته اند از کارهای یکدیگر خبر نداشتند هر دو در زمان واحد دست
به کار اقدام يك اثری بوده اند (رجوع شود به ص ۳۹-۴۰) مقدمه کتاب مصباح الهدایه

طبیعت مادی پدر است .

اما اثبوت و بنیوت طریقت نسبت معنوی است . چنانکه مسیح فرموده است :
 « خداوند بکسانی برکت دهد که ، دو مرتبه متولد شده‌اند و هرگز کسی
 غیر از اینها وارد بهشت نخواهد شد » به کتاب Saint John فصل سوم ، صفحه سوم ،
 مراجعه شود .

در بین فرقه بگتاشیه رسمی است چنانکه کسی بخواهد وارد آن طریقه شود اول
 مبتدی . دست شیخ را میبوسد و شیخ میگوید « حالا که شما مرا پیدری قبول کردید من
 نیز شما را به فرزندی پذیرفتم » به کتاب ، براون ، (درویش ها ، صفحه ۲۰۹) مراجعه شود ،
 بیت شماره ۲۰ :

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای

چند گنجد قسمت يك روزه‌ای

بیت ۲۱ :

کوزه چشم حریصان پر نشد

تا صدف قانع نشد پر در نشد

هرگز کسی بیشتر یا کمتر از رزق مقسوم ، نتواند بدست آورد . بنابراین
 رضا کمال خردمندی است و همیشه صوفی کامل ؛ راضی است .
 تا صدف قانع نشد پر در نشد :

مرحوم Sir A.Houtum-Schindler صاحب کتاب خطی تنسوق نامه (این کتاب
 بزبان فارسی است و هنوز بچاپ نرسیده است) در باره سنگهای قیمتی . مخصوصاً
 راجع بداصل و منشأ مروارید چنین می نگارد :

ارسطو میگوید : در اواخر فصل زمستان ، طوفانهای شدیدی که در دریا
 پدیدار میشود صدفها از قعر دریا بشکل حبابها ، بسطح آب آمده و در حالت
 شناوری بسر میبرند . هنگامیکه بارانهای بهاری شروع میگردد ، دهانه‌های صدفها
 باز است که تصادفاً يك ؛ یا چند قطره باران وارد دهانه آنها شده ، مدتی در معده
 شان باقی میماند ، تا حالت جمود یافته ، و تبدیل به مروارید میگردد .

برخی دیگر را عقیده بر این است که :

« اساس مروارید قطره‌ای از آب دریاست، که از امواج جداگشته . و در زمان شدت بادهای طوفانی (اواخر زمستان) . بدهان حیوان ناعمه، انداخته می‌شود : پس از آنکه آب مزبور یا قطره باران، وارد شکم حیوان شد، حیوان چند روزی بقعر دریا فرو رفته و دوباره بسطح آب می‌آید . ایّامی چند بهنگام طلوع خورشید در سطح آب شناور است و بعضی اوقات که هوا گرم است بویژه موقع ظهر، بقعر دریا نزول میکند و دوباره بانخستین تابش خورشید بسطح آب صعود نموده و تاهنگام غروب آفتاب باقی میماند ، باتکرار این عمل ، پس از چندی دائماً در ته دریا بسر برده ، و از خود ریشه ظاهر میکند که آنرا بکف دریا پیوند میدهد، و در همین زمان است که ماده آبگون داخل شکم حیوان مبدل به مروارید میگردد».

امّا نویسنده‌ای، این نظریه را مورد انتقاد قرار میدهد ، برای اینکه مروارید از طبقات و پرده‌های متعدد بوجود آمده است . در خزانه یمن الدوله محمود ، هسته خرما و هسته زیتونی بود که نیمی از هر دو مبدل به مروارید شده و به رنگ آب زلال می نمود. خلاصه ، چنین نتیجه گرفته می‌شود که اگر سایر چیزها ، اعم از باران بدهان صدف فرو روند می‌توانند به مروارید مبدل گردند.

طبری در جلد بیست و هفتم ، صفحه ۶۹ ، نه سطر مانده به آخر از ابن عباس . مفسر معروف در این زمینه ذکر کرده است .

در اشعار فارسی راجع به مضمون قطره باران و کیفیت تبدیل آن به مر و آید. مثالهای زیاد آورده شده است. چنانکه سعدی در باب چهارم بوستان از بیت چهارم به بعد اشعاری نغز و دلکش، درباره این موضوع سروده است.^۱

همچنین در کتاب گلشن راز شیخ محمود شبستری، در بیت شماره ۵۶۸ آمده است.^۲

بیت شماره ۲۲ :

هر که را جامه ز عشقی چاک شد

او ز حرص و جمله عیبی پاک شد

فقط مجذوب عشق حق، توانائی تصفیه روح خویش را از آلائشهای خود پسندی و خودپرستی داراست «یای» آخر کلمه عشقی «یای» تعظیم است.

اسماعیل حقّی، در کتاب روح المثنوی. که از قدیم ترین و صحیح ترین نسخه خطی است (جمله عیبی) ضبط کرده، و «یاء» را زاید تلقی نموده است.

- | | |
|------------------------------|----------------------------|
| ۱- یکی قطره باران زابری چکید | خجل شد چو پهنای دریا بدید |
| که جائی که دریاست من کیستم | گر اوهست حقا که من نیستم |
| چو خود را بچشم حقارت بدید | صدف در کنارش بجان پرورید |
| سپهرش بجائی رسانید کار | که شد نامور لؤلؤ شاهوار |
| بلندی از آن یافت کوپست شد | در نیستی کوفت تاهست شد |
| تواضع کند هوشمند گزین | نهد شاخ پر میوه سر بر زمین |
| | (ج-س) |

- | | |
|------------------------------|--------------------------|
| ۲- یکی گوهر بر آورد و هدف شد | یکی بگذاشت آن نزد صدف شد |
| | ج-س |

ولی نسخه (G) ^۱. و فاتح الابیات ^۲ (عیب کلی) ضبط کرده که معادل با کلیه است

بیت شماره ۲۳

شاد باش ای عشق خوش سودای ما

ای طبیب جمله علت‌های ما

صفات «خوش سودا و بد سودا» که در مثنوی زیاد آمده است تقریباً مترادف با

فکر و اندیشه است.

محض مثال به بیت شماره ۲۹۱۸ ^۲ از دفتر اول مثنوی و به بیت شماره ۱۱۰۹ ^۴

از همان دفتر را ملاحظه فرمایند.

۱- در کتاب مثنوی شریف ، صفحه ۵۰ ، چهار سطر مانده به آخر ، عیب کلی نوشته شده است .

شرح مثنوی شریف از شروح ترکی است که مؤلف آن مرحوم عابدین پاشا است. این شرح در سال ۱۳۲۴ ه. ق ، در استان بول حلیه طبع یافت . ج-س

۲- چون جامه نفسانی هر کسی بوسیله عشق حقیقی چاک شود ، و لباس موهوم وجودش بمدد عشق فناپذیرد ، از حرص و عیب کلی پاک گردد . زیرا که ، باعث عیوب ، وجود پر ذنوب است . چنانکه گفته اند : « وجود کذب لا یتقاس به ذنب آخر » :

پس با قدرت عشق وجود نفسانی چاک گردد و وجود حقانی هویدا شود و عیوب و ذنوب برطرف گردد . زیرا که ، اتقای علت ، اقتضای اتقای معلول را میکند .

پس معلوم شد که ، طبیب علل جسمانی و روحانی و ترکیه کننده آرایش‌های نفسانی و تصفیه کننده قلب آدمی عشق است

(منقول از فاتح الابیات)

ج-س

۳- هر که چون هندوی بد سودائی است روز عرض اش نوبت رسوائی است

۴- تاجه عالمهاست در سودای عشق تاجه با پهناست این دریای عشق

پس خوش سودا، خوش آیند و مفید معنی نمیدهد گرچه نحیفی در ترجمهٔ مثنوی موزون ترکی خویش اینکلمه را (شیرین کار) ترجمه کرده است. از سوی دیگر با توجه به تعریفی که از این ترکیب شارحان^۱ ترك بعمل آورده اند خوش سودا وصفی است که (شکسپیر^۲) آنرا جنون عالی و شیفتگی عرفانی نامیده است:

اگر اینرا قبول کنیم در این صورت عشق محضراً متوجه عاشق است، معشوق

۱- ای عشق پرسودا شاد باشی، ای طبیب جملهٔ دردها جاویدبمانی. اما در این مورد سؤالی است که عشق چگونه می تواند پزشک بیمارها باشد. جواب مقرون بصواب، چنین است که، علل امراض بر دو قسم منقسم است: ۱- قسمی جسمانی ۲- نوعی روحانی اما داروی شفا بخش و منحصر بفرد ایندو دردخانما سوز، عشق است. علت العلل امراض جسمانی، اکل و شرب است. کسیکه عاشق شد کمتر به این دو، میپردازد و راه پرهیز پیش میگیرد، و از آن می رهد. چنانکه زلیخا وقتی بیمار میشد، بادیدن یوسف فوراً محبت پیدا میکرد. پس تأثیر عشق در تبدیل اوصاف را نمی توان منکر شد. آنچه گفته شد، در مورد عشق مجازی بود.

اما عشق چگونه امراض روحانی را مداوا می کند:

تأثیر عشق به حقیقت و شخصیت های معنوی، بسی شایان اهمیت است. زیرا که گفته اند:

«حب السدّ یأرأس کُلّ خطیئة»

عاشق خدا، دنیا را فراموش میکند. چون تنها خدا را مورد توجه قرار میدهد. پس بقیهٔ آرزوها بالطبع بدور افکنده میشوند. (نقل از کتاب فاتح الایات)

۲- WILIAM SHAKESPEARE بزرگترین شاعر درام نویس انگلستان

(۱۵۶۴-۱۶۱۶) از زندگانی وی اطلاع صحیحی درست نیست.

در نظر نیست در صورتیکه اغلب عشق متوجه معشوق است . رك - فصوص الحکم ص

۲۴۶ سطر دهم به بعد

بیت ۲۴ :

ای دو ای نخوت و ناموس ما

ای تو افلاطون و جالینوس ما

بدیوان شمس تبریزی ، بیب دوم، صفحه ۱۱ و یادداشت های مربوط رجوع شود^۱

و همچنین به طبییات سعدی بیت شماره ۲۲۴ مراجعه شود.^۲

منظور از ذکر افلاطون و جالینوس آن است که ، یکی از اینها (افلاطون)

پیشوای حکماً اشراق ، و آن دیگر سر دسته فلاسفه مشائی است.

افلاطون طبیب روحانی است و معتقد است که علم و حکمت با تصفیة درون و

ریاضت بیرون ، حاصل میشود.

(فرقه مشائیان را عقیده براین است که ، علم و حکمت، با تحصیل و کتابت

قرائت میسر می گردد.)

(پس عشق استادی است که از صفوت و ریاضت بدست می آید و بسا کتابت و

قرائت درك نمیشود.

«حکمت و طب ایرانی و عرب ، آمیخته با اسامی و عقاید فلاسفه و اطباء

نای یونان است.

۱- به کتاب برگزیده اشعار شمس تبریز و یاد داشتهای مربوط مراجعه شود.

شاهد مثال دیگری که مولوی ، ناموس را در معنی نخوت بکار برده است: (ج-س)
بدانکه سد غلیمی است در روش ناموس حدیث بی غرض است این قبول کن به صفا

۲- به کتاب طبییات سعدی ، که بوسیله Sir Lucas White King در کلکته (۱۹۲۱-)

۱۹۱۹ (طبع و ترجمه انگلیسی آن (۱۹۲۶م) بچاپ رسیده است مراجعه شود .

روی همین اصل، ترجمه احوال فلاسفه و اطباء مشهور ایرانی و اسلامی توأم
باز کر خصوصیات فلاسفه، و اطباء یونان، چون (بقراط و جالینوس وسقراط و
افلاطون و ارسطو) همراه است^۱.

بیت ۲۶-۲۵ :

جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد

اشاره به حضرت عیسی، و درمورد عروج حضرت رسول است.

در مورد اول به سوره چهارم، آیه ۱۵۶ قرآن مراجعه شود^۲

در مورد دوم به سوره هفدهم، آیه اول مراجعه شود.^۳

(کوه در رقص آمد و چالاک شد) : درچندین بیت، مولوی، اشاره کرده است.

چنانکه دفتر ششم مثنوی در بیت ۲۴۲۹ الی ۲۴۵۰ ضمن حکایت سه مسافر (منسلمان،
ترسا، جهود) مفصلاً در مورد کوه طور و وصف هیئت تجلی . بحثی مستوفی بعمل

۱- دیوان «ب» شماره ۳۰۷۱۵

درد رنجوری ما را داروی غیر تو نیست ای توجالینوس جان و بوعلی سینای من

ج-س

۲- بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

ج-س

۳- سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصا الذی -

بار کنّا حوله لنُریه من اياتنا انّه هو السّميع البصیر .

ج-س

آورده است^۱

بیت ۲۶ :

عشق جان طور آمد عاشقا طور مست و خَر موسی صاعقا
بیت فوق اشاره به مسأله تجلی حَق در کوه طور مینماید. چنانکه در سوره
۷ آیه ۱۳۹ نیز به این مسأله اشاره شده است^۲

ترجمه آیه مذکور از این قرار است: «وقتی که موسی در موقع معین آمد و خدا
با او گفتگو کرد موسی گفت خدایا، مرا اشتیاق دیدار جمال ربوبیت در سراسر است.
خدا در جواب موسی فرمود که تو طاقت دیدار مرا نداری و لیکن نظری بسکوه
ببفکن، چنانکه کوه در سر جای خود بتواند محکم و ثابت ایستد، تو هم میتوانی
بدیدار من طاقت بیادری اما چون موسی بسوی کوه نگر بست بواسطه تجلی ذات
ربوبیت، کوه با آن عظمت از هم پاشیده و خرد شده موسی با حالت غشوه از خود بیخود
شده و بیهوش بر زمین افتاد»

در پی موسی شدم تا کوه طور	هر سه مان گشتیم نا پیدا ز نور
هر سه سایه محو شد ز آن آفتاب	بعد از آن ز آن نور شد يك فتح باب
نور دیگر از دل آن نور رست	بس ترقی جست آن ثانی اش چست
هم من و هم موسی و هم کوه طور	هر سه کم گشتیم از آن اشراق نور
بعد از آن دیدم که، که سه شاخ شد	چونکه نور حق در او نفاخ شد
وصف هیبت چون تجلی زد برو	می سکست از هم همی شد سو بسو
آن یکی شاخ که آمد سوی من	گشت شیرین آب تلخ همچو سم الخ

۲- فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعْقًا ثُمَّ...

همین مسأله از نظر عرفانی تعبیر باین میشود که در نتیجه تجلی ذات ربوبیت، در جسم منجمد و بی جان و سنگین کوه، حالتی در آن پیدا شد که شروع به حس و حرکت کرده و جنبش نموده است، آری. انگیزه عشق الهی، کوه را برقص و گردش واداشت.

در کتاب گلشن راز شیخ محمود شبستری از بیت شماره ۱۹۰ ببعده، در این باره توضیحاتی آمده است^۱
بیت ۲۷:

بالب دمساز خود گر جفتمی همچو «نی» من گفتنی ها گفتمی
اگر بشرح ابیات ۳ و ۱۴ دفتر اول مثنوی مراجعه شود برای فهم بیت فوق مفید خواهد بود^۲

اصطلاحات گر جفتمی (زمان حال شرطی) از اصطلاحات معمول مولوی است. چنانکه در دیوان شمس تبریز، غزل شماره ۳۲ در بیت چهارم، و نیز غزل ۱۱۵ در بیت نهم متن و نیز غزل شماره ۱۲۰ در بیت دوازدهم و همچنین غزل شماره ۲۵۱

در این مشهد که آثار تجلی است	سخن دارم ولی ناگفتن اولی است
فتدی کتاب از آن برسنگ خاره	شود چون پشم رنگین پاره پاره
تجلی گر رسد بر کوه هستی	شود چون خاک ره هستی ز پستی

(ج-س)

۲- مناسبی که بیت فوق با شعر قبلی دارد این است که عشق، جمادی مانند کوه طور را روح و روانی بخشید و به جنبش درآورد. همچنین آئینه دل عارف را صیقل داده و اسرار را بر آن هویدا می سازد. اگر دمساز و همراهی پیدا نماید، مانند نی، اسرار و حقایق را برای وی شرح مبدهد، اگر یاری موافق نیافت، خاموشی می گیرند. زیرا که گفته شده است اگر حکمت را بغیر اهلش بگوئید، ظلم کرده اید، و اگر هم به اهلش نیاموزید، ستم روا داشته اید.

ج-س

(منقول از فاتح الایات)

بیت شماره ۶ حاشیه این اصطلاح آمده است و همینطور بکرات در مثنوی .

بیت ۲۸ :

هرک او از هم زبانی شد جدا

بی زبان شد گر چه دارد صد نوا

بیت ۲۹ :

چونکه گل رفت و گلستان در گذشت

نشوی ز آن پس ز بلبل سرگذشت

بیت ۳۰ :

جمله معشوق است و عاشق پرده

زنده معشوق است و عاشق مرده

هستی در نظر عارف ، مانند حجابی است که او را از معشوق ربّانی جدا

می سازد . عارف در مرحله اتصال بحق از فکر وجود خویش بی خبر می گردد، و در

عالم وحدت مستغرق می شود . برای مزید آگاهی بدفتر اول بیت شماره ۱۷۸۵ و در

۱- آستان و صدر در معنی کجاست

ای رهیده جان تو از ما و من

مرد و زن چون یک شود آن یک توی

این من و ما بهر آن بر ساختی

تا من و توها همه یک جان شوند

ما و من کو آن طرف کان یارماست

ای لطیفه روح اندر مرد و زن

چونک یکها محو شد آنک توی

تا تو با خود فرد خدمت باختی

عاقبت مستغرق جانان شوند

(ج-س)

دفتر سوم به بیت شماره ۳۶۶۹^۱ به بعد مراجعه نمایند.

و همچنین درباره بیت ۳۰. به دفتر چهارم مثنوی از بیت ۲۶۱۴^۲ به بعد مراجعه شود^۲

و نیز به دفتر پنجم مثنوی از بیت ۴۱۳۷^۳ به بعد توجه شود^۳

و همچنین به دفتر ششم مثنوی بیت شماره ۲۲۹۷^۴ به بعد^۴ مراجعه شود.

۱- گفت قایل در جهان درویش نیست

و بود درویش آن درویش نیست

هست از روی بقای ذات او

نیست گشته وصف او در وصف هو

چون زبان شمع پیش آفتاب

نیست باشد، هست باشد در حساب

هست باشد ذات او تا تو اگر

و رنهی پنبه بسوزد ز آن شر

نیست باشد روشنی ندهد ترا

کرده باشد آفتاب او را فنا

(ج-س)

۲- زانکه این هوی ضعیفی قرار

هست شد ز آن هوی رب پایدار

هوی فانی چونکه خود فاو سپرد

گشت باقی، دائم و هرگز نبرد

همچو قطره خائف از باد و ز خاک

که فنا گردد بدین هردو هلاک

چون به اصل خود که دریا بود جست

از ترف خورشید و باد و خاک رست

ظاهرش کم گشت و در دریا و لیک

ذات او معصوم و پابرجا و نیک

هین بدهای قطره خود را بی ندم

تاییدی در بهای قطره یم

ج-س

۳- می نماید نور نار و نار نور

ورنه دنیا کی بدی دارالغرور

هین مکن تعجیل و اول نیست شو

چون غروب آری بر آ از شرق و

از انائی ازل دل دنگ شد

این انائی سرد گشت و تنگ شد

ز آن انای بی انا خوش گشت جان

شد جهان او از انائی جهان

از انا چون رست اکنون شد انا

آفرین ها بر انای بی عنا

ج-س

بقیه در صفحه بعد

بیت ۳۱ :

چون نباشد عشق را پروای او از چو مرغی مانند بی پر، وای او
مفسرین ترك^۱ در مورد تفسیر مصراع اول چنین می گویند : «اگر عاشق از دل
و جان نخواهد در راه معشوق قدم بردارد».

اما این تعبیر صحیح بنظر نمی رسد. زیرا که عشق عاشق حق، ناشی از حق است
تا اراده خدا متعلق نگیرد عاشق بی قرار نمی گردد. (به قوت القلوب مراجعه شود)^۲
و مجذوب راه حق نمی شود. چون تعاقب گرفت اراده بنده در مقابل مشیت
خدا یارای مقاومت ندارد. چون پروای حق نباشد در این حال عاشق مرغی را ماند
که بی پر است، وای بحال مرغی که پر نداشته باشد.

بدیهی است که شاعر قافیه این دو مصرع (پروای) و (بی پر، وای) را تجنیس
مرکب آورده است به کتاب تاریخ ادبیات ادوارد براون مراجعه شود.^۳

بقیه پاورقی صفحه قبل

کوهنر کو من کجا دل مستوی اینهمه عکس توست و خود توی

ج-س

۵- شاعر عرب چه خوش گفته :

دینی و بینک انی یزاحمنی فارفع بلطفك انی من البین

ج-س

۱- عاشقی که بر عشق میل و هوس نباشد باشد و طاقت و پروای حمل بار عشق را پیدا نکند
بمرغی بی پر ماند، که وای بر حالش. (ترجمه از فاتح الابیات) ج-س

۲- به کتاب قوت القلوب ابوطالب مکی، چاپ قاهره : سال ۱۳۱۰ هـ - ق ، فصل دوم

ج-س

مراجعة شور.

۳- به کتاب تاریخ ادبیات پروفیسور ادوارد براون ، جلد دوم ، صفحه ۵۰، مراجعه شود.

ج-س

بیت ۳۲:

من چگونه هوش دارم پیش و پس چون نباشد نور یارم پیش و پس
 در بیت فوق مولانا سرچشمه تمام ادراکات روحانی و معنوی و منشاء اسرار
 حق را نور باطن میداند ، و بفرموده پیامبر اسلام اشاره می نماید که « از فراست
 مؤمن بر حذر باشید» .
 زیرا که او بانورخدائی و بصیرت ربّانی همدچیز رامی بیند و تاریکی ها را
 می شکافد . به کتاب تصوف اسلامی صفحه ۵۰ رجوع شود^۱.

۱- خداوند در قرآن ذات خود را، بسان نور زمینها و آسمانها می ستاید. اشاره به آیه
 (الله نور السموات والارض الخ) با چشم سر ، مشاهدت خدا ، امکان ندارد، اورا فقط
 با چشم سر و دیده دل می توان دید .

رؤیت القلوب ناشی از نور یقین است که در دنیای نامرئی قرار دارد.
 چنانکه از حضرت علی بن ابیطالب (ع) پرسیدند : آیا خدایت را می بینی؟
 گفت : خدائی را که نبینم نمی پرستم آری بادیده یقین می توان خدا را دید.
 ترجمه از کتاب تصوف اسلامی
 (ج-س)

بیت ۳۳ :

عشق خواهد کین سخن بیرون بود آینه غماز ، نبود چون بود

بیت ۳۴ :

آینهات ، دانی چرا غماز نیست زانکه زنگار از رخس ممناز نیست

برای شرح ابیات فوق به بیت ۲۴۶۹ دفتر چهارم مثنوی توجه شود.^۱

منظور مولانا این است که ، چون دل ، صاف و ضمیر شخص روشن شود. اسرار عرفانی و حقایق ربّانی در آن منعکس گردد. و اگر زنگار گرفت و غبار آلوده شد. تا آن ناپاکی زدوده نگردد آماده انعکاس حقایق نمی شود و این امر ، فقط بایروی و ارشاد و هدایت مرد کامل و مرشد و پیر ، انجام خواهد پذیرفت^۲ ذکر خدا زنگار دل را می زداید^۳

ممناز به معنی تمیز است . چنانکه در این مصرع نیز اشاره شده است «چون روی آهن ز تمیز این صفا بیافت»

۱- پس چو آهن گر چه تیره هیکلی

تا دلت آئینه گردد پر صور

آهن ار چه تیره و بی نور بود

صیقلی دید آهن و خوش کرد روی

گر تن خاکی غلیظ و تیره است

تادرو اشکال غیبی رو دهد

صیقل عقلت بدان دادست حق

صیقلی را بسته ای ای بی نماز

گر هوا را بند بنهاده شود

صیقلی کن صیقلی کن صیقلی

اندر و هر سو ملیحی سیم بر

صیقلی آن تیرگی از وی زدود

تا که صورتها توان دید اندرو

صیقلش کن زانکه صیقل گیره است

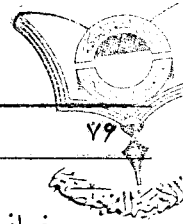
عکس حوری و ملک دروی جهد

که بدو روشن شود دل را ورق

و آن هوا را کرده ای دودست باز

صیقلی را دست بگشاده شود

بقیه در صفحه بعد



غماز : برای توجه بمفهوم اینکلمه بهمنتهجب دیوان شمس بیت ۱۶ غزل شماره سیزدهم مراجعه شود -

بقیه از ص قبل

آهنی کآینه غیبی بسدی	جمله صورتها درو مرسل شدی
تیره کردی زنگ دادی در نهاد	این بود یسعون فی الارض الفساد
تاکنون کردی چنین اکنون مکن	تیره کردی آب را افزون مکن
برمشوران ، تا شود این آب صاف	و اندرو بین ماه و اختر در طواف
زآنکه مردم هست همچون آب جو	چون شود تیره نبینی قعر او
قعر جو ، پرگوهرست و پر ز در	همین مکن تیره که همت او صاف و حر
جان مردم هست مانند هوا	چون بگرد آمیخت شد پرده سما
سعدی گوید :	

صفائی بدست آور ای خیره روی	که نماید آینه ات تیره روی
	(ج-س)

۲ - به کتاب Macdonalde موسوم به Religious attitude صفحه ۲۴۱

مراجعه شود ،

۳- ان لكل شئ صقالة	صقالة القلوب ذکر الله
لوح دل از فضل شیطان بشوی	ای مدرس ، درس عشقی هم بگوی
چند چند از حکمت یونانیان	حکمت ایمانیانرا هم بخوان

ج-س

۴- چون روی آهنی ز تمیز این حقایق یافت	تاروی دل چه یابد کور اغبار نیست
لیکن عیان آهن ودل این تفاوتست	کین رازدار آمد و آن رازدار نیست

بیت ۳۵ :

بشنو ای دوستان این داستان خود حقیقت نقد حال ماست آن
 کلمه حقیقت در این شعر و در بسیاری دیگر از اشعار مثنوی معنوی مولوی
 آمده است، محض مثال به بیت ۲۹۳^۱ دفتر دوم رجوع فرمایند.
 نقد حال : در ابیات شماره ۲۹۰۰^۲ ، این دفتر و بیت های شماره ۹۷۱^۳ و ۱۲۵۱^۴
 دفتر سوم مثنوی آمده است .
 در قدیم ترین نسخه های خطی شروع مثنوی شعر فوق بعد از ذکر عنوان
 داستان بیان شده است.

روز پیش ماهشان چون سایه است
 نقد حال ماوتست این خوش به بین
 لیک از درهات محبوس چه دست
 تو بر آن فرعون بر خواهیش بست
 که بدرد پرده جود و سخا
 غالب آئیم و شود کارش تباه
 نور موسی نقدتست ای مرد نیک

۱- پس حقیقت روز سر اولیاست
 ۲- حاشا لله این حکایت نیست هین
 ۳- آنچ در فرعون بود آن در تو هست
 ای دریغ این جمله احوال تست
 ۴- برفشانم بر شما چندان عطا
 پس بگفتندش باقبال تو شاه
 ذکر موسی بهر روپوش است لیک

داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزك و خریدن پادشاه كنیزك را

این داستان که در لباس کنایه و استعاره از تصفیۀ روح بمدد عشق صحبت می‌دارد، داستان سلمان و ابسال جامی را و همچنین حکایت شاهزاده کابل و زن افسونگر را که در جلد چهارم مثنوی از بیت شماره ۳۰۸۵ به بعد بدان اشاره شده است، بخاطر می‌آورد، به کتاب تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد سوم صفحه ۵۲۳ برای آگاهی بیشتر مراجعه شود.

در این حکایت شاه عقل یا روح است، کنیزك، نفس است. شهوت و عشق مجازی وی بزرگر، نمایانگر لذات دنیویست.

طیب غیبی آنرا کشف و مرض را تشخیص و بیمار را شفا می‌بخشد. پس عقل کل در لباس حکیم غیبی یا ولی یا مرشد کامل ظاهر می‌گردد و با-توجه وی کنیز یا نفس جزئی دوباره بسوی شاه معنی می‌گراید و باز می‌پیوندد و در تحت اختیار وی قرار می‌گیرد.

برای مزید اطلاع به کتاب تدبیرات الاهیة ابن عربی ص ۱۳۴ س ۹ که بوسیله NYBERG در سال ۱۹۱۹ در مطبعۀ لیدن طبع و نشر شده است مراجعه فرمایند. THOLUK در کتابی بنام DIE SPECULATIVE می‌گوید «در نسخه خطی مثنوی کتاب خانۀ برلین که يك نفر ایرانی نوشته است.

«مطالبی درباره معنی مجازی شخصیت‌های این حکایت ذکر شده است :

« پادشاه روح انسانی است که عاشق نفس گشته و می‌خواهد آنرا بکهک عقل
 « تصفیه نماید ، تداوی بسیار بعمل می‌آورد . نفس بستگی تام و تمام با روح دارد او
 « به تغییر وضع خویش آمادگی دارد ، در این زمان بیماری یا عدم استعداد در وی
 « پدیدار می‌گردد که او را از شاه جدایی نماید ، در این حال عقل که وزیر روح است
 « بشکل طبیب برای بهبود بیمار مداخله مینماید ، اما نتیجه‌ای که از این معالجه
 « عاید می‌گردد ، شدت مرض است . چون روح درمی‌یابد که ، معالجه و مداوای عقل
 « سودی ندارد ، در این هنگام در کمال خضوع و خلوص روی بسوی خدای می‌آورد ،
 « بنومیدی خود اقرار مینماید ، شروع بعجز و التماس و استغاثه میکند »
 « پس خداوند آیت جمال خود را بشکل طبیب روحانی ، یا ولی یا مرشد بسوی
 « روح اعزام میدارد ، (مرشد یا ولی دلی است که پر تو عنایت حق در آن تابیده باشد).
 « روح می‌گوید که تو مطلوب و محبوب و معشوق منی ، نه عقل ، که دعوی رهایی
 « محبوب مرا از قید درد دارد . برای مزید آگاهی رجوع شود بشرح بیت ۷۶
 « همین دفتر)

« باری چون روح از دستور طبیب غیبی اطاعت نمود ، نفس جزئی را اجازه داد
 « تا با محبوب خود ازدواج نماید ، اما بعد از مدتی که او از عرفان برخوردار می‌شود
 « قلب حاکم بر امیال و شهوات خویش می‌گردد . شهوات در چشم او منفور و عاقبت
 « میمیرد ، روح حاکم بر نفس آماده شده بمبارکی و میمنت بسوی نفس مطمئننداش
 « گرایش میدهد . »

بیت ۳۶ :

بود شاهی در زمانی پیش از این ملك دنيا بودش وهم ملك دين

بیت ۳۷ :

اتفاقاً شاه روزی شد سوار باخواس خویش، از بهر شکار
خواص : در این بیت عبارت خواهد بود از: قوای علمی و عملی و روحی و نظری.
از بهر شکار : یعنی از بهر دریافت حق . در این باره بشرح ابیات ۳-۶ مثنوی
همین دفتر مراجعه شود .

بیت ۳۸ :

يا كنيزك ديد شه بر شاه راه شد غلام آن كنيزك جان شاه
شاه راه : یعنی ، از عالم حواس ، که در آن روح ، مسافر یا سالک است.

بیت ۳۹ :

مرغ جانش در قفس چون می طپید داد مال و آن كنيزك را خرید

بیت ۴۰ :

چون خرید او را و بر خوردار شد آن كنيزك از قضا بیمار شد

بیت ۴۱ :

آن یکی، خرداشت و پالانش نبود یافت پالان، گرگ خرد در بود
از نظر کتاب فاتح الابیات ، خرمرکب جسمانی است که پالان متاع دینوی ،
و گرگ عبارت از مرض یا مرگ میباشد .
اغلب مردم فارسی زبان با این بیت آشنا هستند. این بیت از آمله سائر است
که ورد زبانهاست و در مکالمه روزمره بکار می رود.

بیت ۴۲:

کوزه بودش آب می نامد بدست آب را چون یافت خود کوزه شکست^۱

بیت ۴۳:

شده طبیبان جمع کرد از چپ و راست گفت جان هر دو در دست شماست
در این بیت منظور از طبیبان کسانی هستند که ادعای ارشاد و راهنمایی راه
حق را دارند.

بیت ۴۴:

جان من سهل است، جان جانم اوست دردمند و خستد ام در، انم اوست

بیت ۴۵:

هر که درمان کرد مر، جان مرا برد گنج و دُر و مر جان مرا
دُر و مر جان قطعات درشت و خرد گوهر را گویند^۲. بقرآن مجید سوره
«الرحمن» آیه ۲۲: به تفسیر طبری، جزو بیست و هفتم، صفحه ۶۹، سطر دوم بد بعد
مراجعه شود^۳.

۱- از نظر انقروی «تا کوزه وجود» وجود باشد. آب «قصود بدست نمی آید» چون آنرا بدست
آورد، این ازدست بشود. جیس

۲- در کتاب الجماهر، طبع حیدرآباد دکن صفحه ۱۰۵، در، به مر و ارید درشت و
مر جان به مر و ارید ریز گفته اند.

زمخشری آنرا بسد نامیده است که گوهر نباتی سرخ رنگی است.

این کلمه در بهلوی bossad و bessad = بسد، و سد (Vussat) آمده است
(فرهنگ معین) جیس

۳- ینخرج منهما اللؤلؤ والمرجان.

بعضی از مفسران گفته اند که: «مرجان مر و ارید خوب و روشن است. تفسیر طبری، طبع
مصر، جلد ۲۷، صفحه ۶۹، کشاف، طبع مصر، جلد دوم، صفحه ۴۲۵، تفسیر تبیان طبع اصفهان،
جلد دوم، صفحه ۶۴ جیس

بیت ۴۶:

جمله گفتندش که جان بازی کنیم
فتم ، گرد آریم و انبازی کنیم

بیت ۴۷:

هر یکی از ما مسیح عالمی است
هر الم را در کف ما مرهمی است

مسیح باذن خداوند ، مرده را زنده می گردانید. بقرآن مجید ، سوره سوم،
آیه چهل هشت مراجعه: ^۱ود

نسخه G کلمه عالمی را با کسر لام آورده است ^۲ همچنین کتاب فاتح الایات
گویا چنین ضبط کرده باشد.

اسماعیل حقّی و منهج الغوی (مسیح عالمی) با فتح لام ضبط کرده اند. ^۳

۱- سوره سوم قرآن مجید (آل عمران)، آیه چهل و سه متضمن مراتب شفا بخشی بیماران
صعب العلاج و احیاء اموات ، بوسیله حضرت مسیح، باذن خداوند میباشد که نص آیه شریفه
چنین است:

انی اخلق لکم من الطین کهنیه الطیر فانتخ فیه فیکون طیراً باذن الله و
أبری اکمه والابرص و احی الموتی باذن الله . الخ

(ج-س)

۲- G.gestrange از اعضاء برجسته اوقاف گیپ بوده است که هزینه ترجمه و شرح
مثنوی بوسیله همان موقوفه پرداخته شد. وی در پنجم ژانویه ۱۹۲۶م این جهان را بدرود
گفته است .

ج-س

۳- در شرح بیت فوق بنظر اینجانب ، ایراد جزئی وارد است . زیرا کتاب فاتح-

بقیه در صفحه بعد

بیت ۴۸ :

گر خدا خواهد نگفتند از بطر پس خدا بنمودشان عجز بشر
شاعر در بیت فوق اشاره به معنی مقصود مینماید و بطور مشروح در دفتر ششم
مثنوی از بیت شماره ۳۶۶۳ به بعد معنی مزبور را به تفصیل بیان می کند . بدین ترتیب
حکایت روان شدن ، شهزادگان در ممالک پدر بعد از وداع کردن ایشان شاه را عادت
کردن شاه ، وقت وداع وصیت را ، که چهار بیت اول چنین است :

عزم ره کردند آن هر سه پسر	سوی املاک پدر رسم سفر
پس بگفتندش که خدمتها کنیم	بر سعادنا و اطعناها تنیم
رو نگردانیم از فرمان تو	کفر باشد غفلت از احسان تو
لیک است ثنا و تسبیح خدا	ز اعتماد خود بد از ایشان جدا

مانده از صفحه قبل

الایات مسیح عالم را با کسر لام نیاورده بلکه با فتح لام (عالم) را به معنی جهان ذکر کرده است
اینک برای مزید اطمینان عین عبارت ترکی فاعل الایات را که در سطر سیزدهم صفحه هشتم
چاپ استانبول ضبط گردیده است برای استفاده پژوهندگان محترم بیان میکنیم : « بزدن هر
برمز مسیح عالم ، و حیات بخش بنی آدم در » گرچه متن عبارت ترکی استانبولی است اما
لهجه عثمانی دارد فهم اش مشکل نیست .

عبارت فوق مسجوع و از دو قرینه تشکیل یافته :

قرینه اول « بزدن هر برمز مسیح عالم »

« دوم » و حیات بخش بنی آدم در »

فعل « در » به معنی هست میباشد . در قرینه اول بنا بقاعده عطف و حذف ، محذوف گردیده است
سجع قرینه دوم « آدم » است . پس سجع قرینه اول (عالم) نیز با توجه بحروف و حرکات و وزن
کلمه (آدم) عالم فقط می تواند باشد که با فتح لام باشد نه بکسر لام .

ذکر استثناء و حزم مله‌وی گفته شد در ابتداء مثنوی
صد کتاب ادهست جز يك باب نیست صد جهت را قصد، جز مخراب نیست
بیت شماره ۴۹ :

ترك استثناء مرادم قدوتیست نی همین گفتن که عارض حالتیست
استثناء، انشاء الله گفتن است. گر خدا خواهد. سوره ۱۸ آیه ۲۳. از قرآن مجید
«مگوئید که اینکار را محققاً فردا خواهم کرد مگر اینکه خدا بخواهد»
برای درك مفهوم و معنی معرفه النفسی و اجتماعی استثناء بدص ۵۸۳ بد بعد
کتاب *Passion Massignon* مراجعه فرمایند.
مرادم قدوتیست را شارحان ترك «مر آدم» خوانده‌اند که فاقد معنی است^۲

۱- ولا تقولن لشيئي اني فاعل ذاك عداءً. الا ان يشاء الله واذكر ربك اذ انسيت
و قل عسى ان يبيدني ربي لا قرب من هذا رشداً

ج-س

۲- به صفحه ۵۸۳ کتاب Louis Massignon که در سال ۱۹۲۲ م در پاریس طبع و

ج-س

بشر شده است.

۳- فاتح الایات اقروی نیز همچنانکه نیکلسون درباره شارحان ترك نظر داده است ضبط

کرده: «مرادم» فتح میله، جائز دور، صفحه هشت، نسخه چاپ استامبول.

اما شعی جائز دانسته که «مر آدم» به فتح «میم» خوانده شود.

ترك استثناء برای مرادم قصوت است. شعی گفته است آدم گفتن به اولاد آدم جائز نیست

حتی بعضی دلائل ضعیف هم برای این سخن آورده است.

ج-س

قسوت^۱ در آیه ۶۹: سوره دوم قرآن مجید، به این کلمه اشاره شده است،
 قسوت بمعنی سخت دلی آمده است و دلالت بر نخوت و غرور کور کورانده نیز می کند.
 بیت شماره ۵۰

ای بسا ناآورده استثنای گفت جان او با جان استثناست^۲ جفت

عارف خدا را چنان دوست می دارد که خود را فناء فی الله می خواهد. اراده خود را در اراده حق مستهلك می کند و بدینوسیله بدرک حقیقت اصل استثناء قادر میشود. چنین کس میداند و احساس می کند که خدا تنها عامل حقیقی کائنات است. پس عارف بخداوند، فقط از طریق لفظ و زبان تسلیم نمیشود بلکه از راه باطن و قلب متوجه اوست «چه، لفظ صوت است که بعقیده حکما از جمله اعراض است». برای مزید اطلاع بد کتاب فیه مافیه مولانا، صفحه ۱۰۵، سطر هشتم، مراجعه فرمایند.^۳

۱- ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فی کالجارة او اشد قسوة سپس دلهای

شما بعد از آن، مانند سنگ سخت شد یا سخت تر از آن پاره پی از سنگی است که نهرها از آن روان شود

ج-س

۲- کلمه استثناء در نزد مولانا بمنظور حالت قلبی و توجه کامل بخداوند تعالی داشتن، مورد نظر است، لذا هرگاه آن حالت موجود باشد گفتن و زبان آوردن، لفظ (انشاءاله) ضرورت ندارد. نقل از شرح مثنوی شریف، صفحه ۵۸:

ج-س

۳- حضرت رسول می فرماید: «رب تالی القرآن والقرآن یلعنه»

پس در حق کسی است که از معنی قرآن واقف نباشد و قرآن در او عمل نکند. الامجد خواندن هم نیک است باشد که در او عمل کند. صفحه ۱۰۹-۱۱۰ چاپ توران کتاب فیه مافیه از آثار منشور مولانا

ج-س

بیت ۵۱:

هر چه کردند از علاج و از دوا گشت رنج افزون و حاجت ناروا

بیت ۵۲:

آن کنیزك از مرض چون موی شد چشم شه از اشك خون چون جوی شد

بیت ۵۳:

از قضا سر کنگبین صفرا نمود روعن بادام خشکی می فزود

سر کنگبین: شربت‌ی را گویند که معمولاً از شکر و سرکه می‌پزند. و گاهی هم بجای شکر، عسل (انگبین) بکار می‌برند که برای معالجه دفع صفرا است، ال‌میشود بد صفحه ۳۷۶ ترجمه کتاب «الابنیه عن حقایق الادویه» و بدترجمه کتاب جامع المفردات الادویه و الاغذیه، صفحه ۳۸۰ مراجعه شود^۱

۱- مترجم این کتاب بنام عبد الخالق آخوندوف Achun Dow، شخصی است که کتاب ابومنصور موفق علی بن الهروی را معروف به «الابنیه عن حقایق الادویه» به زبان آلمانی ترجمه کرده است. ۱۹۸۳ م.

و نیز کتاب کتاب جامع المفردات الادویه و الاغذیه ابن بیطار را J. von Sontheimir ترجمه کرده و دره طبعه اشتوتگارت از سال ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۲ میلادی بچاپ رسانده است

بغیر از نسخه « C »^۱ تمام نسخه های خطی که در اختیار داشتیم و حتی کتاب
فاتح الابیات: صفر افزود و خشکی می نمود ، ضبط کرده اند.
اما نسخه مزبور ، صفر نمود^۲ و خشکی می افزود، درج کرده است.
و من نیز نسخه فارسی را از روی متن اخیر بچاپ رسانیدم .

۱- کتاب فاتح الابیات صفحه ۸ سطر ۴۰ و مر حوم علامه: بدیع الزمان فیروزانفر ، نیز
کلمه افزود قافیه مصرع دوم را، قافیه مصرع اول قرار داده است بدین شکل :

« از قضا سر کنگبین صفر افزود روغن بادام خشکی می نمود ج-س

۲- صفر: یکی از اخلاط چهارگانه (صفر، سودا ، خون ، بلغم) را گویند.

شعر معروف سعدی (چهار طبع مخالف سرکش) نیز درباره همین اخلاط اربعه است
روغن بادام : روغنی است که از بادام شیرین میگیرند و بعنوان اسهال می کنند

س-ج

بیت شماره ۵۴

از هایلله قبض شد اطلاق رفت ۱ آب آتش را مدد شده چو نفت
 هایلله میوه درختی است بنام Terminalia citrina درختی است بزرگ
 که دارای برگهای دراز و باریک می باشد و سبز و این درخت بشکل خورشیدی است که
 اغلب برنگ سیاه و زرد هستند و از انواع مسهل بشمار می آید.
 مراجعه شود به بیت شماره ۲۹۳۳ دفتر اول متنوی و همچنین به بیت شماره
 ۲۳۵۲ دفتر چهارم متنوی.
 فردوس الحکمه چنین نقل کرده است: «الها ایح الاصفر خامیه اسهال الافرا»
 (صفحه ۳۱۷ سطر هشتم فردوس الحکمه)
 به فصل دوم کتاب ابن بیطار در صفحه ۵۷۲ مراجعه شود.
 و همچنین به کتاب آخوندوف صفحه ۳۳۷.

- ۱- قبض = گرفتگی و خشکی روده .
- اطلاق = روانی شکم.
- ۲ - تاهلیلله نشکند با ادویه
 کی شود خود صحت افرا ادویه
 (ج-س)
- ۳- هر بنای کهنه، کآبادان کنند
 آن هلیلله و آن بلیلله کوفتن
 نه که اول کهنه را ویران کنند
 ز آن تلف کردند معموری تن
- فایده: بلیلله = معرب آن بلیلج که درختی است از تیره Combrer tacees گیاه
 مخصوص نواحی حاره است که بوهی دهند میباشد میوه های آن تقریباً به بزرگی یک بادام معمولی
 است و تلخ مزه و قابض است و پوست دانه اش بسیار سخت است و از مغز آن روغن مخصوص میگیرند
 ر، ک ج اول صفحه ۵۷۸ «فرهنگ مرحوم معین».

ظاهر شدن عجز حکیمان از معالجه کنیزك بر پادشاه و روی آوردن
پادشاه بدرگاه خدا و خواب دیدن شاه «ولی را»

بیت ۵۵ :

شاه چو عجز آن حکیمان را بدید پا برهنه جانب مسجد دوید

بیت ۵۶ :

رفت در مسجد سوی مجرب شد سجده گاه از اشك شاه پر آب شد

بیت ۵۷ :

چون بخویش آمد ز غرقاب فنا خوش زبان بگشاد در مدح و ثنا

فناء الصفات : مراد از آن ، نفی صفات بشریت است و نفی خواست و اراده
و استهلاك آن در اراده حق تعالی است . این اصطلاح ورد زبان صوفیان است.
به کتاب کشف المحجوب ، ترجمه انگلیسی ، صفحه ۳۰۰ ، رجوع شود.
به کتاب اللمع ، صفحه ۱۵۳ ، سطر ۴ بعد و صفحه ۱۵۵ ، سطر ۴ بعد مراجعه شود.
خوش : خوش در این بیت بشکل قید استعمال شده است هم چنانست «ترکیب
بگریست خوش» در جلد چهارم مثنوی به بیت ۹۳۵.
در بهترین نسخه های خطی بجای مدح و ثناء مدح و دعا ضبط کرده اند.

۱- خداوند مدح جدل بندگان خود را بر خویشان می پسندد. چنانکه گفته شده است:

«ان الله يحب أن یحمد» ج-س

۲- سینه کوبان آنچنان بگریست خوش کاختران گریان شدند از گریه اش

(ج-س)

بیت ۵۸ :

کای کمینه بخششت ملک جهان من چه گویم چون تو میدانی نھان

بیت ۵۹ :

ای همیشه حاجت ما را پناه بار دیگر ما غلط کردیم راه

بیت شماره ۶۰

ایک گفتی گرچه میدانم سرت زود هم پیدا کنش بر ظاهرت
شرح بیت ۶۰: رجوع شود بقرآن ، سوره ۴۰ ، آیه ۶۲. « مرا بخوانید و من
بشما جواب میدهم »

همچنین به کتاب مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۹۹۲ ، بعد ، مراجعه شود

بیت ۶۱ :

چون بر آورد از میان جان خروش اندر آمد بحر بخشایش بجوش ۳

۱- سورة الفخر : « وقال ربکم ادعونی استجب لکم » آیه ۶۲

ج-س

۲- تو نشانی ده که من دانم تمام	ماه را بر من نمی پوشد غمام
گفت پس از گفت من مقصود چیست	چون تو میدانی که آنج بود چیست
گفت شه حکمت در اظهار جهان	آنکه دانسته برون آید عیان
آنچ میدانست تا پیدا نکرد	بر جهان نهاد رنج طلق و درد

ج-س

۳- اشاره به آیه ۵۵ سورة الاعراف: « ادعوا ربکم تضرعاً و خفیة انه لایحب
المعتدین » یعنی پروردگارتان را بزاری و در نھان بخوانید که برآستی او بیش از حد در
گذرندگان را دوست ندارد .

(ج-س)

بیت ۶۲:

در میان گریه خوابش در بود دید در خواب او که پیری زرو نمود
 خواب^۱ در نزد مسلمانان یکی از طرق ارتباط و اتصال روح به عالم غیب است.
 برای مزید اطلاع به کتاب Macdonald موسوم به Religious attitude
 صفحه ۷۰ بد بعد مراجعه شود.

بیت شماره ۶۳:

گفت ای شه‌مژده حاجات رواست گر غریبی آیدت فردا زماست

بیت ۶۴:

چونکه آید او حکیم حاذقت صادقش دان کو امین و صادقست

بیت ۶۵:

در علاجش سحر^۲ مطلق را ببین در مزاجش^۳ قدرت حق را ببین

۱- خواب در نزد صوفیه اسلامی کلید حل مشکلات است. چنانکه در رسالهٔ قشیریه صفحه ۱۷۵ الی ۱۸۰ نقل شده است. ج-س

۲- سحر، کار مؤثری است بدون هیچ قید و شرطی. مجازاً به کار غریب و فوق عادت میگویند بطور کنایه شریاثر عالی، سخن فصیح و بلیغ را گویند. (فرهنگ معین)

۳- مزاج نزد اطباء کیفیتی است متشابه از تفاعل کیمیای عناصر متضاد (حرارت رطوبت برودت، یبوست) در یکدیگر حاصل میشود. (قانون ابوعلی سینا)

بیت ۶۶

چون رسید آن وعده گاه و روز شد^۱ آفتاب از شرق ، اختر سوز شد^۲
انجم سوز شد صفتی است که سنائی برای خورشید بکار برده است.

بیت ۶۷

بود اندر منظره شه منتظر تا به بیند آنچه بنمودند سر

بیت ۶۸

دید شخصی فاضلی پر مایه آفتابی در میان سایه
آفتابی الخ: ظهر نور الهی در يك وجود حسمانی است.

بیت ۶۹

میرسید از دور مانند هلال نیست بود و هست بر شکل خیال^۳

مانند هلال : از نظر نورانیت ضعیف بودن و داشتن ابعاد و فقدان ماده خارجی نیست بود و هست بر شکل خیال : یعنی اثری از وجود خارجی در وی موجود نبود. برای فهم خیال که متضمن قوه مخیله است به ترجمه کتاب مشکات^۴ الانوار GARDNER، صفحه ۸۱ و ۸۴ و نیز به کتاب مطالعه «در تصوف اسلامی نیکلسن» صفحه ۹۰۰ بعد مراجعه شود «نمونه ای از عالم مثال بود که همه اشیاء در عالم شهود، انعکاس یا سایه ای از آن می باشند»

۱- تجلی نور خدائی ، بشکل پدیده مافوق الطبیعه است . مانند نور آفتاب بود که بر تو سایر ستارگان را در خود محو مینماید .
جس

۲- اختر سوز صفت ترکیبی است ، که معنایش ناپدید کننده ستارگان است . اصطلاح (احترق کوکب) در نجوم عبارت از اجتماع خمسة متحیره (عطارد، زهره ، مشتری، زحل) با آفتاب است، که در آن وقت روشنائی آنها بباب غلبه نور خورشید ناپدید میگردد. ابوریحان بیرون آنرا سوختن ستاره می خواند نقل از التفهیم ، طبع تهران صفحه ۸۲

کشاف اصطلاحات الفنون در زیر (الاحترق) اختر سوز شدن را مجازا ظهور و طلوع آفتاب می خواند
جس

بقیه در صفحه بعد

بیت ۷۰

نیست و ش باشد خیال اندر جهان تو جهانی بر خیالی بین روان^۱

مانده از صفحه قبل

۳- خیال بافتح اول عبارت است از وهم و گمان ، که وجود خارجی ندارد چس
۴- مشکلات الانوار غزالی ، چاپ قاهره ، سال ۱۳۲۲ هجری قمری که ترجمه مشروح آن بوسیله Gairdner بعمل آمده و در سال ۱۹۲۴ میلادی در لندن بطبع رسیده است.

۱- اولیاء و عرفا و مشایخ ، مانند عالم مثل ، عالمی بیان می کنند که بین عالم مادی و عالم ارواح مجرد است . عالمی که از اجسام کثیفه ، لطیف تر و از ارواح لطیف کثیف تر (کثافت بمعنی انبوهی و سنگینی) و از لحاظ اینکه قابل تجزیه و انقسام است ، مشابه اجسام است . و از نظر آنکه چون مجرد از هیولا و صورت است مانند ارواح ، هر چیزی که در این دنیا وجود است ، مثال آن در عالم بالا مشهود است .

مثلا در عالم مثل اخلاق مرضیه و اعمال پسندیده ، در قبال آن ، در عالم مادی باغ و بستان و ریاحین و اشجار و انهار است . مثال اعمال سیئه ، از قبیل ظلمت تاریکی ، که مار « عقب از همین قبیل هستند .

پس ارباب سلوک این مقام را بدو قسمت منقسم کرده اند . آنچه مربوط به عالم ارواح است و به آن تعلق میگیرد چون خیال مطلق و وهم ، آنرا عالم مثل میگویند . و از نظر تعلق به عالم اجسام ، خیال مقید نامند . خیالاتی که در وجود شاعر است همان است که آنرا در عالم رؤیا دیده است .

شرح این قبیل رؤیاها در کتاب «مطالعه در تاریخ تصوف اسلامی» اثر نیکلسن و نورد مشروح نوشته شده است . در این کتاب به عالم تجانس یا عالم مثال اشاره شده که تمام موجودات عالم مادی انعکاسی از پرتو عالم مشهود است .

روان ، به‌عالم حقیقی تعلق دارد ، در صورتیکه خیال پایدارش روی وهم و متعلق
و به‌عالم ذهنی و بیک چیز لاشیئی است .

به دفتر پنجم مثنوی از بیت شماره ۳۱۹^۱ به بعد و همچنین از بیت

وز سوادش حیرت سودائیان	۱- بر عدم تحریرها بین بی‌بنان
گشته در سودای گنجی کنجکاو	هر کسی شد بر خیالی ریش گاو
روی آورده به معدنهای کوه	از خیالی گشته شخصی پر شکوه
رو نهاده سوی دریا بهر در	و ز خیالی آن دگر با جهد و مر
و آن یکی اندر حریصی سوی گشت	و آن دگر بهر ترهب در کشت
و ز خیال این مرهم خسته شده	از خیال آن رهزن رسته شده
برنجوم آن دیگری بنهاده سم	در پری خوانی یکی دل کرده گم
ز آن خیالات ملون ز اندرون	این روشها مختلف بیند برون
هر چشده آن دگر را نافست	این در آن حیران شده کان برچست
چون زیرون شد روشها مختلف	آن خیالات از نبد نامؤتلف
هر کسی رو جانبی آورده اند	قبله جان را چو پنهان کرده اند

س-ج

۲۶۳۸ به بعد همان دفتر مراجعه شود .

«جواب گفتن روبه خور را»

۱- گفت روبه صاف ما را درد نیست
اینهمه وهم تو است ای ساده دل
از خیال زشت خود منکر بمن
طن نیکو بر ، براخوان صفا
این خیال و وهم بد چون شد پدید
مشفقی کر کرد جور و امتحان
خاصه من بدرگ نبودم زشت اسم
ور بدی بد آن سکالشی قد را
عالم وهم و خیال و طمع و بیم
نقش های این خیال نقش بند
گفت هذا ربی ابراهیم راد
ذکر کو کبریا چنین تاویل گفت
عالم و هم و خیال چشم بند
تا که هذا ربی آمد قبال او
غرق گشته عقل های چون خیال

لیک تخیلات و عمی خرد نیست
ورنه بر تو نه غشی دارم نه غل
برمجبان از چه داری سؤ ظن
گرچه آید ظاهر از ایشان جفا
صد هزاران یار را از هم برید
عقل باید که نباشد بد گمان
آنکه دیدی بد نبی بود آن طلسم
عفو فرمایند یاران زان خطا
هست ره رو را یکی سدی عظیم
چون خلیلی را که که بد شد گزند
چونکه اندر عالم وهم اوفتاد
آنکی که گوهر تاویل سفت
آنچنان که را زجای خویش کند
خریط و خور را چه باشد حال او
در بحار وهم و گرداب خیال

بیت ۷۱ :

برخیالی صلیح شان و جنگ شان و ز خیالی فخر شان و ننگ شان

بیت ۷۲ :

آن خیالاتی که دام اولیاست عکس مهر و یان بستان خداست

مهر و یان : تجلی جمال مطلق که بشکل رؤیائی یا تشویری ، بدل مرد حق ،
یا ولی منعکس میشود .

بیت شماره ۱۸۱۰^۱ بعد دفتر ششم مثنوی و به بیت شماره ۳۷۷۳^۲ به بعد دفتر
سوم مثنوی مراجع شود .

بیت ۷۳ :

آن خیالی که شاه اندر خواب دید در رخ میمان همی آمد پدید

۱- همچنین اجزای مستان وصال
در جمال حال وای مانده دغان
آن موالید از ره این چار نیست
زاده گفتیم و حقیقت زاد نیست
حس

۱- مریم بانگر که نقش مشکلم
چون خیالی در دلت آمده است
جز خیالی عارضی باطلی
من چو صبح صادق از نور رب
که نگردد کرد روزم هیچ شب
(حس)

بیت ۷۴:

شهبجای حاجبان فاپیش رفت پیش آن مهمان غیبی خویش رفت

فاپیش^۱ : معادل فراپیش است، این کلمه در بیت شماره ۴۲۶۴ دفتر سوم مثنوی نیز بشرح زیر آمده :

تو ز دوری دیده چتر سیاه يك قدم فاپیش نه، بنگر سپاه

ولی نسخه‌های شرقی این کلمه را درپیش استعمال کرده‌اند.

۱- فاء پیشوندی است که قبل از فعل واقع می‌شود گاهی آنرا بجای «باء» و زمانی بجای «به» استعمال می‌کنند. چنانکه گویند فا او گفت یعنی به او گفت. فا او داد، یعنی باو داد فا بمعنی «وا و باز» هم آمده. فاداشتن یعنی داداشتن. به (برهان قاطع و فرهنگ معین) مراجعه شود.

ج-س

بیت ۷۵

هر دو بحری آشنا آموخته هر دو جان بی دوختن بردوخته
آشنا آموخته: یعنی کسیکه با اصول عرفانی آشنا شده و اسرار الهی را
دریافته باشد.

بی دوختن بردوخته: بدون رشته ظاهر بازنجیر محبت حقیقی، بیکدیگر اتصال
پیدا کرده اند.

چنانکه در «مثنوی عرفانی» اسرار التوحید» صفحه ۳۹۹ سطر ۱۴ و «مرصاد العباد»
صفحه ۱۸۳ سطر ۱۲ و صفحه ۲۰۷ سطر ۵ بعد اشاره باین موضوع گردیده است.
و در حدیث نیز آمده است:

الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف وما تنافر منها اختلف

۱- اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید فضل اله بن ابی الخیر (۳۵۷-۴۴۰) که از اجله
مشایخ صوفیه بوده و خانقاه او مجمع طالبان حقیقت و درویشان بوده است.
محمد بن المنور در سال ۶۰۲ بنام ابوالفتح محمد بن سام قسیم امیر المومنین آنرا تألیف
کرده که در پنج باب است.

Shukovski شوکوواسکی در سال ۱۸۸۹ در شهر سن پترزبورگ آنرا ترجمه کرده
است.

۲- مؤلف کتاب مرصاد العباد شیخ نجم الدین ابوبکر عبداله محمد شاعر و الاسدی الرازی
معروف به نجم دایه است. او یکی از مشایخ و بزرگان صوفیه است. او آن کتاب را در سال
۶۲۰ در سیواس به پایان رسانید و به علاء الدین کیقباد پادشاه سلجوقی آسیای صغیر تقدیم کرد.
این کتاب نفیس بزبان پارسی در علم تصوف و اخلاق و سیر و سلوک و آداب معاش و معاد
می باشد که به اهتمام شمس العرفا در تیرماه ۱۳۱۲ ه.ش در مطبعه مجلس بطبع رسیده است.

س-ج

بیت ۷۶

گفت معشوقم تو بودستی نه آن لیک کار از کار خیزد در جهان

کار از کار خیزد : در این دنیا معمولاً خداوند امور را با اسباب و وسائل بانجام می‌رساند . به دفتر پنجم مثنوی از بیت ۱۵۴۳ بعد رجوع شود^۱

میل پادشاه به کنیزك موجب رنج و ناراحتی وی گردید و نیز سبب شد که او، روی بسوی حَق آورد، استغاثه و استمداد نماید که در نتیجه، ولی حَق پدیدار گشت و یاری و مددکاریش نمود.

بیت شماره ۷۷ :

ای مرا تو متعلقی من چون عمر از برای خدمتت بندم کمر

- | | |
|---|---|
| <p>۱- بی سبب گر عَز بما موصول نیست
ای گرفتار سبب بیرون میسر
هر چه خواهد آن مسبب آورد
لیک اغلب بر سبب زانند نفاذ
چون سبب نبود چدره جوید مرید
این سببها بر نظرها پرده هاست
دیده‌ای باید سبب سوراخ کن
تا مسبب بیند اندر لامکیان
از مسبب میرسد هر خیر و شر
چس</p> | <p>قدرت از عزل سبب معزول نیست
لیک عزل آن مسبب ظن مبر
قدرت مطابق سببها بر درد
تا بداند طالبی چستن مراد
پس سبب در راه می باید پدید
که ندهد دیدار منعرش را سزا ست
تاحجب را بر کند از بیخ و بن
هر زده داند جهد و اکساب و دکان
نیست اسباب و وسایط ای پدر</p> |
|---|---|

از خداوند ولی التوفیق درخواستن توفیق رعایت ادب در همه حالها و بیان کردن و خامت ضررهای بی ادبی،

بیت ۷۸ :

از خدا جوییم توفیق ادب، بی ادب محروم گشت از لطف رب

این عنوان در قدیم ترین نسخه‌های شرح مثنوی حذف شده است.

ادب: بمعنی سیرت یا طبیعت و سرشت یا طریقه و هر چیزیکه ثمره تربیت
معنوی باشد.

تکریم و تعظیمی که در حکایت مزبور، شاه به آن مرد حکیم نمود و از اظهار
مراسم ادب فرد گزاری نکرد، و خویشان را (در بیت ۷۷) مانده عمر و حکیم را در
مقام پیامبر تصور کرد. متضمن اشاره و نصیحت و تنبیهی است، نسبت به سالک،
تا آگاه باشد، و از جاده ادب منحرف نگردد.

در این مورد برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب «کشف المحجوب»، ترجمه
انگلیسی، صفحه ۳۳۴ به بعد، و رساله «القشیریة»^۱ ابوالقاسم قشیری، چاپ قاهره،

۱ - در رساله القشیریة، چاپ دانشگاه تهران، باب چهل و سوم، صفحه

۴۷۶ آمده است:

« قال الله تعالى: مازع البصر وماطغى » گویند ادب حضرت نگاه داشت اندرین

بقیه در صفحه بعد

معنی است.

سال ۱۳۱۸ هجری قمری و صفحه ۱۷۷، سطر ۱۵، مراجعه شود.

مانده از صفحه قبل

قال الله تعالى: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً»

«ابن عباس» گوید: «معنی (این) آنست که فقهایان پیامورند و ادب». «عایشه رضی الله عنها» گوید: پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) گفت حق فرزند بر پدر آنست که نام نیکو بر وی نهد و شیروی از جای نیک دهد و ادب فرا آموزد. «یحیی بن معاذ» گوید:

«از استاد ابوعلی شنیدم (رحمة الله) که گفت: ترك ادب موجب است که در اندن بار آرد. هر که بی ادبی کند بر بساط، باز در گناه فرستند و هر که بر درگاه بی ادبی کند النخ»

«حسن بصری» را گفتند سخنها بسیار گفتند مردمان اندر ادب، اندر دنیا نافع تر کدام است و اندر آخرت کدام بکارتر است. گفت: «نفع اندر دین است و زهد در دنیا و شناخت آنچه خدای را بر تو است» «یحیی بن معاذ» گوید: «هر که به ادب گردد با آداب خدای تعالی، از جمله دوستان خدای تعالی گردد»

«سهل» گوید: «قوم استعانت خواستندی بخدای تعالی بر کار خدای و صبر کر دندی خدای را بر آداب خدای تعالی»

«جلال جلی بصری» گوید: «توحید موجب است که ایمان واجب کند (هر که را ایمان نبود توحید نبود) و ایمان موجب است که شریعت واجب کند (هر که او را شریعت نبود نه ایمان بود او را نه توحید) و شریعت موجب است که ادب واجب کند (هر که را ادب نبود او را شریعت و ایمان و توحید نبود)»
بقیه در صفحه بعد

و به کتاب اللمع فی اداب التصوف « ابونصر السراج » صفحه ۲۱۴

مانده از صفحه قبل

«ابن عطا» گوید: « ادب ایستادن است بادب با هر چه نیکو داشته اند . آنرا ، گفتند چگونه بود گفت آنکه معامله با خدای بادب کند پنهان و آشکارا، چون این بجای آوردی ادیب باشی اگر چه عجمی باشی »

از «جربری» حکایت کنند: «گفت: نزدیک بیست سال است تا اندر خلوت پای دراز نکردم زیرا که آن اولیتر که با خدای ادب نگاه دارم»

از استاد «ابوعلی» شنیدم (رحمة الله) گفت: «هر که با پادشاهان صحبت کند بر بی ادبی ، جهل او را فرا گشتن دهد»

«ابن سیرین» را پرسیدند که از ادب ها کدام نزدیکتر بخدای، گفت: «شناخت خداوندی او و طاعت داشتن او را و بر شادی شکر کردن و بر سختی صبر کردن»

از «سعید بن المسیب» حکایت کنند گفت: « هر که نداند خدای را برا وجه واجب است در تن او و به امر و نهی متادب نشود او از ادب دور است »

روایت کنند از پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) که گفت: «خدای (تعالی) به ادب کرد مرا و ادبم نیکو کرد» باید دانست که حقیقت ادب کرد آمدن خصلت های خیر بود.

از استاد «ابوعلی» شنیدم که گفت: «بند به طاعت به بهشت رسد و به ادب اندر طاعت بخدای تعالی رسد».

و هم از وی شنیدم که گفت: «کسی دیدم که خواست که اندر نماز دست فرا بینی کند دست او فرو گرفت تا به بینی نرسید»

بقیه در صفحه بعد

مانده از صفحه قبل

و اشارت اندرین معنی فرا خویشتن کرد زیرا که ممکن نبود که کسی از کسی این بتواند دانستن.

استاد ابوعلی هر گریشت باز نگذاشتی، روزی اندر مجمعی بود خواستم که بالش فراپشت از نهیم از بالش فراپشته پنداشتم که بالش از آن سبب فراپشته شد که سجاده ندارد گفت: «پشت باز نگذارم» پس از آن در حال وی نگاه کردم خود عادت پشت باز گذاشتن ندانسته بود.

ج-س

۱- این کتاب از محل اوقاف کیب جز سری ۲۲ در سال ۱۹۱۴ در لیدن و لندن بوسیله نیکلسن چاپ گردیده است.

ج-س

بیت ۷۹ :

بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد

بیت شماره ۸۰

ماینده از آسمان در میرسید بی صداع و بی فروخت و بی خرید
در این شعر مائده ای که خداوند برای قوم اسرائیل می فرستاد . از قبیل شیر-
خشت و بلدرچین - را بخاطر می آورد ، بسوره دوم^۱ آیه ۵۴ و سوره هفتم^۲ آیه ۱۶۰
قرآن مجید مراجعه شود.

بیت ۸۱ :

در میان قوم موسی چند کس بی ادب گفتند کو سیر و عدس
بسوره دوم آیه ۵۸ قرآن کریم مراجعه شود^۳

۱- «واتزلنا علیکم المّن و الساوی کلوا من طیبات ما رزقنا کم» یعنی مرغ
بریان و ترنجبین غذای شمارا مقرر داشتیم .

(ج-س)

۲- «واذا قیل لهم اسکنوا هذه القریه و کلوا منها حیث شئتم» یعنی ، چون بقوم
موسی امر شد که در این شهر (بیت المقدس) مسکن کنید و از هر چه خواستید از
طعامهای این شهر تناول کنید.

ج-س

۳- «واذ قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک ینخرج لنا
تنبت الارض من بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها»

ت-س

بیت ۸۲:

مقطوع شد نان و خوان آسمان ماند رنج زرع و بیل داسمان

داسمان: مان پسوند ضمیری است. ترجمه شعر چنین است که از آن زمان برای ما که جانشین آنها هستیم زحمت تخم پاشی و زراعت و درو کردن مانده است.

بیت ۸۳:

باز عیسی چون شفاعت کرد، حق خوان فرستاد و غنیمت بر طبق

راجع به «خوان فرستادن» در قرآن بسوره المائدة آیه ۱۱۲ و ۱۱۵^۲ مراجعه شود. و نیز به کتاب «قصص الانبیاء» صفحه ۲۳۹، از سطر ۶ یبعد رجوع شود.

بیت ۸۴:

باز گستاخان ادب بگذاشتند چون گدایان زانها برداشتند

۱- «اذ قال الحواریون یا عیسی ابن مریم هل یستطیع ربک أن ینزل علینا مائدة من السماء قال اتقوا الله ان کنتم مؤمنین»
 هنگامیکه حواریون گفتند: ای عیسی بن مریم آیا پروردگار تومی تواند برای ما غذائی از آسمان فرود آورد؟

گفت: اگر مؤمن هستید از خدا بترسید. ج-س

۲- قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تكون لنا عیداً
 لاؤمینا و آخرنا و آیه منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین»
 باز خدایا پروردگار ما، از آسمان بر ما مائده ای فرود آر که بر ما به اولمان و
 آخرمان عید باشد و نشانی از تو باشد، ما را روزی ده و تو بهترین روزی دهندگان.

زله‌ها: در جشن‌ها عادت می‌بود، ولی شایسته اشراف نبود که باقی‌مانده غذا را از خانه میزبان بردارند و باخود ببرند، چنین اشخاص را زله بند می‌نامیدند. به کتاب «قابوس‌نامه»^۱ صفحه ۵۳ سطر پنجم مراجعه شود^۲

۱- «قابوس‌نامه» امیر عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر زیاری است که ملقب «شمس المعالی» می‌باشد وی این کتاب را در نصیحت فرزند خود «گیلان‌شاه» در تاریخ ۴۷۵ هجری آغاز کرده که شامل چهل و چهار باب است و هر باب مشتمل بر حکایات دلپذیر می‌باشد. قابوس‌نامه در باب زله و زله بند چنین ضبط کرده است:

۲- و پس اگر مهمان شوی مهمان هر کسی مشو، که حشمت را زیان دارد و چون روی، گرسنه مرو و سیر نیز مرو و تانان بتوانی خوردن و میزبان نیاز دارد و می‌خورد و اگر به افراط خوری زشت باشد و چون در خانه میزبان روی جایی نشین که جای تو باشد و اگر چه خانه آشنایان بود و ترا کستاحی نباشد و در آن خانه بر سر نان و بر سر نیمذ کار افزائی مکن و با چاکران میزبان مگوی که: ای فلان، آن طبق و آن کاسه فلان جای نه، یعنی من از خانه‌ام، مهمان فضول مباش و ساز کاسه و خوانچه مردمان مکن و چاکران خویش را نواله مده که گفته‌اند «الزلة ذلّة» یعنی (چیزی از خوان مهمانی باخود بردن خواری است) که در اصل الزلة الزاۃ.

بیت ۸۵

لا به کرده عیسی ایشان را که این دایمست و کم نگردد از زمین

بیت ۸۶:

بدگمانی کردن و حرص آوری کفر باشد پیش خوان مهتری

«حرص آوری همچون دود آوری»: ترکیب بسیار نادری است مرکب از يك اسم و پسوند وصفی بایاً مصدری. به دفتر دوم بیت شماره ۳۳۷۶ مثنوی مراجعه شود. خوان مهتری (خوان پادشاهی): یعنی سلطنت است نه خوان يك شاهزاده «در مثنوی بلاشك بسیار، شاذ و نادر است کدباء معروف بایاً مجهول باهم، قافیه شوند» اما مرا در مقدمه ترجمه مثنوی جلد اول، صفحه ۹ یاد داشت سوم، اشتباهی رخ داده است، زیرا که قافیه بیت شماره ۱۶۰۵^۲ دفتر اول را استثنائی بر این قاعده قرار داده ام. در صورتیکه در بیت مزبور جری ممال جیره است^۳

۱- مرد رومی کو کند آهنگری رویش اباق گردد از دود آوری

ج-س

۲- گفت پیغمبر که ای ظالم جری هان مکن با هیچ مظلوم مری

ج-س

۳- مری ممال مرء است. ج-س

بیت ۸۷

ز آن گدازویان نذایده ز آرز آن در رحمت برایشان شد فراز

طبق حدیث نبوی ، آنها بعد از خدا گرفتار و مسخ گشتند و بشکل خوک
و میمون درآمدند .

بیت ۸۸

ابر بر ناید پی منع زکات وز زنا افتد و با ندر جیات

مفسرین چنین بیان می کنند:

« و لا تمنعوا الزکوة الا حبس عنهم القطر و اذا رأیتم الوباء قد فشا فعلموا
ان الزنا قد فشا » که معنی فارسی آن چنین است : زکات را منع نکردند مگر اینکه
باران بر آنان نبارید و زمانی که دیدید و باشیوع یافته است بدانید که از شیوع
زناست .

بیت ۸۹

هر چه بر تو آید از ظلمات غم^۱ آن زی باکی و گستاخی است^۲ هم

۱ - وما أصابك من سيئة فمن نفسك . سوره النساء آیه ۸۱

(ت-س)

۲ - دفتر سوم مثنوی نتیجه بی ادبی و بی باکی را بهتر شرح میدهد : از بیت

۴۴۴۰ به بعد توجه شود:

پیش ترک آئینه را خوش رنگی است	پیش رنگی آینه هم رنگی است
آنکه می ترسی زمرگ اندر فرار	آن ز خود ترسانی ای جان هوش دار
روی زشت تست نه رخسار مرگ	جان تو همچون درخت و مرگ و برگ
از تورسته ستار نکو بستار بدست	ناخوش و خوش هر ضمیرت از خودست
گر بخاری خستدای خود کشته بینی	در حریر و قز دری خود رشته بینی
دانك نبود فعل هم رنگ جزا	هیچ خدمت نیست هم رنگ عطا
مزد مزدوران نمی ماند بکار	کان عرض وین جوهرست و پایدار
آن همه سختی و زور است و عرق	وین همه سیم است و زرد است و طباق
گر ترا آید ز جایی تهمتی	کرد مظلومت دعا در جنتی
تو همی کوئی که من آزادام	بر کسی من تهستی نهاده ام
تو گناهی کرده ای شکل دگر	داند کشتی داند کی ماند بین
او زنا کرد و جزا صد چوب بود	گوید او من کی زدم کس را بهود

ج-س

بیت ۹۰ :

هر که بی باکی کند در راه دوست ره زن مردان شد و نامرد اوست
یعنی کسی که خویشتن دار نیست و بی باک است، نه تنها خود منحرف میشود،
مردان را نیز گمراه می کند. مردان کسانی هستند، که از سر شهوت و حرص
برخیزند.

بیت ۹۱ :

از ادب پر نور گشتت این فلک وز ادب معصوم و پاک آمد ملک
مصرع اعل بیت، «قصیده موسوم بدو ظیفه WORDSWORTH^۱ را بخاطر
میاورد که ترجمه فارسی آن چنین است:» «تو افلاک را از خطا بازداستی و بهشت برین
نیز از برکت تو شاداب و نیرومند گردید».

بیت شماره ۹۲ :

بود گستاخی کسوف آفتاب شد عزازیلی ز جرأت رداب
شاعر گرفتگی خورشید را بمنزله تنبیهی می داند که خداوند بر خورشید روا
می دارد و آنرا از سیر در مدار خود منحرف می سازد. به دفتر ششم مثنوی بیت

۱- WORDSWORTH (1770-1850) شاعر انگلیسی روشن فکر و فلسفی

مشرّب بود. در زمان خود فکری بکر و مستقّلی داشته است. عقیده بوحّد وجود
داشت تماایل بدتصوّف در اشعار او نمودار است. از جمله بحث می کند که نمونه
ذات خدا در جمادات و نباتات و حیوانات ساری و جاری است، انسان نیز جزئی از آن
وجود است.

۹۳۰' مراجعه شود.

پس با توجه بمصرع اول این بیت و همچنین مفهوم مصرع دوم، چنین استنباط می شود که برخلاف نظریات شارحان، گستاخی مربوط بمردم عاصی و گناهکار نیست بلکه متوجه خورشید است و بس.^۲

شد عزازیلی ز جرأت رد باب: قبل از سقوط، اسم ابلیس، عزازیل بود، حکایت مخالفت او با خداوند هنگامی بوقوع پیوست که پروردگار فرشتگان را فرمود تا آدم را سجده نمایند.

۱- آفتاب اندر فلک. کثر می جهد

در سیه روئی خسوفش می دهد

ج-س

۲- چنانکه انقروی در صفحه ۱۲۱ سطر دوم چنین نگاشته است:

وجه اول آنکه اسناد گستاخی، بر آفتاب نبوده و بخلق باشد و شامت گستاخی خلق، به آفتاب عالمتاب هم سرایت کند تا اینکه شامت گستاخی خلق، حجاب نور آفتاب شده و آفتاب برای چند ساعت منکسف گردد تا مردم تنبه شوند و از گستاخی خویش توبه کنند.

(ج-س)

بقرآن مجید - سوره ۳۸ آیه ۷۱-۷۹ مراجعه شود^۱

۱- اذ قال ربك للملائكة اني خالق بشراً ، من طين آیه ۷۲

فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين ۷۳

فسجد الملائكة كلهم اجمعون ۷۴

الا ابليس استكبر و كان من الكافرين ۷۵

قال يا ابليس ما منعك ان تسجد لما خلقت بيدي ۷۶

استكبرت ام كنت من العالين ۷۷

قال انا خير منه خلقتني من نار و خلقتنه من طين ۷۸

قال فاعرج منها فانك رجيم ۷۹

و ان شئت لعنتي الى يوم الدين ۸۰

کسوف گرفتن آفتاب : در لغت عرب کسوف بمعنی گرفتن آفتاب و گرفتن

ماه مردود آمده ولی فارسی زبانها کسوف را در آفتاب و خسوف را در ماه گویند .

(نقل از فرهنگ معین جلد سوم صفحه ۲۹۷۵)

ملاقات پادشاه با آن طیب الهی که در خواش بشارت داده بودند به ملاقات او

بیت ۹۳ :

دست بگشاد و کنارانش^۱ گرفت همچو عشق اندر دل و جانش گرفت
کناران تنها نمونه ایست که از این کلمه دارم ، بقیاس لبان و چشمان و سایر
اعضاء جفت بدن که با (ان) جمع بسته می شود .

بیت ۹۴ :

دست و پیشانیش بوسیدن گرفت از مقام و راد پرسیدن گرفت

بیت ۹۵ :

پرس پرسان می کشیدش تا بصدر گفت گنجی یافتم آخر بصبر

بیت ۹۶ :

گفت ای هدیه حق و دفع حرج معنی الصبر مفتاح الفرج

در دو نسخه خطی قدیمی^۲ ، « ای نور حق » ضبط گردیده است .

-
- ۱- کناران : نظیر این کلمه شاید چراغان باشد که بمعنی جشن گرفتن و
و نامزدان (نامزد کردن) است . ج-س
 - ۲- پرس پرسان : مخفف پرسان پرسان است . ج-س
 - ۳- در شرح مثنوی شریف (عابدین پاشا) ای نور حق و دفع حرج نوشته شده
است . ولی ضبط انقروی (ای هدیه حق) میباشد . ج-س

برای دانستن معنی الصبر^۱ مفتاح الفرّج، به کتاب امثال عربی شماره ۱۳۱ فصل اول، صفحه ۷۵۱ مراجعه شود، این ضرب المثل در جاهای متعدد مثنوی به چشم میخورد^۲

بیت ۹۷

ای لقای تو جواب هر سؤال مشکل از تو حل شود بی قیل و قال

لقاء در فارسی به معنی ملاقات و دیدار رو بروی است. بدقت سوم مثنوی بیت شماره ۸۵۱ مراجعه شود.^۳

۱- صبر: خودداری و تحمل و ترك جزع نسبت بامری ناخوش و مكرره و خویشمن داری از شتاب در حصول امری است.

در اصطلاح ترك شكایت است از سختی بلا، نزد غیر خدا.

نقل از (فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی)

مولوی در جای دیگر فرماید.

۲- صبر گنج است ای برادر صبر کن ناصفا یابی بی توزین رنج کهن

۳- یاسه این بد که نبیند هیچ اسیر

در گه و بی گه لقای آن امیر

ج-س

صوفیه اهمیت بسیاری به ملاقات شیخ قائل است. و کلمه لقاء شیخ، از اصطلاحات خاص صوفیانه است. زیرا که معتقدند شیخ می تواند مکنونات قلبی مرید خود را بخواند و به تمایلات او پی ببرد و هر گونه شك و تردیدی که داشته باشد باطرز معجزه آسائی برطرف نماید و پای او را در طی طریق راسخ و محکم کند.

برای مزید اطلاع در این موضوع بر رسالة القشیریہ صفحه ۱۲۵، سطر اول ببعد مراجعه شود^۱

۱- مطابق است با صفحه ۵۸۴ چاپ تهران :

«چون موسی (علیه السلام) خواست که صحبت با حضرت خضر (علیه السلام) کند. شرط ادب بجای آورد. نخست دستوری خواست اندر صحبت. پس خضر شرط کرد با او که اندر هیچ چیز او را معارضه نکند و با او بر حکم اعتراض نکند پس چون موسی (علیه السلام) باز مخالفت کرد یکبار، از وی اندر گذاشت و دیگر بار نیز در گذاشت تا سه بار و سه، آخر حسد اندکی بود و اول حسد بسیاری، پس ویرا فراق بود چنانکه گفت: «هذا فراق بیني وبينك» انس بن مالک گوید (رضی الله عنه) که پیامبر (ص) فرمود: که هیچ بر نماند که پیری را گرامی دارد الا که خدای تعالی کس فرا کند تا گرامی گرداند او را بوقت پیری او

از استاد ابوعلی شنیدم (رحمه الله) که گفت: «ابتدا همه فرقتهای مخالفت بود» یعنی هر که خلاف شیخ خویش کند بر طریقت او بنماید و علاقه میان ایشان بریده گردد و اگر چه در يك بقمه باشند و هر که صحبت پیری کند از پیران، پس بدلا اعتراض کند بر و عقد صحبت بشکست و توبه بر وی واجب شد باز آنکه گفته اند (پیران) که عقوب استادان را توبه نباشد.

بیت ۹۸ :

ترجمانی^۱ هر چه مارا در دل است دستگیری هر که پایش در گل است

بیت ۹۹

مرحبا^۲ یا مجتبی یا مرتضی ان تعجب جاء القضا ضاق الفضا
این کلمات از سخنانی است که به حضرت علی (ع) منسوب می باشد رجوع شود
به کتاب کلمات قصار صدگانی علی « اذا جاء القضا ضاق الفضا » وقتی فضا آید فضا
تنگی پذیرد^۳.

۱- ترجمان . معرب «تر زبان» یا «تر فان» است به دیوان دین نوبخت رجوع
شود . ج-س

۲- مرحب : مصدر میمی ، مفعول مطلق فعل محذوف است . اثبت مرحبا یعنی
(خوش آمدی) از ادات تحسین است.
در جلد سوم بیت شماره ۴۴۰۳ آمده :

آسمان گوید زمین را مرحبا با توام چون آهن و آهن ربا
۳- رشید و طواط این موضوع را بنظم در آورده است : به کتاب مطلوب کتل
طالب ، صفحه ۳۸ ، مراجعه شود.

چون قضای خدای نازل گشت تو ز تسلیم و صبر ساز پناه
توان کرد رفع او بهذر نتوان بست راه او بسپاه
مرتضی : از ارتضا یعنی راضی کرده شده - خشنود شده - پسندیده - برگزیده ،
آمده است .

چون بگورستان روی ای مرتضی استخوانشان را پیرس از مامضی
مثنوی جلد سوم بیت شماره ۲۷۴ . ج-س

بیت ۱۰۰:

أنت مولی القوم من لایشتی قد ردی کلا لئن لم ینته

کلا. الخ: در قرآن سوره ۹۶ آیه ۱۵ به بت پرستی مکی، اشاره شده است که 'او بنده مسلمان خود را مانع گردید، تا به مؤمنین پیوندد. به کتاب نلد که (NOLdeke Schwalby، صفحه ۸۳) مراجعه شود.

«مولی القوم: به کشف الحجب هجویری (چاپ لندن گراد سال ۱۹۲۶ صفحه ۲۱۰) و صفحه ۶۳ کتاب مطالعه در تصوف اسلامی نیکلسن چاپ کمبریج سال ۱۹۲۱ و به کتاب شخصیت محمد بقلم ANDRA DIE، صفحه ۳۸۵ مراجعه فرمایند.

۱- تو مولای قومی: کسیکه نخواهد ترا به تحقیق، که هلاک شود و حاشا، و کلا اگر باز نایستد او را کشانیم با تشی. اشاره به آیه ایست در باره ابوجهل «کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناسیه» کاذبه خاطره. اگر ابوجهل بس نکند از ایذای پیغمبر، موی پیشانی او را بگیریم و بدوزش کشیم پیشانی خطا کننده و دروغ گو. ردی، = هلاک، اردی-اردا = هلاک ساختن ارداء = لاغر نمودن = در مشقت انداختن

تیس

«بردن پادشاه آن طبیب را بر سر بیمار تا حال او را ببینند»
عنوان حکایت درد و نسخه خطی قدیم حذف گردیده است

بیت ۱۰۱

چون گذشت آن مجلس و خوان کرم دست او بگرفت و برد اندر حرم ۱

بیت ۱۰۲ :

قصه رنجور و رنجوری بخواند بعد از آن در پیش رنجورش نشاند ۲

بیت شماره ۱۰۳ :

رنگ و رو و نبض و قاروره بدید هم علامتش و هم اسبابش شنید ۳

۱- منظور مولانا در این شعر آنست که ، مرید لازم است در هرامری به مرشد مراجعه نماید و او را محرم کلیه اسرار خویش بداند . تا بسعادت ابدی برسد . ج-س
۲- مراد از شاه، روح است . مراد از کنیز نفس است ، مرشد که در حکم طبیب الهی است ، نفس بوی عرضه شد و از روی علائم ظاهر ، یعنی رنگ و رو و قاروره ، بدباطن امر پی برد و بمعالجه پرداخت . ج-س

۳- در کتاب چهار مقاله ، مقاله چهارم ، صفحه ۱۲۹ ، چاپ تهران از علامه محمد قزوینی، در ذیل حکایت ادیب اسماعیل در خصوص شیخ الاسلام عبداله انصاری (س) می گوید: «آخر بعد از ناامیدی قاروره شیخ بدو فرستادند ، و از او علاج خواستند، بر نامگیری . خواجه اسماعیل چون قاروره بدید. گفت: این آب فلان است.» ج-س

قادروره ظرف بلورین یاشیشه سفیدگون بود که جهت قرار دادن ادرار مریض مورد استفاده واقع می شد. برای تحقیق بیشتر در اطراف این موضوع، به کتاب چهار مقاله نظامی^۱ عروضی، صفحه ۱۴۲، و صفحه ۳۲۳، کتاب قانون ابن سینا^۲ چاپ لیدن، سال ۱۹۳۰ مراجعه شود.

بیت ۱۰۴

گفت هر دارو که ایشان کرده اند آن عمارت نیست ویران کرده اند

بیت ۱۰۵ :

بی خبر بودند از حال درون استعیند الله سما یفترون ۳

بیت ۱۰۶

دید رنج و کشف شد بروی نهفت لیک پنهان کرد و با سلطان نگفت ۴

۱- حکایت ۶ همان کتاب: پس نبض او بدید و تفسره بخواست.

(ج-س)

۲- ابوعلی گفت: « چون نبض و تفسره بدیدم، مرا یقین گشت که علت عشق است ».

ج-س

۳- آن طبیب الهی گفت: « علماء ظاهر از احوال کنیز (نفس) بی خبر بودند، و آنچه نمی دانستند، دعوی می کردند. لذا از این افتراء بخدا پناه می برم. »

ج-س

۴- آن طبیب الهی بانور فراست که مؤمنین را است، به اسرار درون کنیز پی برد ولی بحکم آنکه « قلوب الاحرار قبور الاسرار » به شاه نگفت. چه امناء خدا بدون اجازه پروردگار سر کسی را فاش نمی کنند، سهل است که، به خود شخص نیز اظهار نمی نمایند.

ج-س

بیت ۱۰۷

رنجش از سودا و از صفرا نبود بوی هر هیزم پدید آید زدود
 بوی هیزم الخ : طبیعت و کیفیت محض موجود در يك شیئی بوسیله
 آثار و نتایج خارجی آن معلوم میگردد.

بیت شماره ۱۰۸

دید از زاریش کو زار دلست تن خوشست و او گرفتار دلست

بیت ۱۰۹ :

عاشقی پیدا است از زاری دل نیست بیماری چو بیماری دل

بیت ۱۱۰ :

علت عاشق ز علتها جداست عشق اضطراب اسرار خداست ۱

اضطراب ... الخ: آلتی است که اوضاع و احوال ستارگان را بوسیله آن معلوم
 مینمایند و برای حل مسائل کرات آسمانی بکار آید. اقسام مختلف آن در کتاب
 دائرة المعارف اسلامی چاپ لیدن در تحت عنوان هنر اضطراب، ضبط گردیده است.

۱- حکما و فلاسفه برای درد عشق، دوائی پیدا نکرده اند. اما عرفا میگویند:
 «شفاء العاشقین لقاء المعشوقین» فلاسفه میگویند: عشق علتی است، علاج ناپذیر،
 اما غافل از آنند، که عشق کتاب هدایت است. و در دست عارفان که منجم افلاک
 وجودند، اضطرابی است، که به اسرار خدایی می برند. و حقایق را درمی یابند.

برای فهم معنی مجازی آن به دفتر چهارم مثنوی بیت شماره ۳۶۸۵ مراجعه شود^۱

بیت شماره ۱۱۱

عاشقی گرزین سرو و گرزان سراسر است عاقبت عازا بدان سر رهبر است^۲

شاعر آنچه که در بیت قبلی از عشق سخن گفته در این بیت بطور تفصیل صحبت می‌دارد. و تعلیمات شایسته‌ای می‌دهد، و می‌گوید: عشق اگر حقیقی یا مجازی و خدائی یا انسانی و دائم یا موقت باشد، سرانجام، انسان را بسوی حقیق راهنمائی و هدایت می‌کند. هر جمال و مظهر زیبایی که در این دنیا مشاهده می‌شود، نمونه‌ای از تجلی و اثری از زیبایی مطلق است. (المجاز قنطرة الحقیقه) یعنی مجاز پل حقیقت است. برای تحقیق بیشتر، بدیوان شمس تبریزی، غزل شماره ۱۵ حاشیه مراجعه شود. تأثیر عشق مجازی و تبدیل کردن آن به عشق حقیقی، از شیرچوبی یا کپرس بچه که در آینه سر باز می‌گردد و یا عروسک بازی دختر خردسالی که در آینه مادر می‌شود، نمایان است.

برای مزید اطلاع به کتابهای: «یوسف وزلیخا» جامی و (یکسال در میان ایرانیان ادوارد براون) و تاریخ شعراء عثمانی مستر کیب فصل اول صفحه ۲۰ ببعد مراجعه شود.

۱- پس تو و عقلت چو اسطرلاب بود زین بدانی قرب خورشید وجود

ج-س

۲- حدیث از ابن عباس است در «جامع الصیغر» (امام سیوطی) نقل کرده است: «من عشق وعفو کتم ثم مات مات شهیداً» نقل از جلد اول شرح مثنوی انقروی، صفحه ۱۶، سطر چهارم.

ج-ر

۳- کتاب «یوسف وزلیخای جامی» صفحه ۱۳۷ و ۱۳۸ ج-س

بیت ۱۱۲

هرچ گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آییم خجل باشم از آن^۱

بیت ۱۱۳

گرچه تفسیر زبان روشن‌گروست لیک عشق بی زبان روشن‌تراست

روشن‌گر بمعنی روشن‌کننده و تهذیب‌کننده است.

در دفتر اول مثنوی در بیت شماره ۳۳۵۰^۲ در خصوص اوصاف ملک و فرشته گفته شده است که قلب خود را پاکیزه و منزه نگاه داشته‌اند و از آنها کنایه‌ی سر-زده است.

عشق بی زبان: علائم عشق عبارتند از: پریدگی رنگ و رخسار، اثرات انقلاب درونی، سیل اشک است.

بدون اینکه عاشق اظهار نماید، چگونگی و احوال درون ظاهر می‌شود و بقول معروف:

«لسان الحال انطق من لسان المقال» یعنی زبان حال، گویاتر از زبان گفتار است.

بیت ۱۱۴:

چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت

به دیوان «احمد جام»، از صفحه ۵ لغایت ۹ مراجعه شود.^۳

۱- عشق صفت الهی است. در قالب حروف نمی‌گنجد و کس را یارای تقریر

آن نیست (شرح مثنوی انقروی) ج-س

۲- گفت حق‌شان گر شما روشن‌گرید در سیه‌کاران مغفل من‌گرید. ج-س

۳- خواستم شرح غمش را به قلم بنویسم آتش اندر قلم افتاد که طومار بسوخت ج-س

بیت: ۱۱۵

عقل در شر حش چو خرد در گل به خفت شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

عقل معاش که متضمن تمیز موضوع و محمول و قوه متفکره است. از درک و فهم و توصیف عالم وسیع عرفان، قاصر است. این از جمله اسرار است که چگونه عشق ناگهانی، بر عاشق مستولی می‌گردد. زیرا که گفته‌اند: «من لم یدقلم بدری»^۱

بیت: ۱۱۶

آفتاب آمد، دلیل آفتاب گز دلالت باید، از وی رومتاب^۲

شعر معروفیکه جزء امثال سائره است می‌گوید: «خدا را با خدا شناختم». (عرفت ربی بر ربی)

در طریقت، نور باطن دلیل راه سالک است، پس آفتاب عشق را بغیر از عشق دایلی نیاید.

۱- عقل از ورطه شبهات و شکوک خلاص نمیشود. چون راه عشق و محبت را نتوانست پوید، متحیر و عاجز ماند. زیرا عقل مشتمل لطف خدا بر انسان است. نه از رحمت و احسان است، که در قبال آن بنده باید عبادت کند.

ولی عشق انسان را بسوی محبت صرف می‌خواند و پاداشی نمی‌خواهد. عشق امر وجدانی است باقیل و قال و سؤال و جواب بیان نشود. ج-س

۲- مشایخ متفقاً بر این عقیده‌اند که، دلیل عشق معشوق، همان عشق است، و عقل را بر آن راه نیست. برای آنکه محدث است. و محدث دلالت نمی‌کند، مگر بر مثل خود. چنانکه از نوری سؤال شد چه دلیل بر خدا و محبت خدا داری. گفت: خود خدا پس گفته شد، مگر عقل میزان فهم آن نیست؟ جواب داد عاجز است و محدث.

(المحدث لا يدل الا على مثله)

به دفتر اول مثنوی، بیت شماره ۳۶۴۳^۱ و به دفتر سوم بیت شماره ۲۷۱۹^۲ به بعد و به کتاب شرح گلشن راز صفحه ۱۱۴^۳ و ۱۲۲ مراجعه شود.

۱- ای برادر دست و ادا از سخن خود خدا پیدا کند علم لدن
بس بود خورشید راز ویش گواه ای شئی اعظم الشاهدان
ج-س

۲- آفتابی در سخن آمد که خیز که بر آمد روز، بر چه کم ستیز
تو بگوئی آفتابا که گواه گویدت ای کور از حق دیده خواه
ج-س

۳- شرح گلشن راز، حدیث این معنی بیان کرده (فبی یسمع و بی ببصر عیان داشت حدیث قدسی آنست که آن معنی بی واسطه از حق به پیغمبر فرود آمده باشد و عبارت این حدیث قدسی که در این بیت فرموده چنین است: «لا يزال العبد يتقرب الي بالنوافل حتى احبته فانما احبته كذا سمعه و بصره و اسانه و يده و رجله فبی یسمع و بی ببصر و بی ينطق و بی يبطش و بی یسعی» یعنی همیشه بنده نزدیک می شود بنوافل یعنی بطاعات و عبادات نافله مانند نماز غیر فرض و روزه غیر رمضان و قرائت قرآن و تسبیح و ذکر و فکر و توجده تمام به مبدء و معاونت فقرا و مساکین و غیرها ... تا وقتی که من او را دوست دارم و چون من او را دوست داشتم من گوش او باشم و من چشم او باشم و من زبان او باشم و من پای او باشم پس نمی شنود و نمی بیند و نمی گوید و نمی گیرد. الخ

بدانکه نزد کاملان عارف محبت حضرت صمدیت مر بنده را عبارتست از تجلی

الطاف ربّانی که از مهتّب بوادی عنایت بواسطه تلاطم امواج دریای ارادت که بر رخ غیبت و شهادت است و از اصول اکوان و مفاتیح غیب اعیانست منبعث میگردد و بامظاهر ظاهره و مجالی زاکیه که قوایل آثار قدسی و حوامل اسرار انسی تعلق میگیرد و مرایای بواطن مستعدان قبول فیضی، جمالی را از کدورات آثار حجاب جـمـانی و ظلمت و غبار شهوات نفسانی پاک می گردانند و بواسطه رفع حجاب عوایق و علایق و دفع عذاب قواطع و موانع به بساط قرب می رسانند .

(جـس)

بیت ۱۱۷:

از وی از سایه نشانی میدهد شمس هر دم نور جانی میدهد

«سایه». مراد از سایه نور عقل است و استدلال و عالم محدث، که سایه در آن جرکت می کند. مقصود از شمس، ذات الهی است با صفت محبت ازلی.^۱

بیت ۱۱۸:

سایه خواب آرد تر اهره چون سمر چون بر آید شمس انشق القمر

عارفان بیدارند، و در محضر حق هستند، دیگران در خوابند و محروم از وصول بحق: به مندرجات کتاب مطالعه در تصوف اسلامی تالیف نیکلسون. صفحه ۹۱ به بعد مراجعه شود.^۲

۱- اگر چه عقل به نشانه ای ماند که خدا را می نماید. ولی این شمس حقیقت است که بدان نور جان و فهم عرفان می بخشد. اگر نور جان بصر بصیرت، عقل را منور نسازد، پس چگونه بسوی حق راه برد؟

ج-س

۲- مردی از زیارت حج مراجعت کرده بود. پیش جنید رفت، پس جنید از وی پرسید «از روزیکه از خانه ات رهسپار کعبه گشتی آیا از تکاپو درد نیای و ارتکاب معاصی انصراف کردی؟». مرد جواب داد، نکردم. سپس جنید گفت: «در این صورت شما مثل این که سفر نکردی». بعد سؤال کرد: «آیا هر منزل که طی می کردی و به مکّه نزدیکتر می شدی یک مرحله بسوی معنی و خدا نیز نزدیکتر میشدی؟». پاسخ منفی داد.

بقیه شرح بیت ۱۱۸

«چون بر آید شمس» الخ وقتی که انوار حق در دل عارف بتابد و این الهام

بقیه از صفحه قبل

پس جنید گفت: «شما مراتب و مراحل طی نکردی.» بعد پرسید: «زمانی که محرم شدی و عریان گشتی آیا نفسانیات و دنیاپرستی را هم مانند لباس هایت رها کردی؟»
مرد گفت: «نکردم، پس جنید گفت: «شما احرام نه بسته‌ای»
بعد به سؤال ادامه داد و گفت: «هنگامی که در عرفات ایستاده بودی، آیا با یک لحظه خدا را حاضر و ناظر دیدی؟». گفت: «ندیدم». پس جنید گفت: «پس در عرفات نه ایستاده‌ای». سپس به پرسش ادامه داد و از مناسک حج و مزدلفه پرسید که وقتی در آنجا بدعا پرداختی و توبه و انابه از خطاهای خود کردی، آیا از امیال نفسانی نیز انصراف حاصل کردی؟. مرد گفت: «نکردم».

پس جنید اضافه کرد در این صورت شما به مزدلفه نرفته‌ای. به جیند پرسید هنگامی که بطواف کعبه مشغول شدی آیا مظهر جمال خدا را مشاهده کردی. گفت: «نه». پس او گفت: «در این صورت شما خانه کعبه را زیارت نکردی. و وقتی بین صفا و مروه هروله می کردی، آیا بجانب صفا باطن و مروت کشانده شدی؟ گفت: «نه»
جنید گفت: «پس شما آن نیز بجا نیاوردی».

وقتی بمن آمدی آیا همه آرزوها را کنار گذاشتی؟ گفت: «نه» پس شما منارا ندیده‌ای. وقتی قربانگاه رسیدی و مراسم قربانی بجا آوردی آیا کلیه نفسانیات و هوسهای دنیوی را در دل خود کشتی. «نه» پس تو مراسم قربانی نیز بجا نیاورده‌ای.

ج-س

ترجمه (از کتاب مطالعه در تصوف اسلامی)

قلب او را روشن گرداند، فهم و هوش و قوه مدركه و استدلال وی به سایه نورانی ماه در مقابل خورشید ماند. چون آفتاب نباشد سایه هم وجود ندارد.

«انشقاق القمر»: اشاره به موضوع شق القمر قرآن، سوره قمر، آیه^۱ می باشد که یکی از نشانه های رستاخیز است. بزودی در این مورد، مانند (معجزه پیامبر) بحث خواهیم شد. (این نظر کلی مسلمانان است^۲)

اقتربت الساعة و انشق القمر . (رستاخیز نزدیک بشد و ماه بشکافت)

ج-س

۲- مراد از شمس ذات الهی است با صفت محبت ازلی ، و مراد از قمر عقل است. همچنانکه نور ماه از خورشید کسب می شود عقل هم نور معرفت را از حق می گیرد و در مقابل آن سایه را ماند . و چون شمس حقیقت تجلی نماید ، آثار عقل مانند نور ماه افول کند. بدین معنی که اثری از نورش و وجودش باقی نماند؛ و چیزهایی که بوسیله عقل درك میشود، دیگر بمنصه ظهور نرسد . و اگر هم ظاهر شود موجب غفلت گردد، نه هدایت. ترجمه از مثنوی انقروی صفحه ۱۷ سطر يك الی پنج .

ج-س

بیت ۱۱۹

خود غریبی در جهان چون شمس نیست شمس جان باقیست اورا امس نیست

منظور از شمس در مصرع اول، خورشید طبیعت و جسمانی است، یعنی شمس جهان، و در مصرع دوم خورشید معنوی یعنی شمس جان منظور است. شمس نخستین، شامل فلک و ظرف زمان و مکان یعنی دنیاست. دومین برتر از زمان و مکان و مشتمل بر ابدیت و زمان لایتناهی است. زیرا که جان مجرد، مشمول اجزای زمان نیست.

بنابراین، در سه بیت قبلی، در مورد تعبیر شمس، باین بیت تناقضی وجود دارد. در نسخه GL مصرع دوم چنین ضبط شده است (شمس جان باقیی کش امس نیست) شاید ضبط مذکور صحیح باشد اگر در این متن به ضبط فاتح الابیات توجه کنیم، این کتاب صراحت دارد که :

منظور از دوشمس در بیت مذکور شمس معنوی و جاویدان است که زوال و غروب ندارد، و جوهر ربّانی است، که در وجود مرد کامل یعنی در دل وی تجلی می کند و با مفهوم شمس جهان (در ابیات شماره ۱۲۰ و ۱۲۲) تباین دارد.

اسماعیل حقی، مؤلف کتاب «روح المثنوی» و کتاب «المنهج الغوی» و همچنین «ساری»، بیت مزبور را مثل من شرح کرده اند^۱.

۱- شاهد مثال در جلد سوم بیت شماره ۳۵۶۷ به بعد است.

چون زمین بر خاست از جو فلک نه شب و نه سایه باشد لی و لک
هر کجا سایه ست و شب یا سایه گه از زمین باشد نه از افلاک و مه
(ج-س)

بیت ۱۲۰:

شمس در خارج اگر چه هست فرد می توان هم مثل او تصویر کرد

بیت شماره ۱۲۱

شمس جان کو خارج آمد از اثیر نبودش در ذهن و در خارج نظیر

اثیر^۱: دورترین قسمت بیرونی کرات نه گانه سماوی را گویند.

بیت ۱۲۲

در تصور ذات او را گنج^۲ کو تا در آید در تصور مثل او

۱- اثیر به فتح اول و کسره ثانی، بر گزیده و عالی و بلند را گویند، و بمناسبت بلندی، فلک را نیز می گویند، و بمعنی کره^۳ نار هم آمده است. زیرا که کره^۴ نار بلندترین عناصر است و بعقیده قدما کره^۵ آتش را اثیر گویند، که بالای کره^۶ هوا و زیر فلک ماه جای دارد، و آخرین حد اجرامی است که کون و فساد و تغییر و تبدیل در آن تأثیر نتواند کرد.

عین آتش در اثیر آمد یقین پرتو و سایه وی است اندر زمین

نقل از کتاب فرهنگ لغات مثنوی ج س

۲- گنج: اسم مصدر است از کنجیدن، که بمعنی قرار گرفتن چیزی در چیزی دیگر بی کمی و کاستی، وحد و وسعت ظرف نسبت بمظروف آمده است. نقل از شرح مثنوی استاد علامه فقید فروزانفر

بیت ۱۲۳

چون حدیث روی^۱ شمس الدین^۲ رسید شمس چارم آسمان سردر کشید
(شمس تبریز و حسام الدین چلبی) بامولوی اتحاد و وحدت معنوی عرفانی تام

۱- در بیت شماره ۱۲۳، مراد از روی، ذات است. چنانکه در قرآن و حدیث بمعنی ذات، بسیار استعمال شده است و مقصود از آسمان سیحاب است. چنانکه خداوند فرموده است «وانزل من السماء ماء» بنابراین چون حدیث شمس الدین تقریر یافت بحکم آنکه «ان الله عباد وقلوبهم انور من الشمس». پس آفتاب از شرمندگی چهره خود را با بر پوشانید (اقتباس از فاتح الابیات صفحه ۱۷) ج-س

۲- شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی، مشوق مولانا، او کسی است که دریای وجود ویرا در جوش و خروش آورد. او از مردم تبریز و ابتداء مرید ابوبکر سله باف تبریزی بوده و سپس به حلقه مریدان رکن الدین سجاسی درآمد. چون رکن الدین سجاسی مسلماً تا سال ۶۰۶ هجری زنده بود و بعد از آن خبری از وی نداریم پس شمس الدین باید در ربع آخر قرن ششم متولد شده باشد. تاریخ ورود شمس به قوینه و باز آمدن وی، تا سال ۶۳۵ هجری که در قوینه اقامت داشت، و پایان کار وی، معلوم نیست. با احتمال قوی او ناپدید شد، و دیگر بقوینه باز نکشت.

داستان ارادت و عشق مولانا بدین پیر آتش دم هیجان انگیز است، و یکی از عجایب تاریخ تصوف بشمار می آید، که هیچ کس نمی تواند چون مولانا آنرا شرح و بسط دهد. دیوان کبیر مولانا شرح آن قضیه شورانگیز است.

و تمام داشته‌اند . چنان ارتباطی که در اصطلاح حکمت الهی اسکندرانی بدان اصل و سایه اطلاق کرده‌اند .

برای مزید آگاهی به یادداشت های اول و دوم منتخبات دیوان شمس و نیز به کتاب ارزشمند دائرةالمعارف اسلامی، تحت عنوان شمس تبریز مراجعه شود. چهره شمس تبریز، به مظهر و نمونه تمام معنای مرد کاملی دلالت می‌کند، که از اسماء و اوصاف ذات حق نشانی دارد

چهارم آسمان: غرض از آن طبقه چهارم آسمان است که آفتاب در آن قرار دارد و یکی از آسمانهای هفت گانه است.

۱- ای رستخیز نا کهان، وی رحمت بی منتها

ای آتشی افروخته، در بیشه اندیشه‌ها
امروز خندان آمدی، مفتاح زندان آمدی
بر مستمندان آمدی، چون بخشش و فضل خدا
خورشید را حاجب توئی، امید را واجب توئی
مطلب توئی، طالب توئی، هم منتها هم مبتدا
در سینه‌ها برخاسته، اندیشه را آراسته
هم خویش حاجت خواسته هم خویشتن کرده‌روا
ای روح بخش بی بدل، وی لذت علم و عمل
باقی بهانه‌ست و دغل، کین علت آمد و آن دوا
از آن دغل کثر بین شده، بابی گنه در کین شده
که مست حورالعین شده، که مست نان و شوربا
بقیه در صفحه بعد

برای مزید فایده بقرآن مجید سوره دوم آیه ۲۷^۱ مراجعه فرمایند .

مانده از صفحه قبل

این سکر بین هل عقل را ، وین نقل بین هل نقل را
 گز بهر نان و بقل را ، چندین نشاید ماجرا
 تدبیر صد رنگ افکنی ، بر روم برزنگ افکنی
 و ندر میان جنگ افکنی ، فی اصطناع لایری
 میمال پنهان گوش جان، می نه بهانه بر لسان
 جان رب خلاصنی زنان، والله که لاغستای کیا
 خامش که بس مستعجلم، رفتم سوی پای علم
 کاغذ بنه بشکن قلم، ساقی در آمد الصّلا
 ج-س
 ۱- «ثم استوی الى السماء فسر بهن سبع السموات وهو بكل شیئی علیم»
 ج-س

بیت ۱۲۴:

واجب آید چونکه آمد نام او شرح رمزی گفتن از انعام او

بیت ۱۲۵:

این نفس جان دامنم بر تافتست بوی پیراهان یوسف یافتست
 جان : یعنی روح شاعر که شارحان آنرا حسام‌الدین چلبی دانسته‌اند . در
 مقدمه کتاب مولوی ویرا در تحت عنوان (مکان الروح فی جسدی) نامیده است.^۱
 دامنم بر تافته است: یعنی جداً التماس کرده است .
 بوی پیراهان یوسف یافته است: یعنی شمس تبریزی ، مانند بوی پیراهن یوسف
 که یعقوب پیر و کور را نوید حیات تازه بخشید ، بانفوذ معنوی خود مولوی را
 احیاء کرده است . در مورد توصیف قصه یوسف بقرآن مجید سوره ۱۲ آیه ۹۴
 مراجعه شود.^۲

۱- مراد از جان ، حسام‌الدین چلبی است که در ابتدا مثنوی در باره او گفته
 شده است:

« سندی و مکان الروح فی جسدی » . مقصود از بوی، نفس رحمانی و نفحات
 سبحانی است. منظور از پیراهن علی‌الطریق استعاره وجود شریف شمس تبریزی است.
 که محل نفحات یوسف حقیقی و محبوب ازلی است.

بنابر این، معنی بیت چنین می‌شود: این دم که حسام‌الدین در حکم جان من است
 دامنگیرم شده است زیرا که یعقوب وار ، راجعاً ذات و صفات یوسف حقیقی را از
 بشیرش شنیده است (ترجمه از صفحه ۱۷ کتاب فائز الایات)
 ج-س

۲- «ولما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لولان تنفثون» یعنی ، چون
 کاروان از مصر بیرون آمد یعقوب گفت: اگر مرا انخطئه نکنید من بوی یوسف می‌شنوم»
 ج-س

بیت ۱۲۶:

از برای حق صحبت سالها بازگو حالی از آن خوش حالها

بیت ۱۲۷:

تازمین و آسمان خندان شود عقل و روح و دیدد چندان شود

بیت ۱۲۸ :

لا تکلفنی فانی فی الفنا کلت افهامی فلا احصی ثنا

فنا، کلمه ایست مانند سایر اصطلاحات و کلمات صوفیانه به ترجمه درنیاید، اما ممکن است متضمن معانی متعدد باشد. به صفحات ۱۳ و ۴۳ کتاب الرسالة - التشریح، چاپ Hartmann Darstellung برلین، ۱۹۱۴، مراجعه شود^۱

۱. از آنجمله فنا و بقا است. قوم اشارت کردند و گفته اند پاک شدن است از صفات نکو هیده^۱ و اشارت کردند به بقا به تحصیل اوصاف ستوده چون بنده به یکی از این دو حال موصوف بود، هیچ حال از این خالی نبود چون این اندر آید آن دگر برود؛ متماقب باشند بر یکدیگر، هر که از اوصاف مذموم فانی گردد خصال محمود بروی در آید و هر که خصلت مذموم بروی غلبه گیرد از خصال محمود برهنه گردد، و بدانکه آنچه بنده بر اوست افعال اوست و اخلاق و احوال، افعال تصرفهای بنده بود باختیار بنده و اخلاق مطبوع بود لیکن بمعالجت بگردد چنانکه در عادت رفته است.

به ترجمه انگلیسی کتاب کشف المحجوب، صفحه ۲۴۱ مراجعه کنند.^۱
 به ترجمه کتاب التعرّف از صفحه ۱۲۰ به بعد رجوع فرمایند.
 به کتاب تصوف اسلامی نیکلسون علی الخصوص صفحه ۶۰ مورد مطالعه قرار گیرد،
 و همچنین مطالعه رساله ماسینیون صفحه ۷۴ به بعد و صفحات ۲۵۵ و ۲۷۱ و
 ۲۷۶ مفید بنظر میرسد.

باری، فنا را میتوان چنین تعبیر کرد «فراموشی وجود و اطفاء شخصیت، و خویشتن
 را جزئی از کل کائنات دانستن، (طبق شرح بیت ۵۷ دفتر اول مثنوی) نفی صفات
 بشری و نفی خواست و اراده انسانی و استهلاك در اراده حق است»^۲.

۱- بدانکه فنا و بقا بر زبان علم به معنی دیگر بود و بر زبان حال به معنی دیگر
 و ظاهریان اندر هیچ عبارت از عبارات، متخیرتر از آن به نیستند.
 اندر این عبارت پس بقاء بر زبان علم و مقتضای لغت سه گونه باشد:
 اول، بقائی که طرف اول وی اندر فناست و طرف آخرش نیز اندر فنا، چون
 این جهان، که نبود و بود گشت و در انتها نباشد که اندر وقت هست.
 دوم، بقائی که هرگز نبوده و بود گشت و هرگز فانی نشود. چون بهشت و دوزخ
 و آن جهان و اهل آن.

سوم، بقائی که هرگز نبود که نبود و هرگز نباشد که نباشد و آن بقای حقیقی است و صفات
 وی «جل جلاله لم یزل ولا یزال» وی با صفاتش قدیم است و مراد از بقای وی، دوام وجود
 وی باشد. پس علم فنا آن بود که بدانی دنیا فانی است و علم بقاء آنکه بدانی دنیا باقی است
 ۲- اما معنی شعر در مقام خطاب بحسام الدین چلبی چنین است:

«بمن ثنای شمس تبریزی را تکلیف میکنی زیرا که من در فناء هستم، فهم من کند شده و
 قدرت شمارش مدح او را ندارم»
 ج-س

فناء :

دور شدن ، از خود بیخود شدن و خود را فراموش کردن و یادآوری و ذکر مطلق خداست .

فناء به ندرت تصور منفی کامل قلمداد شده است که مکمل آن حالت مثبت بقا باشد . بعضی گفته‌اند :

فنا زوال حظوظ دنیوی و اخروی باشد و بقاء بقای رغبت در آخرت و بقاء ظهور با حق . شرح بیت ۱۹۳۹ دفتر اول مثنوی این موضوع را کاملاً روشن کرده است .

برای مزید اطلاع به دفتر دوم از بیت ۱۱۷۳ ببعد^۱ و دفتر سوم مثنوی از بیت

۱- جنس ما چون نیست جنس شاه ما

مای ، ما شد بهر مای او فنا

چون فنا شد مای ما ، او ماند فرد

پیش پای اسب او کردم چو کرد

خاک شد جان و نشانیهای او

هست برخاکش نشان پای او

ج-س

۳۶۶۹ به بعد^۱ و دفتر چهارم مثنوی از بیت ۳۹۹ به بعد^۲ مراجعه شود.

۱- گفت قایل در جهان درویش نیست
 و بود درویش ، آن درویش نیست
 هست از روی بقای ذات او
 نیست گشته وصف او در وصف هو
 چون زبانه شمع پیش آفتاب
 نیست باشد هست باشد در حساب
 هست باشد ذات او تا تو اگر
 بر نهی پنبه بسوزد زان شرر
 نیست باشد روشنی ندهد ترا
 کرده باشد آفتاب او را فنا
 در دو صد من شهد يك اوقیه خل
 چون در افکنده زرد وی گشت حل
 نیست باشد طعم خل چون می چشی
 هست اوقیه فزون چون بر کشی
 پیش شیری آه-وئی بیهوش شد
 هستی اش در هست او روپوش شد

ج-س

۲- او به نسبت با صفات حق فناست
 در حقیقت در فنا او را بقاست

ج-س

و به دفتر پنجم مثنوی از بیت ۲۰۲۰ به بعد^۱. و به بیت ۴۱۳۸ به بعد^۲ مراجعه شود. «کَلَّتْ أَفْهَامِي». برای دانستن قواعد و اوزان شعری کتاب wright راملا حظه فرمایند.^۳

«لا احصى ثنا» . این جمله از حدیثی مأخوذ است که خداوند در شب معراج به پیغمبر فرمود: «اثنی علی»

۱- گفت معشوقی به عاشق زامتحان	در صبحی کای فلان بن افلان
مرا تو دوست تر داری عجب	یا که خود را راست گویا ذالکرب
گفت من در تو چنان فانی شدم	که یرم از تو رسد ازان تا قدم
بر من از هستی من جز نام نیست	در وجودم جز تو ای خوش کام نیست
زان سبب فانی شدم من این چنین	همچو سر که در تو بحر انگین
همچو سنگی کوشود کمال لعل ناب	پر شود او از صفات آفتاب
وصف آن سنگی نماند اندر او	پر شود از وصف خوراد پشت و رو

ج-س

۲- این حیاتی خفیه در نقش ممات	و آن مماتی خفیه در قشر حیات
می نماید نور نثار و ناز نور	ورنه دنیا کی بدی دارالغرور
هین ممکن تسجیل اول نیست شو	چون غروب آردی بر آ از شرق ضو
از انایی ازل دل دنگ شد	این انایی سر د گشت و نسک شد
زان انای بی انا خوش گشت جان	شد جهان او از انایی جهان

ج-س

پیامبر پاسخ داد «لا اخصی ثناء علیک» یعنی من یارای شمردن ثنا و ستایش ترا ندارم و هر چه بگویم ، نمی توانم حقیقاً ترا بجای بیاورم . به کتاب لسان العرب مراجعه^۱، شود.

۱- به فصل دوم ، صفحه ۳۷۵ کتاب قواعد زبان عربی نوشته شده بوسیله W wright در سال ۱۹۳۳ که در کمبریج طبع گردیده است، مراجعه شود . (ج-س)

۲- به فصل هیجدهم ، صفحه ۲۰۱ ، سطر ۴ ، کتاب لسان العرب . منطبعة بولاق در سال ۱۳۰۰ ه . ق مراجعه شود .

ج-س

۳- ستایشگری رمزی از هشیاریست . کسی که در عالم تجرد، مستغرق در فنا باشد ، توانائی ثنا گفتن ندارد . بحکم آنکه گفته اند : چون راه بر بنده کشاده شد و از گفتار مستغنی گشت از آنچه عبارت مر اعلام غیر را بود . وحق تعالی بینیا از است از تفسیر احوال ، و غیروی ، کراً آن نکنند، که مشغول باید بود در تأکید این سخن جنید گوید : « من عرف الله کُل لسانه ».

ج-س

بیت ۱۲۹:

کل شیئی قاله غیر المفیق ان تکلف او تصلف لایلیق

المفیق: کسی را گویند که از سکر (حصول لذت فراوان) به قناعت (صحو) کرائیده باشد.

صحو: به معاودت قوه تمیز گویند که در هر حالت و هر وصفی که از وی فانی شده باشد اعدادت کند. برای مزید اطلاع به کتب زیر مراجعه شود:

۱- طائیه ۲- مطالعه در تصوف اسلامی نیکلسن، صفحه ۱۰

۳- کتاب The Idea of Personality in sufism، صفحه ۱۹، مطبعه

کمبریج، نگارش نیکلسون سال ۱۹۲۳، ۴- ترجمه انگلیسی کشف المحجوب صفحه ۱۸۴، یعد ۵- رساله القشیریه صفحه ۴۵.

۱- در صفحه ۲۲۹ کتاب کشف المحجوب فارسی، از روی نسخه عکس لین گراد، سطر آخر چنین آمده است. پس من اکنون حقیقت سکر و صحو را به اختلاف مشایخ بیان کنم تا اشکال بر خیزد انشاء اله تعالی.

الکلام فی السکر و الصحو. بدان (اعترک الله) که سکر و غلبه عبارتی است که ارباب معانی گفته اند از غلبه محبت حق تعالی.

صحو عبارتی از حصول مراد، و اهل معانی را اندرین معنی، سخن بسیار است.

گروهی این را بر آن فضل نهند و گروهی بر خلاف آنان، سکر را بر صحو فضل نهند. آن ابو یزید (رضی الله عنه) است. و متابعتش. او میگوید. که صحو بر تمکین بقیه در صفحه بعد

و اعتدال صفت آدمیت صورت گیرد، و آن سحاب اعظم از حق تعالی، و سکر بر - زوال آفت و نقص صفات بشریت و ذهاب تدبیر و اختیار وی و فنا تصرفش اندر خود به بقای قوتی که اندر او موجود است خلاف جنس وی. و این «ابلع و اتم و اکمل» آن بود. چنانکه داود اندر حال صحو بود فعلی از وی بوجود آمد خداوند تعالی آن فعل را بوی اضافه کرد و گفت «و قتل داود جالوت» مصطفی (ص) اندر حال سکر بود فعلی از وی بوجود آمد خداوند متعال آن فعل را به خود اضافه کرد «و مارمیت از رمیت و لکن الله رمی» «فشتان مابین عبد و عبد» آنکه بخود قائم بود بصفات خود از صفات خود ثابت. گفتند تو کردی بروجه کرامت.

و آنکه بحق قائم بود از صفات خود فانی گفتند ما کردیم آنچه کردیم. پس اضافه فعل بنده بحق نیکوتر از اضافه فعل حق به بنده، که چون فعل حق به بنده مضاف بود که بحق قایم بود که چون بنده بخود قایم بود که داود را یک نظر بجائی افتاد، که می نبایست یعنی بر، زن. اوری، نادید، آنچه دید و چون بحق قایم بود چنان بود که مصطفی (ص) را یک نظر بجائی افتاد هم از آن جنس، زن بر مرد حرام شد. از آنچه که آن در محمل صحو بود و این در محمل سکر، باز آنانی که صحو را فضل نهند بر سکر جنید است رضی الله و متابعان. گویند سکر محمل آفت است از آنچه تشویش احوال است. و ذهاب صحو است و گم کردن سر رشته خویش الخ ...

ان تکلف الخ

صوفی باید به شطحیات که ناخودآگاه از میان لبهایش بیرون می‌پرد ناآگاه باشد. چنانکه در این بیت سنایی آمده است :

مرد صوفی تصلفی نبود خود تصوف تکلفی نبود

بیت ۱۳۰

من چه گویم يك رگم هشیار نیست شرح آن یاری که اورا یار نیست

بیت ۱۳۱

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر

بیت فوق نشانه‌ای از عشق عارفانه مولانا به شمس الدین تبریزی است. و احتمال دارد که شمس پانزده سال، قبل از تاریخ انشاد این بیت از دارفانی رخت بر بسته باشد.

قال اطعمنی فانی جایع و اعتجل فالوقت سیف فاطع

جایع و قاطع بخوانید. در مورد مصرع دوم، باین عبارت توجه نمایید :
«بادر فان الوقت سیف قاطع».

۱- جنید گفته است : خطا کردی اندر صحو و سکر از آنچه خلاف نیست که صحو عبارتست : از صحت حال باحق و این اندر تحت صفت و اکتساب بنده نیاید و من، پسر منصور، اندر کلام توفضول می‌بینم بسیار، و عبارات بی‌معنی. (نقل از کتاب کشف المحجوب، صفحه ۲۳۵ سطر ۱۶، از روی نسخه عکس‌لین گراد)
جس

بدیوان ابواسحاق الغزّی که در جهانکشا بدان اشاره شده است مراجعه شود.^۱
فالوقت - الخ :

وقت در اینجا به معنی عارفانه استعمال شده است . یعنی لحظه ای که انسان در زیر آزمایش دقیق و آنی الهی قرار می گیرد ، که آن لحظه را تصریف گویند . وقت را باشمشیر برنده ای مقایسه کرده اند که ریشه ارتباط انسان را از گذشته و آینده قطع می کند و اندیشه دیروز فردا را از دل فرو می ریزد .

۱- جلد اول ، صفحه ۱۹۷ ، سطر اول ، از انتشارات موقوفه کیب چاپ لندن ولیدن (در کتاب جهانکشای جوینی که از روی نسخه طبع لیدن چاپ گردیده راجع به ابواسحق الغزّی مطالبی دیده نشد . اما در جلد پنجم ریحانة الادب مرحوم مدرس خیابانی ، شرح مفصلی تحت عنوان ابواسحق (شیخ غازی) نوشته شده است .)
ج-س

به کشف المحجوب ترجمه انگلیسی، صفحه ۳۶۹ و همچنین به کتاب
 Massignon موسوم به Passion^۲ از صفحه ۵۵۶ به بعد، به کتاب رساله القشیریه^۳
 به صفحه ۱۹ و ۳۷ مراجعه شود.

۱- وقت اندر کسب بنده نیاید تا به تکلیف حاصل کند و به بازار نیز نفرودند
 تاجان بعوض آن بدهد و وی را اندر جلب و دفع آن ارادت نبود و هر دو طرف آن
 اندر رعایت وی متساوی باشند و اختیار بنده اندر تحقیق آن باطل و مشابه
 گفته اند: «الوقت سیف قاطع»، از آنکه صفت شمشیر بریدن است و صفت وقت نیز
 بریدن. وقت بیخ مستقبل و ماضی ببرد و اندوه دی و فردا از دل محو کند. پس
 صحبت با شمشیر باخطر بود «امام ملک و امامت» یا ملک گرداند و یا هلاک کند. اگر
 کسی هزار سال شمشیری را خدمت و کتف خود را حمل وی سازد اندر حال بریدن
 تمیز نکند میان قطع صاحب خود و آن غیری. چرا از آنچه صفت وی قهرست و
 با اختیار صاحب وی قهر وی زایل نشود. والله اعلم.

و حال واردی بود بروقت، که ورا مزین کند چنانکه روح مر جسد را.
 و لا محاله وقت بحال محتاج باشد که صفای وقت بحال باشد و قیامش بدان.
 پس چون صاحب وقت صاحب حال شود تغییر از وی منقطع شود و اندر
 روزگار خود مستقیم گردد. با وقت بی حال زوال روا بود چون حال بد و پیوست جمله
 روز کارش وقت گردد و زوال بر آن روا نبود و آنچه آمد و شد بماند از کمون و
 ظهور بود و چنانکه پیش از این صاحب وقت نازل وقت بود و متمکن غفلت، کنون
 نازل حال باشد و متمکن وقت. و آنچه بر صاحب وقت غفلت روا بود بر صاحب حال
 روا نباشد. گفته اند: «الحال سکوت اللسان فی فنون البیان»

(ج-س)

بقیه در صفحه بعد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۲- به کتاب Passion از صفحه ۵۵۶ به بعد مراجعه شود.

جس

۳- الوقت : حقیقت وقت نزدیک اهل تحقیق حادثی است که اندر وهم آید حاصل بر حادثی متحقق حادث متحقق وقت بود حادث متوهم را چنانکه کوئی سر ماه نزدیک تو آیم آمدن متوهم است ، آمدن و نا آمدن روا بود و سر ماه حادثی است محقق (ناچاره چون این ماه بگذرد سر ماهی دیگر بود . سر ماه حادثی است متحقق وقت آمدن است . از استاد ابوعلی دقاق شنیدم (رحمة الله) گفت وقت آنست که تو آنجائی اگر بدنیائی وقت تو دنیا است و اگر بعقبی ایی وقت تو عقبی است . اگر شادی است وقت تو شادی است و اگر به اندوهی وقت تو اندوهی است . مراد بدین است که وقت آن بود که بر مردم غالب بود و نیز به وقت آن خواهند کی مردم اندرو بود از روزگار .

جس

گروهی گفته اند کی میان دو روز کار بود:

روز کار گذشته و آنچه فرا پیش بود . صوفیان گویند صوفی پسر وقت است یعنی حاصل آنکه صوفی در تصرف وقت است عمل او با آن موافق

نقل از ترجمه رساله فشیریه به تصحیح شادروان فروزانفر ص ۸۸ و ۸۹

بیت ۱۳۳:

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق

صوفی ابن الوقت است. یعنی مطیع و دستخوش و تابع حالت عینی نافذ و اقتضای وقت میباشد به دفتر سوم مثنوی بیت شماره ۱۴۲۶^۱ به بعد و به دفتر ششم مثنوی از بیت شماره ۲۷۱۴ مراجعه شود. مخصوصاً مقدمه حکایت مورد توجه واقع گردد^۲.

۱ - آنکه او موقوف حالت آدمیست

که بحال افزون و گاهی در کمیت

صوفی ابن الوقت باشد در مثال

لیک صافی فارغست از وقت و حال

ج-س

۲ - مقدمه حکایت این است. لایه کردن موش مرچغز را، کی بهانه میندیش و در نسیم مینداز. انجام این حاجت مرا که فی التأخیر آفات و الصوفی ابن الوقت

ابن دست از دامن پدر باز ندارد و اب مشفق صوفی کی وقت است او را بنگرش بفردا محتاج نگرداند چندانست مستغرق دارد در گلزار سریع الحسابیء خویش، نه چون عوام منتظر مستقبل نباشد نهری باشد نه دهری که «لا صباح عند الدولامساء» ماضی و مستقبل و ازل و ابد آنجا نباشد. آدم سابق و دجّال مسبوق نباشد کی این رسوم در خطه عقل جزوی است و روح حیوانی در عالم لامکان و لازمان این رسوم

بقیه پاورقی از صفحه قبل

نباشد : پس از ابن الوقتی است که «لایفهم منه الا نفی تفرقة الازمنة» چنانکه از الله واحد فهم شود. نفی (دویی) نی حقیقت و احدی .

صوفی : را گفت خواجۀ سیم پاش

ای قدم های ترا جانم فراش

يك درم خواهی تو امروز ای شهم

یا که فردا چاشتگاهی سه درم

گفت دی ، نیم درم راضی نرم

زانکه امروز این و فردا صد درم

سیلی : نقد از عطباء نسیه به

نك قفا پیشت کشیدم نقد ده

خاصه آن سیلی که از دست تو ست

که قفا و سیلی اش مست تو ست

هین بیا ای جان جان و صد جهان

خوش غنیه ت دار نقد این زمان

توضیح : آنکه به موجب مصفا شود صافی بوده مستغرق دست شود و از غیر دست

بری شود صوفی بود بر مقتضای لغت اشتقاق این اسم درست نکردد

(نقل از کشف المحجوب صفحه ۳۹)

شبهی گوید : هزار سال گذشته ، بانضمام هزاران سال آینده برای تو مشتمل بر نقد است که از این لحظه (وقت) که پیر مایه شدی ، متوجه باشی که فریفته ظاهر نباشی . نیست فردا گفتن . الخ . : . یعنی وظیفه مرید است که امیال و آرزوهای خود را محدود گرداند . در پیش این الوقت است بر هر کس خاطرش به حالست . هرگز به آینده نیندیشد و به گذشته فکر نکند ، بلکه زمان حال و ماضی را در نظر نیاورد و تعلق خاطر باین دو نشان ندهد چه در ایستادگی حیرت نیندیشد^۱ به کتاب های نامبرده ذیل نیز مراجعه شود^۲

۱- به کتاب الرسالة المشیه ، صفحه ۲۱۹ ، سطر ۱۳ از پائین صفحه و به آن مراجعه شود .

تجسس

۲- به ترجمه رساله المشیه به از صفحه ۲۸ بعد کد بوسیله :

Diebstimmung در سال ۱۹۱۴ در برلین طبع کرده است .
جس

ب- به کتاب احیاء العلوم غنی الی . جلد ۳ از صفحه ۴۳۹ الی ۴۴۷ ، چاپ بولاق سال ۱۲۸۹ هجری .

ج : به کتاب تصوف اسلامی ، نیکلسن ، صفحه ۴۱۴ .

به کتاب تذکرة الاولیاء فریدالدین عطار ، ج دوم ص ۱۷۶ چاپ لندن مراجعه شود .

تجسس

بیت ۱۳۴

تو مگر خود مرد صوفی نیستی هست را از نسیمه خیزد نیستی

به ترجمه Whinfeild (رباعیات عمر خیام) که در لندن بطبع رسیده است
مراجعه شود^۱ که گوید: «این نقد بگیر، دست از آن نسیمه بدار»

۱- Whinfeild در سال ۱۹۰۱ رباعیات عمر خیام را ترجمه و در لندن بطبع رسانیده است.
Fltz. GERALD انگلیسی (۱۸۸۳ - ۱۸۰۹). در سال ۱۸۳۰ تحصیلات
دانشگاهی را بیابان رساند. آنگاه سفری بفرانسه کرد، بعد بفرافرفتن ادبیات
کشورهای خاور زمین بخصوص ایران پرداخت. فیتزجرالد با آثار سعدی، حافظ،
عطار، جامی و مخصوصا خیام آشنا شد. ترجمه رباعیات خیام را نخست در سال
۱۸۵۹ چاپ، و پخش کرد. این ترجمه زیباترین و معروفترین ترجمه‌ایست، که
تا کنون از رباعیات خیام، بعمل آمده است که بشیوه ترجمه آزاد است،
و در آن اندیشه‌های خیام را بقالب اشعار انگلیسی ریخته است. زیلا نمونهای
از آنرا نقل می‌کنیم:

«این نقد بگیر و دست از آن نسیمه بدار.»

«AH take the Cash and let the credit go»

ج-س

بیت ۱۳۵

گفتمش پوشیده خوش تر سربار خود تو در ضمن حکایت گوش دار
 فاش کردن اسرار عرفانی عمل نارواست . کسیکه خدا را بشناسد خاموشی
 گزیند « من عرف الله کمل لسانه » از اینروست که مشایخ و بزرگان صوفیه بخطر
 افشای اسرار واقف هستند و راز داری را در آغاز سالوک بسالکان می آموزند و
 انزوا و مستوری را ترجیح میدهند.

بیت شماره ۱۳۶

خوشتر آن باشد که سر دلبران^۱ گفته آید در حدیث دیگران
 منظور از سر دلبران ، سرعشاق نیست . بلکه سر معشوقان است . به دفتر
 اول مثنوی ابیات ۱۷۳۶ تا ۱۷۴۱ و همچنین به یادداشت های مربوطه مراجعه شود.^۲

۱- «ساطان ولد» نقل می کند مقصود از دلبران ، «شمس تبریزی و حسام الدین

چلبی است .

ج-س

جمله شاهان بنده بنده بودند	جمله خاقان مرده مرده بودند
جمله شاهان پست پست خویش را	جمله خاقان مست مست خویش را
می شود صیاد مرغان را شکار	تا کند ناگاه ایشان را شکار
دلبران را دل اسیر بی دلان	جمله معشوقان شکار عاشقان
هرک عاشق دیدیش معشوق دان	کو به نسبت هست هم این هم آن
تشنگان گر آب جویند از جهان	آب جوید هم به عالم تشنگان
چونك عاشق اوست تو خاموش باش	اوچو گوشت می کشد تو گوش باش
	ج-س

بیت شماره ۱۴۴

گفت مکشوف و برهنه و بی غای ۱ بازگو دهم زاده ای بوالفضول
 برهنه و: وادعطف پس از کلمه منقوض به هم مختفی) گاه در شعر با سکون تلفظ
 می شود، شاهد مثال در دفتر اول مثنوی ابیات ۶۰۷^۲ و ۶۸۱^۳ و ۱۵۵۳^۴ و ۲۰۲۹^۵ و
 دفتر چهارم مثنوی بیت ۳۰۳۲^۶ آمده است.

توضیح - دفع دادن: عبارت است از، واپس زدن - از سر واکردن - بهانه آوردن.

جس

۱ - غلول عبارت است از: دزدی و خیانت که مجازاً بی کم و کاست را گویند.

جس

۲ - لذت انعام خود را وامگیر نقل و داده و زین خود را وامگیر

جس

۳ - در معانی قسمت و اعداد نیست در معانی تجزیه و افراد نیست

جس

۴ - بر شما کرد او سلام دادخواست و ز شما بپاره زده ارشاد خواست

جس

۵ - بر عمامه و روی او و موی او بر گریبان و برو بازوی او

جس

۶ - یا چو آدم کرده تلقینش خدا بی حجاب مادر و دایه و ازا

جس

بیست و هفتم

پرده بردارد و برهنه شو که من می‌بخشیم باصنام باپروهن

سید سالار در دفتر سرم مکتوبی در ۱۷۲۳ به بد است و همچنین بدیوان
نمیس نویسی که نزل شماره ۸۰ سالار کوریت دوم الی پنجم مراجعه شود.

بیست و هشتم

تصمیم از در پادشاه در میان من تو عانی و فی کدارت، فی میان

کلی سالی تو جید بیان من و تو مانی و نه من.

بیست و نهم

آوردن من بخوار ایستادن در خواست بر تقاضا کرده رأیت بر شکستگاه

بیست و دهم

آفتابی که در آفتاب عالم نوزخت اندکی که پیش آید جمله سوخت

مذلل می‌آید که این بیت در خطا به تفسیر باشد در هر صورت منظور از آفتاب
خودشید عالم است.

در خرقه مار بدر در زنده است در نه خود ما را برهنه تر به است

چس

آه با تو بر سه شوستر و جامه تن بر من کنم تا که کنار لطف تو جان مرا قبا بود

چس

سپیدی سالک اگر باندازه استمداد خویش با سر ادبی برداولی ترست.

چس

بیت ۱۱۴۲

فتنه و آشوب خون ریری مجو بیش از این از شمس تبریزی مگو

بیت شماره ۱۱۴۳ :

این ندارد آخر ، از آغاز گو رو تمام این حکایت بازگو

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۴- اگر آفتاب کمی به جهانیان نزدیکتر شود جمله بسوزند و همچنین است
اگر آفتاب حقیقت نقاب از جمال خود بر گیرد.

ج-س

۱- نسخه‌های ABL BUL مجوی و مگوی

۲- نسخه AL و BUL در آخر هر دو مصرع - گو - ضبط کرده است .

خلوت طلبیدن آن ولی ، از پادشاه با کنیزك جهت دریافتن رنج كنیزك

بیت شماره ۱۴۴

گفت ای شه خلوتی کن خانه را دور کن ، هم خویش و هم بیگانه را

بیت شماره ۱۴۵

کس ندارد گوش در دهلیزها تابپرسم زین کنیزك چیزها

بیت ۱۴۶

خانه خالی ماند و يك دیار نی جز طبیب و جز همان بیمارنی

بیت شماره ۱۴۷

نرم نرمك گفت شهر تو كجاست كه علاج اهل هر شهری جداست

علاج الخ به کتاب «قانون ابن سینا» ۱ ، صفحه ۳۵ و به کتاب « فردوس -

الحکمه»^۲ ، صفحه ۵۷۰ به بعد مراجعه شود .

۱- کتاب قانون ابن سینا ، ابتدا در سال ۱۵۹۳ در رم ترجمه گردیده است و

بعد در سال ۱۹۳۰ بوسیله گرانر در لندن ترجمه و بطبع رسیده که منظور ما در اینجا
کتاب اخیر است .

ج-س

بقیه پاورقی در صفحه بعد

«هر طبیب باید بداند چه نوع غذا و دوا و خوردنی و آشامیدنی برای هر سر- زمین در خور است که در نتیجه باید به تناسب محیط زندگی، روشی در معالجهٔ مریض درپیش گیرد.

زیرا هر اقلیم مقتضائی دارد که با اوضاع و احوال اقلیم دیگر وفق نمیدهد روش پزشکی و پرهیز و پرستاری ممکن است به بیهوشی بهبودی بخشد که همان راه و رسم برای محیط دیگر مضّر واقع شود».

بیت ۱۴۸:

واندر آن شیر از قرابت کیستت خویشی و پیوستگی با چیستت

بیت ۱۴۹

دست بر نبض نهاد و يك يك باز می‌پرسید از جور فلک

دست بر نبض نهاد الخ.... ادوارد براون در کتاب طب^۱ عرب از صفحه ۸۴ تا ۸۸

ماندهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

۲- کتاب فردوس الحکمه علی بن ربیع الطبری. که در سال ۱۹۲۸ در ایران

بوسیله صدیقی نامی، طبع و نشر گردیده است.

تشریح

۱- طب عرب که آنرا تحت عنوان طب اسلامی بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

در سال ۱۳۳۷ چاپ نموده است. مطلب مزبور را در صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۱ و ۱۰۲ تا ۱۰۳

و ۱۰۴ نقل مینماید.

ج-ش

برای آن سه منبع^۲ ذکر می‌کند و میگوید مولانا ممکن است این داستان را تا آخر بیت ۲۰۰ که درباره عروسی کنیزك بازرگراست از این منابع اقتباس کرده باشد: قانون ابن سینا ذخیره خوارزمشاهی - چهارمقاله نظامی عروسی در کتاب ذخیره خوارزمشاهی و قانون درباره بیان ندای روحی چنین آمده است که این عمل را ابن سینا در مورد یکی از خویشان قابوس بن وشمگیر که عاشق دختری از کرگان بوده، انجام داده است. اینک به تفصیل حکایت مذکور را بیان می‌کنیم:

«ابن سینا» بامریض گفتگو نمی‌کند، فقط نبض او را در دست می‌گیرد در شخص دیگری اسامی محلات و خانه‌ها و ساکنان را بیان میکنند که طبیب از کیفیت حرکات نبض، چگونگی امر را قضاوت می‌نماید.

این مطلب از جهات دیگر بامتنوی تطبیق می‌کند. اختلافی که من تشخیص داده‌ام اتفاقی نیست، مولانا سعی می‌کند که هر کیفیت را مطابق با وضع طبیب روحانی نباشد، کنارگذارد و یا منطبق بر روابط بین‌مرید و مراد گرداند.

۱- قانون ابن سینا، فصل عشق، صفحه ۳۱۶.

ج-س

۲- سید اسماعیل جرجانی در کتاب ذخیره خوارزمشاهی در جلد ششم گفتاریك

ج-س

جزء فصل سوم این موضوع آورده است

۳- ترجمه انگلیسی چهارمقاله نظامی عروسی، صفحه ۸۹، ایضاً چهارمقاله صفحه

ج-س

۷۸ و تعلیقات، صفحه ۸۸

بیت شماره ۱۵۰

چون کسی را خار در پایش حید پای خود را بر سر زانو نهاد

بیت شماره ۱۵۱

و ز سر سوزن همی جوید سرش و ز نیابد می کند با لب ترش

بیت ۱۵۲

خار در پاشد چنین دشوار یاب خار در دل چون بود واده جواب

بیت شماره ۱۵۳

خار دل را گردیدی هر کسی دست کی بودی غمانرا بر کسی
اگر افراد عادی ضمیر روشنی داشتند باسانی درد خود را درمان می کردند.

بیت شماره ۱۵۴

کس بزیو دم خر خاری نهاد خر نداند دفع آن برمی جهد

بیت شماره ۱۵۵

بر جهد آن خار محکم تر زند عاقلی باید که خاری بر کند

بیت شماره ۱۵۶

خو زیو دفع خار از سوز و درد جفته می انداخت صد جا زخم کرد

بیت شماره ۱۵۷

آن حکیم خارچین استاد بود دست می زد جا بجا می آزمود

بیت شماره ۱۵۸

ز آن کنیزك بر طریق داستان باز می پرسید حال دوستان

بیت شماره ۱۵۹

باحکیم او قصه هامیگفت فاش از مقام و خواجگان و شهر و تاش

شهر تاش: در مصرع دوم، در نسخه‌های G.H.N. یعنی نسخه‌های خطی قرن سیزدهم و همچنین در نسخه C، شهر و باش ضبط شده است.
باش: يك اسم مجمل و معادل محل اقامت و یا منزل است. چنانکه کلمه جای باش بمعنی محل اقامت آمده است که محل شاهد در این مورد، بیت شماره ۷۶۱ دفتر دوم مثنوی است.
محل شاهد دیگر که «بهر باش» بمعنی منزل بکار رفته است بیت شماره ۳۳۵۶ همان دفتر است.

۱- کار که، چون جای باش عامل است

آنکه بیرون است از وی غافل است

ج-س

۲- چون خری در گل فتد از گام تیز

دم بدم جنبد برای عزم خیز

جای خود هموار نکند بهر باش

داند او که نیست آن جای معاش

ج-س

اگر بضبط نسخه‌های خطی قدیمی اعتباری قائل نشویم، پس می‌بایست ضبط نسخه اصلی شهر و باش بوده باشد. اما تمام ناشران و شارحان، این موضوع را فراموش کرده‌اند و آنرا شهر تاش یا شهر و تاش درج کرده‌اند. در متن مثنوی که بوسیله اینجانب چاپ شده است شهر و تاش قید گردیده که بمعنی شهر و پیرامون متصل به آن (حومد) آمده است. تاش در زبان ترکی جغتائی بمعنی اطراف شهر است. شروح مثنوی ترکی چون فاتح‌الایات^۱ و شرح سروری^۲ و شرح اسماعیل^۳ حقیقی، شهر تاش را بمعنی اطراف شهر آورده‌اند. باری قرائت کلمه بصورت شهر تاش نظیر ترکیب خواجه تاش، خیل تاش، سبق تاش و غیره، بسیار متداول و علی‌الظاهر صورت حق بجانب دارد که چنین نوشته شود. اما در مقابل قدیم‌ترین نسخه‌های خطی و شهادت قطعی متون لزوم ندارد که ما آنرا قبول کنیم.

توضیح: باش اسم مصدر از باشیدن است. فاش اصل عربی آن فاشی است مانند صاف که اصل آن صافی است.

۱- شیخ اسماعیل انقروی متخلص به رسوخی در سال ۱۰۴۱ هجری قمری در گذشت. شرح حال وی قبلاً ذکر شده است ج-س

۲- شیخ مصلح‌الدین بن مصطفی انقروی در سال ۹۶۹ وفات یافته است.

ج-س

۳- اسماعیل حقیقی مؤلف کتاب روح‌المثنوی است که ۷۳۸ بیت از دفتر اول را شرح کرده است، در دو مجلد است و مفصل. وی اهل بوسا بود و در سال ۱۰۶۳ متولد و در سال ۱۱۳۷ هـ دارفانی را واع گفته است. کتابش در سال ۱۲۸۷ در استانبول چاپ گردیده است. ج-س

بیت شماره ۱۶۰

سوی قصه گفتنش میداشت گوش سوی نبض و جستش میداشت هوش

بیت شماره ۱۶۱

تا که نبض از نام کی گردد جهان او بود مقصود جانش در جهان

بیت شماره ۱۶۲

دوستان شهر او را بر شهر د بعد از آن شهری دگر را نام برد

بیت شماره ۱۶۳

گفت چون بیرون شدی از شهر خویش در کدامین شهر بودستی تو بیش

بیت شماره ۱۶۴

نام شهری گفت، و ز آن هم در گذشت رنگ رو و نبض او دیگر نگشت

بیت شماره ۱۶۵

خواجگان و شهرها را يك بياك باز گفت از جای و از نان و نمك

از پذیرائی‌ها و مهمانی‌هایی که شرکت کرده بود آنها را با قدر شناسی
بیاد می‌آورد.

بیت شماره ۱۶۶

شهر شهر و خانه خانه قصه کرد نی‌رگش جنبید و نی‌رخ گشت زرد

بیت شماره ۱۶۷

نبض او بر حال خود بد بی‌گزند تا بر رسید از سمرقند چو فند

بیت شماره ۱۶۸

نبض جست و روی سرخ وزر دشد کز سمر قندئی زرگر فرد شد

بیت شماره ۱۶۹

چون زر نجور آن حکیم این راز یافت اصل آن درد و بلا را باز یافت

بیت شماره ۱۷۰

گفت کوی او کدام اندر گذر او سرپل گفت و کوی غاتفر

(کدام اندر گذر) که در نسخه B ضبط است، بنظر میرسد تصرفی است بوسیله کاتب بمنظور اصلاح وزن شعر بعمل آمده است.

در صورتیکه طبق ضبط نسخه های ACGHN - کدام است در گذر- میباشد. زیرا که شعرای متصوف قدیم گاهی وزن نیم فتنه را بعد از «است» واند- مسامحه می کنند. محل شاهد در دفتر دوم مثنوی بیت شماره ۲۱۶۶^۱ و دفتر سوم مثنوی بیت شماره ۶۰۲^۲ و همچنین در دیوان سنائی قصیده ۲۱۲ بیت یازدهم، از پائین صفحه. دیوان^۳ پیرهرات هشتمین منظومه بیت هشتم و گلشن راز از بیت ۳۰۵ تا ۳۴۷. غاتفر محلی بوده است که هنوز هم موجود است، به کتاب طب عرب ص ۸۸ مراجعه نمایند نسخه G غاتفر ضبط کرده است.

۱- يك بدست از جمع رفتن يك زمان مکر شیطان باشد این نیک و بدان

نسخه بدل نسخه بولاق مصرع دوم. مکر دیوست این نیک و بدان

۲- رویها باشد که دیوان چون مگس بر سرش بنشسته باشند چون حرس

۳- مدتی بگذشت تا قومی زفر اشان روح برده اندر بام عالم رخت از بیت الحرم

۴- احسن التقاسیم چاپ لیدن ص شماره ۲۷۹ و معجم البلدان از کوی غاتفر

اسم برده اند.

بیت شماره ۱۷۱

گفت دانستم که رنجت چیست زود در خلاصت سحرها خواهم نمود

بیت شماره ۱۷۲

شاد باش و فارغ و ایمن که من آن کنم با تو که باران با چمن

بیت شماره ۱۷۳

من غم تو می خورم تو غم مخور بر تو من مشفق ترم از صد پدر

بیت شماره ۱۷۴

هان و هان این راز را با کس مگو گرچه از توشه کند بس جستجو

بیت شماره ۱۷۵

گورخانه راز تو چون دل شود آن مرادت زودتر حاصل شود
این مثل عربی «قلوب الاحرار قبور الاسرار»^۱ را بیاد میآورد.

بیت شماره ۱۷۶

گفت پیغمبر که هر که سرفهفت زود گردد بامراد خویش جفت
این بیت هم این حدیث را بخاطر میآورد «من کتم سره ملک امره»^۲

۱- گورخانه بمعنی قبر است.

ج-س

این مثل را به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نسبت دادند (امثال و حکم دهخدا).

انقروی در صفحه ۲۲، سطر ۳۵. قلوب الاحرار ضبط کرده است. در صورتیکه شرح مثنوی شریف صدور الاحرار ضبط کرده است (صفحه ۱۰۴، سطر ۱۶).

بقیه در صفحه بعد

بیت ۱۷۷

دانه‌ها چون در زمین پنهان شود سر آن سر سبزی بستان شود

بیت ۱۷۸

زر و تکره‌گر نبودندی نهان پرورش کی یافتندی زیر، کان
در این بیت مولانا باین عقیده قدیمی اشاره مینماید که پرورش موجودات در
عالم سفلی تحت تأثیر ستارگان است. شاهد مثال در مجلد اول مثنوی بیت شماره
۳۷۸۰ به بعد و دفتر سوم مثنوی بیت شماره ۷۰۵ و دفتر چهارم مثنوی بیت شماره
۲۵۲ آمده است.

او بصراحت میگوید که سنك در تحت‌تأثیر و تغذیه‌ایکه از راه غیر مرئی از
آفتاب میگیرد در زیر زمین مبدل به زر میشود.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۲- در کتاب فاتح‌الایات صفحه ۲۲ دوسطر مانده به آخر، چنین بنظر میرسد
که نیکلسن در شرح دوبیت اخیر و ذکر مثل وحیث از انقروی متأثر شده است.
وجه تشبیه‌اش از آن نظر است که نبش قبر در شریعت روانیست و همین حال را
راز در دل دارد که بازگو کردن آن روانیست.

جس

۱- چونکه وقت آید که گرد جان‌جنین

آفتابش آن زمان گردد معین

این جنین در جنبش آید ز آفتاب

کآفتابش جان همی بخشد شتاب

بقیه در صفحه بعد

فلاسفه طبیعی‌دان مسلمان را عقیده بر آنست که اصل فلزات ماده‌ای هست
 مرکب از جیوه و گوگرد، در نتیجه حرارت «بر ردت» مشکلهای مختلفی پیدایش می‌کنند
 برای زید اطلاع به کتابهای: «رسائل اخوان الصفا» چاپ قاهره سال ۱۹۲۸. و عام
 الاجتماع اسلامی رو بن لوی چاپ لندن سال ۱۹۳۳ جلد دوم صفحه ۸۳ ببیند. و دائرة
 المعارف اسلامی تحت عنوان هنر کیمیا» رجوع شود.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

از دگر انجم بجز نقشی نیافت
 این چنین ، تا آفتابش بس تفاوت
 از کدامین ره تعلق یافت او
 در رحم با آفتاب خوب رو
 از ره پنهان که دور از حس ماست
 آفتاب چرخ را بس راههاست
 آن رهی که زر بیابد قوت از او
 و آن رهی که سنگ شد یا قوت از او
 و آن رهی که سرخ سازد لعل را
 و آن رهی که برق بخشد نعل را

ج-س

۲- قرب بر انواع باشد ای پدر میزند خورشید بر کهسار زر
 ایک قریبی هست بارز شید را که از او آگه نباشد بید را
 شاخ خشک و تر قریب آفتاب آفتاب از هر دو کجا دارد حجاب

ج-س

بیت شماره ۱۷۹

وعددها و لطف‌های آن حکیم کرد آن رنجور را ایمن زبیم

بیت شماره ۱۸۰

وعددها باشد حقیقی دل پذیر و وعددها باشد مجازی تاسه گیر
تاسه گیر : بمعنی کلوگیر و اختناق و مشکل شدن تنفس آمده است .
شاهد مثال دیگر در دفتر دوم مثنوی بیت ۸۴^۱ به بعد آمده است .
این کلمه در فرهنگها دیده نشد .

بیت شماره ۱۸۱

وعدۀ اهل کرم نقد روان وعدۀ نا اهل شد رنج روان

۱- چشم چون بستی ترا تاسه گرفت

نور چشم از نور روزن کی شکفت

تاسۀ تو جذب نور چشم بود

تا به پیوندد بنور روز زود

چشم باز از تاسه گیرد مر ترا

داناك چشم دل به بستی برکشا

(ج-س)

دریافتن آن‌ولی رنج را و عرض کردن رنج او را پیش پادشاه

بیت شماره ۱۸۲

بعد از آن بر خاست و عزم شاه کرد شاه را ز آن شمه آگاه کرد

بیت شماره ۱۸۳

گفت تدبیر آن بود که آن مرده را حاضر آریم از پی این درد را

بیت شماره ۱۸۴

مرد زرگر را بخوان ز آن شهر دور بازر و خلعت بده او را غرور

فرستادن شاه رسولان بسمرقند با آوردن زر گر

بیت شماره ۱۸۵

شاه فرستاد آن طرف یک‌دو رسول حاذقان و کافیان بس عدول

عدول : جمع عادل یا عدل است . اتصال کلمه بس بایک جمع خارق‌العاده
بنظر می آید .

بیت شماره ۱۸۶

تاسمرقند آمدند آن دو رسول از برای زرگر شنگ فضول

در اغلب نسخه‌های خطی که در دسترس اینجانب است (باستثنای نسخه A^۱) و همچنین در کلیه نسخ چاپی که من اطلاع دارم این شعر را بشکل دیگری ضبط کرده‌اند.^۲

بیت شماره ۱۸۷

کای لطیف استاد کامل معرفت فاش اندر شهرها از تو صفت

بیت شماره ۱۸۸

نک فلان شه از برای زرگری اختیارت کرد زیرا مهتری

بیت شماره ۱۸۹

اینک این خلعت بگیر و زر و سیم چون بیائی خاص باشی و ندیم

بیت شماره ۱۹۰

مرد، مال و خلعت بسیار دید غره شد از شهر و فرزندان برید

۱- نسخه موزه بریتانیا (or. 5602,290) در ۲۵ سطر، در چهار ستون ، که هر صفحه متضمن پنجاه بیت است که فاصله سطرها کم است و بوسیله علی بن محمد در سال ۷۱۸ برشته تحریر درآمده است .

جیس

۲- تاسمرقند آمدند آن دو امیر پیش آن زرگر ز شاهنشاه بشیر

جیس

بیت شماره ۱۹۱

اندر آمد شاه من در راه مرد بی خبر کآن شاه قصد جانش کرد

بیت شماره ۱۹۲

اسب تازی بر پشت و شاد تاخت خو نبهای خویش را خلعت شناخت

بیت ۱۹۳

ای شده اندر سفر با صدرضا خود بیای خویش تا سوء القضا

به امثال العرب ، جلد سوم ، شماره ۱۳۶۳ « سعی بقدمه الی اراقه دمه »
مراجعه شود .

بیت شماره ۱۹۴

در خیالش ملک و عز و معتری گفت عزرائیل رو آری بری^۱

اسماعیل حقی در شرح خویش ، آری رافعل و بری را اسم تصور کرده و
چنین شرح داده است : « شما نمره ای یا شادی بدست خواهید آورد ». اما این توضیح
از نظر قافیه ناخوش آیند و از لحاظ سبک و شیوه غیر قابل قبول است .

۱- امثال العرب میدانی که G.Freytag در شهر Bonn به سال ۱۸۳۸ ترجمه
و چاپ کرده است .

ج-س

۲- مصرع دوم بر طریق سخنریه و استهزا گفته شده است .

ج-س

بیت شماره ۱۹۵

چون رسید ار راه آن مرد غریب اندر آوردش به پیش شه طیب

بیت ۱۹۶

سوی شاهنشاه بردندش بناز تا بسوزد بر سر شمع طراز^۱

طراز شهری است در ترکستان، که در قسمت شرق رود سیحون واقع است و مردم آنجا زیبایی شهره آفاند.

شمع: برزن زیبای خوش خط و بالا دلالت می کند.

بیت ۱۹۷:

شاه دید او را بسی تعظیم کرد مخزن زر را بدو تسلیم کرد

بیت ۱۹۸:

پس حکیمش گفت کای سلطان مه آن کنیزك را بدین خواجه بده

بیت ۱۹۹

تا کنیزك در وصالش خوش شود آب وصلش دفع آن آتش شود

بیت شماره ۲۰۰:

شه بدو بخشید آن مهر وی را جفت کرد آن هر دو صحبت جوی را

۱ - معین جلد ۵، طراز Ulugh - talas = taraz (مینورسکی، حدود-

العالم) شهری است در ترکستان شرقی در سرحد چین نزدیک فرغانه که آب و هوای آن سخت سرد است و زنان آن به زیبایی شهرت دارند.

شدند اندر ایوان بتان طراز نشستند و گفتند باماه راز ج-یس

بیت ۲۰۱

مدت شش ماه میرانند کام تا بصحت آمد آن دختر تمام

بیت ۲۰۲:

بعد از آن از بهر او شربت بساخت تا بخورد و پیش دختر می گذاشت
 شربت بساخت: نصیبی است که از دست حکیم الهی به زرگر رسید. نمایشگر
 مرحله ریاضت نفس امثاره است که در تحت هدایت مرشد بتدریج از امیال و هوسهای
 مادی و شهوانی او کاسته میگردد.

بیت ۲۰۳

چون ز رنجوری جمال او نماند جان دختر در و بال او نماند

بیت شماره ۲۰۴

چونك زشت و ناخوش و رخ زرد شد اندك اندك در دل او سرد شد

بیت شماره ۲۰۵

عشقهای کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت رنگی بود

بیت شماره ۲۰۶

کاش کان هم ننگ بودی یکسری تا نرفتی بروی آن بد داوری

۱ - دوام عشق و درخواستی مرتبط است، بدوام و پایداری آن چیزی که
 مطلوب و معشوق باشد. پس عشق بر آب و رنگ و حسن صورت پایدار نمی‌ماند.
 ج-س

کاش کآن : مرجع ضمیر «رنک» است یعنی زیبایی ظاهری است . بعقیده
والی محمد (شارح مثنوی)^۱ مرجع ضمیر «عشق» است یعنی عشق پادشاه به کنیزك
چون این عشق نمی ماند از آنرو که آب ورنگش خود نمی پاید ، و زوال می پذیرد . پس
آن عشق نیست و نوعی هوسرانی و بازی خیال است ، و ناچار عاقبت برسوانی و
ننگ و بدنامی می کشد . «از نظر صوفیه عشق آنجاست که عاشق را هیچ خواهش
و حظ نفس باقی نمانده باشد و بدین جهت است که محبت را بدو جمیع خواهشها
و سوختن و زوال حاجت و اوصاف ، تعریف کرده اند .»

والی محمد میگوید : اگر محبت پادشاه ظاهری بود و تمیکه دختر و جاهت
خود را از دست داد محبت پادشاه هم از بین میرفت و دیگر احتیاج نبود که
عاشق او را بکشند.

اسماعیل حقی میگوید : «عشق فاعل فعل بودی است» . و توضیح دیگری
هم میدهد .

ولی نظر مولوی هیچ کدام از منظورهای دو گانه فوق نبوده است . عشق
کنیزك زوال یافت زیرا که عشق او باننگ هوس همراه بود.

- ۱- مولوی ، والی محمد از اکبر آباد هندوستان است که در سال ۱۱۴۰ هـ . ق شرح مثنوی خود را نگاشت . او از شارحان قبلی ، علی الخصوص از محمد رضا
انتقاد نموده است . بفرست ETHE و ۱۱۰۷ No و 10Pc مراجعه شود .

باء در آخر کلمه یکسری (روتی قافیه) یاء، نسبت است. چنانکه از وزن و قافیه آن استنباط میشود. شاهد مثال در دفتر اول مثنوی بیت شماره ۳۴۵۸^۱ است.

بیت شماره ۲۰۷

خون دوید از چشم همچون جوی او دشمن جان وی آمد روی او
بیت فوق این مثل عربی را بخاطر می آورد. (ان الحسان مظنات للحساد)

بیت شماره ۲۰۸

دشمن طاوس آمد پر او ای بسی شه را بکشته فر او

بیت شماره ۲۰۹

گفت من آن آهوم کز ناف من ریخت این صیاد خون صاف من

بیت شماره ۲۱۰

ای من آن روباه صحرا کز کمین سر بریدندش برای پوستین

بیت ۲۱۱

ای من آن پیلپی که زخم پیلبان ریخت خو قم از برای استخوان

این ابیات نظایر و شواهد بی شماری در ادبیات فارسی دارد. مولف کلیده ابوالمعالی نصراله منشی، در صفحه ۱۱۲ از سطر دوم به بعد این اشعار را آورده است.

و بال من آمد همه دانش من چو روباه را موی و طاوس را پر
شد ناف معطر، سبب کشتن آهو شد طبع موافق سبب بستن گفتار

۱. گر ز نام و حرف خواهی بگذری پاک کن خود را ز خود هین یکسری

بیت شماره ۲۱۲

آنك گشتم پی‌مادون من می‌ندانند که نخسپد خون من

• مادون من : یعنی غیر از من منظور زیبایی ظاهری وزود گذراست. شاهد مثال در بیت شماره ۲۰۷ همین دفتر آمده است.

می‌ندانند . الخ: زر گر خود را معصوم و پادشاه را قاتل می‌پندارد، در صورتیکه خود حیات روحانی کنیزك را با فساد آلوده کرده بود و از اینرو محکوم بدس‌گ گردید .

بیت شماره ۲۱۳

برمنست امروز و فردا برویست خون چون من کس چنین ضایع کیست

اگرچه قربانی بی‌عدالتی ، نتایج نخستین را تحمل می‌کنند اما اثرات غائی آن پای خطاکار را می‌گیرد.

بیت ۲۱۴

گرچه دیوار افکند سایه‌دراز باز گردد سوی او آن سایه باز

بیت ۲۱۵

این جهان کوه هست و فعل ماندا سوی ما آید نداها را صدا

۱- خون دوید از چشم همچون جوی او

دشمن جان وی آمد روی او

تیس

شاهد مثال در بیت شماره ۱۷۶ دفتر اول و نیز در بیت شماره ۲۱۸۸^۲ دفتر دوم
مثنوی آمده است.

بیت شماره ۲۱۶

این بگفت و رفت در دم زیر خاک آن کنیزك شد ز رنج عشق پاك
بعضی از نسخ خطی (مآخذ دفتر اول) «ز عشق ورنج» ضبط کرده اند.

بیت شماره ۲۱۷

زانك عشق مردگان پاینده نیست زانك مرده سوی ما آینده نیست
منظور از عشق مردگان، عشق مجازی است که با فناء موضوع، آن عشق نیز
ناپدید میگردد.

بیت شماره ۲۱۸

عشق زنده در روان و در بصر هر دمی باشد ز غنچه تازه تر

۱ - گفت معشوقم تو بودستی نه آن

لیك كار از كار خیزد در جهان

ج-س

۲ - اینجهان کوهست و گفت و گوی تو

از صدا هم باز آید سوی تو

ج-س

عشق زنده : یعنی عشق ورزی برای کسی که حیات معنوی دارد یا عشق حقیقی
شاهد مثال در دفتر ششم مثنوی از بیت شماره ۱۵۴۹ به بعد آمده است .

بیت شماره ۲۱۹

عشق آن زنده گزین، کو باقیست کز شراب جان فرایت ساقیست

بیت شماره ۲۲۰

عشق آن بگزین که جمله ابنیا یافتند از عشق او کار و کیا

بیت شماره ۲۲۱

تو مگو مارا بدان شه بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست

بیان انك كشتن و زهر دادن مرد زر گر باشارت الهی بوده
بهوای نفس و تامل فاسد،

بیت شماره ۲۲۲

کشتن این مرد بردست حکیم، فی پی او امید بود و فی ز بیم
برای دریافت بیت فوق به کتاب مطالعه در تصوف اسلامی^۲ نیکلسن و
توضیحاتی که در مورد بیت سوم تا ششم دفتر اول داده شده است مراجعه شود.

۱- شکر کن که زنده بر تو نزد

کآنك زنده رد کند حق کرد رد

جس

۲- به صفحات ۷۱ و ۱۰۱ و ۱۲۷ بعد مراجعه شود .

جس

بیت شماره ۲۲۳

او نکشتش از برای طبع شاه تا نیامد امر و الهام اله
 الهام^۱ : به واردات قلبی عارف و مرد کامل 'وحی' در مورد پیامبران گفته میشود.
 برای مزید اطلاع به کتابهای زیرین مراجعه شود :
 الف : دائرة المعارف اسلامی

ب : به کتاب ماکدو نالد موسوم به Religious attitude صفحه ۲۵۲ یعد .
 مولوی دربین این دو لغت (وحی، الهام) فرقی قائل نشده است . شاهد مثال
 در ابیات ۲۲۵^۲ و ۱۳۶۱^۳ همین دفتر آمده است.

بیت شماره ۲۲۴

آن پسر راکش خضر ببرد خلق سر آنرا در نیابد عام خلق

۱- الهام : بدل افکندن ، دردل انداختن (مص) ، در دل افتادن (مص) ، (نقل
 از فرهنگ معین جلد اول صفحه ۳۳۴۰)

ج-س

۲- وحی : پیام خدا به پیغمبر است. وحی نامه به کتاب آسمانی گویند (فرهنگ
 معین جلد چهارم صفحه ۱۹۹۱) .

ج-س

۳- آنکه از حق یابد او وحی و جواب هر چه فرماید بود عین صواب

ج-س

۴- پس محل وحی گردد کوش جان وحی چه بود گفتن از حش نهان

ج-س

اشاره است بقصه حضرت موسی و خضر . بقرآن مجید سوره ۱۸ آیه ۶۴ مراجعه شود. این موضوع را صوفیه از نظر آنکه از مرد کامل، عمل ناروا سر نمیزند، ذکر می کنند.

خضر شخصیتی بسیار اسرارآمیز است که، با اوصاف و طبایع متعدّد پدیدار میگردد . برای مزید اطلاع بدائرة المعارف اسلامی مراجعه شود.^۲ اسم او در قرآن نیامده است . مفسران پیشین وصف او را بعبودیت و حصول علم لدنی ذکر کرده اند. برای فهم موضوع، بقرآن مجید سوره الکهف (سوره ۱۸) آیه ۶۵ مراجعه شود. (علماء من لدنا)

گاهی هم او در زمره پیامبران قلمداد گردیده است .

در مقام مذاکره و ارتباط و مسافرتی که موسی با وی نمود . از خلال گفته ها چنین نمایان میشود که، ویرا باید در عداد سرآمدان عارفان محسوب داشت، زیرا که بانور باطن ، امور خارق العاده از او سر میزند . برخی از آن امور از نظر عرف و شرع، در صورت ظاهر خلاف است. اما چنان مینماید، او در انجام این قبیل امور رسالت خاص دارد . شاهد مثال در بیت ۲۳۷ دفتر اول و در دفتر دوم مثنوی

۱ - «فوجدنا عبداً من عبادنا اتيناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علماً» .

جیس

۲- خضر ، خضر ، خضر نزد مسلمانان نام یکی از انبیاء است . موسی را ارشاد کرد . نزد صوفیان نیز مقامی ممتاز دارد، محققان غربی در تشخیص هویت او اختلاف دارند بعضی گویند دو شخصیت (الیای نبی) و (جرجیس) قدیس بصورت خضر درآمده و بموجب روایات اسلامی یکی از جاویدانان. (رجوع کنید بفرهنگ معین جلد ۵)

(ج-س)

بیت شماره ۱۳۲۶۰ بعد آمده است .

اومانندپیران متصوفه در انجام اوامر و مصوبات از مریدان اطاعت مطلق وبدون

۱- روح وحی از عقل پنهان تر بود
 ز آنك او غیب است او ز آن سر بود
 عقل احمد از کسی پنهان نشد
 روح وحیش مدرك هر جان نشد
 روح وحیی را مناسبهاست نیز
 در نیابد عقل کآن آمد عزیز
 که جنون بیند گهی حیران شود
 ز آنك موقوفست تا او آن شود
 چون مناسبهای افعال خضر
 عقل موسی بود در دیدش کدر
 نا مناسب می نمود افعال او
 بیش موسی چون نبودش حال او
 عقل موسی چون شود در غیب بند
 عقل موشی خود کیست ای ارجمند
 علم تقلیدی بود بهر فروخت
 چون بیابد مشتری خوش بر فروخت
 مشتریء علم تحقیقی حق است
 دایماً بازار او بارونق است
 جس

چون و چرامی خواهد. اگر چه نامفهوم یا بصورت ظاهر برخلاف اخلاق حسنه باشد. شاهد مثال در دفتر اول مثنوی از بیت شماره ۲۹۶۹ به بعد آمده است.

چنانکه قتل جوان بدست خضر اتفاق افتاد . (به قرآن سوره ۱۸ آیه ۷۳ مراجعه شود^۲)

خشم موسی برانگیخته شد، اما خضر باعام لدنی میدانست که اگر جوان زنده بماند، ابوبن خود را منحرف میکند. چون نیکو روی بود و شاید دیگران

۱- چون گرفت پیر ، هین تسلیم شو	همچو موسی زیر حکم خضر رو
صبر کن بر کار خضری بی نفاق	تا نگوید خضر رو هذا فراق
گر چه کشتی بشکند تو دم مزن	گر چه طفلی را کشد ، تو مومکن
دست او را حق چو دست خویش خواند	تا یدالله فوق ایدیهیم براند
دست حق میراندش زنده اش کند	زنده چه بود جان پاینده اش کند
هر که تنها نادرا این ره برید	هم بیاریء دل پیران رسید
دست پیر از غایبان کوتاه نیست	دست او جز قبضه الله نیست
غایبان را چون چنین خلعت دهند	حاضران از غایبان لاشک بهند
غایبان را چون نواله می دهند	پیش حاضر تا چه نعمتها نهند
کو کسی کو پیششان بندد کمر	تا کسی کو هست بیرون سوی در
چون گزیدی پیر ، نازک دل مباش	ست و ریزیده چو آب و گل مباش
گر بهر زخمی تو بر کینه شوی	پس کجایی صیقل آینه شوی ج-س

۲- «فأنطلقا حتّی اذا لقیا غلاماً فقتله قال أقتلت نفساً زکیّةً بغير نفس لقد جئت

شیئاً نکرأ»

ج-س

باملاحظه صنع، صانع را از یادیرند لذا خضر بالهام حق، وی را ازین برد.
تناسب این موضوع باقتل زرگر بدست حکیم الهی در تفسیرهای صوفیانه در
ضمن تأویل آیه ۷۹، سوره ۱۸ قرآن مجید ممکن است مورد بحث قرار گرفته باشد.
بنظر اینجانب چون جوان بسیار زیبا بود و مظهر جلوۀ حسن و جمال حق
مینمود. تماشای اندام موزون و روی دلربای وی اهل حق را مشغول و از یاد خدا
غافل میکرد پس غیرت حق سبب شد که، نوجوان جمیل بدست خضر، راه دیار عدم
پیماید و بین حق و انبیاء و اولیاء و عرفا و میانجی و واسطه‌ای باقی نماند. به کتاب
روزبهران البقلی (عرایس البیان) مراجعه شود.

۱- «و اما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا أن یرھقهما طغیاناً و کفرآ.»

ج س

۲- روزبهران (۵۲۶-۶۰۶) : ابومحمد بن ابونصر بقلی شیرازی دیلمی مشهور
به شیخ شطّاح عارف بزرگ قرن ششم است.

زندگی او بیشتر در شیراز به مجاهده و وعظ و تذکیر گذشت. او در علوم قرآنی
و تفسیر و حدیث و فقه و عرفان، براعت یافت و مدت پنجاه سال در جامع عتیق شیراز،
موعظه کرده آرمگاه او در محله (بالا گفت) شیراز است. آثار او عبارتند از :

لطائف البیان فی تفسیر القرآن و عرائس البیان، در تصوف مشرب الارواح
و منطق الاسرار بیان الانوار، و شرح شطحیات، لوامع التوحید، مسالك التوحید،
کشف الاسرار و مکاشفات الانوار، شرح الحجب والاستار.

ج-س

بیت شماره ۲۲۵

آنك از حق يابد او وحی و جواب هر چه فرماید بود عین صواب

بیت شماره ۲۲۶

آنك جان بخشد اگر بکشد رواست نایبست و دست او دست خداست
مرد کامل نایب و خلیفه حق در روی زمین است. بد قرآن مجید سورة دوم آیه
۲۸^۲ مراجعه شود.
قدرت خدائی او را باینکار گماشته است. هر عملی که از او سر می زند و
هر کاری که بدست او انجام می گیرد. عامل، دست او نیست بلکه دست خداست.
چنانکه در آیه (و ما رمیت اذ رمیت و لكن الله رمی)^۳ سورة انفال
و همچنین به بیت شماره ۲۹۷۲ دفتر اول مثنوی مراجعه شود

۱- لفظ وحی در قرآن کریم برای حواریون نیز استعمال شده است؛ «و اذا وحیت
الی الحواریین ان امنوا بی و برسولی قالوا آمنّا و اشهد باننا مسلمون» سورة مائده
آیه ۱۱۱.

ج-س

۲- «و اذ قال ربك للملائكة انی جاعل فی الارض خلیفة

ج-س

۳- دست او را حق چو دست خویش خواند تا « یدالله فوق ایدیههم برانبد »
دست حق میرانندش زنده اش کند زنده چه بود جان پاینده اش کند

ج-س

بیت شماره ۲۲۷

همچو اسماعیل پیشش سر بنده شاک و خندان پیش تیغش جان بنده

به دفتر سوم مثنوی از بیت شماره ۴۱۷۴^۱ بعد و به قرآن مجید سوره ۳۷ آیه ۲۰۰^۲ به بعد و به تورات به سفر تکوین، فصل ۲۲ مراجعه شود^۳

۱- من خایلم تو پسر پیش بچک^۴ سر بنده انی اُرانی اذبحک

* توضیح: COK کلمه ایست ترکی که بمعنی بزاون نشستن آمده است (نقل

ج-س

از فرهنگ معین)

۲- «فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا یری

قال یا ایت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرين». یعنی: «آنگاه که (آن پسر)

رشدی یافت با او بسعی و عمل شتافت. ابراهیم گفت ای فرزند، من در عالم خواب

چنین دیدم که ترا قربانی میکنم در این واقعه ترا چه نظری است؟ خواب داد که ای

پدر هر چه مأوری، انجام ده که انشاء الله مرا از بندگان با صبر و شکیبا خواهی یافت.

ج-س

۳- فصل ۲۲ تورات: الف: پس خداوند محض امتحان با ابراهیم ندا درداد،

ب: ای ابراهیم، یگانه پسر عزیزت اسحق را که خیلی دوست داری بردار، و ببر

به سرزمین mo-ri-ah و آتش قربانی آماده کن در یکی از کوههایی که بتو خواهم

گفت. و پسرت را قربانی کن.

ج: پس ابراهیم با امداد یگانه بلند شد و خر خود را آماده نمود و نفر از مردان

جوان و پسر خود اسحق را برداشت و هیزم برای تقدیم قربانی فراهم آورد و به مکانی

که خدا گفته بود عازم شد

بقیة پاورقی در صفحه بعد

در قرآن مجید نامی از اسحق در مورد قربانی برده نشده اما اسم او در آیه ۱۱۲^۱ سوره الصافات آمده است.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

د: در روز چهارم ابراهیم سر خود را بلند کرد و آن مکان را از دور مشاهده نمود.

ه: پس بمردان جوان گفت شما اینجا بمانید و خر را نگاه دارید و من باتفاق پسرم میروم عبادت کنم و بر گردم.

و: پس ابراهیم هیزم مزبور را به سرش اسحق داد و خود آتشی بدستی و کاردی بدست دیگر گرفت و باهم روی بسوی مکان مقصود نهادند.

ز: پس اسحق از ابراهیم پرسید کای پدر؟ آتش و هیزم همراه داری! ولی کوسفندی که در خور قربانی باشد حاضر نداری.

ح: پس ابراهیم پاسخ داد: «کای فرزند من؟ خداوند خود بره ای برای قربانی خواهد فرستاد پس همراه هم رفتند.

ط: همینکه بمکان موعود رسیدند. ابراهیم اجاقی آماده کرد و هیزم را به ترتیب در آنجا چید و دست و پای اسحق را بست و او را در بالای هیزم ها قرار داد.

ی: پس دست بکارد برد تا پسر خود را ذبح نماید. الخ

۲- و بشر ناه باسحق نبی آمن الصالحین.

مفسران قدیم در نام آن فرزند ابراهیم اختلاف کرده و بعضی قربانی را اسحق گفته و برخی اسماعیل (اشماعیل) دانسته‌اند.^۱

به کتاب Gold.ZIHER از صفحه ۷۹ به بعد مراجعه شود. اکثر مسلمانان اسماعیل را اختیار کرده‌اند. باستثنای ابن العربی در فصوص الحکم، صفحه هشتاد به بعد^۲

۱. از اینکه ابراهیم مأمور بذبح اسماعیل بوده یا بذبح اسحق، جمع کثیری باولی قائل شده‌اند، مانند ابن عباس و سعید بن مسیب و حسن بصری و مجاهد در تبع- بن انس و محمد بن کعب و غیره، گروهی معتقدند که اسحق بوده است چون مسعود، قتاده و سعید بن جبیر و مسروق و عکرمه و زهری و سدی. نقل از تفسیر شریف لاهیجی جلد سوم صفحه ۷۸۵ و ۷۸۶

تاس

۲. Gold ZIHER : از مردم مجارستان و یهودی بوده در سال ۱۸۵۰ میلادی در شهر یونیه متولد و در سال ۱۹۲۱ در گذشته است ابتدا آموزگار بوده که بعدها بسمت استادی دانشگاه ارتقاء یافت تالیفات وی را متجاوز از یکصد جلد تخمین زده‌اند هنوز بیست ساله نشده بود که باستشراق متوجه شد. آثار مهم وی عبارتند از :

کتاب الظاهریه و مذهبشان و تاریخ شان ، کتاب دراسات الاسلامیه ، کتاب معروف به العقیده والشریعة فی الاسلام ، کتاب مذاهب المسلمین فی تفسیر القرآن که دو کتاب اخیر را مهمترین کتب نویسنده در مورد اسلام دانسته‌اند:

با توجه اینکه ، دوائر مذکور دارای اوصاف خاص و مورد درس و بحث و نقد

بقیه در صفحه بعد

بیت شماره ۲۲۸

تا بماند جانت خندان تاابد همچو جان پاك احمد با احد

احمد از اسامی پیامبر است بقرآن سوره ۶ آیه ۶۱ 'مراجعة شود. تقریباً
معادل محمد است که هر دواز اسماء قبل از اسلام هستند. به کتاب A. Fischer
مراجعة شود.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

و انتقاد صاحب‌دلان قرار گرفته و مشتمل بر چگونگی اسلام و مذاهب آن و علوم
مربوط بآنست، این دوائر در عداد بزرگترین آثار خاورشناسان محسوب میشود.
برای مزید اطلاع به کتاب تاریخ سیر ترجمه قرآن در اروپا و آسیا، صفحه ۷۶
ببعد مراجعه شود.

ج-س

۳- کتاب شرح بالی زاده در استامبول و دو شرح ملا جامی و عبدالغنی
نابلسی در قاهره بچاپ رسیده است و همچنین عبدالرضا الکاشانی آنرا شرح کرده
و در سال ۱۳۲۱ هجری در قاهره چاپ شده است.

ج-س

۱- در سوره الانعام آیه ۶۱، نامی از احمد برده نشده است. الا اینکه در سوره
۶۱ آیه ۶ چنین آمده است «و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد»

ج-س

برای درك معنی عرفانی مصرع دوم، به کتاب گلشن راز، بیت‌های ۱۹-۲۰^۱ مورد مطالعه قرار گیرد.

تنها تمایز احمد از احد فقط حرف میم است.
مرد کامل ولواینکه ابدی و وجودش خدائی است ولی مطلقاً خدانیست، بلکه مظهر تجلی و آیت خداوند است. به کتاب Passion صفحه ۸۳۳ رجوع شود.
عطار در طی اشعار زیرین چگونگی قربت پیامبر را با حق شرح میدهد.^۲
بقرآن مجید سوره ۵۳^۱ آیه نهم، مراجعه شود:
همچنین ساری این موضوع را در فصل پنجم، صفحه ۴۴۳ از سطر دوم بعد شرح میدهد. درمسأله روح یا جوهر و یا حقیقت محمدی به کتاب مطالعه در تصوف اسلامی از صفحه ۱۰۸ بعد مراجعه شود.

۱- ز احمد تا احد يك میم فرق است جهانی اندر آن يك میم غرق است

ج-س

۲- نمی‌کنجد آنجا میم احمد احد شد در زمان بی‌خود محمد

محمد محو شد تا ماند الله کجا ماند کسی اینجای آگاه

ج-س

۳- «نم دنا فتدلّی - فکان قاب قوسین او ادنی .

پس نزدیک آمد ، پس بود قدر دو کمان یا نزدیکتر

ج-س

بیت شماره ۲۲۹

عاشقان جام فرح انگه کشند که بدست خویش خوبانشان کشند

کشند : سبب می شوند که آنها خویش را ترك گویند و راه بسوی فنا سپرند
در قرائت این بیت نسخه B روش خاصی دارد که دو نسخه از قدیم ترین نسخه های
خطی مثنوی هم آنرا تأیید مینمایند .

بیت شماره ۲۳۰

شاه آن خون از پی شهوت نکرد تو رها کن بدگمانی و نبرد

بیت شماره ۲۳۱

تو گمان بردی که کرد آلودگی در صفا غش کی هلد پالودگی

۱ - منظور از نسخه B ، مثنوی موجود در کتابخانه وونیخ است که در تحت
شماره ۳۵ در فهرست Aumer ضبط شده است و شماره کتابخانه ۸۱ میباشد .
هر صفحه ۲۵ سطر دو دو ستون و ۵۰ بیت را متضمن است . بسیار خوش خط و صحیح
نگاشته شده است . محقر کتاب محمد بن الحاج دولت شاه بن یوسف شیرازی است
در تاریخ ۱۵ ذیحجه سال ۷۴۴ از نگارش آن فراغت یافته است .

ج-س

در صفا : صفا و صفوت به معنی پالایش و پاکیزگی و صافی از هر چیزی
تحریک آمیز و فریبنده است و جوهر فناست. و یکی از اسامی مرتبه کمال و فضیلت است.
به کتاب کشف المحجوب انگلیسی صفحه ۵۸^۱ مراجعه شود.

صافی برتر از صوفی است. محل شاهد در دفتر سوم مثنوی از بیت شماره
۱۴۲۶ به بعد آمده است.

غش. این کلمه گاهی در قافیه با فتحه و گاهی با کسره تلفظ میشود. شاهد مثال
در دیوان حافظ چاپ Brockhaus و No 180 ابیات (۳-۱) آمده است^۲
پالودگی : محل شاهد در دفتر دوم بیت شماره ۲۸۸۲^۴ است.

۱- یکی از مشایخ گوید (رحمة الله) : « من صافاه الحب فهو صاف و من صافاه -
الحبيب فهو صوفي » آنکه به محبت مصفا شود صافی بود و آنکه مستغرق در دوستی شود
و از غیر دوست بری شود صوفی بود. (کشف المحجوب فارسی صفحه ۳۹ از سطر
۱۳ به بعد)

ج-س

۲- صوفی این وقت باشد در مثال لیک صافی فارغ است از وقت و حال
حالا موقوف عزم و رای او زنده از نفخ مسیح آسای او
ج-س

۳- الف : نقد صوفی نه همین بادّه بی غش باشد

ای بسا فرقه که مستوجب آتش باشد

ب : مقام امن و می بی غش و رفیق شفیق

کرت مدام میسر شود زهی توفیق

بقیه در صفحه بعد

بیت ۲۳۲

بهر آنست این ریاضت^۱ وین جفا تا بر آرد کوره از نقره جفا^۲
وین جفا : شاهد مثال در دفتر سوم بیت ۴۰۰۸^۳ به بعد آمده است.

بیت شماره ۲۳۳

بهر آنست امتحان نیک و بد تا بجوشد بر سر آرد زر زبدا^۴

مانده پاورقی از صفحه قبل

ج : می بی غش است دریاب وقتی خوشست بشتاب.

سال دگر که دارد امید نوبهاری

ج-س

۴ - نك صریح آواز حق می آیدم

همچو صاف از درد می پالایدم

ج-س

۱- ریاضت عبارت است از : تحمل تعب برای تهذیب نفس و تربیت خود یا

دیگری . ورزش اخلاقی و تمرین ساوڪ و رفتار صوفی که در ضمن مقامات مندرج است (فرهنگ معین و تاریخ تصوف)

۲- جفا بضم اول ، مخفف جفاء است : خاشاکی است که سیل بکرانه افکند.

کفی که از سیل بر خاک بازماند باطل و نادرست .

ج-س

۳- من عجب دارم زجویای صفا کو رمد در وقت صیقل از جفا

عشق چون دعوی جفا دیدن گواه چون گواهی نیست شد دعوی تباه

تابجوشد : شاهد مثال در دفتر سوم مثنوی در بیات شماره ۴۱۵۹^۱ و ۴۲۰۳^۲
به بعد است .

بیت شماره ۲۳۴

گر نبودی کارش الهام اله او سگی بودی دراننده نه‌شاه

بیت ۲۳۵

پاك بود از شهوت و حرص و هوا نيك کرد او ، نيك نيك بد نما

بیت شماره ۲۳۶

گر خضر در بحر ، کشتی راشکست صد درستی در شکست خضر هست
اشاره بقصه موسی و خضراست که در کشتی نشستند و خضر کشتی را سوراخ
کرد. به قرآن مجید سوره ۱۸ آیه ۷۰ و ۷۸^۲ مراجعه شود.

۱- بنگر اندر نخودی در دیگ چون می‌جهد بالا چوشد ز آتش زبون

هر زمان نخود بر آید وقت جوش بر سردیك و بر آرد صد خروش
ج-س

۲ - مدتی جوشیده‌ام اندر ز من مدتی دیگر درون دیگ تن

زین دو جوشش قوت حس ها شدم روح گشتم پس ترا استاشدم
ج-س

۳- آیه ۷۰: «فانطلقا حتی اذا ركبافی السفینة فرقاها قال اخرقتها لتغرق اهلهما

لقد جئت شیئاً امراً .

آیه ۷۸. و اما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا أن یرهقهما طغیاناً و کفراً.

ج-س

بیت شماره ۲۳۲

و هم موسی با همه نور و هنر شد از آن محبوب ، تویی پر مپر

در صورتیکه بعضی از مولفان آثار صوفیانه ، برتری انبیاء را بر طبقه اولیاء دعوی و اعلام کردند و بزعم آنان در پاره موارد ، شخص ولی ، امکان دارد از بعضی لحاظ ، از نبی با استثناء پیامبر اسلام برتر باشد . خلاصه اصول عقاید آنان در صفحه ۱۴۱ کتاب مطالعه در تصوف اسلامی مورد بحث قرار گرفته است . این مطالب از صفحه ۱۶۸ کتاب فصوص الحکم ابن العربی اقتباس شده است .

ولایت در طریقه تصوف نمودنای از اتحاد و اتصال و یگانگی با خداست در واقع جنبه باطنی نبوت است پس هر پیامبری ولی است اما هر ولی و سرمرشدی پیامبر نیست . چون نبوت عملی رسمی و مأموریت و رسالت است ، بنابراین محدود است زیرا که پیامبر اسلام فرموده است : «لأنّی بعدی» یعنی بعد از من پیامبری وجود ندارد . امّا ولایت نامحدود است ، ابدی است . و از خدا ناشی است از روح حضرت محمد (ص) سرچشمه میگردد . ولایت عّام است امّا رسالت خاص و محدود .

ممکن است گفته شود که مقام رسالت توأم با ولایت ، بالاتر و والاتر از نبوت توأم با رسالت و دارندگی کتاب و شریعت است .

باری خضر واقف از اسرار مجرمانه و رموز پیشگوئی است . او از علوم بی‌پهر است که موسی را خبری نیست زیرا که خداوند بعضی اوقات سیرالقدر را از رسول خود مکتوم نگاه میدارد . چه ، اگر او بر آن اسرار مطلع شود ، نمیتواند وظیفه رسالت الهی را که بعهده اش محوّل است بانجام برساند^۱

۱- به فصوص الحکم صفحه ۲۵۷ مراجعه شود .

بی‌پروایی: چون اغلب سالکان از اسرار عرفان غاری هستند مانند مرشد پیر، ایمان و الهام و استنباط و فهم و نقد و انتقاد معضلات امور ندارند. پس بهتر است از شیوه انتقاد و اعتراض صرف نظر نمایند و پیوسته مطیع و فرمانبردار شوند. در تفسیر بیضاوی در شرح و تفسیر آیه ۸۱ سوره ۱۸ قرآن آمده^۱: انسان نباید موضوعی را که در نمی‌یابد، با عجله قضاوت نماید. این تذکار نه تنها تلویحاً دلالت بر تعلیق قضاوت دارد، بلکه صراحت دارد که قضاوت درباره اعمال و افعال مرشد ناروا و خلاف است. البته این نظر را عده زیادی از دانشمندان پذیرفته‌اند (به کتاب ms فصل دوم، صفحه ۲۹۱ از Goldziher) که در خصوص احوال عمومی اهل تسنن نگاشته شده است مراجعه فرمایند.^۲

۱- «و اما البجدار فکان اغلامین یتیمین فی المدینة و کان تحتہ کثر لهما و کان ابوہما صالحاً فاراد ربک ان یبلغا شدھما و یتخرجا کثر ہما رحمۃ من ربک و ما فعلتہ عن امری ذالک تاویل ما لم تستطیع علیہ صبراً.»

جس

2 - Muhammedanische studien By Ignaz Goldziher
(Halle. 1881 - 1890)

جس

بیت شماره ۲۳۸

آن گل سرخست تو خوشمخوان مست عقل است او تو مجنونش مخوان
یعنی مجذوب و شوریده حق مطلق است.^۱

بیت شماره ۲۳۹

گرفدی خون مسلمان کام او کافرم گر بردمی من نام او
مُسْلِمَان یا مُسْلِمَان: این کلمه ریشه اش عبری است. مسلم کسیست که عقیده صحیح دارد البته نه از نظر ضرورت و ظاهر که در معنی عادی بکار میرود.
شاهد مثال در بیت ۲۹۶۵ همین دفتر آمده است و همچنین در دفتر سوم مثنوی.
بیت ۲۳۷۲^۲ و بیت ۲۳۹۴^۳ است و نیز به قرآن مجید سوره ۵ آیه ۴۸^۴ مراجعه شود.

۱- بقولون انه شاعر او مجنون

ج-س

۲- کآن مسلمان را بخشم از بهر آن بنگریدی تا شد آواره زخان

ج-س

۳- غلغلی در شهر افتاده ازین آن مسلمان می نهد رو بر زمین

۴- روبده مال مسلمان کثر مگو رو بجو وام و بده، باطل مگو

(ج-س)

۵- الذین اسلموا للذین هادوا والربانیون والاحبار بما استحفظوا من کتاب الله.

ج-س

بیت شماره ۲۴۰

می بلرزد عرش از مدح شقی بدگمان گردد ز مدحش متقی

بیت فوق اشاره بمضمون این حدیث است : « اذا مدح الفاسق غضب الرب و اهتز لذلك العرش »^۱

نمونه‌ها و مثال چیزهائی که اعم از لذت نفس و غیظ و خشم سبب لرزش عرش می‌گردد . در کتاب Goldziher به تفصیل بیان گردیده است.^۲

بیت شماره ۲۴۱

شاه بود و شاه بس آگاه بود خاص بود و خاصه الله بود

باید شاه بس آگاه و باضافه خواند .

۱- به احادیث مثنوی انتشارات دانشگاه تهران ، صفحه ۴ مراجعه شود .

ج-س

۲- کتاب Richtungen صفحه ۱۰۸ یادداشت سوم.

ج-س

بیت شماره ۲۴۲

آن کسی را کش چنین شاهی کشد سوی بخت و بهترین جاهی کشد

شاهد مثال در دفتر اول مثنوی بیت ۲۹۷۳^۱ میباشد.

بیت شماره ۲۴۳

گر ندیدی سود او در قهر او کی شدی آن لطف مطلق قهر جو

آن لطف مطلق: طیب الهی و مرشد روحانی که صفات حق در وی جلوه گر است.

پروردگار لطف مطلق است هر زحمت و رنج و تنبیهی که در مورد انسان روا دارد به صلاح اوست و خشم و غضب او لطف خفی است. برای مزید فایده به کتاب تصوف اسلامی، از صفحه ۱۵۹ به بعد مراجعه شود.

شاهد مثال در مثنوی در ابیات ۲۲۶۱^۲ به بعد دفتر دوم و

۱- دست او را حق چو دست خویش خواند

تا یدالله فوق ایدیهم براند

دست حق میراندش زنده اش کند

زنده چه بود جان پاینده اش کند

ج-س

۲- رنج گنج آمد که رحمتها دروست

مغز تازه شد، چو بخراشید پوست

ج-س

۴۱۶۶ به بعد دفتر سوم و ۱۰۷^۲ به بعد دفتر چهارم و ۴۳۶۰^۳ به بعد دفتر ششم آمده است.

۱- رحمتش سابق بدست از قهر ز آن

تا ز رحمت گردد اهل امتحان
 رحمتش بر قهر از آن سابق شدست
 تا که سرمایه وجود آید بدست
 ز آنک بی لذت نروید لحم و پوست
 چون نروید چه کدازد عشق دوست
 ز آن تقاضا گر بیاید قهرها
 تا کنی اینار آن سرمایه را
 جس

۲- که بالای دوست تپه‌گیر شماست

علم او بالای تدبیر شماست
 چون صفا بیند بالا شیرین شود
 خوش شود دارو چو صحت بین شود
 جس

۳- آن بود لطف خفی کورا صمد

نار بنماید خود آن نوری بود
 نیست مخفی مزد دادن در تقی
 ساحران را اجر بین بعد از خطا
 بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۲۴۴

بچه می‌لرزد از آن نیش حجام مادر مشفق در آن غم‌شاد کام

مراسم حجامت و ختنه در مورد پسر بچه‌های مسلمان انجام میشود در کتاب Lane بنام مصر جدید نوشته شده است که از صفحه ۱۷۱ به بعد در این مورد بحث و فحوص نموده است. و همچنین درج^۲ از شماره ۲۴۲ به بعد آمده است.

حذف تشدید در جاهای دیگر نیز دیده میشود مانند صیاد بجای صیّاد در بیت ۴۳۶^۱ دفتر ششم مثنوی و یاسقا بجای سقا که در منتخب دیوان شمس، غزل شماره ۹ بیت ۱۹ آمده است.

نکته جالب توجه آنست که دو فقره از قدیمترین نسخه‌های خطی در مصرع دوم این بیت بجای غم، دم ضبط کرده‌اند.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

نیست مخفی وصل اندر پرورش

ساحران را وصل داد او در برش

نیست مخفی سیر با پای روا

ساحران را سیر بین در قطع پا

عارفان ز آنند دایم آمنون

که گذر کردند از دریای خون

ج-س

و آن صیاد آنجا نشسته در کمین

۱- دانه چندی نهاده بر زمین

ج-س

بیت شماره ۲۴۵

نیم جان بستاند و صد جان دهد آنک در و همت نیاید آن دهد

نیم جان : بدون اضافه قرائت شود.

نیمه : سبک استعمال تحقیر و اهانت آمیز و مغرورانه نیم است، شاهد مثال در دفتر اول مثنوی بیت ۱۱۵۵، و دفتر سوم ابیات ۴۶۸، ۲۶۰۸ و دفتر ششم بیت ۳۳۵۲ آمده است.

نیم جان : یعنی در نیمه راه زندگی یعنی روح حیوانی و حیات فانی.

صد جان دهد : یعنی چندین برابر روح معنوی و انسانی بخشد که بنور معرفت روشن گشته است. شاهد مثال در دفاتر دوم مثنوی بیت ۸۹۲، و سوم بیت ۳۸۳۵

۱- نیم خرگوشی که باشد کوچنمین امر ما را افکنند اندر زمین
ج-س

۲- اعتمادش بر ثبات خویش بود گرچه کُنه بد نیم سیلش در ربود
جان نا کرده بجایان ناختن گر هزاران است باشد نیم تن
ج-س

۳- ای رخ شاهان بر من بیدقی نیم اسپم در رباید بی حقی
ج-س

۴- صد هزاران جان خدا کرده پدید چه جوانردی بود کآن را ندید
ج-س

۵- او دو صد جان دارد از جان هدی وان دو صد را می کند هر دم فدی
ج-س

به بعد دفتر چهارم بیت ۲۹۶۳ به بعد و ششم بیت ۴۰۶۷ به بعد آمده است و همچنین غزل شماره ۳۱۸ و یادداشت های ضمیمه منتخب دیوان شمس تبریزی مورد مطالعه قرار گیرد.

آنکه در و همت نیاید. الخ: یعنی آنچه را انتظار نداری. در بعضی نسخه ها (آنج) ضبط کرده اند. شاهد مثال انك در بیت ۳۵۰ همین دفتر است. این مصرع مأخوذ از حدیث قدسی است طی آن خداوند می فرماید: «اعِدُّتْ لعبادی الصَّالِحین مالا مالا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر»

۱- گریبترد او به قهر خود سرم شاه بخشد شصت جان دیگرم

جس

۲- زنده زین دعوی بود جان و تنم من از این دعوی چگون نه زنم

خواب می بینم ولی در خواب نه مدعی هستم ولی کذاب نه

گر مرا صد بار تو گردن زنی هچو شمع بر فروزم روشنی

جس

۳- جان پیش تو هر ساعت میریزد و میرود و ز بهریکی جان کش چون با تو سخن گوید

هر جای نهی پائی از خاک برود سر از بهریکی سر کس دست از تو کجا شوید

روزی که بپرد جان از لذت بوی تو جان داند و جان داند کز دوست چه میبوید

جس

۴- حواستم تا دین زشه پنهان کنم انك دین اوست ظاهر آن کنم

جس

* توضیح: مشک بیندای سقا، می بیراز ختم ما

کوزه ادراكها، تنك تر از تنكناست

توقیاس ارخیش می گیری ولیک دور دور افتاده ای بنگر تونیک

قیاس : اصطلاح فقهی قانون اسلام است . نوعی استدلال منطقی است که برای شرح و تکمیل کتاب و سنت پیامبر ذکر می کنند . برای مزید فایده به کتاب دائرةالمعارف اسلامی در تحت عنوان قیاس مراجعه شود . قیاس عمل خامانی است که واصلان بحق را مانند خویش پندارند . و در تحت شیوه های مشابهت غلط ، ظن ، حدس و گمان قضاوت نمایند . شاهد مثال در دفتر اول مثنوی از بیت شماره ۱۰۸۳ به بعد و بیت شماره ۳۳۵۹ به بعد و بیت ۳۳۹۶ به بعد و دفتر سوم از بیت ۳۵۸۳ به بعد درج گردیده است . در مصرع دوم دور دور را با اضافه باید خواند .

۱- آن مکس بر برگ کاغذ بول خر

همچو کشتیان همی افراشت سر

گفت من دریا و کشتی خوانده ام

مدتی در فکر آن می مانده ام

اینک این دریا و این کشتی و من

مرد کشتیان و اهل و رای زن

ج-س

۲- این جوابات قیاسی راست کرد

پیش آن رنجور شد آن نیک مرد

گفت چونی گفت مردم گفت شکر

شد از این رنجور پر آزار نگر

مانده پاورقی از صفحه قبل

کین چه شکرست او عذو ما بدست
 کر قیاسی کردو آن کثر آمدست
 جس

۳- اول انکس کین قیاسکها نمود
 پیش انوار خدا ابلیس بود
 گفت نار از خاک بی شک بهترست
 من ز نار و او ز خاک اکدرست
 پس قیاس فرع بر اصلش کنیم
 او ز ظلمت ما ز نور روشنیم
 جس

۴- نص وحی روح قدسی دان یقین
 و ان قیاس عقل جزوی تحت این
 عقل از جان گشت با ادراک و فکر
 روح او را کی شود زیر نظر
 جس

حکایت مرد بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان

این داستان مثنوی را نخستین مأخذ شرقی میدانیم که در ادبیات غرب راه یافته و در فرهنگ عامه تأثیر کرده و بوسیله چندین نفر ترجمه شده است :
الف : Clouston ترجمه‌های متعددی از آنرا ذکر کرده است. برای بینش بیشتر^۱ به کتاب کاهانی از باغ ایران ، صفحه ۱۱۵ مراجعه شود.
ب : Christensen در کتابی موسوم بداستانهای^۲ ایرانی در زبان عامیانه صفحه ۶۴ به آن اشاره نموده است.

بیت شماره ۲۴۷

بود بقالی و وی را طوطی خوش نوائی سبز گویا طوطی

بیت شماره ۲۴۸

در دکان بودی نگهبان دکان نکته گفتی با همه سوداگران

1- Flowers From a Persian Garden

ج-س

2- Contes Persans en language Populaire

ج-س

دکان : دستگاه یا کارگاه ساخته شده از سنگ یا آجر را گویند . مصطبه در سمت جلو بنا قرار داده که بقال روی آن می نشیند و همچنین آنرا بجای پیشخوان بکار میبرند که بطاریها و سایر کالا را روی آن می چینند و عرضدهی کنند چنانکه در بیت ۲۵۱ دفتر اول مثنوی اشاره بر دکان و وضع آن شده است.^۱

بیت شماره ۲۴۹

در خطاب آدمی ناطق بودی در نوای طوطیان حاذق بودی

بعد از بیت ۲۴۹ نسخه L متضمن این دو بیت اضافه است :

خواجده روزی سوی خاند رفتد بود

در دکان طوطی نگهبانی نمود

گر به ای برجست تا که بردگان

بهر موشی ، طوطیاك از بیم جان

الخ ...

۱ - از سوی خاند پیامد خواجدهاش

بر دکان بد نشست فارغ خواجده وش

توضیح : نسخه (L) در دسترس نیکلسن بوده و در هفتم ربیع الاول ۸۴۳

هجری نوشته شده است . ج-س

و نیز این اشعار در حاشیه شرح مثنوی اسماعیل حقّی نوشته شده است. اما در کتابهای خطی قدیمی دیده نشد. بنظر میرسد که از تصرف کاتبان است و به جهت بیان علت خطای طوطی اضافه کرده اند.

کلیه ناشران شرقی مثنوی این ابیات را نقل کرده اند. مگر اینجانب که خودداری نموده‌ام^۱.

بیت شماره ۲۵۰ -

جست از سوی دکان سوئی گریخت شیشه‌های روغن گل را بریخت

بیت ۲۵۱

از سوی خانه بیآمد خواجه‌اش بردکان بنشست فارغ خواجه‌وش

بیت شماره ۲۵۲

دید پر روغن دکان و جامه چرب بر سرش زد گشت طوطی کل ز ضرب

۱- انقروی در کتاب فاتحه‌الابیات، فقط يك بیت آورده است. که زیلا

نقل می‌شود:

گربه‌ای برجست ناگه بردکان بهرموشی طوطیک از بیم جان

علامه فقید بدیع الزمان فروزانفر نیز در مثنوی شریف این اشعار را

ج-س

نقل نموده‌اند.

بیت ۲۵۳

روزکی چندی سخن کوتاه کرد مرد بقال از ندامت آه کرد

بیت شماره ۲۵۴

ریش برمی کند و می گفت ای دریغ کآفتاب نعمتم شد زیر میغ

بیت شماره ۲۵۵

دست من بشکسته بودی آن زمان چون زدم من بر سر آن خوش زبان

بودی : در این بیت در وجد تهنیتا بکار برده شده است. شاهد مثال در بیت ۲۳۷۷^۱
هین دفتر و بیت ۲۰۳^۲ دفتر دوم آمده است.

بشکسته : صفت معمولی بایک ترکیب بسیار نادر ، یعنی ماضی بعید مشروط
است . شاهد مثال در بیت ۲۱۲۴^۳ دفتر اول مثنوی و بیت ۵۰۱^۴ دفتر دوم و بیت
۲۳۲۳^۵ دفتر سوم است.

۱- ای دریغا مرا ترا کنجابدی تا زجانم شرح دل پیدا شدی

ج-س

۲- می گریست از غبن کودکانی های کی مرا بشکسته بودی هر دو پای

ج-س

۳- گر نیندی واقفان امر کن در جهان رد گشته بودی این سخن

ج-س

۴- گر بدل در تافتی گفت لبش زره زره گشته بودی قالبش

ج-س

۵- گر چنین بودی کدایان ضریر محتمل گشته بدندی و امیر

ج-س

در کتاب تذکرة الاولیاء ناکرده بودمی ج ۲. ص ۱۶۶ و ۱۶۷: «یافته بودی»، هم درج ۱ ص ۵۳ بکار رفته است.

چون: در اینجا برای استفهام یا بیان علت استعمال شده، صورت زمانی ندارد. نسخه G (آن زمان که زدم) ضبط کرده است.

بیت شماره ۲۵۶

هدیه‌ها میداد هر درویش را تا بیابد نطق مرغ خویش را

بیت شماره ۲۵۷

بعد سه روز و سه شب حیران‌وزار بردگان بنشسته بد نو میدوار

بیت شماره ۲۵۸

می نمود آن مرغ را هر گون شکفت تا که باشد کاندرا آید او بگفت

شکفت که در تداول شکفت میگویند با کفت قافیه شده است. شاهد مثال در دفتر اول مثنوی بیت ۱۳۱ می باشد.

در دو نسخه خطی بسیار قدیمی «نهفت» ضبط شده است.

بیت شماره ۲۵۹

جولقی سر برهنه می گذشت بسری مو چو پشت طاس و طشت

جولقی در نسخه G بدون اعراب ضبط گردیده است. که Vullers چگونگی آنرا شرح داده است:

۱- کردباوی شاه آن کاری که گفت خلق اندر کار او مانده شکفت

در فصل اول، صفحه ۵۴۱ کتاب Lex.Persico Latinum چنین قید گردیده است. طبق مندرجات برهان قاطع، جوالق بر وزن موافق، جنسی بوده از پوشش قلندران و جمع جولق است و جولق معرب جولخ است که آن بافته‌ایست پشمی، و از آن خرچین هم میسازند که مردم فقیر و قلندران نیز از آن در پوشش استفاده می‌کنند.

البته باید توجه داشت که اشتقاق فوق مردود است زیرا «خاء» فارسی هرگز در حین تعریب به «قاف» تبدیل نمی‌شود.

اگر جولق بزبان عربی داخل شده و بمعنی بافتهٔ پشمی باشد، حقاً وظیفه لغت نویسان فارسی است که این نکته را به‌پذیرند. بقرینهٔ آنکه صوفی از صوف، جولقی هم از جولق مشتق شده باشد. اما بهتر بود که مولف برهان قاطع این کلمه را چنین توضیح می‌کرد: جولقی از جوالقی یا جوالیقی می‌آید با اضافه کردن یاء نسبت در آخر کلمه. جوالیق در فارسی بمعنی جوال یا کوال آمده است و جمع سماعی جوال، جوالیق است.

تبدیل جوالیقی به جولقی تا اندازه‌ای طبیعی است، زیرا جوالیق مشعر بر جمع بودن جولق است. اما اگر صورت، کلمه جوالیقی باشد افادهٔ تغییر معنی می‌کند. چه این کلمه در تداول، بمعنی سازنده یا فروشنده جوال آمده است.

«اسماعیل حقّی» را عقیده چنین است، «در جلد اول، صفحه ۴۰۷ کلمهٔ جولقی مخفف جوالیقی بوده است.» اما در زمان زندگی وی جوالیق بطور کلی بجای مفرد و در معنی خرقة استعمال می‌شده است. سپس اضافه می‌کند جوالیقی در واقع بیک فرقه‌ای از متصوفه اطلاق می‌شده است، که آنهاردا جوالین می‌پوشیدند و ریش‌های خود را می‌تراشیدند و بقلندریّه یا حیدریّه شهرت داشتند. بعد در تعقیب مقال علاوه می‌نماید این طایفه موی سر خود را می‌تراشیدند و طوق آهنین

گردن خویش می گذاشتند.

مقریزی در کتاب «خطط»^۱ از اخوت قلندری نام میبرد و سلسله این طایفه را «شیخ حسن الجوالیقی» درویش ایرانی معرفی می کند. کسه از اصول عقاید جوالیقی پیروی میکرد و برای مریدان خود در نزدیکی قاهره خانقاهی ساخت و در سال ۶۲۲ ه. ق در دمشق وفات یافت.

برای مزید فایده در این موضوع به کتاب دائرةالمعارف اسلامی، در تحت موضوع قلندری مراجعه نمایند. پوشیده نماند که در کتاب اخیر، تاریخی را که در نسخه چاپ بلاق، مقریزی قید کرده است بدقت تصحیح شده است. «شیخ حسن روزی ریش و سر را تراشیده و در میان مردم ظاهر گردید از آن روز این بدعت بر جای مانده بعد وی بترك این روش گفت اما مریدان آنرا رها نکردند. وی لباس عجیب پشمی بدتن میکرد که آنرا لباس میخوسان ایرانی یا جادوگران می نامیدند»^۲

و نیز وی در طی این مقال تذکار میدهد که وجه تسمیه جوالیقی ممکن است، بعلة انتساب بشیخ حسن الجوالیقی، جوال باف یا جوال فروش انتخاب شده باشد. چنانکه نظیر این تسمیه در باره خیاطیه (فرقه ای از معتزله) بعلة انتساب به ابوالحسین بن ابی عمر و الخیاط بعمل آمده است. در زبان انگلیسی نیز از این قبیل وجه تسمیه که بحرفه دلالت کند زیاد است.

۱- کتاب خطط چاپ بلاق، فصل دوم، صفحه ۴۳۳.

۲- مقریزی (خطط) صفحه ۱۲۵ و ۴۳۳.

اشتقاق صحیح جوالیقی و جولقی شاید این عقیده عمومی را بخاطر آورد که در آن زمان فقط مردم باسامی خاص خویش نامیده میشدند و اکنون آن داستان فراموش شده است .

با سر بی مو ، الخ : بترجمه مثنوی G.Rosen ، صفحه ۳۳ یادداشت ۹۲ و کتاب تاریخ امپراطوری عثمانی تصویر درویش مسلمانی را با سروریش و ابروی تراشیده نشان میدهد.^۱

بیت شماره ۲۶۰

طوطی اندر گفت آمد در زمان بانگ بردرویش زد که هی فلان

بیت شماره ۲۶۱

از چه ای کل باکلان آمیختی تو مگر از شیشه روغن ریختی

بیت شماره ۲۶۲

از قیاسش خنده آمد خلق را کوچو خود پنداشت صاحب دل را

بیت شماره ۲۶۳

کارپاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نبشتن شیرو شیر

۱- کتاب تاریخ امپراطوری عثمانی ، چاپ لندن . صفحه ۱۴۵ . سال ۱۶۶۸ و

صفحه ۲۷۸ سال ۱۶۸۲ .

شیر و شیر : این دو کلمه را سابقاً یکسان می نوشتند ، ولی بطور متفاوت و متمایز تلفظ می کردند امروزه تلفظ سابق در هندوستان محفوظ مانده است.

بیت شماره ۲۶۴

جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی را بدال حق آگاه شد
ابدال : جمع بدل برای مزید فایده :

به کتاب کشف المحجوب صفحه ۲۱۴ و متمم دائرة المعارف اسلامی را مطالعه نمایند.

بیت شماره ۲۶۵

همسری با انبیاء برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند
بیت شماره ۲۶۶

گفته اینک مابشر ایشان بشر ما و ایشان بسته ای خواهیم و خور
مابشر ایشان بشر: به قرآن مجید سوره ۱۴ آیه های ۱۳ و ۱۲ مراجعه شود.
ما و ایشان بسته ای خواهیم و خور: برای فهم این مصرع نیز بقرآن مجید سوره ۲۵ آیه ۸ رجوع شود.

بیت شماره ۲۶۷

این ندانستند ایشان از عمی هست فرقی در میان بی منتها

۱- شیر خورا کی را در پهلوی با (یای معروف) و شیر درنده را با (یای مجهول) تلفظ میکردند .

ج-س

۲- « قالوا ان ائتمنا لا بشر مثلنا » (شماره این آیه در قرآن بخط میر خانی چاپ تهران ۱۳۲۷ ، ۹ می باشد).

ج-س

۳- « وقالوا ما هذا الرسول يا كل الطعام و يمشي في الاسواق لولا انزل اليه ملك فيكون معه نذيراً .

ج-س

بیت شماره ۲۶۸

هر دو گون زنبور خوردند از محل لیک شد ز آن نیش وزین دیگر عسل

هر دو گون زنبور : منظور زنبور سرخ و زنبور عسل است .

بیت شماره ۲۶۹

هر دو گون آهو گیاه خوردند و آب زین یکی سرگین شد و ز آن مشک ناب

هر دو گون آهو : منظور غزال و آهوی ختاء است .

بیت شماره ۲۷۰

هر دو نی، خوردند از یک آب خور این یکی خالی و آن دیگر شکر

کتاب فاتح الایات و قدیم ترین نسخ 'خطی' مصرع ثانوی را (این یکی خالی و آن پراز شکر) ضبط کرده اند .

بیت شماره ۲۷۱

صد هزاران این چنین اشیاء بین فرقشان هفتاد ساله راه بین

بیت شماره ۲۷۲

این خورد گردد پلیدی زو جدا آن خورد گردد همه نور خدا

پلیدی : اصطلاح خصمانه است .

۱- نسخه B آن یکی - نسخه A. BUL و آن پراز شکر

جدا : در این جا بطور مجازی استعمال شده ، که در ابیات بعدی توضیح داده میشود. شاهد مثال در دفتر دوم مثنوی از بیت شماره ۳۵۶۸^۱ بیعد موجود است.

بیت شماره ۲۷۳

این خورد زاید همه بخل و حسد آن خورد زاید همه عشق احد

در سه نسخه خطی قدیمی منسوب بقرن سیزدهم، و همچنین کتاب فاتح - الایات ، بجای (عشق احد - نور احد) ضبط کرده اند . که برای نقل معنی منظور بروحانیت مطلق مفیدتر است.

۱- چونکه در تو میشود لقمه کهر

تسَن وزن چندانکه بتوانی بخور

شیخ روزی بهر دفع سوء ظن

در لگن قی کرد بُر دُر شد لیکن

کوهر معقول را محسوس کرد

پیر بینا بهر کم عقلی مرد

چونکه در معده شود پاکت پلید

قفل نه بر حلق و پنهان کن کلید

هر که در وی لقمه شد نور جلال

هر چه خواهد تا خورد او را حلال

جیس

بیت شماره ۲۸۴

این زمین پاك و آن شور است و بد این فرشته پاك و آن دیوست و دد

رجوع شود بگلستان سعدی که میگوید:

« باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره بوم خس

بیت شماره ۲۷۵

هر دو صورت گریم ماند رواست آب تلخ و آب شیرین راضاست

بیت شماره ۲۷۶

جز که صاحب ذوق کی شناسد بیاب اوشناسد آب خوش از شوره آب

بیت شماره ۲۷۷

سحر را بمعجزه کرده قیاس هر دو را برمکر پندارد اساس

در مصرع اول فاعل (کرده) را، از بیت ۲۶۵ بیعد دفتر اول مثنوی باید جستجو کرد. کافران و دو دلان منکر معجزه انبیاء بودند. مانند اهل مکه که پیامبر اسلام را ساحر مینامیدند، در صورتیکه آنان از ارائه يك معجزه عاجز و ناتوان بودند. گرچه شیادان می توانند کارهای سحر آمیز نمایش دهند^۱ ولی این بدن کی ماند.

برای اطلاع در مورد سحر از نظر مسلمانان، به کتابهای ذیل مراجعه شود:^۲

۱- به کشف المحجوب ترجمه انگلیسی صفحه ۲۲۴ ج-س

۲- به کتاب Religious attitude Macdonald صفحه ۱۱۱ ج-س

مولوی سحر و مکر را توأم ذکر کرده است . شاهد مثال در دفتر سوم مثنوی
در بیت شماره ۱۱۹۲ آمده است .

بیت شماره ۲۷۸

ساحران موسی از استیزه را برگرفته چون عصای او عصا
بقرآن مجید سوره ۲۰ آیه ۵۹ به بعد مراجعه شود.^۲
از «استیزه را» : نمونه این ترکیب (از درد را) میباشد که در دفتر دوم مثنوی
بیت ۲۶۸۸^۳ دیده میشود.
ازیرا = زیرا = از این را میباشد .

بیت شماره ۲۷۹

زین عصا ناآن عصا فرقیست ژرف زین عمل تا آن عمل راهی شگرف

بیت شماره ۲۸۰

لعنة الله این عمل را در قفا رحمة الله آن عمل را در وفا

بیت شماره ۲۸۱

کافران اندر مری بوزینه طبع آفتی آمد درون سینه طبع

۱- جان بابا چون بخسپد ساحری سحر و مکرش را نباشد رهبری

ج-س

۲- فتولتی فرعون فجمع کیده ثم اُتی...الخ

ج-س

۳- سوخت هند و آینه از درد را کین سیه رو مینماید مرد را

ج-س

مری : ممال مرء است.^۱ چنین تضاد، بین مؤمنان و کافران بوزینه طبع و نادان در دفتر ششم مثنوی بیت شماره ۱۸۲۸ یبعد آمده است. بوزینه طبع از آن جهت است که تقلید کارهای انسان کند.

بیت شماره ۲۸۲

هرچه مردم میکند بوزینه دم آن کند کز مرد بیند دم دم

بیت شماره ۲۸۳

او گمان برده که من کردم چو او فرق را کی داند آن استیزه رو

بیت شماره ۲۸۴

این کند از امر و او بتر ستیز بوسرا ستیزه رویان خاک ریز

۱- به کتاب دستور زبان فارسی J.T.Platts and G.S.A.Rankin چاپ
کمبریج سال ۱۹۲۱ مراجعه شود.

ج-س

۲- از کپی خویان کفران که دریغ

بر نبی خویان نثار مهر و میغ

آن اجاج کفر قانون کپیست

و آن سپاس و شکر منهاج نبیست

ج-س

بیت شماره ۲۸۵

آن منافق با موافق در نماز از پی استیزه آید نی نیاز

موافق: کسیکه از امر پروردگار پیروی می کند. مخصوصاً آنکه در انجام او امر دینی مخلص باشد.^۱

از پی استیزه: هنگامی که منافق و مکیار در نماز جماعت و عبادت عمومی، با گروهندگان واقعی شرکت می کند در حقیقت و باطن امر قصد دارد، باین نمایش صوری آنانرا مسخره کند و مخالفت ورزد. زیرا که در صورت ظاهر همان اعمال را انجام میدهد که ولی در باطن نیازی بدان ندارد.

بیت شماره ۲۸۶

در نماز و روزه و حج و زکات با منافق مؤمنان در برد و مات

برد و مات: Vullers: بجای برد (بردن) استعمال کرده است و به اسم مصدر برد، توجه ننموده که بمعنی بردن در قمار یا بازی است.
مات^۲: از اصطلاحات خناس بازی شطرنج است.

۱- به کتاب Passion، از صفحه ۶۷۱ الی ۷۱۴ مراجعه شود.

ج-س

۲- برای دانستن زندگی نامه Vullers به کتاب Who was who رجوع

ج-س

نمائید.

۳- در فرهنگ معین جلد سوم واژه مات، بمعنی بردن در شطرنج و حیران شدن و سرگشته گردیدن، آمده است.

ج-س

توضیح: برد، مصدر مرخم است.

بیت شماره ۲۸۷

مؤمنان را برد باشد عاقبت برمنافق مات اندر آخرت

بیت شماره ۲۸۸

گرچه هردو بر سربك بازیند هردو باهم مروزی و رازیند

هردو باهم مروزی و رازیند: گرچه یکی اهل ری و آن دیگری از مردم مروست ولی اکنون در یکسیر و سفر باهم بسر می برند.

باوجود تضاد باطن، بظاهر بهمدیگر روی موافق نشان میدهند و باهم دم از دوستی میزنند. گرچه اینحال موقتی است و سرانجام جدائی آنان بمرحله ظهور خواهد پیوست.

و هر کسی راه خویش را خواهد پیمود. در واقع بیت ۲۸۸ و ۲۹۰ دفتر اول مثنوی موضوع واحدی هستند. برای اکهی بیشتر بدفتر چهارم مثنوی بیت شماره ۳۸۱۴ و دفتر ششم بیت شماره ۲۳۷۹^۲ مراجعه شود.

دراین ابیات بجای مروزی، مرغزی بکار رفته است. غلی الخصوص در منتخب دیوان شمس* غزل شماره ۲۲ از بیت هشتم یبعد و همچنین یاد داشتهای مربوط قابل دقت است.

۱- نقش او بر روی دیوار ارفقد از دل دیوار خون دل چکد

ج-س

۲- مرغزی و رازی افتند از سفر همره و همسفره پیش همدیگر

ج-س

* در سفر افتند بهم ای عزیز مروزی و رازی و رومی و کرد.

ج-س

نسخه N مرغزی ضبط کرده است. شاهد مثال در دفتر سوم مثنوی بیت شماره ۱۴۱۴ آمده است که تضاد باطنی و روحی و دوری دلها و بعد مسافت منزلها را، وصف می کند.

بیت شماره ۲۸۹

هر یکی سوی مقام خود رود هر یکی بروفق نام خود رود

مقام بافته به بهترین قرائت است. در منتخب دیوان شمس تبریز غزل ۲۲ بیت نهم چنین است. « خانه خود باز رود هر یکی * » منزلگاه منافقان در آخرین درجه جهنم است. بقرآن مجید سوره ۴ آیه ۱۴۴ مراجعه شود.^۱
بر وفق نام خود: مراد از نام، اسم ازل و اصلی و ثابت هر چیز و هر کسی در نزد خدا میباشد. که در لوح محفوظ ثبت و ضبط است. هر موجودی مطابق تسمیه ابدی و موافق طبیعت واقعی و سرشت خویش گام برمیدارد. بدفتر اول مثنوی از بیت شماره ۱۲۳۴^۲ به بعد رجوع شود.

۱- گفت پس من نیستم معشوق تو

من به بلغار و مرادت در فتو
جس

۲- «أَنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»

جس

۳- بوالبشر کو (علم الاسماء) بگست

صد هزاران علمش اندر هر رگست

بقیه در صفحه بعد

بیت ۲۹۰

مؤمنش خواند جانش خوش شود در منافق گوئی پر آتش شود

مرجع ضمیر (ش) ، کلمه منافق ، است او از يك وصفی راضی و خوشحال
است در صورتیکه لفظ صرف است که معنی را مختل می گرداند.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

اسم هر چیزی چنان کآن چیز هست

تا بیایان جان او را داد دست

هر لقب کو داد آن مبدل نشد

آنك چستش خواند او کاهل نشد

هر که آخر مؤمن است اول بدید

هر که آخر کافر او را شد بدید

اسم هر چیزی تو از دانا شنو

سُر رمز « علم الاسماء » شنو

اسم هر چیزی بر ما ظاهرش

اسم هر چیزی بر خالق سُرش

نزد موسی نام چوبش بد عصا

نزد خالق بود نامش اژدها

بد عمر را نام اینجا ، بت پرست

ليك مومن بود نامش درالست

* خانه خود باز رود هر کسی اطلس کی باشد همتای مرد

کوئی : بدفتر دوم مثنوی از بیت شماره ۱۵۸۷^۱ مراجعه شود . قدیمی ترین و صحیح ترین نسخ خطی مثنوی گاه گاهی روا میدارند که حرف (ی) آخر کلمه و (یا) در کلمه (یکی) که با حرف صامت شروع میشود باختصار زکّر گردد . شاهد مثال در نسخه G در دفتر دوم مثنوی بیت شماره ۳۳۴۹^۲ و همچنین در دفتر سوم ابیات شماره ۴۱^۳ و ۱۷۹۱^۴ و ۳۵۰۴^۵ دیده میشود . در نسخه GN «تیز» بجای کوئی ضبط شده است .

۱- کوئی پنهان میزنم آتش زنه نه بقلب از قلب باشد روزنه

ج-س

۲- گفت پیغمبر که عینای تنام لاینام قلب عن ربّ الا نام

ج-س

۳- پس زمه تا ماهی هیچ از خلق نیست

که بجذب مایه او را خلق نیست

ج-س

۴- هست آن موی سیه هستی و او ناز هستیش نمائد نای مو

(ج-س)

۵- عیسی قادر بود کوازیك دعا بی توقف بر جهانند مرده را

ج-س

بیت شماره ۲۹۱

نام او محبوب از ذات ویت نام این مبعوض از آفات ویت

بیت شماره ۲۹۲

میم و واو و میم و نون تشریف نیست لفظ مؤمن جزایی تعریف نیست

بیت شماره ۲۹۳

گر منافق خوانیش این نام دون همچو کژدم می خلد در اندرون
اگر او را منافق بنامید تسمیه مذکور آزارش میرساند، زیرا که به اوصاف
باطنی وی دلالت میکند. و چون مذاق دوزخی دارد، بسان کژدم در دوزخ
نیمش میزند.

بیت شماره ۲۹۴

گر نه این نام اشتقاق از دوزخ است پس چرا در وی مذاق دوزخ است

بیت شماره ۲۹۵

زشتی آن نام بد، از حرف نیست تلخی آن آب بحراز ظرف نیست

بیت شماره ۲۹۶

حرف ظرف آمد در و معنی چو آب بحر معنی عنده ام الکتاب

«عنده امّ الکتاب بقرآن مجید سورۀ ۱۳ آیه ۳۹ مراجعه شود .
 لوح قضا، یا امّ الکتاب نزد خداست . اصول آسمانی و الهی کتاب مقدس
 که به پیامبر وحی شده است ، در لوح محفوظ ضبط و ثبت است .
 امّ الکتاب به معنی علم باری تعالی بوجه شمول کلی به تقدیر و سرنوشت کلیّه
 موجودات را در تمام ازمنه از ماضی و حال و استقبال و بطور کلی از ازل تا ابد ،
 متضمّن است .

اشتقاق معنی اصلی و واقعی نام‌های مؤمن و منافق را خداوند از ازل آگاه
 بوده و اطلاق این اسماء را به ارواحی که بدان تعلّق دارند، تقدیر و تصویب کرده
 است . او کرده و واقعی را محل رحمت و لطف ، و منافق را مکان خشم و غضب
 قرار داده است . نخستین را سعادت و آن دیگری را شقاوت مقدر کرده است .

۱- «یَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ امُّ الْكِتَابِ».

بیت شماره ۲۹۷

بحر تلخ و بحر شیرین در جهان در میانشان بر زخ لایبغیان

این بیت سوره الرحمن قرآن مجید، آیه ۱۹ و ۲۰ را بخاطر میآورد. خداوند دو دریا را بهمدیگر بسیار نزدیک می کند، ولی وسط آن دو سدی قرار میدهد. تا بیکدیگر نیامیزند، پس این دنیا دریای شور و دریای شیرین بزرگواران و رستگاران را مانند که باهم ملاقات می کنند، ولی آمیخته نمیشوند. بر زخ، سرشت و سرنوشت و استعداد ذاتی آنهاست که آنها را در حقیقت جدانگاه میدارد. شاهد مثال در دفتر اول مثنوی بیت شماره ۲۵۷۰ بیحد آمده است که در آن ابیات، آیات قرآنی مذکور، تکرار شده است.

۱- مرج البحرین یلتقیان، بینهما بر زخ لایبغیان

جس

۱- اهل نار و خلد را بین هم دکان	در میانشان بر زخ لایبغیان
اهل نار. و اهل نور آمیخته	در میانشان کوه قاف انگیخته
همچو در کان خاک وزر کرد اختلاط	در میانشان صد بیابان و رباط
همچانکه عقد در در و شبه	مختلط چون میهمان یکشبه
بحر را نیمیش شیرین چون شکر	طعم شیرین، رنگ روشن، چون قمر
نیم دیگر تلخ همچون زهر مار	طعم تلخ و رنگ مظلم قیروار

جس

از قول «سهل بن عبدالله تستری» در تفسیر معروف عرائس «البیان» چنین آورده‌اند: «یکی از آن دو دریا دل است که دارای انواع گوهرها از قبیل ایمان، علم وصول بحق و اتصال بدان میباشد. درهٔ «نفس امّاره» است که دارای صفات مذموم بسیار و عیوب بیشمار میباشد: از قبیل ستم، حسد، کینه، کفر، نفاق، خشم، شهوت و خست. برای مزید اطلاع بدقت‌دوم منظوم بیت شماره ۱۳۷۱ رجوع شود.

۱ - بحر تن بر بحر دل برهم زنان

در میانشان برزخ لایبغیان

گر تو باشی راست و در باشی تو کثر

بیشتر می‌غثر بدو واپس مغثر

پیش شاهان گر خطر باشد بجان

لیک نشکینند ازو باهمتان

شاه چون شیرین‌تر از شکس بود

جان بشیرینی رود خوشتر بود

ای ملامت گیر سلامت مر ترا

ای سلامت جوی توی واهی السّعی

جان من کوره است با آتش خوش است

کوره را این بس که خانه آتش است

بیت شماره ۲۹۸

دانکه این هردو زیك اصلی روان برگذر زین هردو رو تا اصل آن
 خداوند را ضد و نّدی نیست . منشاء اصلی و غائی ، خیر و شر و ایمان و
 کفر و سایر تضادهاست . پس اینهمه چیز ، بیشتر از نشانه‌ها و آیات جمال و جلال
 و لطف و رحم و خشم و غضب خداوندی نیستند : مناظر و مظاهری هستند که
 خداوند خود را در اذهان انسان جلوه گر میسازد .
 این تضادها و تناقض‌ها در عالم صوری و ظاهری است ولی در نظر عارف
 فی الواقع وحدت مطلق حکم فرماست . و برتر از این مقولات است .
 بدیوان شمس تبریز حاشیه شماره ۵۴ از بیت پنجم به بعد ، منتخبات
 غزلیات شمس تبریز و یادداشت‌های مربوط صفحه ۲۲۱^۱ به بعد مراجعه شود .

* - آدمی زاد طرفه معجون نیست

از فرشته سرشته و حیوان

گر کند میل ، این شود کم از این

ور کند قصد آن شود به از آن

(نقل از اخلاق جلالی)

۱- این زمان و آن زمان بیضه است و مرعی کاندراوست

مظالم و اشکسته پر باشد حقیر و مستهان

کفر و ایمان دان درین بیضه سفید و زرد را

واصل و فارق میانشان برزخ لایبغیان

به کتاب^۱ مطالعات در تصوف^۲ اسلامی نیکلسن از صفحه ۱۰۰ بعد و همچنین کتاب تصوف اسلامی همان مؤلف صفحه ۹۴ مراجعه شود.

عارف بانور باطن یا نور خدائی می بیند و آنچه را که از کمالات نامحدود الهی ناشی است میداند، اینها همان امور هستند که ما آنرا تعبیر به خیر و شر می نمائیم.

مواوی خوانندگان مثنوی را دعوت می کند تا بسوی وحدت گرایند. شیطان نفس و دنیائی که در آن خیر باشر در تنازع است، ترك نمایند. و بکوشند تا بدخیر مطلق بپیوندند.^۳

بیت شماره ۲۹۹

زر قلب و زر نیکو در عیار بی محك هرگز ندانی ز اعتبار^۴

چشم عقل بدرك حقایق اشیاء بینانیمست. فقط دیده روشن بین عارف میتواند چنانکه باید و شاید آنرا به بیند و تشخیص دهد.

۱- چاپ کمبریج سال ۱۹۲۱

۲- چاپ لندن سال ۱۹۱۴

۳- بیضه را چون زیر پَر خویش پرورد از کرم

کفر و دین فانی شد و شد مرغ وحدت پرفشان

۴- نسخه B «ندانی اعتبار»

بیت شماره ۳۰۰

هر کرا در جان خدا بنهد محک مریقین را باز داند او ز شک

نسخه Mm و فاتح الابیات (هریقین) ضبط کرده‌اند.

بیت شماره ۳۰۱

در دهان زنده خاشاکی جید انگه آرامد که بیرونش نهد

بیت شماره ۳۰۲

در هزاران لقمه یک خاشاک خرد چون درآمد حس زنده پی ببرد

بیت شماره ۳۰۳

حس دنیا نردبان این جهان حس دینسی نردبان آسمان

همچنانکه صحت بدن و موفقیت دینوی بحیات و فعالیت جسمانی و بهبود حواس ظاهری بستگی دارد همانطور هم رهائی و رستگاری و نجات و تصفیه روح منوط و مربوط به تصفیه قوای روحانی و حواس باطنی بوسیله عرفان است. که بر مبنای دانش خدا شناسی استوار است.

بیت شماره ۳۰۴

صحت این حس بجوید از طبیب صحت آن حس بجواید از حبیب

حبیب: دوست خدا ، مرد کامل ، شفاء بخش روانهاست که نقطه مقابل آن طبیب است. که بیماری‌های بدنی را معالجه میکند.

بیت شماره ۳۰۵

صحت این حس زمعموریء تن صحت آن حس زویرانیء بدن

ویرانی بدن در تقطیع ویرانی بدن میشود. شاهد مثال در بیت شماره ۱۱۴۸^۱ همین دفتر دیده میشود و نیز توضیحاتی در بیت شماره ۶۳۲^۲ خواهد آمد که خالی از فایده نیست. امّا قرائت فاتح‌الابیات و دو مثنوی بسیار قدیم «تخریب بدن» است که بدین وسیله قافیه را بهبود بخشیده و اصلاحی بعمل آورده‌اند.

مفهوم عبارت، بطور ضمنی و تلویحی دلالت دارد به ریاضت نفس و ترك آرزوها و شهوات نفسانی و گرایش به فنا و رها کردن تعلقات جسمانی حیات. به‌غزل شماره ۷ منتخب دیوان شمس و یادداشت‌های مربوط بیت شماره ۵۹۲ رجوع شود.

۱ - این درازی مدت از تیزی صنع

مینماید سرعت انگیزی صنع
ج-س

۲ - این سخن پایان ندارد لیک ما

باز گویم آن تمامی قصه را
ج-س

بنگر بخانه تن بنگر بجان من

از جام عشق او شده این مست و آن خراب
چنگال عشق از بن و از بینخ بر کند
هر خانه که اندر او فتد از عشق آفتاب

بیت شماره ۳۰۶

راه‌جان مرجم را ویران کند بعد از آن ویرانی آبادان کند

به بیت شماره ۱۴۴۲ دفتر دوم که چنین آمده است توجه شود.

چونکه کشته گردد این جسم گران

زنده گردد هستی اسرار دان»

بیت شماره ۳۰۷

کرد ویران خانه بهر گنج زر وز همان گنجش کند معمور تر

گنج زر: نور خدا، جوهر معنوی مرد باشد که در طبیعت خاکی وی مانند
گنجی در خرابه یا در خانه نهفته است.

شاهد مثال در دفتر چهارم از بیت شماره ۲۵۴۰^۱ بعد آمده است.

۱- خانه بر کن کز عقیق این یهـن

صد هزاران خانه شاید ساختن

گنج زیر خانه است و چاره نیست

از خرابی خانه مندیش و مه‌ایست

که هزاران خانه از يك نقد گنج

توان عمارت کرد بی تکلیف و رنج

عاقبت این خانه خود ویران شود

گنج از زیرش یقین عریان شود

بقیه پاورقی در منحه‌بد

بیت شماره ۳۰۸

آب را ببرید و جورا پاك كرد بعد از آن در جو روان كرد آب خورد

این بیت مشعر بر تصفیة قلب است. زیرا نخستین چیزی که در این مرحله باید بجا آورده شود. بریدن آرزوها و شهوات نفس و امیال مادی است. بمندرجات فصل سوم، صفحه ۲۱، از سطر يك يبعد کتاب احیاء العلوم غزالی توجه و مورد مقایسه قرار گیرد، که آن مساوی با صفحه ۲۶۴ کتاب Religious attitude میباشد.

بیت شماره ۳۰۹

پوست را بشکافت و پیکان را کشید پوست تازه بعد از آتش بردمید

ریاضت نفس را پیامبر اکرم «مجاهدة النفس» نامیده است. «الجهاد الاکبر» از اینرو آنرا همانند بیرون کشیدن يك پیکان از جراحت هولناك جنگی تصور کرده اند.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

ليك آن تو نباشد ز آنك روح

مزد ویران کردنستش آن فتوح

چون نکرد آن کار مزدش هست لا

لیس للانسان الا ماسعی

دست خایی بعد از آن توکای دریغ

این چنین ماهی بُد اندر زیر میغ

من نکردم آنچه گفتند از بهی

کنج رفت و خانه و دستم نهی

ج-س

بیت شماره ۳۱۰

قلعه ویران کرد و از کافر ستد بعد از آن بر ساختش صد برج و سد

این قیاس نیز از کتاب احیاء العلوم غزالی اقتباس شده است^۱ :

«بدن انسان مانند دژی است که خداوند در آن نور باطن یا نفس لئومه را قرار داد تا در قبال بی ایمانی و وسوسه نفس اماره انسان را نگهداری نماید. هنگامیکه ملك وجود انسان بوسیله عوامل شر و خشم و شهوت اشغال شد، نفس لئومه از ساحت وجود در مقابل مهاجمین خرابکار دفاع می کند. و این خانه بخرابی گرائیده را، بمنظور آبادانی، ویران می گرداند. تا آنرا غیر قابل نفوذ نماید. شاهد مثال در دفتر دوم از بیت شماره ۲۵۳۵^۲ یبعد آمده است.

بیت شماره ۳۱۱

کار بی چون را که کیفیت نهد این که گفتیم هم ضرورت می دهد

۱- الف : فصل سوم ، صفحه ۷ ، و حاشیه آن از صفحه نهم یبعد.

ب : صفحه ۲۳۵ کتاب گسترش عام کلام و رویه قضائی اسلامی نوشته

Duncan B, Macdonald چاپ لندن سال ۱۹۰۳

جس

۲- هست کرها گبرهم یزدان پرست	لیک قصد او مرادی دیگر است
قلعه سلطان عمارت می کند	لیک دعوی امارت می کند
کشته یاغی تا که ملك او بود	عاقبت خود قلعه سلطانی شود
مؤمن آن قلعه برای پادشاه	می کند معمور، نه از بهر جاه
زشت گوید ای شه زشت آفرین	قادری برخوب و برزشت مهین
خوب گوید ای شه حسن و بها	پاك گردانیدیم از عیبه

جس

که چنین بنماید و گاه ضدا این جز که حیرانی نباشد کار دین

کار خدا بالا کیف ، یعنی بی چون است . از توضیح و تعریف عاری، وحد و
حصری ندارد . و اگر هم گاهی از نظری بتوان به توضیح و تشریح آن پرداخت ،
از سوی دیگر از بحث و استدلال بدور است . شاعر چنین نظر میدهد «آنایکه خدا
را از دیدگان ادیان مورد مطالعه قرار میدهند و او را در مظاهر مختلف کثرت
می بینند حیران میشوند . چه نور عقل از درك آن قاصر است.» شاهد مثال از بیت شماره
۱۴۸۰^۱ ببعد دفتر اول آمده است .

۱- کرد ما و کرد حق هر دو به بین	کرد ما را هست دان پیداست این
گر نباشد فعل خلق اندر میان	پس مگو کس را چرا کردی چنان
خلق حق افعال ما را موجودست	فعل ما آثار خلق ایزدست
ناطق یا حرف بیند یا غرض	کی شود یکدم محیط دو عرض
گر بمعنی رفت شد غافل ز حرف	پیش و پس یکدم نه بیند هیچ طرف
آن زمان که پیش بینی آن زمان	تو پس خود کی به بینی این بدان
چون محیط حرف و معنی نیست جان	چون بود جان خالق این هر دوان
چون محیط هر دو آمد ای پسر	و ندارد کارش از کار دگر

ج-س

در اشعار مذکور دو جنبه متضاد فعل خدا توجیه شده است . چنانکه در مصرع
اول بیت ۳۱۲ نیز اجمالاً بدان اشاره شده که عبارت از هدایت و اضلال است .
بقرآن مجید سوره ۶ آیه ۱۲۵ و سوره ۱۶ آیه ۹۵ مراجعه شود.
مع ذلک عده‌ای از شارحان چنین اظهار نظر می کنند که وصول بحق از راه
سلوک و مجاهدت متضاد است. زیرا که حق بنده را بدون ریاضت و مجاهدت از راه جذب
و مشاهده به کمال میرساند.
به کتاب ترجمه انگلیسی کشف المحجوب از صفحه ۲۰۰ ببعد رجوع شود.

۱- «فمن يُرِدْ اللهُ أَنْ يُهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِاسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضَلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ
ضَيِّقًا حَرَجًا كَانِمًا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» پس
هر که خدا خواهد او خواهد قلبش را بنور اسلام روشن و منشرح گرداند و هر که
را خدا همراه نماید دل او را از پذیرفتن ایمان تنگ و سخت گرداند گوئی میخواهد
از زمین بر فراز آسمان رود این است که خدا آنانرا که بحق نمی گردند مردود
و پلید می گرداند .

ج-س

۲- «وَلَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَضَلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتَسْتَلْتَنَ
عَمَّا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» اگر خواسته بود خدا هر آینه گردانیده بود شما را امت واحد.
ولكن همراه میگذارد آنرا که خواهد و هدایت می کند آنرا که خواهد و هر آینه
پرسیده میشود البته از آنچه بودید که میکردید .

ج-س

بیت شماره ۳۱۳

نی چنان حیران که پشتش سوی اوست بل چنین حیران و غرق و مست دوست
نی چنان حیران : یعنی ، آنکه ریاکارانه در راه شریعت قدم بر میدارد و در
پیچ و خم جهالت و وحشت حیران و سرگردان است . (در لباس دین بجمع مال
دنیا می پردازد).

بل چنین حیران : یعنی عارف مستغرق وصل دوست ، که چشمانش خیره از
انوار اوست . تا ترك كائنات و مخلوقات کند . کتاب تذکرة الاولیاء شیخ عطار را
ملاحظه فرمایند .^۱

به طبیبات سعدی شماره ۸۳ مراجعه شود.

به کتاب مطالعه در تصوف اسلامی نیکلسن ، صفحه ۲۰۸ رجوع شود.

در کتاب گلشن راز، از شماره ۱۲۰ به بعد چنین آمده است *

۱- پرسیدند که اول درجه که عارف روی بدانجا نهد چیست، گفت: تحیر. بعد
از آن افتقار. بعد از آن اتصال. بعد از آن حیرت. جلد اول، صفحه ۱۲۸،
سطر نهم.

جس

گشت مسجود ملایك ز اجتبا

رسته باشد جان از عصیان شك

* آدمی چون نورگیرد از خدا

نیز مسجود کسی کو چون ملك

بیت شماره ۳۱۴

آن یکی را روی او شد سوی دوست آن یکی را روی او خود روی اوست
 آنها یکی که بیت شماره ۳۱۲ را تسوأم با تناقض تفسیر کرده اند و به موضوع
 مجاهده، مشاهده و کشش اشاره نموده اند، این بیت را مانند توضیح و توصیف بیت
 ۳۱۲ قلمداد می نمایند نه مشعر بر صحیح و سقیم بودن حیرانی. عبارت دیگر، سلوك
 و سیر عارفانه بسوی حق را طریقت و نقطه مقابل یا وصول بحق را حقیقت نامیده اند
 پس در آن صورت مصرع ثانوی باید چنین شرح شود:

- « روی آن دیگری فی الواقع روی اوست » یعنی روی دوست است •
 از قرائن چنین استنتاج میشود شرح مزبور قابل قبول و اولیتر است •

بیت ۳۱۵

روی هریک می نگرمی دار پاس بوک گردی تو ز خدمت روشناس

ز خدمت: توجه به طاعت و عبادت خدا و مرشد روحانی یعنی مشایخ است. خدمت
 برتر از اتمام شعائر دینی (عبادت) است. برای مزید اطلاع در این مورد به کتاب
 Essai Massignon^۱ صفحه ۹۶ و به کتاب Passion^۲ ص شماره ۷۷۶ رجوع شود.

۱- از کتابهای ماسینون بنام Lapassion d'al-Hallaj پاریس ۱۹۲۲

ج.س

۲- کتاب روح المثنوی بیت فوق را چنین نوشته است:

روی هریک می نگرمی دار پاس

بو که گردی نور خدمت روشناس

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۳۱۶

چون بسی ابلیس آدم روی هست^{۱،۲،۳،۴} پس به هر دستی نشاید داد دست
از جمله آداب درویشی آن است ، که باید مرید عهد و شرط و پیمان
بندد و بشمیخ بیعت کند *

بقیه پاورقی از صفحه قبل

يك : در اصل عدد است ولی چون کلمه «هر» مقدم بر آن شده است در معنی
یکی و در محل معدود است *
بو که : بمعنی رجا و امید است و مخفف «بود که» * چنانکه در دیوان حافظ
آمده است:

«بو که از لوح دلت نقش جهالت برود»

چون لفظ مگر بعد از «بو که» آید، اغلب شکل عطف تفسیری پیدامیکند.
رفت بر بو که مگر عمر تو سلمان چه کنم کار دنیا همه بر بو که مگر می گذرد
ج-س

افصح المتکلمین در این زمینه می فرماید :

۱- کورت عقل یار است از اینان رمی که دیوند در صورت آدمی
نه مردم همان استخوانند و پوست نه هر صورتی جان معنی در اوست
ج-س

۲- مولانا جامی فرماید:

از طبع دیو خاصیت آدمی مجوی

ج-س

۳- حافظ فرماید :

در راه عشق و سوسه اهر من بسی است

ج-س

۴- در دیوان غزلیات شمس تبریزی نیز چنین آمده است :

در این بازار طراران زاهد شکل بسیارند فریبت اگر چه اهل و با عقل متین تو ج-س

این مراسم با دادن دست انجام می گیرد. بقرآن مجید سوره ۴۸ آیه دهم رجوع شود :

مأخذ دیگر، کتاب درویشان ادوارد برادون صفحه ۲۰۷ میباشد. *

۱- «ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله . يدالله فوق ايديهم».

ج-س

* توضیح : شرح بیت از نظر روح المثنوی :

چون : برای بیان تعلیل «واو» آن، بدون اشباع است .

بسی : قید مقدار و نسبت .

ابلیس آدم روی : وصف ترکیبی است . ابلیس اسم اعجمی است و عربی نیست زیرا که اگر عربی می بود منصرف میشد بعضی گفته اند ابلیس عربی است و مشتق از بلای است بمعنی تحقیر و یأس از رحمت حق است. قبلا اسم ابلیس عزازیل بود بعد از گرفتاری بدلعنت خدا بنام شیطان و ابلیس موسوم گردید . بهر حال از معربات است جوالیقی میگوید ابلیس اسم اعجمی است ولی در قساموس جنبه عربیت آن مقدم بر عجمیت است. در مفردات راغب این کلمه را از ابلاس گرفته اند. یعنی از شدت یاس، اعراض کردن . و کلمه بلاس که بدمعنی کهنه است. معرب بلاس است.

اما باید دانست که ابلیس کلمه اعجمی و یونانی است واصل آن diablos است که در فرافسه diable و در انگلیسی devil گویند.

ج-س

بیت شماره ۳۱۷

ز آنک صیاد آورد بانگ صغیر تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر

بیت شماره ۳۱۸

بشنود آن مرغ بانگ جنس خویش از هوا آید بیابد دام و نیش

برای بینش بیشتر به کتابهای ذیل رجوع شود:

الف : لزومیات ، فصل اول ، صفحه ۲۰۹.

ب : مطالعه در شعر اسلامی . صفحه ۲۸۷ ، شماره ۳۲۱.

بیت شماره ۳۱۹

حرف درویشان بدزد مرد دون تا بخواند بر سلیمی ز آن فسون^۱

بیت شماره ۳۲۰

کار مردان روشنی و گرمیست کار دو نان حمله و بی شرمیست

۱- لزومیات، ابوالعلاء المعری « احمد بن عبدالله بن سلیمان بن محمد بن سلیمان بن داود بن مطهر بن زیاد بن ربیع » وفات، روز دوم یا سوم ربیع الاول ۴۴۹ هـ . ق، در معرفة النعمان اتفاق افتاد .

خطیب تبریزی گوید ابوالعلاء تنزه می کرد و لباس درشت می پوشید و گوشت نمی خورد و چندین سوره از سوره های قرآن را معارضه کرد . و حکایت مختلف درباره او نوشته اند . تا اینکه بعضی مردم حکم به الحاد او دادند .

ج-س

بقیه در صفحه بعد

بیت شماره ۳۲۱

شیرپشمین از برای گد کنند بومسيلم را لقب احمد کنند
شیرپشمین بنظر اسماعیل حقّی مؤلف کتاب روح المثنوی^۱ عبارت است از

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۲- معمولاً حرف در مقابل اسم و فعل است ولی در اینجا مراد کلام است .
چنانکه در بوستان آمده است.

نه مستغنی از طاعتش پشت کس نه بر حرف اوجای انگشت کس
سلیم بمعنی ساده دل و قلب سلیم در قرآن آمده است . و بمعنی مار گزیده
نیز میباشد. «الامن ائی الله بقلب سلیم»

ج-س

۱- شیرپشمین : پشمین صفت شیر است .

یاء نسبت و نون برای نسبت و تأکید است.

خرقة درویشان را پشمینه گویند بشرحی که ذکر گردید.

گد : در زبان پهلوی خانه را گویند و گدخدا بصاحب خانه اطلاق میشود و
چون (گدآ) بدرخانه آید او را « گدآ » بمعنی آینده بدرخانه یا خانه . آ بمعنی
آینده - بنابراین - گدا - بمعنی سائل استعمال شده است. پس کاف کداعربی است
است اگرچه در زبان ترکی تصور می کنند که کاف فارسی است.

بومسيلم مصغر است بجهت وزن شعر ، که «هاء» را کنار گذاشته اند .

مسيلمه در ولایت یمانه ادعای نبوت کرد و قومی به تعصب کرد اوجمع شدند
و ویرا رحمان الیمانه گویند وی به پاره ای از نیرنگها آشنا بود و بعضی کارها از وی

بقیه در صفحه بعد

مجسمه شیر که از پشم ساخته و پرداخته باشند. و در اعیاد و جشنها در معرض تماشای مردم گذارند. و از تماشاگران و جهی دریافت نمایند.^۱ در کتاب - (Lex pers) Vullers) فهرستی وجود دارد که مشتمل بر کلمه (شیرفالی و شیر علم، است که دلالت بر شیادلاف زن مینماید)

گد: گدائی، رجوع شود بشعری که Vullers در ضمن آن این کلمه را در مقام تضاد با کلمه سلطنت آورده است. ولی نسخه G آنرا صیغه عربی داده است. لفظ (کد و کد) را بمعنی^۲ اصرار و سماجت آورده است. بومسیلم: برای اطلاع بیشتر بدفتر چهارم، ازیت ۱۶۹۵^۳ یبعد مراجعه شود.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

سر میزد که خارق العاده می نمود. روزی می خواست آب چاهی را تبرک کند که ناگاه طعم آن عوض گردید و مانند زهر هلاهل تلح شد دگر روز بسر پسر بچهائی بقصد نوازش دست کشید که آنرا سرش مبتلا بکچلی گردید. نیز در صد آن برآمد که چشمان درد آلود بیماری را شفا بخشید، ولی از قضا آن بیمار فوراً نابینا شد تا آنکه در زمان خلافت ابوبکر، وحشی نامی که قاتل حمزه عموی پیامبر بود مسیلمه را بقتل رسانید. چنانکه گفته است «قتلت خیر الناس فی الجاهلیه و شر الناس فی الاسلام. ج-س

۱- جلد اول، صفحه ۵۲۲ سطر دهم.

ج-س

ج-س

۲- جلد دوم، صفحه ۴۹۳

۳- بومسیلم گفت خود من احمدم
دین احمد را بفن برهم زدم
بومسیلم را بگو کم کن بطر
غره اول مشو آخر نگر
این قلاوژی مکن از حرص جمع
پس روی کن تا رود در پیش شمع

بیت شماره ۳۲۲

بومسیلم را لقب کذاب مانند مرمحمد را اولوالالباب مانند

مسیلمه کذاب ادعای پیامبری کرد و خود را شریک و رقیب رسالت محمد پنداشت. طبق مندرجات تاریخ طبری^۱ در اواخر عهد پیامبر نامه‌ای به پیامبر (ص) نوشت:

«از مسیلمه رسول الله به محمد رسول الله. نصف زمین از آن من و نصف دیگر مال شما باشد» محمد (ص) جواب داد:

«از محمد بسوی مسیلمه کذاب، زمین مال خداست، هر که را خواهد میدهد و العاقبة للمتقين» از این زمان لقب کذاب برای وی باقی ماند. شاهد مثال در دفتر (چهارم بیت شماره ۱۶۹۵) است.

الوالالباب: در اصطلاح قرآنی بمعنی صاحبان خردها آمده است.^۲

این عبارت مانند لقبی بکار رفته است که متضاد و نقطه مقابل کذاب است.

بیت ۳۲۳

آن شراب حق ختمش مشک ناب باده را ختمش بود گندو عذاب

۱- تاریخ طبری جلد اول، صفحه ۱۷۴۹ از سطر دهم یبعد، چاپ قاهره سال ۱۳۲۱ هـ، ق

ج-س

۲- بومسیلم گفت من خود احمدم دین احمد را بفن برهم زدم

ج-س

ختمامش مشک ناب: شراب خالص یا رحیق که بامشک ناب، سر به مهر باشد.
 ختمامه مسک: وصف شراب بهشتی است که نصیب نیکوکاران میگردد. برای
 بینش بیشتر بقرآن مجید سوره ۸۳ آیه ۲۵-۲۶ رجوع شود.
 لذت و سرور معنوی و ابدی از نوشیدن باده بهشتی و حقیقت و راستی بدست
 میآید، درحالی که حاصل نوشیدن شراب و باده انگوری دنیائی، زوال عقل و عذاب
 آخرت است.

۱- «یسقون من رحیق مختوم . ختمامه مسک وفي ذالك فلیتنافس المتنافسون.

ج-س

داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت

از بهر تعصب

بیت شماره ۳۲۶

بودشاهی در جهودان ظلم ساز دشمن عیسی و نصرانی گداز

دام ریا و تزویر در زیر پردهٔ مذهب پنهان بود، امر بسیار خطرناک گردید .
کرکان در لباس کوسفندگان ، در قشرهای مردم راه پیدا کردند. نتایج اینگونه
دسائس در حکایت زیرین نمایان است:

این داستان به زمان بسیار قدیم و یا نخستین قرون مسیحیت مربوط است .
« پادشاه متعصب یهودی تصمیم به قلع و قمع مسیحیان گرفت و از عهدهٔ آن
بر نیامد ، پس با وزیر خویش به مشورت پرداخت. این وزیر تدبیر خطرناکی اندیشید.
و خود را سپر بلا ساخت . پیشنهاد کرد که پادشاه ویرا بعثت گرایش بمذهب
نصرانیت سیاست سخت نماید . و به پاس خدمات صادقانهٔ سالیان دراز، از قتل وی
صرف نظر کرده تبعیدش کند تا بدین بهانه او خود را در میان عیسویان انداخته و
اعتماد و حسن ظن آنان را نسبت بخود جلب نماید، و درین آنها نفوذی بهم رساند،
و بعد بتخریب عقایدشان بپردازد. و آنها را از صراط مستقیم منحرف گرداند. این
توطئه بطرز رضایت بخشی انجام گرفت، و وزیر باظاهر بزه و تقوی و دیانت، در
اندک مدتی اعتماد عمومی را بسوی خود جلب کرد . چون هنگام نهائی تزویر

فرا رسید ، از میان آن قوم دوازده مرد برگزید ، و به هر يك از آنها طوماری داده و جانشین خویش گردانید . بهر يك جدا گانه گفت : « اینك مندرجات لوح ، كه عین كلام بی چون عیسی است » . در نتیجه این امر تضاد و اختلاف در میان قوم عیسی ظهور كرد و به فرق متعدد منقسم شدند .

سپس او خود را كشت . عیسویان هم به نفاق و شقاق دچار گشتند ، و قتل و غارت و خون ریزی در دنیای نصاری شیوع یافت و بالنتیجه دوازده جانشین در عرصه عیسویت پدیدار شد . شارحان ترك این وزیر را با « بولس » رسول تطبیق می كنند ، و مأخذ همه آنها كتاب « قصص الانبیاء » فارسی^۱ است ، كه در ضمن فهرست كتب خطی اودارد براون ، تحت شماره ۱۳۸ ضبط شده است .

« براون » اصل متن را با ترجمه انگلیسی ، طبع و نشر کرده است و امکان دارد ، یکی از مأخذ جلال الدین مولوی همین كتاب باشد .

اینك بذکر ترجمه براون می پردازیم : خدای عز و جل چنین فرماید : پس این دسته ها میان خودشان اختلاف یافتند . و ای بر كسانیکه كافر شدند ، از حضور یافتن در روزی بزرگ « به قرآن سوره ۱۹ آیه ۳۸ و سوره ۴۳ آیه ۶۵ رجوع شود »^۲

۱- قصص الانبیاء فارسی از متن عربی ، بوسیله محمد بن اسدالتستری ترجمه شده است .

توضیح : قصص الانبیاء و سیر الملوك دیگری هم هست كه بزبان فارسی است . و به مولانا محمد جویری منسوب است . و طبق تصریح كتاب در غره ربیع الاول سنه اثنی و خمسين و ثلاثه مائة تألیف ، و اخیرا در تهران طبع و انتشار یافته است .

ج-س

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مورخان گویند» زمانی که خداوند «عیسی» را فرا آسمان برد عیسویان در راه راست بودند» و مطابق سنن عیسی رفتار می کردند تا اینکه «بولس» درین آنها راه یافت و آن قوم را همراه نمود». بدین ترتیب که در بنی اسرائیل پادشاهی بود، باقومش بعیسی گرویده بود و پیوسته باجهودان جنگ می کرد و آن قوم از عهده وی برنیامدی. بولس نزد پادشاه رفت و گفت مرا دستوری ده تا در میان بنی-اسرائیل، فتنه برپا کنم، البته اگر خواهی ایشان را قهر کنی. گفت دستوری دادم. برفت مشتی خاک برخ مالید و روی خویش را سیاه کرد، در رهگذری در روی در افتاد. چون سه روز برآمد گفت مرا میدانید گفتند نه. گفت من «بولس»م. گفتند تو پلیدترین جهودی. گفت آری، ولیکن روح عیسی را دیدم طپانچه به روی من زد چنانکه چشمم بیفتاد. عرض کردم، دعا کن چشمم باز آید و این خاک روی من از اثر طپانچه وی باشد. حال نزد شما آمدم، خواهید عقوبت کنید، خواهید عفو کنید. گفتند ترا عفو کنیم، چون خبر عیسی را شنیدیم. سپس گفت در میان خلق زندقی نتوانم کرد. ویرا صومعه ای ترتیب دادند.*

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۱. الف فاختلف الاحزاب من بینهم فویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم.
ب: فاختلف الاحزاب من بینهم فویل للذین ظلموا من عذاب یوم الیم.
* خبر باطراف رسید که هر که بدان صومعه رود و زیارت کند اگر رنجور باشد صحت می یابد و حاجتی داشته باشد برآورده می شود.
یک روز گفت «من شمارا چیزی بیاموزم» گفتند نیکو باشد.

گفت «در دل من می آید که هر چه خدای تعالی بیافرید بهر منفعت خلق باشد»

بقیه در صفحه بعد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

گفتند چنین است. «گفت پس چرا این خوکان فر به را بحال خود میگذارید و نمیخورید. گوشت خوکان را بخورید.» - ایشان گفتند راست میگوید و گوشت خوک خوردن گرفتند .

پس در صومعه استوار کرد، آنگاه در صومعه باز کرد و خلق را گفت در آئید تاشما را چیزی آموزم :

«گفت می بینید که آفتاب از سوی شرق بر می آید، گفتند آری. گفت شما نمیدانید که خدای تعالی آفتاب از نزد خود فرستد، روی به مشرق کنید» پس ربی به مشرق آوردند، باز در صومعه استوار کرد .

چون يك چند بر آمد در باز کرد و خلق را گفت در آئید تاشما را چیزی دیگر آموزم . خلق در آمدند . «گفت عادت جهودان آنست که چون کودک چهل روزه گردد، ختنه کنند، من این از شما بر گرفتم، چون شما را کودک کی بیاید و هفت روزه گردد شما او را بآب معبودیه بر آرید تا دین خدا گیرد» گفتند نیکو بود. بعد از آن در صومعه شد، و در را به بست و دیگر باره بگشاد. «گفت شك نیست عیسی نابینا را بینا کرد و مرده را زنده گردانید، و خدا بود، جائی ندید پاك تر از رحم مریم، در آنجا رفت و باز بیرون آمد و کار زمین را راست کرد، و باز با آسمان شد.» بعضی گفتند پسر خداست. عیسی فرمود من از شما نیستم، و مخالفت ظاهر شد، و جنگ کردند. تا - چندان کشته شدند که وصف نتوان کرد . پس کارد بر گرفت و شکم خود پاره کرد و آن چهل تن که مانده بودند در کوه سار شدند و در صومعه ای عبادت می کردند، تا پیغمبر مظهر کرد.»

بطور خلاصه باید یادآور شد . پولیس مسبب ایجاد تفرقه در دین مسیحیت و سبب انحراف اصول عقاید عیسویان میباشد و سرانجام بین آنها سه فرقه پدیدار شده که هر يك اصول مذهب جداگانه‌ای را بنیاد نهاده‌اند، پولس عاقبت انتحار نمود. مؤلف قصص الانبیاء آن سه فرقه را نسطوری یعقوبیه و ملکائی نام نهاده است. باید یادآور شد ، که فرق مذکور همان فرق مسیحی شرقی میباشد.

نقشی که کتاب قصص الانبیاء آشکارا و مننوی مولوی بطریق ابهام واجمال ظاهر میسازد، انتقادقوا کران نامی مسیحی چون آپولس به طرفداری از «سنت پی‌تر» میباشد.

به کتاب شهرستانی ، صفحه ۱۷۲ که بوسیله Cureton درلندن بسال ۱۸۴۲ میلادی طبع و نشر گردید رجوع شود.^۱

۱- صفحه ۲۳۶ ، پنج سطر مانده به آخر، چاپ تهران ، به تصحیح محمد رضا جلالی نایینی .

ایشان را در نزول اختلاف است ، گویند : پیش از روز قیامت نزول کریم واقع شود . چنانکه اهل اسلام گویند و بعضی گویند نزول نیست مگر در روز قیامت. آن حضرت پس از آنکه مقتول و مصلوب گشت نزول فرمود، و شخص کریمی را (شمعون) صفا داد. و با او مکالمه فرمود و با آسمان صعود فرمود، و شمعون صفا ، افضل حواریون بود از روی علم و زهد غیر از آنکه پولس امر او را مشتوش کرد و در اوضاع شریك او شد و اسالیب کلام او را متغیر گردانید و با کلام فلسفی و سواسی خویش خلط کرد .

بقیه در صفحه بعد

بهر حال در کتاب ملل و نحل ، بواس ، متهم شده است که در دین مسیح تفرقه ایجاد کرده است. ادوارد براون میگوید ، «ممکن است این حکایت از ساخته و

بقیه پاورقی از صفحه قبل

مصنّف اصل کتاب گوید: که فولس را رساله ایست که بیونانیان نوشته بود. مشحون به آنکه شما ظن می کنید که منزل عیسی (علی نبینا و علیه السلام) چون دیگر انبیاست ، این ظن باطل است و این گمان چنانست. چه مثل عیسی مانند ملک یزداق است ، ملک شام. که ابراهیم (علیه السلام) به آن ملک عشور می داد و در حق ابراهیم دعای برکت کرد و مسح بر سر مبارکش کرد.

عجب آنکه در اناجیل منقول است که حضرت کبریاء منان بامسیح فرمود تو پسر یگانه منی و هر که بآن دولت مشرف باشد چگونه کسی از بشر باز ممثل باشد و چهار نفر حواریون که جمع شده و هر یک به جمع انجیل سعی کردند «متی» «لوقا» و «مارقوس» و «یوحنا» خاتم انجیل است در متن متی چنانست که عیسی فرمود که من می فرستم شما را «بامم» چنانکه پدر من مرا بشما فرستاد و اُمم را ، باب و اُم و روح القدس، و فاتحه انجیل از یوحنا مفتوح گشت. بر قدیم و ازلی. بعد از آن نصاری متفرق شدند به هفتاد و دو فرقه، بزرگان ایشان سه فرقه اند : ملکائیه ، نسطوریه ، یعقوبیه. و متفرق گشتند این فرقه به «الیانیه»، بلیارسه مقدانوسیه، سبالیه ، بوطینوسیه و بولیه و دیگر فرقه ها .

پر داخته‌های «مسلمانان باشد»^۱

اسفرائینی^۲ متوفی ۴۷۱ هجری در کتاب خویش بنام (کتاب التبصیر فی الدین) و ابن حزم^۳ در کتاب (الفصل) صفحه ۱۲۲۳ تصریح می‌کنید «که یهود در زمانشان اقرار میکردند که پولس برای برهم زدن دین جدید، از طرف آنان برانگیخته شده بود، تا بتظاهر^۴ پیروی از مسیحیت، درخفا بنیاد مذهب نصاری را بهم بریزد» در بیان پاره‌ای از موارد، بین کتاب قصص الانبیاء و کتب مزبور اختلاف وجود دارد. ولی آنچه از این داستانهای خشک، به تصوف و هدف‌مثنوی مربوط میشود، فریب‌کاری پیشوایان قشری و ساده دلی و زودباوری مردم عوام است. بعلاوه نشان میدهد که انسان تاچه اندازه ضعیف و ناتوان است، بطوریکه اگر خدا دستگیرش نشود. راه رهایی برای او متصور نیست. اما، شاید اصل داستان را مولانا از منابعی نظیر قصص الانبیاء که مخالفت بابولس در آن ریشه عمیق دارد گرفته باشد.

۱- باید دانست این داستان ساختگی است. گرچه پولس در اصل یونانی و در آغاز کار از مخالفین سرسخت مذهب مسیح و از علمای یهود بود، ولی پس از گرویدن بدین مسیح، از روی صدق و صفا، در بیان اصول مسیحیت و ترویج آن کوشید، و بر سر همین مجاهدت بفرمان نرون در سال ۶۷ میلادی بقتل رسید. نسطور در قرن پنجم، و یعقوب که مذهب یعقوبی بدو منسوب است در قرن ششم، میزیسته‌اند.

مذهب ملکائی طریقه پیروان کنیسه رم است و به معنی مذهب پادشاهی و ملکی است. اسم شخص نیست. به قاموس کتاب مقدس مراجعه شود.

ج-س

بقیه در صفحه بعد

بیت ۳۲۵

عهد عیسی بود و نوبت آن او جان موسی او و موسی جان او

بنابر این همه پیامبران مردان کاملی هستند که بوسیله آنها ذات مخفی حق تجلی یافته است و آنان فی الواقع با حق و باهمدیگر وحدت و اتصال دارند . در واقع جان همه شان متحد و یکی است. اختلافشان فقط در صورت است . برای بینش بیشتر بقرآن مجید سوره دوم ، آیه ۱۳۰ رجوع شود.^۱

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۲- اسفراینی ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن مهران یا مهران نیشابوری، فقیه شافعی ، ملقب به رکن الدین معروف به استاد است. از جمله کتابهای وی عبارتند از : جامع الحلّی فی اصول الدین ، الرد علی الملحّدين ، و نور العین فی مشهد الحسین.

ج-س

۲- ابن حزم علی بن احمد یا محمد بن حزم یا محمد بن سعید . تألیفات وی عبارتند : الفصل فی الملل والاهواء والنحل ، اظهار تبذیل الیهود والنصارى فی التورات والانجیل ، کلیة مصنّفات او را در حدود چهارصد کتاب ذکر کرده اند.

ج-س

۱- «قولوا امنّا بالله وما انزل الینا وما انزل الی ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب والاسباط وما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیّون من ربّهم لانفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون .

ج-س

اما مقام و مرتبه‌شان متفاوت ، بعضی از دیگران برتر و افضلند. برای مزید فایده به قرآن مجید سوره دوم، آیه ۲۵۴ رجوع شود^۱ که خلاصه آن چنین است این پیامبران «پاره‌ای از ایشان را بر پاره‌ای برتری دادیم» و همچنین به آیات شماره ۶۷۳^۲ به بعد و ۱۱۰۶^۳ به بعد همین دفتر رجوع شود.

بیت شماره ۳۲۶

شاه احوّل کرد در راه خدا آن دو دمساز خدائی را جدا

۱- تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم .

ج-س

۲- چون خدا اندر نیاید در عیان نایب حق اند این پیغمبران
نه غلط گفتم که نایب با منوب کرد و پنداری قبیح آید نه خوب
نه دو باشد تا توی صورت پرست پیش او یک گشت کز صورت پرست
چون بصورت بنگری چشم تو دوست تو بنورش در نگر کز چشم رست
۳- از درم‌ها نام شاهان بر کنند

نام احمد تا ابد بر میزنند

نام احمد نام جمله انبیاست

چون که صد آمد نود هم پیش ماست

ج-س

آندو دمساز خدا که رسول دعوت حق بودند و هر دو از يك مبدئ و برای
مأموریت واحد مبعوث شده بودند، از هم جدا کرد.

بیت شماره ۳۲۷

گفت استاد احوالی را کاندرا روبرو ن آ از وثاق آن شیشه را

بیت شماره ۳۲۸

گفت احوال آن دوشیشه من کدام پیش تو آرم بکن شرح تمام

بیت شماره ۳۲۹

گفت استاد آن، دوشیشه نیست رو احوالی بگذارو افزون بین مشو

بیت شماره ۳۳۰

گفت ای استا مرا طعنه مزن گفت استا ز آن دو يك رادرشکن

بداستان سه میزبان که در کتاب مرزبان نامه صفحه ۸۳ ، در سطر هفدهم مندرج
است 'مرا جمعه فرمایند.

۱- میزبان پسر را فرمود که برو و فلان شیشه را که فلان جای نهادست بیار.
پسر بیچاره بحول چشم و خبل عقل مبتلی بود، برفت چون چشمش بر شیشه آمد ،
عکس آن در آئینه کثر نمای بصرش دو حجم نمود ، بنزدیک پدر آمد ، که شیشه
دو است . کدام يك آرم ، پدر دانست که حال چیست ، اما از شرم روی مهمان، عرقش
بریشانی آمد، تا مگر او را در خیال آید که بدیگر يك خست کردست ، هیچ چاره
ندانست ، جز آنکه پسر را گفت از دو گانه یکی بشکن و دیگر بیار. الخ
جس

در کتاب اسرار نامه، صفحه ۱۰۰، سطر آخر تحت عنوان «حکایت استادی و شاگردی و فرستادن او به جائی» نیز آمده است.

چون رومی با اسرار نامه عطار بسیار مأنوس بوده و آنرا همیشه مد نظر و در دسترس داشته است استبعاد ندارد در موقع گفتن ابیات فوق، این اشعار را از آن کتاب در نظر گرفته باشد. بدین ترتیب:

یکی شاگرد احوال داشت استاد	مگر شاگرد را جائی فرستاد
که ما را يك قرا به روغن آنجاست	بیاور زود آن، شاگرد برخاست
چو آن جاشد که گفت، او دیده بگشاد	قرا به چون دو دید احوال، عجب داشت
بر استاد آمد گفت، ای پیر	دو می بینم قرا به من، چه تدبیر
ز خشم استاد گفتش ای بداختر	یکی بشکن دگر يك را بیاور
چو او در دیدن خود شك نمیدید	بشد این يك شکست آن يك نمیدید

بیت شماره ۳۳۱

شیشه يك بود و بچشمش دو نمود چون شکست او شیشه را دیگر نبود

در کتاب فاتح الابیات و اغلب متون خطی مثنوی که بر نسخه G نیز مشتمل است بیت زیرین را مقدم بر بیت مزبور ضبط کرده اند:

(چون یکی بشکست هر دو شد ز چشم)

مرد احوال گردد از میلان و خشم)

اما من ترتیب نسخه CN را که قدیم تر است در متن، سرمشق قرار دادم

بیت شماره ۳۳۲

چون یکی بشکست هردوشد ز چشم مرد احوال گردد از میلان و خشم
تصوّرات ذهنی و هوی و هوس نفس پرستان ، چنان موجب قلب حقیقت میگردد.
که هر شیئی مجرد و بسیط ، مضاعف رؤیت می شود.

بیت شماره ۳۳۳

خشم و شهوت مرد را احوال کند ز استقامت روح را مبدل کند

بیت شماره ۳۳۴

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد
آنچه مانع کرایش دل از توجه بر حق و رادع ادامه عالم الهی و طبی راه راست
باشد ، حجاب محسوب میشود. برای مزید فایده به منتخب دیوان شمس تبریز ، غزل
شماره ۳۲۶ و ۳۲۲ رجوع شود.

بیت شماره ۳۳۵

چون دهد قاضی بدل رشوت قرار کی شناسد ظالم از مظلوم زار
چون قلب تحت نفوذ خود پرستی و خود بینی قرار گرفت ، مانده قاضی
مرتشی باشد که حق و باطل را نمی تواند از هم تشخیص دهد .

بیت شماره ۳۳۶

شاه از حقد جهودانه چنان گشت احوال کالامان یا رب امان

بیت شماره ۳۳۷

صد هزاران مؤمن مظلوم کشت که پناهیم دین موسی را و پشت

آموختن وزیر مکر پادشاه را

بیت شماره ۳۳۸

او وزیری داشت گبر و عشوه ده کو بر آب از مکر بر بستی گره
اصطلاح گره بر آب بستن یا گره به باد بستن، در مورد کسی گفته میشود که برای
از بین بردن موانع و نیل بمقصود، بوسائل خارق العاده دست بزند.

بیت شماره ۳۳۹

گفت ترسایان پناه جان کنند دین خود را از ملک پنهان کنند

بیت شماره ۳۴۰

کم کش ایشان را که کشتن سود نیست دین ندارد بوی مشک و عود نیست
شما قادر نیستید که مسیحیت را بزور شمشیر از بین ببرید، چون کسی از باطن
مردم چه خبر دارد؟ ممکن است مسیحی باشند و در صورت ظاهر ادعای جهودی کنند.

بیت شماره ۳۴۱

سر پنهانست اندر صد غلاف ظاهرش باتو چو تو باطن خلاف

در اغلب متون خطی مثنوی، مانند فاتح الابیات، مصرع دوم چنین است (ظاهرش

بانت و باطن بر خلاف). اما اسماعیل حقّی در کتاب روح‌المننوی^۱ و «ساری» در اثر مشهور خویش مطابق متن فوق ضبط کرده‌اند.

بیت شماره ۳۴۲

شاه‌گفتش پس بگو تدبیر چیست چاره‌آن مکر و آن تزویر چیست

بیت شماره ۳۴۳

تائماند در جهان نصرانی نی هویدا دین و نی پنهانی

بیت ۳۴۴

گفت‌ای شه‌گوش و دستم را ببر بینی‌ام بشکاف اندر حکم مر

۱- خلاصه مندرجات کتاب روح‌المننوی درباره بیت فوق چنین است:

«غلاف و نیام و کیمخت هر سه بیک معنی است. منظور از صد غلاف، بیان مبالغه است. خلاف، ضد و فاق است و اعم از ضد می‌باشد زیرا که دو ضد مختلف هستند ولی دو مختلف ضد هم نیستند. باری اختلاف در آنجا واقع می‌شود که طریق وصول مختلف باشد، و مقصود متحد. مثل اینست که یکی از بغداد و دیگری از شام عازم مکه شوند. اما خلاف آنست که طریق و هدف من حیث المجموع مختلف باشند مثلاً یکی طرف مغرب رود و آن دیگری بمشرق»

بنابراین دین موضوع پنهانی است و اجبار بکار نیاید. چه در هنگام ضرورت، در ظاهر حال اظهار موافقت کنند ولی در باطن خلاف نمایند.

کتاب فاتح‌الابیات. و نسخه Mm مصرع دوم را چنین ضبط کرده‌اند:
 «بینی‌ام بشکاف و لب در حکم مژ».

بیت شماره ۳۳۵

بعد از آن در زیردار آور مرا تا بخواهد يك شفاعت گر مرا

بیت شماره ۳۴۶

برمنادی گاه کن‌اینکار تو برسر راهی که باشد چارسو
 منادی گاه : ترکیب عربی و فارسی است . مانند مصّلی جا (تدکرة الاولیاء
 صفحه ۱۶۲ ، سطر چهارم ، چاپ لیدن) و نیز منزلگاه .
 چهارسو: چارسو مرکز عبور و مرور شهر باشد یعنی مرکز تراکم جمعیت.

بیت شماره ۳۴۷

آنگهم از خود بران تاشهر دور تا در اندازم دریشان شر و شور
 شهر دور : منظور از این ترکیب ، شاید بطور استعاره قلب مؤمنان و عقیده
 بی‌شائبه آنان باشد . چنانکه شیطان و نفس و شهوت به ترتیب ، کنایه از شاه‌جهود
 و وزیر مژور کام‌جوست .

تلبیس وزیر بانصارا

بیت شماره ۳۴۸

پس بگویم من بسر نصرانیم ای خدای راز دان میدانیم

بیت شماره ۳۴۹

شاه واقف گشت از ایمان من وز تعصب کرد قصد جان من

بیت شماره ۳۵۰

خواستم تادین زشه پنهان کنم آنک دین اوست ظاهر آن کنم

بیت شماره ۳۵۱

شاه بوئی برد از اسرار من متهم شد پیش شه گفتار من

بیت شماره ۳۵۲

گفت، گفت تو چو نان در سوزنت از دل من تا دل تو روزنت

مصرع، ثانوی ترجمه ضرب المثل معروف عربی است «من القلب الی القلب روزنة»
دل بدل راه دارد.

بیت شماره ۳۵۳

من از آن روزن بدیدم حال تو حال تو دیدم ننوشم قال تو

ننوشم مخفف نه نیوشیدن است.

بیت شماره ۳۵۴

گر نبودی جان عیسی چاره‌ام او جهودانه بکردی پاره‌ام

جهودانه: یعنی از راه تعصب و ستم‌گری و خشونت. به شرح بیت شماره ۷۰۰
همین دفتر مراجعه شود.^۱

بیت شماره ۳۵۵

بهر عیسی جان سپارم سردهم صد هزاران منتش بر خود نهم

بیت شماره ۳۵۶

جان دریغم نیست از عیسی ولیک واقفم بر علم دینش نیک نیک

بیت شماره ۳۵۷

حیف می‌آمد مرا کآن دین پاک در میان جاهلان گردد هلاک

بیت شماره ۳۵۸

شکر ایزد را و عیسی را که ما گشته‌ایم آن کیش حق را رهنما

بیت شماره ۳۵۹

از جهود و از جهودی رسته‌ام تا بزاری میان را بسته‌ام

۱- از بغل او نیز طوماری نمود

تا برآمد هر دو را خشم جهود

کلمه زَنَار^۱ یونانی است. مسیحیان قرون اولیه عادت به بستن زَنَار نداشتند. و این يك اشتباه تاریخی است. زیرا سنت زَنَار بستن از زمان خلیفه ثانی (عمر) معمول گردیده است. چون ذمیان نصرانی مشرق زمین مجبور بوده اند، زَنَار به کمر ببندند و لباس خاصی بپوشند تا بدین وسیله از مسلمانان مشخص گردند. به کتاب Arnold صفحه ۷۵ بعد مراجعه شود.^۱

بیت شماره ۳۶۰

دور، دور عیسی است ای مردمان بشنوید اسرار کیش او بجان

بیت شماره ۳۶۱

کرد باوی شاه آن کاری که گفت خلق اندر کار او مانده شگفت

خلق اندر کار او الخ...: این قرائت مختص نسخه ن است. سه فقره نسخ خطی متعلق بقرن سیزدهم میلادی هم چنین ضبط کرده اند:

«خلق حیران مانده ز آن مکر نهفت»: بشرح بیت شماره ۲۵۸ رجوع شود.

بیت شماره ۳۶۲

راند او را جانب نصرانیان کرد در دعوت شروع، او بعد از آن

۱- زَنَار: به یونانی قدیم Zonarion یونانی جدید Zonari

Zone بمعنی کمر بندا از آن کلمه است.

۲- the preaching of Islam

قبول کردن نصارا مکر وزیر را

بیت شماره ۳۶۳

صد هزاران مرد ترسا سوی او اندك اندك جمع شد در کوی او

بیت شماره ۳۶۴

او بیان میکرد با ایشان بر از سر انگلیون و زنار و نماز

بیت شماره ۳۶۵

او به ظاهر واعظ احکام بود لبك در باطن صغیر و دام بود

فاتح الابیات شعر فوق را چنین شرح مینماید در عالم جسمانی و آفاق، پادشاه
جهود در حکم شیطان است. مراد از وزیر متزور و حیل‌گر که به کسوت پیشوای
دین درآمده مثل شیطانی در لباس انسان است.

۱- انگلیون: مأخوذ از یونانی و شکل مانوی آن مژده و بشارت است و
همیشه انجیل. نام کتابی از مانویان است که ظاهراً باید همان انجیل حی Vivant
باشد. چون مسیحیان شرقی انجیل را در قماش ابریشمی و ملّون می‌پیچیدند.
از اینرو آن قماش را نیز انگلیون می‌گفتند. دائرة المعارف اسلامی ص ۱۴

تادم عیسی چلیپاگر شد اکنون بلبلان

بهر انگلیون سرائیدن بترسائی شدند

ج-س

به اعتبار عالم انفس، مراد از سلطان یهودی، نفس امّاره و هدف از دستور مکار، قوت و اهمه است. مقصود از عیسی، روح و منظور از ذکر نصارا قوای روحانیه می باشد.

بیت شماره ۳۶۶

بهر این بعضی صحابه از رسول ملتمس بودند، مکر نفس غول
در این بیت نفس امّاره به غول همانند گردیده است. چه آن در بیابان زندگی
می کند و بر سر راه می نشیند و برنگ و شکل گوناگون در می آید و مسافر را از
راه به بیراهه افکنده و هلاک می سازد.

بیت شماره ۳۶۷

کو، چه آمیزد ز اغراض نهان در عبادتها و در اخلاص جان
نسخه HN «کر، چه» ضبط کرده است نه «گر، چه». همچنانکه در جلد
سوم (کو، چه) بکار رفته است.^۱
کتاب فاتح الابیات^۲ (کو، چه) بکار برده است. که بدین ترتیب در واقع
قلب معنی شده است.

۱- گوش آن کس نوشد اسرار جلال

کو چو سوسن صد زبان افتاد و لال

ج-س

۲- بگو یا رسول الله، از اغراض نهان چه می آمیزد و چه مکر و حیل آشکار
می گردد در عبادتها آن اغراض و در اخلاص جان چه مکر و نیرنگی می سازد؟
بقیه در صفحه بعد

بیت شماره ۳۶۸

فضل و طاعت را نجستندی از او عیب ظاهر را نجستندی که کو

بعضی از صحابه که خدای را بی‌ریب و ریا و با اخلاص تمام می‌پرستیدند و از آفات نفس آگاه بودند و عمر خویش را وقف کشتن نفس سرکش و امّاره ، و تطهیر وجود از معاصی میکردند ، از فضل و صواب طاعت ، دم نمی‌زدند و همچنین از اعمال جسمانی و ظاهری که با موجبات نفسانی مخالف است استفسار نمی‌کردند. چه میدانستند، عبادت اندک و عاری از شائبه غرض ، سودمندتر از طاعت ریا آمیز است .

گرچه مفهوم متن بدون ایراد است ولی اثبات آن خالی از اشکال نیست در بین نسخه‌های خطی مثنوی متعلق به من، تنها نسخه B که در قرن ۱۴ نوشته شده است در هر دو مصرع (نجستندی) ضبط کرده است. لکن اکثر شارحان بر آنند که در مصرع اول (نجستندی) و در مصرع دوم (بجستندی) نوشته شود و همینطور هم معمول شده است. البته این نوعی تضییع حقیق است زیرا که اگر بجستندی (که کو) را در مصرع دوم قبول کنیم شاید هم چنین باشد. در این صورت عیب ظاهری دلالت بر حالت و خواهش شرارت آمیز و زیان بار مینماید که گاهی در بین همراهان

بقیه پاورقی از صفحه قبل

اگر (کو) با کاف عربی خوانده شود معنی چنین میشود : (آن نفس ، در عبادتها و در اخلاص جان از اغراض نهان چه نیرنگها مخلوط میکنند).

به کتاب فاتح الایات ، صفحه ۳۷ ، سطر دوازدهم بیهود رجوع شود.

پیامبر نیز پیدا میشد و از چنین پیش آمدی را در بین آنان مشاهده می فرمود. در این صورت باید گفت: هر شخص عاقل از باطن خود آگاه است و در صدد رفع نواقص و عیوب خویش بر می آید، چنانکه شاعر همین موضوع را در بیت ۳۸۰ دفتر اول (شر موش) نام نهاده است.^۱

تا هنگامیکه آن اثر (یعنی خواهش نفسانی از بین نرفته) و قلب تصفیه نشده باشد. زهد و عبادت حاصلی ندارد.

بعقیده من، ضبط متون خطی قدیمی مثنوی صحیح بنظر میرسد و حقیقت این است که اگر این کلمه را (نجستندی) بخوانیم، کارما آسان است که در اینصورت به عیب ظاهر و در معنی عادی اطلاق میشود و به استدلال مشکل نیازی نخواهد بود و بالعکس.

بیت شماره ۳۶۹

مو بمو، ذره بذره مگر نفس می شناسیدند چون گل از گرس

بیت شماره ۳۷۰

مو شکافان صحابه هم در آن وعظ ایشان خیر گشتندی بجان

۱- اول ای جان دفع شر موش کن

وانگهان در جمع گندم جوش کن
ج-س

متابعت کردن نصارا وزیر را

بیت شماره ۳۷۱

دل بدو دادند ترسایان تمام خود چه باشد قوت تقلید عام

برای دریافت و مطالعه درمورد کلمه تمام به کتاب RANKING صفحه ۷۰ رجوع شود .

تقلید : یعنی فرمانبرداری و اطاعت و پذیرش یوغ عرف و عادت و عقاید رسمی و عمومی که برخلاف دین و ایمان واقعی نباشد.

بیت شماره ۳۷۲

در درون سینه مهرش کاشتند نایب عیسی می پنداشتند

بیت ۳۷۳

او بسر دجال يك چشم لعین ای خدا فریاد رس نعم المعین

دجال^۱، شیاد، مزور

طبق سنن اسلامی دجال يك چشم که از مخالفان مسیحیت است ظهور خواهد کرد و مدت فرمانروایی او چهل روز خواهد بود و بعد بدست مسیح از بین خواهد رفت و این واقعه یکی از علائم رستاخیز است.^۲

۱- دجال: این عبارت در جایی دیگر جز در رساله یوحنا یافت نمی شود .

بقیه در صفحه بعد

بقیة پاورقی از صفحه قبل

مقصود از کسی است که بامسیح مقاومت و ضدیت مینماید و مدعی آن باشد که خود در جای مسیح می باشد.

۲- دجال بسیار دروغگو، کذاب، دروغ‌باف، فریب دهنده .

(فرهنگ معین)

* توضیح: حافظ فرمائید که جاست صوفی دجال فعل ملحد شکل

بگو بسوز که مهدی دین پناه آمد

ب - کتاب کشف الاسرار و عدة الابرار ، جلد دوم صفحه ۱۱۹ س ۵ چنین ضبط

کرده است «دجال را مسیح گویند هم بر معنی مفعول و هم بر معنی فاعل»

وصف دجال و داستان آن در کتاب ابن خرداد به و در آثار الباقیه بیرونی

و در مروج الذهب مسعودی و نیز در کتاب التنبیه و الاشراف ، در کتاب عجائب-

الهند - سندباد بحری مفصل آمده است.

در جلد اول ص ۶۷ تاریخ طبری چنین مندرج است :

دجال پادشاه ظالمی از اسرائیل که بتمام دنیا حکومت خواهد کرد ، مدت

حکمرانی وی چهل روز بیشتر طول نخواهد کشید و امام مهدی او را خواهد کشت.

در ضمن در روایت طبری اسم حقیقی وی عبدالله الصیاتی است .

بنابد ضبط ابن لوردی و بیرونی در آثار الباقیه ظهورش در خراسان و یا در کوفه

و یا در میان محله یهودی نشین اصفهان خواهد بود.

بیت شماره ۳۷۴

صد هزاران دام و دانه است ای خدا ماچو مرغان حریص و بی نوا
توفیق وزیر ریاکار، در گمراه کردن مسیحیان موجب گفتگوهای دوسه
آمیز و خطرناک شد. بحدی که سبب طغیان قداکاترین و جانبازترین مؤمنان
گردید.
ای خدا، ما دم بدم در معرض خیانت نفس خویشتم هستیم. شهوت و خودپرستی
همیشه نمره کردار نیک ما را به یغما می برد.
مردم بیائید به بندگی خدای رو آوریم تا خویشتم را از پندارهای خودخواهی
رها سازیم. شاید بحق پیوندیم.
هر شب هنگام خواب روح آدمی مدتی محدود، از دام تن رها شده در فضای
لایتنهای حیران و سرگشته می گردد. آنهایی که بارای انتقال بحق را پیدا کردند
از این توفیق (آزادی مطلق) در اوقات بیداری نیز بهره ور بوده و لذت می برند.
بنابر این باید دانست که اولیاء ناشناخته در دنیا بسیارند؛ اگر چشم نهان بینی
و گوش اسرار شنوی داشتید. می توانستید آنها را آشکارا به بینید، و گفتگوی
حق را با آنان بشنوید.

بیت شماره ۳۷۵

دم به دم مابسته دام تویم هریکی، گرباز و سیمرغی شویم
گرباز الخ... مقصود نیل بمقامات عالی روحانی و معنوی است.

بیت شماره ۳۷۶

می رهایی هر دمی ما را و باز سوی دامی میرویم ای بی نیاز

بیت شماره ۳۷۷

ما در این انبار گندم می‌کنیم گندم جمع آمده گم می‌کنیم

بیت شماره ۳۷۸

می‌نماید بشیم آخر ما بدهوش کین خلیل در گندم است از مکر موش

بیت شماره ۳۷۹

موش تا انبار را حفره زد دست وز فنش انبار ما ویران شدست

بیت شماره ۳۸۰

اول ای جان دفع شر موش کن و آنگیان در جمع گندم جوش کن

در این تمثیل، منظور از انبار قلب است و مقصود از گندم ثمره اعمال نیکوست. موش: القات شرّ آمیز شیطان و وسوسه نفس امّاره است که وارد قلب شده و زخائر معنوی و اعتقادات ربّانی آنرا ضایع می‌گرداند.

در اینجا مثالی روم مراتبی را که قبلاً، در خلال چندین صفحه ثابت کرده است که انسان مختار است و در قبال اعمالش مسئولیت اخلاقی دارد. یاد آوری می‌کند وظیفه انسان است، ارزاق معنوی و توشه آخرت را که خداوند باو عطا فرموده، ذخیره کند، تا خود را از شرّ شیطان محافظت نماید.

برای تحصیل اطلاع بیشتر در این مورد، به کتاب 'Passion'، صفحه ۴۸۸ به بعد رجوع شود.

بیت شماره ۳۸۱

بشنو از اخبار آن صدر صدور («لاصلوة تَمَّ الا بالحضور»)

مصرع دوم بیت فوق ترجمه موزون ، از حدیث معروف (لاصلوة الا بالحضور- القلب) می باشد .

نسخه G تَمَّ خوانده است که آن برخلاف قاعده است و احتمال دارد قرائت صحیح باشد .

حضور : منظور ، حضور قلب در پیشگاه حضرت حق است . بحدی که هیچ- کس و هیچ چیز جز خدا در نظر نباشد !

۱- در کتاب کشف المحجوب فارسی چاپ امیر کبیر ، صفحه ۳۱۹ ، از سطر نهم به بعد ، چنین ضبط شده است: الکلام فی الغیبت والحضور : این عبارت هائی است که طردشان چون عکس بود اندر عین معنی ، مقصود آنگاه متضاد نماید و مستعمل است و متداول اندر میان ارباب لسان ، و اهل معنی ، پس مراد از حضور ، حضور دل بود بدلات یقین تا حکم غیبی و را چون حکم عینی گردد . و مراد از غیبت ، غیبت دل بود از دون حسیق ، تاحدی که از خود غایب شود تا بغیبت خود از خود بخود نظاره نبود الخ...

تم BCL-۱

تمت BUL

ج.س

به کشف المحجوب صفحه ۲۴۸ به بعد رجوع شود.^۱

بیت شماره ۳۸۲

گر نه موشی دزد در انبار ماست گندم اعمال چل ساله کجاست

بیت شماره ۳۸۳

ریزه ریزه صدق هر روزه چرا جمع می ناید در این انبار ما

بیت شماره ۳۸۴

بس ستاره آتش از آهن جهید و آن دل سوزیده پذیرفت و کشید

بیت شماره ۳۸۵

لیک در ظلمت یکی دزدی نهان می نهاد انگشت بر استارگان

بیت شماره ۳۸۶

می کشد استارگان را يك يك تا که نفروزد چراغی از فلک

ابیات فوق هم ته میل دیگری برای بیان حقایقی است که همانند پیشین است. همچنانکه از اصطکاک يك سنگ آتش زنه با آهن جرقه ای می جهد و آتشی پدیدار می شود از کارهای نيك در وجود يك فرد شوریده حال و باصفا هم شعله عشق الهی برانگیخته میشود. اما شیطان در ظلمت هوی و هوس دزدوار و نهانی وارد دل شده، سعی می کند تا آن شعله عشق الهی را خاموش گرداند تا دل از پرتو تابان حق پر

۱- نیکلسون در سال ۱۹۱۱ میلادی کتاب کشف المحجوب هجویری را در

تحت عنوان قدیم ترین اثر فارسی ترجمه کرده است.

نگردد . برای مزید فایده بدفتر ششم ابیات شماره ۳۵۳ و ۳۶۳^۱ مورد مطالعه قرار گیرد .

۱- کلاماهم او قدوا نار الوغی	اطفاً الله نارهم حتی انطفأ
عزم کرده که دلا آنجا مه ایست	گشته ناسی ز آنک اهل عزم نیست
چون نبودش تخم صدقی کاشته	حق بر او نسیان آن بگماشته
گرچه بر آتش زنه دل میزند	آن ستارش را کف حق میکشد
شرفه بشنید در شب معتمد	بر گرفت آتش زنه کآتش زند
دزد آمد آن زمان پیشش نشست	چون گرفت آن سوخته میکرد پست
می نهاد آنجا سر انگشت را	تا شود استاره آتش فنا
خواجه می پنداشت کز خود می مرد	این نمیدید او که دزدش می کشد
خواجه گفت این سوخته نمناک بود	می مرد استاره از تریش زود
بس که ظلمت بود و تاریکی زپیش	می ندید آتش کشی زپیش خویش
این چنین آتش کشی اندر دلش	دیده کافر نبیند از عمش
چون نمیداند دل داننده ای	هست با گردنده گرداننده ای

توضیح: شرفه (e) Sarafa: هر يك از مثلثها یا مربعاتی که نزدیک بهم

در بالای قصه یادوار کرد قلعه و شهر بنا کنند - کنگره - جمعش شرفات.

توضیح: در شعر فارسی Sarfa آمده است (فرهنگ معین)

بیت شماره ۳۸۷

گر هزاران دام باشد در قدم چون تو با مائی نباشد هیچ غم
 کسیکه توجه بحق دارد و خدا را می شناسد و می بیند ، هوی نفس و افکار
 مادی دینوی قادر نیست او را منحرف گرداند.
 مصرع دوم این بیت را شارحان شرقی چنین توضیح داده اند: «چون تو با مائی،
 یعنی هدایت و عنایت تو با ما باشد»
 این یک شیوه زیبای قدیمی است (نقل موضوعی خناس در میان عبارات
 مقصود اصلی) و ابتدا در نسخه K ، که در حدود یک قرن بعد از وفات مولانا
 نوشته شده چنین آمده است.^۱

بیت شماره ۳۸۸

هر شبی از دام تن ارواح را می زهانی ، می کنی الواح را
 می کنی الواح را : یعنی لوح دل را از هر نقشی صاف میکنی .

۱- الف : در کتاب شرح مثنوی انقروی چنین ضبط شده است : «الهی اگر در
 هر قدم هزاران دام باشد چون تو با ما باشی یعنی هدایت و عنایت تو با ما باشد هیچ
 غم نیست .» صفحه ۲۱۵ ، شرح انقروی (بزبان ترکی)
 ب : در کتاب روح المثنوی نیز عبارتی نزدیک بهمان توضیح نیکلسن نوشته
 است و یکی از مبانی استدلالش که لوح را به بدن تعبیر کرده است بیت زیرین صائب
 تبریزی است .

بقیه در صفحه بعد

الواح را کنند : معادل است با نقوش خواطر را از لوح دل و ذهن کنند.
 اسماعیل حقّی الواح را معادل ابدان تصور کرده است که مانند قفس چوبین
 و تخته بند تن است که در هنگام خواب این قفس خراب شده و فعالیت قوه
 جسمانی تعطیل می گردد و مرغ جان آزاد میشود .
 گرچه این تعبیر استادانه ساخته و پرداخته شده است امّا کسی نمی تواند
 آنرا باور نماید .
 (فاتح الایات)

بقیة پاورقی از صفحه قبل

صحبت غنیمت است بهم چون رسیده ایم
 تا کی دگر بهم رسد این تخته پاره ها
 (جلد دوم ، صفحه ۸۵ ، روح المثنوی)

ج-س

نسخه بولاق بعد از بیت شماره ۳۸۷ بیت زیر را اضافه کرده است .

گر عنایات بود با ما مقیم

کی بود بیمی از آن دزد لئیم

بیت شماره ۳۸۹

می‌رهند ارواح هر شب زین قفص فارغان از حکم و گفتار و قصص

بهترین شروح مثنوی، املاء کلمه قفص را با، سین (قفص) نوشته‌اند.

مصرع ثانوی را فاتح الابیات و سایر شروح قدیم، باستثناء نسخه C چنین ضبط کرده‌اند: «فارغان نی حاکم و محکوم کس»^۱

بیت شماره ۳۹۰

شب ز زندان بی‌خبر زندانیان شب ز دولت بی‌خبر سلطانیان

بیت شماره ۳۹۱

نی غم و اندیشه سود و زیان نی خیال این فلان و آن فلان

۱- الف: کتاب فاتح الابیات بیت ۳۸۹ را به ترتیب زیر ضبط کرده‌است:

می‌رهند ارواح هر شب زین قفص

فارغان نی حاکم و محکوم کس

ج-س

ب: روح‌المثنوی، جلد دوم، صفحه ۸۷ سطر هفتم نیز به ترتیب فوق ذکر

کرده است.

ج-س

(۳۸۹) نسخه L فارغان از حرص و کسب و قفس درج نموده است.

بیت شماره ۳۹۳

حال عارف این بود بی خواب هم گفت ایزد هم رقود زین مرم
بدفتر اول بیت ۳۱۸۷ بیعد^۱ و دوم بیت ۳۷ بیعد^۲ و سوم بیت ۳۵۵۳ بیعد^۳ و

- ۱- چونکه معمولی نه حامل وقت خواب
ماندگی رفت و شدی بی رنج و تاب
چاشنی دان تو حال خواب را
پیش معمولی؛ حال اولیا
اولیا اسباب کهنه اند ای عنود
در قیام و در تقلب هم رقود
می کشدشان بی تکلف در فعال
بی خبر ذات الیمین ذات الشمال
چیست آن ذات الیمین فعل حسن
چیست آن ذات الشمال اشغال تن
- ۲- آن درختی کو شود با بار جفت
از هوای خوش ز سر تا پا شکفت
در خزان چون دید او یار خلاف
در کشید او رو و سر زیر لحاف
گفت یار بد بلا آشفتن است
چونک او آمد طریقم خفتن است
بقیه پاورقی در صفحه بعد

دفتر ششم :

الف : بیت ۲۱۷ پیعد ب: ۴۳۶۳ پیعد* رجوع فرمایند .

بقیه باورقی از صفحه قبل

بس بخشیم باشم از اصحاب کهف
 به ز دقیانوس آن محبوس لهف
 یقظه شان مصروف دقیانوس بود
 خوابشان سرمایه ناموس بود
 خواب بیداریست چون بادانش است
 وای بیداری . کسه با نادان نشست
 ۳. خواب تو آن آغوش بیرون کردن است
 که زمانی جانت آزاد از تن است
 اولیاء را خواب ملکست ای فلان
 همچو آن اصحاب کهف اندر جهان
 خواب می بینند و آنجا خواب نه
 در عدم در می روند و باب نه
 ۱. همچو آن اصحاب کهف از باغ جود
 می چرم ایقاظ نی بل هم رقود
 خفته باشم بر یمن یا بر یسار
 بر نکردم جز چو گو بی اختیار
 هم به تقلیب تو تا ذات الیمین
 یا سوی ذات الشمال ای رب الدین
 بقیه در صفحه بعد

اشعار فوق قیاسی است که باحالات عارفان تطبیق داده شده چون آنها بصورت
ظاهر در این جهان بیدار و مختارند اما فی الواقع عنایت حق آنها را بسوی خود
مجدوب و اختیارشان را سلب کرده است . و همچنان است وضع اصحاب کهف.

مانده پاورقی از صفحه قبل

صد هزاران سال بودم در مطار
همچو ذرات هوا ، بی اختیار
گرفراموشم شدست آن وقت و حال
یادگارم هست در خواب ارتحال
می رهم زین چار میخ چار شاخ
می جهم در مسرح جان زین مناخ
شیر آن ایام ماضیهای خود
می چشم از دایه خواب ای صمد
جمله عالم ز اختیار و هست خود
می گریزد در سر سرمست خود
ب: خویش را در خواب کن زین افتکار
سر ز زین خواب در یقظت برآر
همچو آن اصحاب کهف ای خواجده زود
رو بایقائاً که تحسبهم رفود
جس

برای مزید فایده بدائرة المعارف اسلامی در تحت همین عنوان رجوع شود و همینطور است داستان هفت نفر خوابیدگان شهر افسوس Ephesus مسلمانان با داستان اصحاب کهف مأنوسند. این موضوع در سوره ۱۸ آیه ۷-۸ هم ذکر شده است.

هم رقود^۱ چنان بودند که بیدارشان پنداشتی، ولی خفتگان بودند که به پهلوی چپ و راست همی گردانیدیم و سگشان بر آستانه غار بازوها گشوده و پوزه خویش بر زمین نهاده بود^۲

کتاب منهج الغوی از قول نجم الدین کبری^۳ در فصل اول، صفحه ۱۱۲ آیه

۱- وَتَحْسِبُهُمْ اِقْظَا وَهُمْ رَقُودٌ وَنَقَلْبُهُمْ زَاۓتِ الْيَمِيْنِ وَزَاۓتِ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ يَاسُطُ ذِرَاعِيْهِ بِالْوَصِيْدِ .

ج-س

۲- نجم الدین کبری (ابوالجناب احمد بن عمر خیو فی خوارزمی) ملقب به طامه الکبری که لقب دیگرش شیخ ولی تراش بود معروف بکبری که مؤسس سلسله معروف کبرویه است. او در هجوم مغول به خوارزم، در سال ۶۱۸ در جهاد کشته شده است. نجم الدین کبری از بزرگان متصوفه قرن ششم و اوایل قرن هفتم است. تصنیفات بسیار از او باقی مانده، و جماعتی از معاریف از تربیت یافتگان اویند. مانند:

شیخ مجد الدین بغدادی و شیخ سعد الدین حموی و بهاء الدین ولد پدر مولانا جلال الدین رومی و بابا کمال خجندی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و نجم الدین رازی مولف مرصاد العباد و شیخ جمال الدین کیلی که هر یک از آنها بنوبه خود از مشایخ بزرگ بشمار آیند. (نقل از صفحه ۴۹۶ تاریخ تصوف).

ج-س

فوق را چنین تفسیر کرده است:

« تو آنها را بیدار پنداری، بجهت انوار قدسی که در سیمایشان نمایان است چون آنان از قید زندگی ناسوتی رسته و به مقام فنا رسیده و درجه بقاء بالله یافته و بحق پیوسته‌اند، در صورتیکه سگ آنان (نفس امّاره) بحالت خمود و بی‌حس و حرکت افتاده است.»

«زین مرم»: یعنی از این فرار مکن. اشاره به آیه ۱۷ از سوره ۱۸ قرآن مجید است.

«اگر ایشان را بدیدی بفرار از آنها روی گردانیدی و از ترسشان آکنده شدی.»

در ضمن این مقال مولانامی خواهد به کسانی که مثنوی را می‌خوانند، متوجه‌شان گرداند که ایمان خود را قوی نمایند و از سستی ایمان بر حذر باشند.

بیت شماره ۳۹۳

خفته از احوال دنیا روز و شب چون قلم در پنجه تقلیب رب

تقلیب: برای فهم این شعر باید به توضیحات بیت قبلی توجه کرد و نیز مصرع دوم بیت فوق، این حدیث را بخاطر می‌آورد «قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن» یعنی قلب مومن در بین انگشتان خدای رحمان است.

۱- لو اطلعت علیهم لولیت منهم فراراً ولعلنت منهم رعباً.

انگشتان کنایه از مظاهر جلال و جمال خدائی است، چنانکه خداوند بیکى از دوجلوۀ مزبور درقلب عارف تجلی می کند یعنی: (حالات قبض و بسط).
برای مزید اطلاع دراینمورد به کتاب کشف المحجوب، ترجمۀ انگلیسی، از صفحه ۳۷۴ به بعد رجوع شود^۱

بیت شماره ۳۹۴

آنکه ای پنجه نه بیند در رقیب فعلی پندارد به جنبش از قلم

یعنی هر آنکس درنیابد که فعل و حرکت عارف ناشی از اراده حق بوده و موجب تمام تغییرات و تبدیلات وی خداست. منشاء عمل و جنبش در اراده و اختیار عارف می پندارد.

بیت شماره ۳۹۵

شمه ای زین حال عارف و نمود خلق را در سخن آید عارف در در

بیت شماره ۳۹۶

رفت در صحرای بی چون جانشان روحشان آسوده و آید آنگاه
صحرای بی کیف، عالم روحانی که بدون چون و حد و کیفیت است

۱ - قبض علامت غیرت حق باشد و مر دوست را با دوست «مماثلت شرط است» بسط علامت مماثلت باشد و اندر آثار معروف است، تاییدی بود که مذکور شد و در تأییدی بود نگریت، از آنچه یکی منقبض بود و آن دیگری منبسط. چون فرا یکدیگر رسیدند (کشف المحجوب، صفحه ۴۹۰)

بیت شماره ۳۹۷

وز صفیری باز دام اندر کشی جمله را در داد و در داور کشی

صفیری: این معنی را در بیت شماره ۳۱۷ دفتر اول توضیح داده‌ام، بدان رجوع شود.

در داد و داور: ممکن است چنین معنی بدهد «به محضر قاضی بریم» بکتاب منطق الطّیر عطار رجوع شود. کلمه داور بطور مجرّد و مطلق استعمال میشود. در دفتر پنجم بیت شماره ۷۵۸ بجای کلمه داور، داور کنی استعمال شده است^۲ که کلمه تر کیبی است از داور و کردن یعنی عامل عدالت و قاضی. شاهد مثال دیگر برای کلمه داور همچنین در دفتر پنجم بیت شماره ۳۰۷۶ آمده است^۳. در پاره‌ای از فرهنگها این معنی «داور» حذف شده است. در اینجا، جمله داد و داور بر این دنیادالات مینماید که مانند داد گاهی در آن نوع بشر بدادرسی کشیده میشوند

۱- کتاب منطق الطّیر عطار، صفحه ۸۰۵ که بوسیله Garcine, de TASSY در سال ۱۸۶۴ - ۱۸۶۳ در پاریس ترجمه و طبع گردیده است.

ج-س

۲- حق شکنجه کرد و گرز و دست نیست پس بدان بی دست حق داور کنیست
آنکه می گفتی اگر حق هست کو در شکنجه او مقرر می شد که هو

ج-س

۳- پس بدین داور جهان منظوم شد حال آن عالم همت معلوم شد

ج-س

یعنی تمام کسانی که مکلف باشند، مسئول شناخته شده و به مجازات اعمال خلاف خود میرسند و نیز همین حال را دارند، اگر از انجام تکالیف خودداری کرده باشند. پس از این بیت، کلیه شروع خطی مثنوی حتمی نسخه GN بیت زیر را اضافه کرده اند. چونکه نور صبح دم سر برزند

کر کس زرین گردون پرزند

با وجود قدمت این اشعار چنین بنظر می آید که بیت فوق بوسیله بعضی از متصرفان اضافه شده باشد. زیرا که لازم نبود؛ بطور آشکارا بد ساعت طلوع صبح اشاره نماید، چونکه مولوی در بیت دیگر زمان را شاعرانه و ماهرانه با آوردن عبارت قرآنی فالق الاصباح بیان کرده است. پس در این صورت ضرورت ندارد که صحبت از دمیدن صبح بمیان آید. بعلاوه چنان ترکیبی را ذوق سلیم تشخیص میدهد که از رومی نیست زیرا که این عبارت ناجور است و شعر را خراب می کند.

بیت شماره ۳۹۸

فالق الاصباح اسرافیل وار جمله را در صورت آرد ز آن دیار

برای ینش بیشتر بقرآن مجید، سوره ۶، آیه ۹۶ رجوع شود.^۱
در اینجا عمل خداوند باوظیفه اسرافیل مقایسه شده است. که در روز قیامت بصورت خود خواهد دمید و دوباره ارواح بر ابدان خود ملحق خواهند گردید.

۱- «فالق الاصباح و جعل اللیل سکنا» یعنی: شکافنده صبح و گردانید شب را آرامگاه.

بیت شماره ۳۹۹

روح‌های منبسط را تن کند هر تنی را باز آستن کند

ارتباطی که جان با تن دارد، با ورود مجدد روح آستن می‌شود، و بعد بیجه‌ای را که عبارت باشد از تکالیف روزانه مذهبی و غیر آن بوجود می‌آورد.

بیت شماره ۴۰۰

اسب جان‌ها را کند عاری ز زین سرالنوم أحوالموت است این

اسب جان در هنگام خواب از زین تن عاری است، ولی تعلق روح از بدن بکلی کسسته نمی‌شود؛ لکن مرک را بکلی از قید تن آزاد می‌سازد و خداوند آنرا بسوی خود فرا می‌خواند بحکم یتوقتی الانفس.

اما بحکم یرسل، خدا جان کسان را هنگام خفتن‌شان می‌گیرد و آنرا که مرک بر او مقرر شده نگاه میدارد و آن دیگر را نامتد معین باز پس می‌فرستد. برای مزید آگاهی بقرآن مجید سوره ۳۹ آیه ۴۳ رجوع شود.

مقایسه روح آزاد شده از قید و بند جسم با اسبی بدون نمد و زین و پای بند که در چراگاه محدود رها شود و نتواند از آنجا دور گردد، سوداگری زندگانی بدوی است.

۱- اللَّهُ یتوقتی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسك التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الا اجلُ مُسمی.

بیت شماره ۴۰۱

لیک بیر آنک روز آیند باز برنهد برپاش پابند دراز

پابند دراز : اشاره به درشته تعلق نفس به بدن در حالت خواب است. برای تکمیل
فایده به قطعات منتخب از شمس تبریز غزل شماره ۳۷ و بیت^۱ شماره ۱۳ و ۴۴ چنین درباره

۱. بشنیده ام که عزم سفر میکنی مکن

مهر حریف و یار دگر می کنی مکن

تو در جهان غریبی و غربت ندیده ای

قصد کدام خسته جگر می کنی مکن

از ما مدزد خویش بیگانگان مرو

دزدیده سوی غیر نظر می کنی مکن

ای مه که چرخ زیر و زبر از برای تست

ما را خراب و زیر و زبر می کنی مکن

کو عهد و کو وثیقه که باماتو کرده ای

از قول و عهد خویش عبر میکنی مکن

چه وعده میدهی و چه سوگو کند می خوری

سو کنند و شوه را چه سپر میکنی مکن

بیت شاهد مثال :

چون طاقت عقیده عشاق نیست پس عقد را چه خیره نگر میکنی مکن

(ج-س)

خیال به غزل شماره ۳۴۲ رجوع شود.^۱

بیت شماره ۴۰۲

تا که روزش واکشد ز آن مرغزار و ز چراگاه آردش در زیر بار

مرغزار: جائی که مرغ بسیار باشد و بمصرف تعلیف چهار پایان برسد
اما در اینجا بطریق استعاره بکار رفته است. همچنان است، کلمه صحرای در بیت ۳۹۶.
نسخه GN بجای مرغزار، مرغزار «بضم میم» نوشته است. که در این مورد کاملاً
بی معنی است.

بیت شماره ۴۰۳

کاش چون اصحاب کهف این روح را حفظ کردی یا چو کشتی نوح را

بیت ۴۰۴

تا از این طوفان بیداری و هوش و از هیدی این ضمیر و چشم و گوش

۱- در نسخه چاپ امیر کبیر غزل شماره ۲۴۵۰ به مطلع زیر است:

در دل خیالش ز آب بود تا تو به رسو ننگری

و آن لطف بی حد ز آن کند تا هیچ از حد نگذری

چون می پری بر پای تو رشته خیالی بسته اند

تا واکشندت صبحدم تا بر نپیری یکسری

ج-س

۲- رفته در صحرای بی چون جانسان

روحشان آسوده و ابدانسان

ج-س

بیت شماره ۴۰۵

ای بسا اصحاب کهف! ندر جهان پهلوی تو پیش تو هست این زمان
ای * بسا عارف در این جهان و در بین مان وجود دارند و بغار کهف پناه برده اند.
و بغیر از خدا از سایرین بریده اند. بحکم آنکه گفته اند (العزلة عن قهر الله)^۱

بیت شماره ۴۰۶

غار با او یار با او در سرود مهر بر چشمست و گوشت چه سود

۱- شرح بیت از نظر روح المثنوی چنین است:

ای: در اینجا فقط برای تنبیه است

بسا: بمعنی چندین آمده و الف بعد از سین حرف مبالغه است، زیرا که بس
بمعنی زیاد است و بسا بمعنی زیادترین میشود.

در کلمه بسی: یاء، یای نسبت است.

معنی بیت چنین است. اصحاب کهف در این زمان در حضور و اطراف تو
بسیارند ولی یارای شناسائی آنان را نداری. مقصود کسانی هستند که وارث اوصاف
و سجایای اصحاب کهف هستند که این معنی اشارت بوجود اولیاء در بین امت مرحومه
مینماید.

نسخه A: ای بسی

ج-س

«فصّه دیدن خلیفه لیلی را»

بیت شماره ۴۰۷

گفت لیلی را خلیفه کان توی کز تو مجنون شد پیریشان و غوی

بیت شماره ۴۰۸

از دگر خوبان توافزون نیستی گفت خامش چون تو مجنون نیستی

این دو بیت توضیح بیت قبلی است. حقیقت اشیاء را فقط صاحب نظران عرفان درک می کنند. همچنانکه مجنون بانور و هدایت عشق نمونه جمال الهی را در لیلی مشاهده می کرد در صورتیکه در نظر دیگران لیلی زن سیه چرده قد کوتاهی بیش نبود. بگاستان سعدی باب پنجم حکایت ۱۸ رجوع شود^۱

۱- یکی را از ملوک عرب حدیث مجنون لیلی و شورش حال وی بگفتند که با کمال فضل و بلاغت سر در بیابان نهاده است و زمام اختیار از دست داده. بفرمودش تا حاضر آوردند و ملامت کردن گرفت که در شرف نفس انسان چه خلل دیدی که خیری بهایم گرفتگی و ترك عشرت مردم گفتی؟ گفت:

در تب صدیق لایمنی فی ودادها الم یرها یوماً فیوضح لی عذری
کاش آنان که عیب من جستند رویت ای دلستان بدیدندی
تا بجای ترنج در نظرت بی خبر دستها بریدندی
تا حقیقت معنی بر صورت دعوی گواه آمدی. که «فذلکین الذی لمتنی فیه»

بیت شماره ۴۰۹

هر که بیدار است او در خواب تر هست بیداریش از خوابش بتر
 روح، به تناسب فعالیت فکر و قوای جسمانی، قدرت و توانائی خویش را از
 مشاهده حق و حقیقت از دست میدهد.
 هر آن کسی که بیدار و از احوال دنیا خبردار و قائم بالذات باشد بزرگترین
 گناهکار است و در واقع در خواب غفلت بسر می برد. چنین شخص خوابش بهتر از بیداری
 است. زیرا که در خواب از گناه و احوال دنیوی و نتایج شرآمیز آن برکنار است.
 این موضوع را سعدی با عبارت دیگر بیان کرده است.
 به کتاب گلستان سعدی باب اول حکایت دوازدهم رجوع شود.^۱

بیت شماره ۴۱۰

چون بحق بیدار نبود جان ما هست بیداری چو در بندگان ما
 در بندگان: طبق نقل Vullers در - کتاب LexPERS.S.V - از قول (واله
 هراتی) معادل بستن دکانها در ماه رمضان است. اما در اینجا ممکن است

۱- ظالمی را خفته دیدم نیم روز

گفتم این فتنه است خوابش برده به

آنکه خوابش بهتر از بیداریست

همچنان بد زندگانی مرده به

ج-س

جمع در بند ، یابند در ، یا بمعنی عقبه و دروازه مرز باشد . شاهد مثال در دفتر چهارم بیت شماره ۲۴۴۵ و ۲۸۰۹ به بعد آمده است.^۱

بیت شماره ۴۱۱

جان همه روز از لگد کوب خیال وز زیان و سود و زخوف زوال

بیت شماره ۴۱۲

نی صفا می ماندش نی لطف و فر نی بسوی آسمان راه سفر

بیت شماره ۴۱۳

خفته آن باشد که او ازهر خیال دارد اومید و کند با او مقال

بیت شماره ۴۱۴

دیور چون حور بیند او بخواب پس ز شهوت ریزد او با دیو آب

بیت ۴۱۵

چونکه تخم نسل او درشوره ریخت او بخویش آمد خیال ازوی گریخت

بیت شماره ۴۱۶

ضعف سر بیند از آن و تن پلید آه از آن نقش پدید نا پدید

۱- جمله بردی سوی در بندان غیب

تا نیآیند این طرف مردان غیب

ورنه درمانی تو در دندان من

مخلصت نبود ز در بندان من

ج-س

مقابله و مقایسهٔ ابیات ۴۱۴-۴۱۶ با اشعار دفتر چهارم، بیت شماره ۱۰۳۰ به بعد، مفید بنظر میآید.

بیت شماره ۴۱۷

مرغ بر بالا پران و سایه اش می دود برخاک پران مرغ و ش
انسان مادی از ارتباط وجود حقیقی یعنی «مرغ» و دنیای حوادث و اشباه
یعنی «سایه» جاهل است. اشباه و سایه را دارای هستی حقیقی می پندارد. شاهد
مثال این استعاره، در دفتر اول بیت ۲۸۰۸ به بعد ضبط شده است.^۱

بیت شماره ۴۱۸

ابلهی صیاد آن سایه شود می دود چندانک بی مایه شود

بیت شماره ۴۱۹

بی خبر کان عکس آن مرغ هواست بی خبر کی اصل آن سایه کجاست

بیت شماره ۴۲۰

تیر اندازد بسوی سایه او ترکش خالی شود از جست و جو

۱ - همچو صیادی که گیرد سایه

سایه کسی گردد و را سرمایه

سایه مرغی گرفته مرد سخت

مرغ حیران کشته بر شاخ درخت

کین 'مدمخ' بر که می خندد عجب

اینست باطل اینست پوسیده سبب

جس

بیت شماره ۴۲۱

ترکش عمرش تهی شد عمر رفت از دویدن در شکار سایه تفت

بیت شماره ۴۲۲

سایه یزدان چو باشد دایه اش وارها ند از خیال و سایه اش

رهائی از اوهام و ترهات، بدون دلیل راه، و رهبری ولی، امکان پذیر نیست. اگر از حسد و غرور اجتناب نمائید، او شما را بسوی خدا دلالت خواهد نمود. سایه یزدان: معنی واقعی آن «ظل الله» است. و عنوان خلیفه های وقت پیامبر خداست. برای تحقیق بیشتر به کتاب الخلافة Arnold، صفحه ۵۰ رجوع نمائید. از نظر نویسندگان تصوف، این کلمه اطلاق بر مرد کامل میشود، که در اینجهان نایب خدا و منصوب حق است. و همه دنیا در ظل حمایت اوست. و بوسیله وی نگاهداری میشود.

برای مزید اطلاع بشرح بیت صدمین مراجعه شود.

بیت شماره ۴۲۳

سایه یزدان بود بنده خدا مرده این عالم و زنده خدا

بنده خدا: عنوان احترام آمیز است. بشرح بیت ۱۹۳۶ همین دفتر رجوع شود.

او بغیر از خدا بدیگری توجه ندارد. فقط او را عبادت مینماید. و برای خود وجود و هستی قائل نیست. گرچه اینهمه با عقاید عموم متناقض باشد.

برسالة القشيره ، صفحه ۱۱۸۴ ، سطر نهم از آخر صفحه ، رجوع شود.^۱
 آن عبوديت كامل ، جوهر ولب حریت و آزادی است .
 یکی از صوفیان کامل چنین گفت « شما بنده حقیقی او نیستید مگر آنکه
 آزاد شوید » (تمهیدات ۱۳۳)

بیت شماره ۴۲۴

دامن او گیر زودتر بی گمان تا رهی در دامن آخر زمان
 در دامن آخر زمان : در انتهای دنیا ویا بطور مجازی، در پایان سلوک صوفیانه
 یعنی سفر بسوی خدا .

بیت شماره ۴۲۵

کیف مدالظل نقش اولیاست کو دلیل نور خورشید خداست
 به قرآن مجید ، سوره آیه ، ۴۷-۴۸ مراجعه شود.^۲
 آیا ندیدی که خدا چگونه سایه را با آنکه «اگر خواستی ساکن کردی»
 بر سر عالمیان بگسترانید.

۱- هر که سلطان حقیقت بروی غلبه گرفت، تا از اغیار هیچ چیز نبیند نه عین
 و نه اثر ، او را گویند از خلق فانی شد و به حق باقی شد .

(نقل از ترجمه فارسی رساله قشیره ، صفحه ۱۰۸)

(ج-س)

۲- «ألم تر إلى ربك كيف مد الظل.

ج-س

آنگاه آفتاب را بر آن دلیل قرار دادیم . سپس آن آفتاب را بسوی خود
تدریجاً قبض می‌کنیم.

مولوی وجود اولیاء را با سایه آفتاب مقایسه می‌کند . همچنانکه سایه ما
را بسوی آفتاب راهنمایی می‌کند . اولیاء ، سالکان را بسوی حق رهبری می‌نمایند .
مادام که آفتاب نباشد ، سایه وجود نخواهد داشت .

کائنات نشانه و سایه حق است . و نقش اولیاء در این جهان نماینده وجود
خارجی نور آفتاب حق است .

چنانکه در قرآن مجید مذکور است : اولیاء را مشهود و قابل رؤیت کرده‌است ،
برای آنکه بنوبه خود الهام بخش نسلهای متوالی انسان شوند . همه عالم نور حقیقت
محمدی است .

برای مزید اطلاع به کتاب The Idea of Personality in sufism
مراجعه شود.^۱

به کتاب ، مطالعات تصوف اسلامی نیکلسن ، صفحه ۸۷ و به کتاب
Person Mohammeds صفحه ۳۱۹ به بعد ، که بوسیله Andrae Die تألیف
شده است رجوع نمایند .

۱- تألیف نیکلسن صفحه ۵۷ به بعد که در سال ۱۹۳۲ میلادی در کمبریج
طبع و نشر شده است .

بیت شماره ۴۲۶

اندرین وادی مروی این دلیل لاحب الافلین گو چون خلیل

اندرین وادی: مراد از این، وادی عشق است، و محبت، که صوفی از آن باید بگذرد، که در بیت سیزدهم همین دفتر آنرا راه پر خون تعبیر کرده است.
 لاحب الافلین: به سوره ششم آیه ۷۶ قرآن مجید رجوع شود.
 ابراهیم وار، بغیر از آفریدگار همه را رها کن، چون او گفت عناصر آسمانی را که طلوع و غروب می کنند، نباید پرستید.
 طبق نص قرآن مجید، سوره چهارم، آیه ۱۲۴، خداوند ابراهیم را دوستدار خود نامید. (خلیل الله) یا خلیل.
 و از آن تاریخ لقب او خلیل الله یا خلیل گردید.

بیت شماره ۴۲۷

رو ز سایه آفتابی را بیاب دامن شه شمس تبریزی بتاب

دامن ولی گیر، نا شمارا بسوی آفتاب (نور حقیقت یا نور محمدی) هدایت نماید. از سلطان ارشاد و شاه معنی، یعنی شمس تبریزی استدعا و التماس کن. تا ترا در ظل عنایت مقدس خود قرار دهد.

بیت شماره ۴۲۸

ره ندانی جانب این سو رو عرس از ضیاء الحق حسام الدین بپرس

این سو رو عرس: اصول تصوف و وحدت و اتحاد عرفانی را بخاطر می آورد. محض مثال برای تصور این موضوع: گفتار بایزید بسطامی را که در صفحه ۱۳۹ ترجمه رساله قشیریّه ضبط شده است، ذکر می کنیم:

«اولیاء الله عرایس الله ولا یری العرایس الا المجرمون» .

ضیاء الحق: باطلاق این عنوان به حسام الدین ، مولوی بقرآن مجید اشاره می کند: «هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا»^۱ شاهد مثال در دفتر چهارم ، از بیت شانزدهم به بعد آمده است.

۱- قرآن مجید سوره یونس، آیه ۵ .

ج-س

۲- ز آن ضیاء کفتم حسام الدین ترا

که تو خورشیدی و ایندو وصفها

کین حسام و این ضیاء یکتست هین

تیغ خورشید از ضیا باشد یقین

نور از آن ماه باشد وین ضیاء

آن خورشید این فرد خوان از نبا

شمس را قرآن ضیاء خواندای پدر

و آن قمر را نور خواند اینرا نگر

شمس چون عالی تر آمد خود زما

پس ضیاء از نور افزون دان بجاه

بس کس اندر نور مه منهج ندید

چون بر آمد آفتاب آن شد پدید

آفتاب اعراض را کامل نمود

لاجرم بازارها در روز بود

ج-س

بیت شماره ۴۲۹

ور حسد گیرد ترا در ره گلو در حسد ابلیس را باشد غلو

بیت شماره ۴۳۰

کو ز آدم ننگ دارد از حسد با سعادت جنگ دارد از حسد

مضمون ابیات فوق، همچنان در مثنوی جای بجای بچشم می خورد، هیچ کس بهتر از ملای روم نمیداند که از حسد چه مفسده ای ایجاد می گردد. چنانکه از ارادت مولانا به شمس و دوستی وی با حسام الدین چلبی و غیر ایندو، سایر مشایخ و اخوان طریقت حسد بردند و عاصی شدند. همچنانکه ابلیس را حسد دامنگیر شد، در قبال آدم ابوالبشر غلو نمود. در صورتیکه سایر فرشتگان نمازش بردند و سجده اش کردند و پیشانی طاعت بر زمین نهادند.^۱

بیت شماره ۴۳۱

عقبه زین صعب تر در راه نیست ای خنک آنکش حسد همراه نیست

برای فهم معنی کلمه عقبه، بقرآن سوره ۹۰ آیه ۱۱ ببیند رجوع فرمایند.^۲ و همچنین به تذکرة الاولیاء عطار جلد اول، صفحه ۱۰۰، سطر چهاردهم

۱- خدای تخم حسود از جهان براندازد

اگر حسود نباشد جهان گلستان است

۲- «فلا اقتحم العقبة» و ما ادريك ما العقبة» ج-س

پس چرا بکار مشکل اقدام نکرد. و توجه دانی که کار مشکل چیست.

ج-س

عَقْبَةُ مَخْفَفٌ عَقْبَةُ رَاسِخَتِ كَوْهَسْتَانٍ، گردنه، مشکل و آفتی صعب در

ج-س

سلوك.

به بعد رجوع شود.^۱

بیت شماره ۴۳۲

این جسد خانهٔ حسد آمد بدان کز حسد آلوده باشد خاندان

خاندان: جسد و بدن خاکی و حواس جسمانی، که در نتیجه تأثیر نفس
امّاره، پاکی خود را از دست داده و کندزا گشته است.

بیت شماره ۴۳۳

گر جسد خانهٔ حسد باشد و لیک آن جسد را پاک کرد الله نیک

آن جسد: مراد بدنهای پیامبران و اولیاء است.

بیت شماره ۴۳۴

طهراً بیتی بیان پاکیزگی گنج نورست از طلمشش خاکیست

۱- احمد خضویه گفت ابراهیم ادهم مردی را در طواف گفت درجهٔ صالحان
نیایی، نازشش عقبه نگذری، یکی آنکه در نعمت بر خود به بندی و در محنت بر خود
بکشائی و در عز بر بندی و در زل بکشائی و در خواب بر بندی و در بیداری بکشائی،
و در توانگری ببندی و در درویشی بکشائی و در امل ببندی و در اجل و در آراسته
بودن و در ساختگی کردن مرک بکشائی.

نسخه A گر جسد خانهٔ جسد باشد (۴۳۳)

اشاره به فرمان خداوند، بابراهمیم و اسماعیل است، که خانه کعبه را از بت‌ها پاک بکنند. بقرآن مجید، سوره دوم، آیه ۱۱۹، رجوع شود.^۱

شرح عرفانی این کلمات، تصفیه قلب است. که در مصرع ثانوی اشاره شده است. زن انسان شبیه طلسمی است که از سفال ساخته شده است. (اشاره به قرآن) که محتوی و متضمن خزانه نهانی از روشنائی و نور است، که جوهر روحانی انسان است. هنگامی که طلسم شکست، یعنی ما وجود جسمانی خود را شکندیم. کلام انسان منور و افعال و اعمال وی نورانی می‌شود. و در ساحت روشنائی سیر می‌کند. تنها سلطان قلب او، آفریدگار است، شاهد مثال در دفتر چهارم، بیت شماره ۲۵۴۰ به بعد، است.^۲

۱- «و عهدنا لى ابراهيم و اسماعيل ان طهرابیتی .

ج-س

۲- خانه برکن گز عقیق این یمن

صد هزاران خانه شاید ساختن

گنج زیر خانه است و چاره نیست

از خرابی خانه مندیش و مه‌ایست

که هزاران خانه از يك نقد گنج

توان عمارت کرد بی تکلیف و رنج

عاقبت این خانه خود ویران شود

گنج از زیرش یقین عریان شود

ج-س

بیت شماره ۴۳۵

چون کنی بر بی حسد مکر و حسد ز آن حسد دل را سیاهی ها رسد

بیت ۴۳۶

خاک شومردان حق را زیر پا خاک بر سر کن حسد را هم چوما

بیان حسد و زیر

بیت شماره ۴۳۷

آن وزیرك از حسد بودش نژاد تا بباطل گوش و بینی باد داد

باد داد: حذف حروف اضافه ، ناشی از روش خاص مولوی است. شاهد مثال در دفتر اول ابیات ۳۵ و ۵۷۹ و ۷۲۴ و ۸۹۸ و ۹۷۳ و ۱۰۱۳ و ۱۳۱۲ و ۱۶۲۶ و ۱۶۴۸ و ۱۸۵۶ و ۲۳۱۰ و ۲۶۹۶ و ۲۷۹۲ و ۲۷۹۴ آمده است.

۱- بشنوید ای دوستان این داستان

خود حقیقت نقد حال ماست آن

جس

۲- چار پازا قدر طاقت بار نه

بر ضعیفان قدر قوت کار نه

جس

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

- ۳- کوی نومیذی مرو امیدهاست
سوی تاریکی مرو خورشیدهاست
ج-س
- ۴- تراز اندودت از ره نفکند
تا خیال کثر ترا چه نفکند
(ج-س)
- ۵- حق تعالی جهدشان را راست کرد
آنچه دیدن از جفا و گرم و سرد
ج-س
- ۶- نام و ناموس ملک را در شکست
کوری آن کس که در حق در شکست
ج-س
- ۷- کرد خود چون کرم پیله بر متن
بهر خود چه می کنی انداره کن
ج-س
- ۸- گز اصلی کش نبود آغاز کوش
لال باشد کی کند در نطق جوش
ج-س
- ۹- آتشش پنهان و ذوقش آشکار
درد او ظاهر شود پایان کار
ج-س
- ۱۰- زاید از لقمه حلال اندر دهان
میل خدمت عزم رفتن آن جهان
بقیه در صفحه بعد

بیت شماره ۴۳۸

برامید آنک از نیش حسد زهرا و در جان مسکینان رسد

بیت شماره ۴۳۹

هر کسی کو از حسد بینی کند خویشتن بی گوش و بی بینی کند
حسود در حالیکه بدیگران کزند و آزاد میرساند ، قوای معنوی خویش
را نیز برباد میدهد .

بیت شماره ۴۴۰

بینی آن باشد که او بوئی برد بوی او را جانب کوئی برد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۱۱- گریکی کفش از دو تنگ آید بپا

هر دو جفتش کار ناید مر ترا
جس

۱۲- گفت چون شاه کرم میدان رود

عز، هر بی آلتی آلت شود
جس

۱۳- طفل شد مکتب پی کسب هنر

بر امید مرغ با لطف پدر
جس

۱۴- آمده عباس حرب از بهر کین

بهر قمع احمد و استیز دین
جس

بوی اورا، الخ: مثل مشهوری است که بوسیله صوفیان نقل شده است و بی ارتباط به آیه ۹۴ سوره دوازدهم قرآن مجید نیست. «انّی لاجد ریح یوسف» و همچنین حدیث معروف را بخاطر میآورد که: «انّی لاجد نفس الرحمان من قبل الیمن».

در زبان فارسی، کو، یا، کوی، به محتل سکونت محبوب دلالت می کند.

بیت شماره ۴۴۱

هر که بویش نیست بی بینی بود بوی آن بویست کان دینی بود
فایده بینی، بوی بردن و راه یافتن است. حالت کسانی که، بدرك حقایق دین قادر نیستند، مانده مردمی است که بینی ندارند.

بیت شماره ۴۴۲

چونك بویی بردو شكر آن نكرد كفر نعمت آمد و بینیش خورد
دستگیری مرد کامل نعمت خداوندی است. سالکی که بدین نعمت دست یافت، شکر این محبت بجای نیاورد، این کفران نعمت بینی او را خورد و نیروی شامه او را زایل گرداند.
نکرد، خورد: موزی است که مشتمل بر ماضی و در محل مستقبل محقق الوقوع بکار رفته است

بیت شماره ۴۴۳

شكر كن مرشكران را بنده باش پیش ایشان مرده شو پاینده باش
مراد از شاكران مردان کاملی هستند که بر نعمتهای صوری و معنوی خداوند شکر گزارند.

مرددشو : یعنی در قبال مرشد مطیع محض شو ، ماندهٔ مرده‌ایکه در دست
غسل باشد.

بیت شماره ۴۴۴

چون وزیر از ره زنی مایه مساز خلق را تو برمیآور از نماز
نماز : بهترین و خالص‌ترین عبادت باشد، که پایه و اساس و جوهر عبادات
است . شاهد مثال در بیت شماره ۳۸۱ همین دفتر آمده است.^۱

بیت شماره ۴۴۵

ناصر دین گشته آن کافرو وزیر کرده او از مکر در لوزینه سر
کلمهٔ لوزینه در بیت ۱۱۴۸ دفتر دوم نسخهٔ G ، کوزینه ضبط شده است. یعنی
شیرینی‌ایکه در قسمت داخل آن گردو گذاشته باشند. اصطلاح (سیر در لوزینه نهادن)
بعنوان ضرب‌المثل آمده است.
شاهد مثال دیگر در کتاب حدیقهٔ سنائی، فصل سوم بیت ۱۳۶ موجود است: بشرح زیر:
نیست مهر زمانه بی کینه سیر دارد میانه لوزینه*
کتاب امثال‌الحکم، در جلد سوم خود، سیر در لوزینه گذاشتن را بمعنی «فریفتن»
بیان کرده است.

۱- بشنو از اخبار آن صدر صدور لاصلوة تتم الا بالحضور
ج-س

*توضیح: شاهد مثال از مثنوی نسخهٔ G، دفتر دوم بیت شماره ۱۱۴۸ چنین است:
جنس شاه هست و باجنس وزیر هیچ باشد لایق کوزینه سیر
ج-س

فهم کردن حاذقان نصارا مکروزی را

بیت شماره ۴۴۶

هر که صاحب ذوق بود از گفت او لذتی میدید و تلخی جفت او

بیت شماره ۴۴۷

نکتهای می گفت او آمیخته در جلاب قند زهری ریخته

بیت شماره ۴۴۸

ظاهرش می گفت در ره چست شو وز اثر می گفت جان را ست شو

بیت ۴۴۹

ظاهر تیره گر اسپیدست و نو دست و جامه می سیه گردد ازو

بیت شماره ۴۵۰

آتش ارچه سرخ رویست از شور تو ز فعل او سیه کاری نگر

بیت شماره ۴۵۱

برق اگر نوری نماید در نظر لیک هست از خاصیت دزد بصر

بیت شماره ۴۵۲

هر که جز آگاه و صاحب ذوق بود گفت او در گردن او طوق بود

نا آگاهان و بی ذوقان سخن او را از جان و دل می پذیرفتند و چون طوقی

بگردن جان می آویختند.

چنانکه در امثال آمده است «تقلدها طوق الحمامات» (مجمع الامثال العرب، جلد اول صفحه ۲۵۰).

بیت شماره ۴۵۳

مدتی، شش سال در هجران شاه شد وزیر اتباع عیسی را پناه

بیت شماره ۴۵۴

دین و دل را کل بدو بسپرد خلق پیش امر و حکم او می‌مرد خلق

پیغام شاه پنهان‌مر و وزیر را

بیت شماره ۴۵۵

در میان شاه و او پیغامها شاه را پنهان بدو آرامها

بیت شماره ۴۵۶

پیش او بنوشت شه‌کای مقبلم وقت آمد زود فارغ کن دلم

بیت شماره ۴۵۷

گفت اینک اندر آن کارم شها کافکنم در دین عیسی فتنها

فاتح‌الایات مصرع‌ثانوی را چنین شرح میدهد. شاه‌جهودان در نهان‌پیام‌های مهر‌آمیز برای وزیر می‌فرستاد بدین مضمون:

«دکلمات را یارای آن نیست تا بتواند مراتب عنایت و رضای خاطر مرا از فداکاری‌های آن مقبل بیان نماید. آرام و قرارم در گرو انجام وعده‌های تست.»

اما چون انجام وعده بدرازا کشید . شاه نگران گردید . نامه نوشت ، کای مقبول من وقت وفای بوعده رسید ، دلم را از تشویش و رنج و غم‌رها کن . وزیر چنین پاسخ داد ، ای شاه آسوده خاطر باشید ، مقدمات خرابکاری آماده است ، زود باشد ، تادربین دشمن فتنه افکنم و بنیادشان را از بیخ و بن براندازم .

بیان دوازده سبط از نصارا

تقسیمی که مولوی در نتیجه تخلیط وزیر بر نصارا قائل شده است . دوازده فرقه (سبط) می باشد . شاید از این نظر بوده که قرآن یهودیان را بر اسباط دوازده گانه تقسیم کرده است .

به قرآن مجید ، سوره هفتم ، آیه ۱۶۰ مراجعه شود^۱.

بیت شماره ۴۵۸

قوم عیسی را بد اندر دارو گیر حاکمانشان ده امیر و دو امیر
دارو گیر: شاهد مثال در دفتر چهارم ابیات شماره ۷۲۷^۲ و ۱۰۹۶^۳ است.

۱- « وقطعتناهم اثنتی عشرة اسباطاً اماماً و اوحینا الی موسی اذا استسقیه قومه أن
اضرب بعضاًك الحجر فانجست منه اثنتا عشرة عیناً قد علم کل اناس مشربهم... »

ج-س

۲- خفته بود آن شه شبانه بر سریر حارسان بر بام اندر دارو گیر

ج-س

۳- خیز بلقیسا کنون با اختیار پیش از آنکه مرگ آرد کیرودار

ج-س

بیت شماره ۲۵۱

هر فریقی مرامیری را تبع بنده گشته میر خود را از طمع

بیت شماره ۲۶۰

این ده و این دو امیر و قوم شان گشته بنده آن وزیر بدنشان

بدنشان : به قرآن مجید، سوره ۵۵، آیه ۴۱ مراجعه شود^۱
بدنشانی وزیر مذکور دوجور توجیه میشود. یکی آنکه تن بقضا داده برای
فریب مردم، اعضاء ظاهری او را بریدند و بدنما شد، ولی فساد و زشتی باطن وی
کمتر از ظاهر نبود.
در بعضی از بهترین نسخ خطی مثنوی، بجای بنده، بندی ضبط کرده اند.
که بمعنی اسیر است.^۲
(این آیه درباره اشقیاء آمده است*)

بیت شماره ۲۶۱

اعتماد جمله برگفتار او اقتدای جمله بر رفتار او

بیت شماره ۲۶۲

پیش او در وقت و ساعت هر امیر جان بدادی گر بدو گفتی بمیر

۱- «يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ بالنواصي والاقدام».

* توضیح: در باره سعدا چنین گفته شد: «سيماهم في وجوههم من اثر السجود»
ج.س

۲- روح المثنوی در صفحه ۱۹۶ و ۱۹۷ بهر دو مورد (بنده - بندی) اشاره
کرده است.

تخلیط وزیر در احکام انجیل

بیت شماره ۴۶۳

ساخت طوماری بنام هریکی نقش هر طومار دیگر مسلکی
مراتبی که در طی ا شماره ۴۹۹-۴۶۳ بیان خواهد کرد دیدم متضمن، عقیده کلی مسلمانان
در باره مسائل مسیحیت است. گرچه، در بعضی حالات مسیحیان قرون نخستین که
مسلمانان در خصوص آنان اظهار نظر نموده اند بنوبه خود، ترسایان نیز آنرا پذیرفته
و انفاذ کرده اند

بیت شماره ۴۶۴

حکم های هریکی نوع دیگر این خلاف آن ز پایان تا بر

بیت شماره ۴۶۵

در یکی راه ریاضت را وجوع رکن توبه کرده و شرط رجوع
در باره « توبه رجوع » به کتاب مطالعه در تصوف اسلامی، از صفحه ۳۰۰ بعد
و کشف المحجوب انگلیسی از صفحه ۲۹۴ بعد رجوع شود.

۱- توبه: چون کسی بظاهر قصد خدمت کند، باید بظاهر طهارت کند و چون
بباطن قصد قربت کند باید طهارت باطن کند. طهارت ظاهر به آب از آن باطن بتوبه
و رجوع کردن با نگاه حق تعالی، کنون من حکم توبه یا متعلقانش را بشرح بیارم
بقیه در صفحه بعد

نخستین گامی که سالک باید بپیماید ریاضت جوع است .

بیت شماره ۴۶۴

در یکی گفته ریاضت سود نیست اندرین ره مخلصی جز جود نیست

در اینجا جود را در مقابل ریاضت قرار داده است. این بیت، مشتمل بر عقاید صوفیانی است که بر اعمال خارج و ریاضت جوارح اهمیتی قائل نیستند و حیات باطن و سخاوت و بزرگواری روحانی و فداکاری را می ستایند، چنانکه در حدیث آمده است
*«السُّخَى حَبِيبُ اللَّهِ وَلَوْ كَانَ وَاسِقًا»

بقیه پاورقی از صفحه قبل

تا حقیقت آن ترا معلوم گردد انشاء الله .

باب التوبه و ماتیعلق بها : بدانکه اول مقام سالکان طریق حق ، توبه است چنانکه اول درجه طالبان خدمت طهارت . قال الله تعالی : یا ایها الذین امنوا، توبوا الی الله توبه نصوحاً و نیز گفت: توبوا الی الله جمیعاً .

ج-س

* والی محمد شارح معروف هندی این حدیث را نقل می کند:

بیت شماره ۲۶۷

در یکی گفته که جوع و جود تو شرک باشد از تو با معبود تو

بیت شماره ۴۶۸

جز تو کل جز که تسلیم تمام در غم و راحت همه مکرست و دام

در یکی چنین گفته است: که اگر ریاضت و سخاوت و جود و توبه و رجوع را از خویشتن بدانی و تصور کنی از غیر حق ناشی شده است. خویشتن را در عمل حق شریک قرار دادی.

برای تکمیل اطلاع، کتاب مطالعه در تصوف اسلامی از صفحه ۵۱ بپسندید
مطالعه فرمایند.

باری بهتر آنست که در هر کاری توکل و تسلیم پیش گیری، توکل اصل
کلتی و شیوه صوفیان قدیم است.

برای بینش بیشتر به کتاب تصوف اسلامی از صفحه ۴۱ به بعد و به کتاب
Vorlesungen از گلدزیهر، صفحه ۱۵۳ به بعد، و به کتاب کشف المحجوب انگلیسی
صفحه ۱۴۶ و به کتاب تلخیص، صفحه ۲۹۶ به بعد، مراجعه شود.

۱- از وی میآید که گفت: «التوکل استواء القلب عند الوجود والعدم». توکل
آن بود که وجود و عدم رزق بنزدیک دلت یکسان شود. بوجود رزق خرم نشوی
و به عدم آن اندوهگین نگردی. از آنچه تن، ملک مالک است و پرورش و هلاک
وی حق تعالی اولیتر، چنانکه خواهد میدارد. تو اندر میانه دخل میکنی، و ملک
بقیه پادری در صفحه بعد

بیت شماره ۴۶۹

در یکی گفته که واجب خدمتست ورنه اندیشه توکل تهمتست

خدمت : عبارتست از انجام اوامر و فرائض خداوند و اجتناب از منهیات .

شرح بیت ۳۱۵ همین دفتر رجوع شود.

نهایت درجه توکل «ترك الكسب و تعطيل الجوارح عن العمل» است به کتاب

تبلیس ابلیس* صفحه ۳۰۰، چهار سطر مانده به آخر، رجوع شود.

مانده پاورقی از صفحه قبل

بمالک سپار، و تصرف خود منقطع گردان، وی روایت کند. که بنزدیک چایند
اندر آدم، ویرا یافتم، اندرتب. گفتم: ای استاد بگوی تاحق تعالی ترا باشد
گفت: دوش می گفتم بستم ندا کردند که تن ملک ماست، خواهم درست داریم،
خواهم بیمار. تو کیستی که میان ما و ملک مداخل کنی. تصرف سلطان است
تابنده باشی، والله اعلم بالصواب، کشف المحجوب، نسخه فارسی، صفحه ۱۶۷.

ت-ب

۲- ابن الجوزی عبدالرحمن بن علی بغدادی تمیمی فقیه حنبلی ملقب به جمال الدین
و مکنی به ابوالفرج و ابوالفضائل، فقیهی است. عالی قدر و فاضل ارزشمند،
مفسر، واعظ، محدث، حافظ و بلکه در طب و تاریخ و تصوف و اکثر
فنون متداوله نیز متبحر و علامه و امام عصر خود بود، و شعر خوب می گفت.
مجلس وعظ او ازدحام عام بود

ت-ج

*- چاپ قاهره ۱۳۲۰ هـ - ق

زلی چمن نو کتل ، نقیض وظایف شری و تکالیف اجتماعی است و با عقیده
بیت فرد مسلمان مؤمن تطبیق نمی نماید.

بیت شماره ۴۷۰

در یکی گفته که امر و نهی هاست بهر کردن نیست شرح عجز ماست

بیت شماره ۴۷۱

تاکه عجز خود به بینیم اندر آن قدرت حق را بدانیم آن زمان
بیان امر به نفع بندت آمیز جبر است، چون بیروان آن معتقدند که بنده هیچگونه اختیاری
از خود ندارد و اعمال انسان باراده خدای تعالی انجام می گیرد. بنابراین اطاعت و عدم
اطاعت برده ناشی از خداست و امر و نهی هائیکه در دین وارد شده است برای انجام
دادن نیست بلکه برای ثبوت عجز و عدم توانائی انسان و قدرت مطلق خدای متعال است.

بیت شماره ۴۷۲

در یکی گفته که عجز خود مبین کفر نعمت گردنست آن عجز همین

بیت شماره ۴۷۳

قدرت خود بین که این قدرت از دست قدرت تو نعمت اودان که هست

در طی این مقال مولانا بیک روش میانه یا حنّ وسطی بین جبر و قدر یعنی
اراده آزاد اشاره کرده ، و در بسیاری از موارد مولوی در این موضوع، داد سخن داده
است، اینک بشیوه ایجاز نقل میشود.

دفتر اول بیت ۶۱۸^۱ ببعده
 ایضاً ۹۳۸^۲ به بعد و ۱۴۸۰^۳ به بعد،
 دفتر سوم ابیات ۲۹۰۹^۴ به بعد و ۳۲۸۶^۵ به بعد،
 دفتر چهارم ابیات ۱۳۹۳^۶ ببعده و ۲۹۱۴^۷ به بعد،
 دفتر پنجم ابیات ۶۲۵^۸ به بعد و ۶۴۹^۹ به بعد،
 و ایضاً ابیات ۲۹۱۲^{۱۰} تا ۳۲۵۰ و از ۴۱۰۳^{۱۱} به بعد،
 و دفتر ششم از ابیات ۲۰۰^{۱۲} و ۴۰۱^{۱۳} به بعد رجوع شود
 MUSLIM Creed از صفحه های ۵۱۶ و ۲۱۲ به بعد نیز مورد مطالعه قرار گیرد.

۱- زاری ما شد دلیل اضط-رار

خجالت ما شد دلیل اختیار

گر نبودی اختیار این شرم چیست

وین دریغ و خجالت و آرزم چیست

ج-س

۲- سعی شکر نعمتش قدرت بود

جبر تو انکار آن نعمت بود

شکر قدرت قدرت افزون کند

جبر نعمت از گفت بیرون کند

جبر تو خفتن بود در ره مخسپ

تا نه بینی آن در و در که مخسپ

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

هان، مخسپ ای جبری بی اعتبار
جز بزر آن درخت میوه دار
تا که شاخ افشان کند هر لحظه باد
بر سر خنق، بریزد نقل و زاد
چس

۳- کرد ما و کرد حق هر دو به دین

کرد ما را هست دان پیداست این
گر نباشد فعل خلق اندر میان
یس مگو کس را چرا کردی چنان
خلق حق افعال ما را موجد است
فعل ما آثار خلق ایند است
چس

۴- اینها گفتند کناری آفرید

وصفهاییکه نشان ز آن سر کشید
و آفرید او وصفهای عارضی
که کس مبعوض می گردد رضی
منگ را کوئی که زرشو بیهده است
میس را کوئی که زرشو راه هست
چس

مانده پاورقی از صفحه قبل

- ۵- گفت یزدان تو بده بایست او
 بر کشا در اختیار آن دست او
 اختیار آمد عبادت را نمک
 ورنه می کردد بنا خواه این فلک
 کردش او را نه اجر و نه عقاب
 که اختیار آمد هنر وقت حساب
 جمله عالم خود مسبح آمدند
 نیست آن تسبیح جبری مزدمند
 تیغ در دستش نه از عجزش بکن
 تا که غازی کردد او یا راهزن
 (ج-س)

- ۶- هین بخوان رب بما اغویتنی
 تا نکردی جبری و کثر کم تنی
 بر درخت جبر تا کی بر جهی
 اختیار خویش را یکسو نهی
 ج-س

- ۷- نیست تخصیص خدا کس را بکار
 مانع طوع و مراد و اختیار

بقیه پاورقی از صفحه قبل.

لیک چون رنجی دهد بدبخت را
او گریزند به کفران رخت را
ج-س

۸- ما بیاموزیم این سحرای فلان
از برای ابتلاء و امتحان
کامتحان را شرط باشد اختیار
اختیاری نبود بی اقتدار
میلها همچون سگان خفته اند
اندر ایشان خیر و شر بنهفته اند
ج-س

۹- اختیار آنرا نکو باشد که او
مالک خود باشد اندر اتقوا
چون نباشد حفظ و تقوی زینهار
دور کن آلت بینداز اختیار
جلوه گاه و اختیارم آن پرست
بر کنم پر را که در قصد سر است
نیست انگارد پر خود را صبور
تا پرش در نفکند در شر و شور
پس زیانش نیست پر گو بر ممکن
گر رسد تیری به پیش آرد مجن

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

ليک بر من پسر زيبا دشمنیست
 چونکه از جلوه گری صبریم نیست
 کر بدی صبر و حفاظم راه بر
 بر فزودی ز اختیارم کتر و قتر
 همچو طفلم یا چو مست اندرفتن
 نیست لایق تبع اندر دست من
 ج-س

۱۰- مرمغی را گفت مردی کای فلان

هین مسلمان شو بیاش از مؤمنان
 گفت اگر خواهد خدا مؤمن شوم
 در فزاید فضل هم موقن شوم
 گفت میخواهد خدا ایمان تو
 تا رهد از دست دوزخ جان تو
 ليک نفس نجس و آن شیطان زشت
 می کشندت سوی کفران و کنشت
 گفت ای منصف چو ایشان غالبند
 یار او باشم که باشد زورمند
 یار آن تانم بدن کو غالب است
 آن طرف اقم که غالب جاذب است
 چون خدایم خواست از من صدق زفت

خواست از چه سود چون پیشش نرفت
 بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

نفس و شیطان خواست خود را پیش برد
و آن عنایت قهر گشت و خرد و مرد
تو یکی قصر و سرائی ساختی
اندر و صد نقش خویش افراختی
خواستی مسجد بود آن جای خیر
دیگری آمد مر آنرا ساخت دیر
یا تو با فیدی یکی کرباس تا
خوش بسازی بهر پوشیدن قبا
تو قبا میخواستی خصم از نبرد
رغم تو کرباس را شلوار کرد
چاره کرباس چه بود جان من
جز زبون رأی آن غالب شدن
او زبون شد جرم این کرباس چیست
آنك او مغلوب غالب نیست کیست
چون کسی بیخواست ادب روی براند
خار بن در ملك و خانه او نشاند
جس

۱۱- گرچه نسیان لابد ناچار بود

در سبب ورزیدن او مختار بود

بقیه در صفحه بعد

بقیہ پاورقی از صفحہ قبل

کہ تهاون کرد در تعظیم ها
تا کہ نسیان زاد یا سهو و خطا
همچو مستی کو جنایت ها کند
گوید او معذور بودم من ز خود
گویدش لیکن سبب ای زشتکار
از تو بُد در رفتن آن اختیار
بی خودی نآمد بخود، تش خواندی
اختیارت خود نشد، تش راندی

۱۲۔ الغیاث ای تو غیاث المستغیث

زین دو شاخه اختیارات غیبیت
من ز دستان و ز فکر دل چنان
مات گشتم کہ بماندم از فغان
من کہ باشم چرخ با صدکار و بار
زین کمین فریاد کرد از اختیار
کای خداوند کریم و برد بار
ده امانم زین دو شاخه اختیار
جذب یکرهه صراط المستقیم
به ز دو راه تردد ای کریم

جس

بقیہ پاورقی در صفحہ بعد

هُوَ (هُوَ) عبارتست از وجود ازلی و حقیقی منفرد، باعتبار ذات خفی، و گاهی بمعنی وجود محض اطلاق کنند.

برای مزید اطلاع در این مورد به کتاب مطالعه در تصوف اسلامی، صفحه ۹۶، و کتاب Passion صفحه ۶۳۷ مراجعه شود.

مانده پاورقی از صفحه قبل

۱۲- پس بگفتند آن امیران کین فنیست

از عنایتهاش کار جهد نیست

قسمت حق است مه را روی نغز

داده بخت است گل را بوی نغز

ورنه آدم کی بگفتی با خدا

ربنا انا ظلمنا نفسنا

خود بگفتی کین قضا از بخت بود

چون قضا این بود حزم ما چه سود

همچو ابلیسی که گفت اغویتنی

تو شکستی جام و ما را میزنی

گفت سلطان بلك آنچ از نفس زاد

ربیع تقصیرست و دخل و اجتهاد

بل قضا حقست و جهد بنده حق

هین مباحث اعور چو ابلیس خلق

فاتح‌الابیات در دفتر ششم در شرح بیت شماره ۳۳۲۰ می‌گوید:
 درویشان نعره «یا هو» و «یا من هو» می‌زنند که چنین معنی میدهد (و یا من هو-
 الا هو). برای مزید اطلاع به کتاب گلدزیهر، موسوم به Richtungen صفحه ۲۶۱
 مراجعه شود.

بیت شماره ۴۷۴

در یکی گفته گزین دو بر گذر بت بود هر چه بگنجد در نظر
 هر موضوعی، خواه محسوس یا معقول که در نظر آید و خاطر بدان متوجه
 شود، بت است. خویشتن را از هر حیث عاجز دیدن و یا خود را توانا تصور کردن،
 از حق بخود مشغول بودن، گناه است و بمنزله شرك خفی میباشد.

بیت شماره ۴۷۵

در یکی گفته مکش این شمع را کین نظر چون شمع آمد جمع را
 بیت شماره ۴۷۶

از نظر چون بگذری و از خیال کشته باشی نیم شب شمع وصال

۱- آن طرف که دل اشارت می‌کند

چون زبان یا هو عبارت می‌کند

او مع الله است بی‌کو‌کو همی

کاش جولاهانه ما کو کفتمی

ج-س

عقل ما کو تا به بیند غرب و شرق

روحها را میزند صد گونه برق

نیروی جسمانی و نظری، انسان را توانائی می‌بخشد، تا بدریافت عنایت آفرینش برسد. بدون این دو، نیل به علم کامل الهی میسر نیست.

برای مزید اطلاع در این موضوع به کتاب مرصاد العباد^۱، صفحات ۵۸، ۶، سطر مانده به آخر و ۳، ۶۲ سطر مانده به آخر رجوع شود.

گرچه آنها بدین دنیا تعلق دارند و فی نفسه نمیتوانند صوفی را به هدف خود نزدیک گردانند، اما نور اندیشه که مانده چراغی فرا راه سالکانست، نباید خاموش گردد. زیرا که طبق مثل معروف (مجاز پل حقیقت است) و کسیکه در صدد عبور از پل است، باید دارای دیده جهان بین و صاحب نظر صائب باشد تا در طی این طریق نظر یار و مددکاری شود. برای ینش بیشتر به کتاب رساله القشیری^۲، صفحه ۹۸ مراجعه شود.

۱- شیخ نجم الدین رازی، متوفی ۶۵۴ هجری قمری مؤلف آن کتاب است.

ج-س

۲- لولا مفارقة الاحباب ما وجدت لها المنايا الى ارواحنا سبلا

ج-س

۲- نام انسان مشتق از انس بود که اول از حضرت یافته بود که گفته اند:

«سمی الانسان انساناً لانه انیس»

ج-س

۳- از استاد ابوعلی شنیدم رحمه الله، که گفت وارات ازوردها خیزد، هر که او را وردی نبود بظاهر، او را اندر ستر وارد نبود و هر وجد که صاحب او را در آن کسبی بود آن نه وجد بود و چنانکه بنده تکلف کند در معاملات ظاهر او را حلاوت طاعت واجب کند پس آنکه در احکام باطن تکلف کند مواجید واجب کند، حلاوت ثمره معاملات بود و مواجید نتیجه منازل بود.

ج-س

بیت شماره ۴۷۷

در یکی گفته بکش باکی مدار تا عوض بینی نظر را صد هزار
در یکی گفته چشم سر ، یعنی حس و عقل را به بند تا دیده سرت روشن شود.
و نظر معنوی و روحانی پیدا کنی و به مرتبه کشف و شهود نائل شوی.

بیت شماره ۴۷۸

که ز کشتن شمع جان افزون شود لیلی ات از صبر تو مجنون شود
لیلی ات الخ: یعنی با خاموش کردن شمع نظر ، معشوق و محبوبت، بر تو عاشق
و مجنون شود.
اگر شما مسیر امیال ناروا را رها کنید، بالطبع راه و روش میلهای پسندیده
را بدست خواهید آورد. و بعبارت آخری در این مرحله سالک که خود را عاشق
می دید خویشتن را معشوق حق یابد .

بیت شماره ۴۷۹

ترك دنیا هر ك کرد از زهد خویش بیش آمد پیش او دنیا و بیش
این بیت توضیح بیت قبلی است. ما مخدوم و ارباب آنیم که بامیل و اراده
خویش از آن صرف نظر نمائیم . این موضوع حدیث نبوی را بخاطر میآورد: «ای
دنیا خادم آن باش که بمن خدمت می کند و مخدوم کسی که بر تو خدمت مینماید»^۱.

۱- «یاد دنیا اخدمی من خدمتی و استخدمی من خدمك».

بیت شماره ۴۸۰

در یکی گفته که آنچت داد حق بر تو شیرین کرد در ایجاد حق

بیت ۴۸۱

بر تو آسان کرد و خویش آنرا بگیر خویشتن را در میفکن در زحیر

من با نظر عده زیادی از شارحان مثنوی همداستان نیستم که موضوع ابیات فوق را به مرتبه رخصت و سهولت دین که برای مؤمنان قرار داده است، بدانم. کلمه «آسان کرد» فارسی ترجمه صحیح کلمه عربی «یسّر» می باشد. چنانکه در قرآن مجید سوره ۹۲ زآیه ۷ الی ۱۰ چنین آمده: «فسنیسره» یعنی بزودی طریقه آسان برای وی یسّر می کنیم. اما آنکه بخل ورزید و بی نیازی بسته کلمه نیکو را تکذیب نماید زود باشد که طریقه سختی پیتش وی آریم. که با حدیث «واعملوا فکمل میسر لما خلق له» مغایر است. وظیفه و تکلیف هر فرد طبق حکم ازلی تعیین گردیده است. بنا بر این برای او آسان شده است که بین خیر و شر معلوم یکی را انتخاب نماید. و کسی نخواهد توانست بر خلاف آن مقدر قدمی بردارد.

لذا معنی بیت مزبور چنین باید باشد خداوند بتواستعداد و آمادگی بخشیده که خاص سرشت اصلی و طبیعی تست. اینرا تعقیب کن و اگر پیروی کنی بخطا نرفته ای. مقاومت و مبارزه بیهوده است و اگر بامیل و رضا از راهی روی که خدا

۱- «فسنیسره للیسری و اما من بخل و استغنی، و کذب بالحسنی، فسنیسره للیسری.»

در طبیعت تو بودیمه گذاشته در واقع خود را در مسیری قرار داده‌اید که هدف خلقت تو بوده است. در این حال شما او را همچنانکه شاید و باید بندگی مینمائید بدان عمل می‌کنید. خواه این اعمال مطابق یا مخالف احکام دین باشد.

بیت شماره ۴۸۲

در یکی گفته که بگذار آن خود کان قبول طبع تو رذست و بد

بیت شماره ۴۸۳

راه‌های مختلف آسان شدست هریکی را ملتی چون جان شدست

بیت شماره ۴۸۴

گرمیسر کردن حق ره بدی هر جهود و گبر ازو آگه بدی

در اینجا بعوض توحید وحدت وجود، باثنویت مذهبی روبرو هستیم، و این اصل که هر کسی از فطرت و طبیعت خویش پیروی کند، قابل قبول نیست. چون همه کافران و بدعت، گذاران، همان راه را طی کرده‌اند که درسرتشان بوده است و از اراده‌شان ناشی شده، و هر کسی عقیده خود را پیروی نموده است. بالنتیجه معتقدان نشان آنانرا بسوی علم خداپرستی راه‌نمایی نکرده است. و تنها اگر روندگانند که باریاضت دل و تزکیه نفس بدان دسترسی پیدا کرده‌اند.

این يك نکته قابل بحث است که موضوع مطروحه در طی ابیات ۴۸۳ و ۴۸۴ و همچنین ابیات ۴۸۶ و ۴۸۹ عقیده خاص سراینده ابیات است، و یا اصل این قضیه نیز صادق است.

بیت شماره ۴۸۵

در یکی گفته میسر آن بود که حیوة دل غذای جان بود

شوق دیگر شرح بیت چنین است : میسر چیزی است که موافق مصلحت و موجب لذت روحانی جاوید و مخصوص کسانی است که مقدر شده است تا خدا را دوست بدارند و به بهشت وصال عارفان وارد شوند.

میسر از کلمه تمیسیر مشتق است چنانکه اشاره شد . به قرآن مجید سوره ۹۲ آیه ۷ مراجعه شود. همچنین میسر بر ذوق باطن دلالت می کند که فقط نصیب مردان راه حق است. و برخلاف لذا ید جسمانی که مورد توجه آنان نیست.

بیت شماره ۴۸۶

هر چه ذوق طبع باشد چون گذشت بر نه آرد همچو شوره ریع و کشت

بیت شماره ۴۸۷

جز پشیمانی نباشد ریع او جز خسارت بیش نارد ریع او

دو نسخه از قدیم ترین نسخ خطی مثنوی و همچنین کتاب فاتح الایات (بیش نارد) ضبط کرده اند.

بیت شماره ۴۸۸

آن میسر نبود اندر عاقبت نام او باشد معسر عاقبت

برای فهم معنی معسر «میسر». به آیه دهم سوره ۹۲ قرآن مجید رجوع شود.

بیت شماره ۴۸۹

تو معسر از میسر بازدان عاقبت بنگر جمال این و آن

بیت شماره ۴۹۰

در یکی گفته که استادی طلب عاقبت بینی ، نیایی در حسب

این نظر مبتنی بر ضروری بودن پیر ، و استاد است . که تکامل تعلیمات تصوف بدان متکی است. زیرا که هر کس ، توانائی تشخیص مصلحت از مفسده امور را ندارد، از این رو به داشتن پیر دلیل، و به پوشیدن خرقه از دست مرشد تأکید بسیار شده است . تاجائی که گفته اند:

«من لا استاذ له ، فاستاده الشیطان»

برای مزید اطلاع در این مورد کتابهای زیر مورد مطالعه قرار گیرد:
کتاب HARTMAN ص ۹۹- مرصاد العباد ص ۱۱۵ و ۱۲۶. دفتر اول
مثنوی بیت ۲۹۴۳ و ۲۹۵۹ به بعد و دفتر پنجم بیت ۱۰۵۳ به بعد و غیره .
عاقبت بینی: فرجام نگری و دوراندیشی عارفانه را گویند . و از تمثیلات زیبا و پسندیده مولوی است، چنانکه معروف است، آنچه در آینه جوان بیند، پیر در خشت خام آن بیند.

شاهد مثال در دفتر دوم بیت ۱۶۷ و دفتر پنجم بیت ۳۲۷۵ و دفتر ششم بیت ۲۰۴۶ آمده است .

پیر بر همه چیز آگاه است: شاهد مثال در دفتر اول بیت ۳۵۰۰ به بعد و دفتر دوم از بیت ۱۶۷ به بعد و دفتر سوم از بیت ۳۳۷۱ به بعد و دفتر پنجم از بیت ۳۲۷۵ آمده است.

۱- فصل نهم ، در بیان احتیاج بشیخ در تربیت انسان و سلوك راه :

بقیه در صفحه بعد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

وقال النبی (ص): الشیخ فی قومه کالنبی فی امتّه.

بدانکه در سلوک راه دین و وصول بعالم یقین ، از شیخ کامل ، راهبر ، ره - شناس ، صاحب ولایت ، صاحب تصرف ، گریز نباشد ، که باید بتصرف عقل حرکات او مضبوط باشد تا حرکتی خلاف رضای شیخ و فرمان او و روش او از در وجود نیاید ، که جمله رنج روزگار در سر کوب خاطر شیخ و رد ولایت او فراهم شود.

جس

۲- پیر را بگزین که بی پیر این سفر

هست بس پر آفت و خوف و خطر

آن رهی که بارها تو رفته ای

بی قلاوز ، اندر آن آشفته ای

پس رهی را که ندیدستی توهیج

هین مرد تنها ز رهبر سر مپیچ

گر نباشد سایه او بر تو کول

پس ترا سر کشته دارد بانگ غول

غولت از ره افکند اندر گزند

از تو راهی تر در این ره بس بدند

جس

۳- گفت پیغمبر علی را کای علی

شیر حقی پهلوانی پردلی

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

لیک بر شیرى مکن هم اعتماد
 اندر آ در سایه نخل امید
 اندر آ در سایه آن عاقلی
 کش نداند برد از ره ناقلی
 ظل او اندر زمین چون کوه قاف
 روح او سیمرغ بس عالی طواف
 یا علی از جمله طاعات راه
 برگزین تو سایه بنده الاء
 هر کسی در طاعتی بگریختند
 خویشتم را مخلصی انگیختند
 تو برو در سایه عاقل گریز
 تا رهی ، ز آن دشمن پنهان ستیز
 از همه طاعات اینست بهترست
 سبق یابی بر هر آن سابق که هست
 چون گرفتت پیر هین تسلیم شو
 همچو موسی زیر حکم خضر رو
 صبر کن بر کار خضری بی نفاق
 تا نکوید خضر رو ، هذا فراق

بقیه در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

گرچه کشتی بشکند تو دم مزن
 گرچه طفلی را کشد تو هو مکن
 دست او را حق چو دست خویش خواند
 تا یدالله فوق ایدیهیم برانند
 دست حق میراندش زنده اش کند
 زنده چه بود جان پاینده اش کند
 هر که تنها نادرا این ره برید
 هم بیماریء دل پیران رسید
 دست پیر از غایبان کوتاه نیست
 دست او جز قبضه الله نیست
 غایبان را چون چنین خلعت دهند
 حاضران از غایبان لاشک بهند
 غایبان را چون نواله می دهد
 پیش حاضر تا چه نعمتها نهد
 گر کسی کو پیششان بندد کمر
 تا کسی کو هست بیرون سوی در
 چون گزیدی پیر ، نازک دل مباش
 سست درزیده چو آب و گل مباش
 گر بهر زخمی تو پر کینه شوی
 پس کجا بی صیقل آینه شوی
 بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

۴- این عمل‌ورین کسب در راه سداد
 کی توان کرد ای پدر بی‌اوستاد
 دون‌ترین کسبی که در عالم رود
 هیچ بی‌ارشاد استادی بود
 اولش علم است آن گاهی عمل
 تا دهد بر بعد مهلت یا اجل
 در دباغی کز خلق پوشید مرد
 خواجه‌گی خواجه را آن کم نکرد
 وقت دم آهنگر از پوشید دل
 احتشام او نشد کم ، پیش خلق
 پس لباس کبر بیرون کن ز تن
 ملبس ذل پوش در آموختن
 علم آموزی طریقتش قوی است
 حرفت آموزی طریقتش فعلی است
 فقر خواهی آن بصحبت قایمست
 نه زبانت کار می‌آید نه دست

ج-س

۵- با تو دیوارست با ایشان درست
 با توسنگ و با عزیزان کوه‌رست
 آنچ ، تو در آینه بینی عیان
 پیر اندر خشت بیند پیش از آن

مانده پاورقی از صفحه قبل

پیر ایشان اند کین عالم نبود

جان ایشان بود در دریای جود

ج-س

۶- آنچ بیند آن جوان در آینه

پیر اندر خشت می بیند همه

پیر عشق توست نه ریش سپید

دستگیر صد هزاران نا امید

ج-س

۷- از پس صد سال آنچ آید ازو

پیر می بیند معین مو به مو

اندر آینه بیند مرد عام

که نبیند پیر اندر خشت خام

ج-س

۸- گفت پیغمبر صباحی زید را

کیف اصبحت ای صباحی با صفا

گفت عبداً مؤمناً باز اوش گفت

کو نشان از باغ ایمان کرشگفت

گفت تشنه بوده ام من روزها

شب نخفتستم ز عشق و سوزها

تا ز روز و شب گذر کردم چنان

که ز اسپر بگذرد نوك سنان

ج-س

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بقیة پاورقی از صفحه قبل

۹- آنچ تو در آینه بینی عیان

پیر اندر خشت بیند پیش از آن

پیر ایشانند کین عالم نبود

جان ایشان بود در دریای جود

ج-س

۱۰- من درون خشت دیدم این قضا

که در آینه عیان شد مر ترا

عافل اول بیند آخر را بدل

اندر آخر بیند از دانش مقل

ج-س

۱۱- آنچ بیند آن جوان در آینه

پیر اندر خشت می بیند همه

ج-س

بیت شماره ۳۹۱۵

عاقبت دیدند هرگون ملتی لاجرم گشتند اسیر زلّتی

انسان وقتی باشتباه می افتد، که خیال کند، عقیده مذهبی وی بهترین و درست ترین عقیده هاست.

بیت شماره ۳۹۴

عاقبت دیدن نباشد دست باف ورنه کی بودی ز دین ها اختلاف

دستباف: این ترکیب در فرهنگها دیده نشد. در دفتر دوم در بیت ۹۱۵ معنی عادی (دستباف) ضبط است. بقیاس خون ریز، که در دفتر سوم بیت شماره ۱۲۰^۲ و دفتر دوم بیت شماره ۲۶۵۱^۳ و دفتر ششم بیت شماره ۴۰۱۶^۴ بهمان معنی آمده است. در بیت فوق و در دفتر ششم در بیت ۴۰۱۶ معنی آماده و سهل الوصول از آن استنباط میگردد.

همچنین در غزل شماره ۲۲۳ دیوان شمس تبریز، این مصرع قابل توجه است:

۱- جان داود از شعاعش گرم شد

آهن اندر دست بافتن نرم شد

ج-س

۲- حرص دنیا رفت و چشمش نیز شد

چشم او روشن گه خون ریز شد

ج-س

۳- خود اگر کفر است و گرایمان او

دست باف حضرتست و آن او

ج-س

«سلطنت و قدر من نیست چون دستباف» بمعنی «آسان بدست آمده» است. در اسرارنامه عطار، صفحه ۶۸، سه سطر مانده به آخر چنین آمده «دست باف عنکبوت» عاقبت اندیشی حقیقی بکمک علم و عقل و منطق امکان پذیر نیست. و تنها علم الهی است، که از راه الهام، انبیاء و اولیاء آنرا ادراک مینمایند، اگر این علم مطلق، همه را میسر می شد. که خدا را چنانکه هست و باید و شاید بشناسند، آن وقت همه مذهب ها یکی میگردید. برای بینش بیشتر بدفتر سوم بیت شماره ۲۱۲۴^۱ به بعد، و دفتر ششم بیت شماره ۳۶۶۷^۲ به بعد و ۳۷۵۵^۳ به بعد و همچنین به کتاب مطالعه در

۱- ز آنک خودم مدوح جز یک پیش نیست

کیشها زین روی جز یک کیش نیست

دانک هر مدحی بنور حق رود

بر صور و اشخاص عاریت بود

مدحها جز مستحق را کی کنند

لیک بر پنداشت کمره میشوند

ج-س

۲- صد کتاب ادهست جز یک باب است

صد جهت را قصد جز مهراب نیست

این طرق را مخلص یک خانه نیست

این هزاران سنبل از یک دانه است

گونه گونه خوردنیها صد هزار

جمله یک چیز است اندر اعتبار

تصوف اسلامی، ناصحه ۱۳۰ و ۱۵۷ به بعد مراجعه شود.

بیت شماره ۴۹۳

در یکی گفته که استا هم توئی زانکه استا را شناسا هم توئی
اگر شما بتوانید راه راست را تشخیص دهید، در اینصورت مرد کاملی هستید.
پس نیازی به استاد و راهنما ندارید. و ضمیر روشن و استعداد فوق العاده ای که خدا
بشما داده است، برای هدایتان کافی است، حق، بر تو هادی است، سر خود گیر و بزبون

مانده پاورقی از صفحه قبل

از یکی چون سیر گشتی تو تمام
سرد شد اندر دلت پنجه طعم
جس
۳- پس حقیقت حق بود معبود کمال
گـز پی ذوقست سیران سُبُل
لیک بعضی رو سوی دم کرده اند
گرچه سر اصلست سر کم کرده اند
لیک آن سریش این خالآن کم
میده داسری از راه دم
آن ز سر می یابد آن داد این ز دم
قوم دیگر پیا و سر کردند کم
چونکه کم شد جمله جمله یافتند
از کم آمد، سوی کل بشتافتند

دیگران مباش، عقل و معرفت آدمی برای تشخیص خیر از شر و صلاح از فساد کافی است .

بیت شماره ۴۹۴

مردباش و سخره مردان مشو رو سرخودگیر و سرگردان مشو

شرح بیت شماره ۳۲۰ همین دفتر رجوع شود.

بیت شماره ۴۹۵

در یکی گفته که این جمله یکیست هر که او دو بیند احوال مرد کیست

بیت شماره ۴۹۶

در یکی گفته که صدیک چون بود این کس اندیشد مگر مجنون بود

بیت شماره ۴۹۷

هر یکی قولیست ضد همدگر چون یکی باشد یکی زهر و شکر

بیت شماره ۴۹۸

تا ز زهر و از شکر در ننگذری کی ز وحدت و ز یکی بوئی بری

زهر و شکر : دلالت بر محیط اضداد عالم اعراض است، که در آن خداوند با مظاهر جلال و جمال متجلی است .

بیت شماره ۴۹۹

این نمط وین نوع ده دفتر و دو بر نوشت آن دین عیسی را عدو

فقط فاتح الابیات مصرع اول را چنین ضبط کرده است:

« این نمط وین نوع ده طومار و دو بر نوشت آن دین عیسی را عدو »

بیان آنک این اختلاف در صورت و شستنی در حقیقت راه

بیت شماره ۵۰۰

او زیك رنگی عیسی بو نداشت و زمزاج خم عیسی خو نداشت
بکر رنگی عیسی: اشاره بو وحدت و صفا و یك رنگی حضرت عیسی روح اله است .
که با کلمه امر (کن) آفریده شده است. کتاب شرح فصوص الحکم کاشانی^۱، صفحه
۱۷۲، سطر ششم چنین نگاشته است:

۱- محیی الدین عربی: محمد بن علی بن محمد عربی بن احمد بن عبداله مالکی
اندلسی اشبیلی الاصل مکی المنشأ دمشقی الموطن، ملقب به شیخ اکبر. از ارکان
سلسله عرفا و اکابر مشایخ صوفیه و جامع علوم ظاهر و باطن و در علم حروف
متبحر بوده است.

در طریقت مرید شیخ ابوالحسن علی بن جامع، از خلفای شه عبدالقادر گیلانی
بوده است مصنفات او بقرار زیر است:

۱- اصطلاحات الصوفیه که در فتوحات مکیّه مستعمل است.

بقیه در صفحه بعد

« خداوند جسم او را از آلودگیهای مادی و طبیعی تطهیر کرد . بدلیل آنکه روحی است متشکّل در بدن غیرمادی یا (بدن مثال روحانی) . و دلیل بقای او در مدّت بیش از هزار سال (از زمان میلاد تا زمان تألیف کتاب که سال ۷۸۱ هجری قمری باشد) همانست. از اینرو حضرت عیسی در نظر مسلمانان نمونه قدرت معنوی ، و جدائی و انفصال از دنیا است. در این اشعار او مانده مرد کاملی است که روح وی صفا یافته . مجذوب و مستغرق در حق مطلق گردیده است .

بیت ۵۰۱

جامه صد رنگ از آن خیم صفا ساده و یک رنگ گشتی چون ضیا

در میان معجزاتی که مسلمانان به حضرت عیسی نسبت میدهند، داستانی است، که در قصص الانبیاء تعالی صفحه ۲۱ و ۲۴۴ به بعد آمده است:

« هنگامیکه مادر عیسی ویرا ، از مکتب درآورد . بعنوان شاگردی پیش رنگریزی برد . بعد از مدتی استادش باو گفت ، حالا شما در این کار ماهر شدید . من عازم سفری هستم . اینجا مقداری جامه است ، که روی هر کدام علامتی گذاشته ام تا برنگ مخصوصی باید درآید. شما این کار را بنحو نیکوئی، تا هنگام مراجعتم انجام دهید . همینکه استاد عازم سفر شد. عیسی همه را در يك

بقیه پاورقی از صفحه قبل

- ۲- التّجلیات الالهیه یا تجلیات غرائس المصوّص فی منصّات حکم الفصوص.
- ۳- تخقه السفره الی حضرة البرره ۴- فصوص الحکم . ۵- الفتوحات الکیمیه فی- معرفه الاسرار المالکیمه و الملکیمه، که آخرین و بزرگترین تألیفات اوست.
- وفات وی در سال ۶۳۸ هـ . ق اتفاق افتاد.

ج-س

خم نهاده ، و گفت باذن پروردگار رنگی پذیر که، من می خواهم . (کونی باذن الله علی ما اريد منك) پس از ده روز استادش از سفر باز آمد . بادیدن جامه ها در يك خم، و يك رنگ دلننگ شد. گفت لباس ها را ضایع کردی . عیسی گفت لباس ها را چگونه و بر چه رنگ خواهی؟ تا آنطور که تو خواهی، از خم بیرون آورم چنان کرد که یکی سبز و یکی زرد و یکی سرخ آنطور که مراد استاد بود، بیرون آورد. استاد و حاضران در این کار در شگفت شدند . و ایمان آوردند آنها حواریون بودند.

این داستان را Rosen - در ترجمه مثنوی خود در صفحه ۶۵ (یادداشت شماره ۲۰۰) طور دیگر تعبیر می کند، که با شرح بیت تناسب بیشتری دارد:

«زمانی که مسیح جامه های رنگارنگ را در خنب خود فرو برد، آنها را بر نگ شفاف و با صفا یعنی سفید مبدل نمود بدان معنی که مردم را بوحث و یگانگی و محبت خواند». به کتاب حدیقه سنائی ، طبع و ترجمه Stephenson صفحه ۲۰ ، سطر ۶ به بعد رجوع شود.

خم صفا: صفای باطن و قلب بی آرایش مرد کامل است که، مردم را از اختلاف و دو بینی دور می سازد و بوحث و محبت می خواند. این موضوع در دفتر ششم مثنوی از بیت ۱۸۵۵ 'به بعد' به تفصیل مورد بحث واقع خواهد شد. چنانکه بدان ابیات دقت شود، موضوع صریح تر گردیده، و فهم مطلب آسان خواهد شد .

چون ضیاء : فاتح الایات که از بهترین نسخ مثنوی است چون ضیاء را بشکل چون صبا ضبط کرده است روح المثنوی نیز این ترکیب را چون صبا آورده است.^۲

۱- تا خم یکرنگی عیسی ما

بشکند نرخ خم صد رنگ را

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

کآن جهان همچون نمکسار آمد است
 هر چه آنجا رفت بی تلوین شدست
 خاک را بین خلاق رنگارنگ را
 می کند یک رنگ اندر کورها
 این نمکسار جسم ظاهرست
 خود نمکسار معانی دیگرست
 آن نمکسار معانی معنویست
 از ازل آن تا ابد اندر نویست
 این نوی را کهنگی ضدش بود
 آن نوی بی ضد و بی تد و عدد
 آنچه آنکه از صقل نور مصطفی
 صدهزاران نوع ظلمت شد ضیا
 از جهود و مشرک و ترسا و مغ
 جلگی یکرنگ شد ز آن الپ الغ
 صدهزاران سایه کوتاه و دراز
 شد یکی در نور آن خورشید راز
 نه درازی ماند نه کوتاه نه پهن
 گونه گونه سایه در خورشید رهن

مانده پاورقی از صحنه قبل

لیک یکرنگی که اندر محشر است
 بر بدو بر نیگ کشف و ظاهر است
 که معانی آن جهان صورت شود
 نقشه‌امان در خور خصلت شود
 گردد انکه فکر نقش نام‌ها
 این بپا نه روی کار جام‌ها
 این زمان سر‌ها مثال کاو پیس
 دوك نطق‌اند ملل صد رنگ ریس
 نوبت صد رنگی است و صد دلی
 عالم يك رنگ کی گردد جلی

ج-س

۲- روح المثنوی، جلد دوم، صفحه ۲۵۲، سطر ۵ چنین توجیه می‌کند.
 همچنانکه در اثر وزش باد صبا در دامن طبیعت درختان و کلاه و گیاهان رنگارنگ
 پدیدار میشوند، یعنی وحدت، مظهر کثرت می‌گردد، کثرت نیز آخر الامر مبطل
 بوحدت میشود.

و منظور از خم، قلب انسان است. که اگر زیر گیهایش زده شود، مظهر
 تجلیات حق گردد. مقصود از جامه‌ها، اعضاء و قواست که هر يك برنگی و شکلی
 انسان را بعالم مربوط می‌کند. در صورتیکه مبدء و منشأش واحد است.

ج-س

بیت شماره ۵۰۲.

نیست یک رنگی کز و خیزد ملال بل مثال ماهی و آب زلال

بیت شماره ۵۰۳

گرچه در خشکی هزاران رنگهاست ماهیان را با بیبوست جنگهاست
در دنیای مادی عدم تنوع و یک نواخت بودن، ملال انگیز است. و آدمی را
بستوه می آورد. اما صوفیان بسان ماهیان در دریای بیکران ساحت قدس الوهیت
شاد کام و در حرکتند.

چنانکه در بیت ۱۷۲ همین دفتر باین موضوع اشاره شده است معنویت و
روحانیت، حیات آنهاست.

بنابراین عالم مادی یا صورت، با کلیه مظاهر کثرت و تناقض و انواع
تنفر و تعدد را دربردارد چنانکه AUGUSTINE گفته است.

در نسخه C بیت ۵۰۲ را چنین ضبط کرده است:

نیست یک رنگی کز و خیزد ملال

بر مثال ماهی و آب زلال

بجای بل - بر - بکار برده است.

بیت شماره ۵۰۴

کیست ماهی چیست دریا در مثل تا بدان مانند ملک عز و جل
 بیت فوق تمثیلی است مشعر بر اقتضای مشاهده حقیق به نعمت جلال، یعنی هستی
 آفریدگان، نموداری از وجود واحد یا وحدت وجود است. بعبارت دیگر برای
 تفهیم بیشتر باید گفت وجود واحد مانده اقیانوس بی کران است که موجودات
 بشکل امواج از آن برمی خیزند و خود نمائی می کنند و ناگاه در آن فرو می روند
 و ناپدید می شوند.

تمثیل وجود مطلق (حق تعالی) به آب، و عاشق و طالب ب ماهی، مورد توجه
 مولانا بوده است.

قرنها قبل از مولوی نیز، این تمثیل در دیوان بابا کوهی، آمده است:
 « تو محیطی و هر چه موجودند

غرقه در بحر موج بی پایان »

بیت شماره ۵۰۵

صدهزاران بحر و ماهی در وجود سجده آرد پیش آن اکرام وجود

بیت شماره ۵۰۶

چند باران عطا باران شده تا بد آن، آن بحر در افشان شده

شرح بیت شماره ۲۱ همین دفتر رجوع شود.

بیت شماره ۵۰۷

چند خورشید کرم افروخته تا که ابرو بحر، جود آموخته

بیت شماره ۵۰۸

پرتودانش زده برخاك و طين تا شده دانه پذیرنده زمین

بیت شماره ۵۰۹

خاك امین و هرچ دروی کاشتی بی خیانت جنس آن برداشتی

بیت شماره ۵۱۰

این امانت ز آن امانت یافتست کآفتاب عدل بر وی تافتست

بیت شماره ۵۱۱

تا نشان حق نیآرد نو بهار خاك ، سرها را نکرده آشکار

بیت شماره ۵۱۲

آن جوادى که جمادى را بداد این خبرها وین امانت وین سداد

بیت ۵۱۳

مرجمادى را کند فضلش خبیر عاقلان را کرده قهر او ضریر

برای بینش بیشتر بقرآن کریم سوره ۹۹ آیات ۴ و ۵^۲ مراجعه فرمایند .
نص صریح قرآن دلالت دارد، براینکه، هفت آسمان و زمین و هرچه در آنهاست همه
به ستایش و تسبیح خدا مشغولند .

۱- یومئذ تحدث أخبارها

ج-س

۲- یا آن ربّ اك اوحی لها

ج-س

شاهد مثال در سوره ۱۷ آیه^۱ ۴۶ و سوره ۴۱ آیه^۲ دهم و غیره آمده است.
 همچنین به کتاب الطواسین، از صفحه ۱۲۷^۳ به بعد رجوع نمایند.
 ملاصدرا در کتاب اسفار^۴ در باب مطاعن الصوفیه چنین گوید:
 «فهم حمد و ستایش خداوند بدون داشتن علم و دانش غیر قابل تصور است؛ زیرا که کلام
 باری تعالی، مشعر بر این است: «چون اراده کنیم، گوئیم باش همان دم- نیست،
 هست میشود، معدوم، موجود میگردد». به قرآن مجید سوره ۱۶ آیه^۵ ۴۲ رجوع شود.
 پس آیندو، دلیل واضحی است که کلیه موجودات و اجزای عالم خیر و بصیر
 سخن گوی و سخن دانند، آنها پروردگار خود را درک می کنند و آفریدگار خود را
 می شناسند و سخنان او را می شنوند و باندازه استعداد و درک، فرمان و اوامر او را
 انجام می دهند.

۱- تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ.. الخ

ج-س

۲- «تُسَبِّحُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ.

ج-س

(انگاه بخلقت آسمانها توجه کامل فرموده که آسمانها دودی بود. او فرمود
 که ای آسمان و زمین همه بسوی خدا بشوق و رغبت یا بجبر و کراهت بشتابید آنها
 عرضه داشتند با کمال شوق و میل بسوی تومی شتاییم).

۳- طواسین: کتابی است بعربی تألیف حسین بن منصور حلاج بیضادی و
 بقیه پاورقی در صفحه بعد

اصولی که تمام موجودات نصیبی از وجود کلی دارند در کتاب :
 «NYBERG, Kleinere schriften»
 مورد بحث و فحس قرار گرفته است.

مانده پاورقی از صفحه قبل

شامل شطحیات او، توسط ماسینیون فرانسوی طبع گردیده است.

ج-س

۳- ملا صدرا : محمد بن ابراهیم بن یحیی اهل شیراز ملقب بصدراالدین و صدر المتألهین، از اکابر فلاسفه و حکمای نامی اسلامی اواسط قرن یازدهم هجری، که کلیه فنون تصوف و کلام و فلسفه را جامع و در تفسیر و حدیث نیز متبحر و بازرع و صاحب ید بیضا بود. حکیمی است فاضل و متأله، کامل، عابدزاهد مخفقی. اساس حکمت اشراق را که بر مذاق افلاطون و اتباع وی بود، استوار داشته و ابواب فضائح بسیاری بر روی مشائین و رواقیین حکماء گشوده، قبایح ایشان را بابر این متقنه، مشهود عامه ساخته است. او شاگرد شیخ بهائی و میرداماد و میر فندرسکی بود. ملا محسن فیض و ملا عبدالرزاق لاهیجی در خدمت وی تلمذ نموده اند. دارای پنجاه مجلد تالیف است و کتاب الاسفار الاربعه او الحکمة المتعالیه اشهر تالیفات اوست. وفات وی در سنه ۱۰۵۰ در بصره اتفاق افتاد و در همانجا مدفون گردید.

لَا تَمَّا قَوْلًا لِّشَيْءٍ اِذَا ارْتَدَّاهُ اَنْ نَّقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * یعنی به امر نافر خود هر چه اراده کنیم و گوئیم موجود باش همان لحظه موجود خواهد شد.

ج-س

و نیز اینکه جمادات و نباتات و حیوانات و کلیه اجزاء عالم، مطابق نظام طبیعت سر بر خط فرمان دارند، در کتاب فصوص الحکم ابن عربی در ضمن تعلیقه ۸۲ درج گردیده است.

جمادات دارای فصل بخصوصند، سپس نباتات و حیوانات به ترتیب شکل‌های مختلف موجودات هستند و همگان خالق خود را از طریق الهام عرفانی یا کشف، می‌شناسند، ولی انسان که دارای عقل کمال است و پابند افکار و عقاید مذهبی است، با وجود ادراک و عقل، راه خلاف پوید و با فکر و فراست و حکمت و معرفت از قضا او، نجات نیابد. شاهد مثال در دفتر اول مثنوی بیت شماره ۲۱۱۸^۱ و دفتر دوم بیت ۲۳۷۰^۲ و دفتر سوم بیت ۱۰۲۰^۳ به بعد و دفتر چهارم بیت ۲۸۱۹^۴ به بعد آمده است. این نظریه که مخالف با افکار عمومی است، ممکن است از اصول عقاید فلسفی ابن عربی استنتاج گشته باشد، که هشر است:

«اگر جوهر حیات موجودات خداست و اگر صفات او با ذاتش یکسان است، پس چنین نتیجه گرفته میشود، هر کجا وجودی باشد، آنجا حیات است.»

حق نمودار وحدت وجود است، که در تمام اجزاء کائنات ساری و جاری است و نشانه‌های آن همه جانمایان است. انسان چون دارای عقل و نفس و اراده است، پیوسته نافرمانی کند و اما جمادات مطلقا و نباتات نیز تا حدی سر بر خط فرمان دارند و از حکم آفرینش منحرف نمیشوند و خدا را تسبیح می‌گویند. بنابراین آنان در مرتبه بالاتر از انسان قرار دارند. در این میان فقط مقام و مرتبه مردان کامل است که والا تر از کمال کائنات است.

۱- گفت آن خواهم که دایم شد بقاش بشنو ای غافل کم از چوبی مباش

نقشه باورق، در صفحه ۱۱

مانده پاورقی از صفحه قبل

آن ستون را دفن کرد اندر زمین
تا چو مردم حشر گردد یوم دین
تا بدانی هر که را یزدان بخواند
از همه کار جهان بی کار ماند
ج-س

۲- خاك و آب و باد و نار با شرر
بی خبر با ما و با حق با خبر
ما بعکس آن ز غیر حق خبیر
بی خبر از حق و ز چندین نذیر
ج-س

۳- چون شما سوی جمادی میروید
محرم جان جمادان چون شوید
از جمادی عالم جانها روید
غُلغل اجزای عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت
وسوسه تأویلها نربایدت
ج-س

۴- تا بدانی پیش حق تمیز است
در میان هوشیار راه و مست

عاقلان را کرده قهر او ضریر : بشرح بیت ۱۱۵ و ۲۱۲۴ دفتر اول
رجوع شود.

بیت شماره ۵۱۴

جان و دل را طاقت آن جوش نیست با که گویم در جهان يك گوش نیست
آن جوش : به شرح بیت دهم همین دفتر رجوع شود .

مانده پاورقی از صفحه قبل

نیل تمیز از خدا آموختست
که گشاد اینرا و آن را سخت بست
لطف او عاقل کند مرئیل را
قهر او ابله کند قایل را
در جمادات از کرم عقل آفرید
عقل از عاقل بقهر خود برید
در جماد از لطف عقلی شد پدید
وز نکال از عاقلان دانش رمید
عقل چون باران بامر آنجا بریخت
عقل این سوخشم حق دید و کریخت
جس

بیت شماره ۵۱۵

هر کجا گوشه بد از وی چشم گشت هر کجا سنگی بد از وی یشم گشت

بیت شماره ۵۱۶

کیمیا سازست چه بود کیمیا معجزه بخش است چه بود سیمیا

بیت نخست حاکی از تغییر ماهیت شکفت آوری است که بعنایت حق صورت می پذیرد، یعنی مرتبه سالک ازسمع و ادراک علوم رسمی (حق الیقین) بمقام عین الیقین برسد. شاهد مثال در دفتر ششم بیت ۱۹۲۰^۱ به بعد آمده است، بدین معنی که قدرت خداوند دل همچون سنگ مردم نادان را مرتبه جوهریت و روحانیت بخشد. معجزه بخش است: یعنی عمل خارق العاده ای که بانبیاء اختصاص دارد. سیمیا: مشابه سحر است. برای مزید اطلاع به کتاب دائرة المعارف اسلامی و بشرح بیت ۲۷۷^۲ همین دفتر رجوع شود.

۱- از حجب چون حس سمعش در گذشت

شد سرافراز و ز گردون بر گذشت

که بود کآن حس چشمش ز اعتبار

ز آن حجاب غیب هم یابد گذار

چون گذاره شد حواسش از حجاب

پس پیایی گرددش دید و خطاب

جس

۲- سیمیا: لفظی است مأخوذ از عبری، مرکب از شم یعنی اسم و «یه»

یعنی الله. و اصطلاحاً اطلاق میشود، بر علمی که انسان بسبب آن متمسک میشود

بقیه در صفحه بعد

۰ کیمیا ساز: 'یعنی سازنده اکسیر'. برای درك این استعاره، بدقت پنجم مننوی معنوی از بیت ۷۸۰^۲ به بعد و بکتاب منتخب دیوان شمس تبریز، غزل شماره ۴^۳، بیت هفتم رجوع شود.

مانده پاورقی از صفحه قبل

بر اظهار آنچه مخالف عادت است، یا منع آنچه موافق عادت است. بعضی گفته اند که عبارتست از ایجاد صور خیالی که در حس وجود ندارد. علم اسرار حروف را نیز از شعب سیمیا دانسته اند، و آن علمی است که فایده اش تصرف نفوس ربانی است، در عالم طبیعت، بمدد اسماء حسنی، و کلمات الهی ناشی از حرف که محیط باسرار آفرینش است. برای مزید اطلاع به کتاب نفائس الفنون، جلد دوم، از صفحه ۱۱۰ الی ۱۱۵ رجوع شود.

ج-س

۱- کیمیا: کلمه یونانی است، به معنی مکر و حیل، و اصطلاحاً بر علمی اطلاق میشود، که بوسیله آن میتوان مس را بطلا و قلع را به نقره تبدیل نمود. و نیز ماده مکملی که در نتیجه این علم بدست می آید، سبب تبدیل ماده کامل تر از آن می شود. مرادفاکسیر است. برای تکمیل اطلاع به کتاب نفائس الفنون، جلد دوم از صفحه ۴۴۴ تا ۴۵۳ مراجعه فرمایند.

ج-س

۲- اکسیر: معرب xerion یونانی (شربت حیات بخش) که از عربی وارد انگلیسی شده Elixir گردیده است. جوهری است کدازنده که ماهیت اجسام را بقیه پاورقی در صفحه بعد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

تغییر داده و کامل نرمی سازد. مثلاً جیوه را نقره و مس را طلا سازد. هر چیز مفید و کمیاب را نیز گویند.

همچنین به قیده قدما داروئی را گویند، که هر مرضی را علاج می کند. نظر مربّی و مرشد کامل را نیز گویند، که ماهیت اشخاص را تغییر می دهد. انسان کامل شیخ - پیشوا را نیز چنین نامند.

چس

«نقل از فرهنگ معین، جلد اول»

۳. ای مبدل کرده خاکی را به زر

خاک دیگر را به کرده بوالبشر

کار تو تبدیل اعیان و عطا

کار من سهوست و نسیان و خطا

سهو و نسیان را مبدل کن به علم

من همه خلصم مرا کن صبر و حلم

ای که خاک شوره را تو نان کنی

وی که نان مرده را تو جان کنی

ای که جان خیره را رهبر کنی

وی که بی ره را تو پیغمبر کنی

می کنی جزو زمین را آسمان

می فزائی در زمین از اختران

بیت شماره ۵۱۷

این ثنا گفتن ز من ترك ثناست کین دلیل هستی و هستی خطاست
 عبارت (الفناء بالمذکور عن الذکر) شیواترین ثنا و بهترین ستایش است
 بشرح بیت شماره ۱۲۸ دفتر اول رجوع شود.
 ستایش و ثنا گفتن دلیل و نشان هستی و وجود است که در حقیقت نوعی
 شرك می باشد.

بقیه پادرقی از صفحه قبل

هر که سارد زین جهان آب حیات
 روترش از دیگران آید ممات
 دیده دل کو بگردون بنگریست
 دید کاینجا هر دمی مینا کریست
 قلب اعیانست و اکسیری محیط
 ائتلاف خرقه تن بسی محیط
 ج-س

۳- مشهور آمد این که 'مس از کیمیا زر میشود

این کیمیای نادره کردست مس را کیمیا

ج-س

هستی خطاست: به ترجمه کشف المحجوب^۱ ص ۲۹۷ و همچنین به کتاب ابن خلکان، ترجمه Wustenfled جلد اول، فصل دوم، صفحه ۶۷، مراجعه شود. و نیز کلام جنید را بخاطر می آورد که گفت:

«إِذَا قُلْتَ مَا أَذْنِبْتَ قَالَتْ مَجِيبَتاً حَيَاتُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ»

دیگران در ازاء کلمه قالت و حیاتک - قلت و وجودك ضبط کرده اند. به تائیه ابن الفارض بیت های ۱۰۲-۹۸ مراجعه شود.

۱- در کشف المحجوب هجویری، صفحه ۳۸۲ سطر چهارم به بعد، چاپ امیر کبیر چنین آمده است:

موسی گفت: «تبت الیک» در حال بقا و صفت، و رسول (ص). گفت: لا احصى ثنا علیک» در حال فناء صفت. فی الجملة ذکر وحشت اندر محمل قربت وحشت باشد و تائب را باید کسی از خودی خود یاد نیاید. گناهش چگونه یاد آید و بحقیقت یاد گناه گناه بود از آنچه محمل اعراض است و همچنانکه گناه محمل اعراض است یاد آن هم محمل اعراض باشد و ذکر غیر آن همچنان و چنانکه ذکر جرم جرم باشد، نسیان هم جرم بود از آنچه تعلق ذکر و نسیان هر دو بتو باز بسته است. جنید گفت «رح» که «کتب بسیار بر خواندم مرا چندان فایده نبود که اندرین بیت»:

إذا قلت ما أذنبت قالت مجيباً

حياتك ذنب لا يقاس به ذنب
عس

۲- چون وجود دوستی اندر حضرت دوستی جنابت بود وصفش را چه قیمت بود. (ایضاً همان صفحه)

بیت شماره ۵۱۸

پیش هست او ببايد نيست بود چيست هستي پيش او کور و کبود
 به ترجمه کشف المحجوب انگلیسی، صفحه ۲۷۵، رجوع شود. اصطلاح کور
 و کبود در مثنوی بسیار زیاد دیده میشود. در دفتر اول بیت ۹۲۴^۱ و ۳۹۰۶^۲ و در
 حالت اسمی بکار رفته است. و همچنین در دفتر دوم ابیات ۲۹۴۳^۳ و ۳۱۲۱^۴ و
 ۳۴۱۳^۵ و دفتر چهارم بیت ۱۰۹۹^۶ بمعنی اسم و در دفتر پنجم بیت ۳۳۲۸^۷ بمعنی اسم
 و در دفتر ششم بیت ۳۴۱۳^۸ نیز در همان معنی استعمال شده است.

۱- چون فصولی گشت دست و پا نهود

در عنا افتاد و در کور و کبود

ج-س

۲- ز آنک جان چون واصل جانان نبود

تا ابد با خویش کورست و کبود

ج-س

۳- تاجران انبیاء کردند نهود

تاجران رنگ و بو کور و کبود

ج-س

۴- جسم تو که بوسه گاه خلق بود

چون رود در خانه کور و کبود

(ج-س)

کور و کبود: بمعنی بدبخت - بیچارگی - زشت - ناقص - رسوا - نادلپذیر
و کور دل ، مقرون برنج و آفت آمده است.

بیت شماره ۵۱۹

گر نبودی کور ازو بگداختی گرمی خورشید را بشناختی

بیت شماره ۵۲۰

ور نبودی او کبود از تعزیت کی فسردی همچو یخ این ناحیت

حیات عالم مادی که در اثر فیضان و تراوش و تجلی حق ایجاد گردیده است
مالامال از نشانه و جوهر الهی است. پس آنرا می توان مانده یخ نامید که اصل و

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۵- آمد و دید انگین خاص بود

کور شد آن دشمن کور و کبود
ج-س

۶- خواهرات یافته ملک خلود

تو کرفته ملکیت کور و کبود
ج-س

۷- بهر خوردن جز که آب آنجا نبود

روز و شب بدختر در آن کور و کبود
ج-س

۸- کر خفاشی رفت در کور و کبود

باز سلطان دیده را باری چه سود
ج-س

ریشه و ماهیت‌اش از آب است. برای مزید اطلاع به کتاب^۱ عبدالکریم جیلی و به کتاب مطالعه در تصوف اسلامی، صفحه ۹۹ رجوع شود.

چون مدت‌مدید در حالت انجماد - نامعلوم - احتمالی رها شده و بامید پیش آمد بسربرد، لاجرم جاهل و جدا از خدا و سرشت واقعی و حقیقی خویش گردید. مانده کور دلی افسرده از مشاهده آثار حق بی بهره شد. ذکر کلمه و تقارن آن با تعزیت از این نظر است که در ایران رسم چنان بود که در عزا جامه کبود می پوشیدند. برای آگاهی بیشتر به کتاب منطق الطیر^۲ شیخ فریدالدین عطار رجوع شود.

۱- الانسان الکامل، چاپ قاهره، سال ۱۳۰۰ هجری قمری صفحات ۱۸ و ۳۸ رجوع شود.

ج-س

۲- به نسخه ای که در سال ۱۸۶۳- ۱۸۶۴ میلادی بدسیله Garcin de Tassy طبع و نشر گردیده از بیت ۹۷۲ به بعد رجوع شود.
در نسخه فارسی منطق الطیر، چاپ فروغی صفحه ۷۰ چنین آمده است:

حکایت

دیده در مردی بدربا شد فرود
گفت ای دریا چرا باشی کبود
جامه ماتم چرا پوشیده‌ای
نیست چون آتش چرا جوشیده‌ای
داد دریا آن نکو دل را جواب
کز فراق دوست دارم اضطراب
چون ز نامردی نیم من مرد او
جامه نیلی کرده‌ام از درد او

بیان خسارت وزیر در این مکر

بیت شماره ۵۲۱

همچو شه نادان و غافل بد وزیر پنجه میزد بسا فدیم تا گزیر

بیت شماره ۵۲۲

با چنان قادر خدائی کز عدم صد چو عالم هست گرداند بدم

بدم: ^۱ شارحان مثنوی آنرا در معنی (یکدم) ، (بدمی) و در نفس چنانکه در بیت ۲۷۱۲ ^۲ دفتر دوم آمده است، بکار برده اند. اما بعقیده اینجانب بهترین معنی آن ، کلمه جلاله (کن) است. شاهد مثال در کتاب گلشن راز ، بیت ۵ ^۳، کلمه

۱- شرح مثنوی انقروی، (فاتح الایات) در یک دم، معنی کرده است .

ج-س

۲- مردی مردان به بیند در نفس

در زن و در مرد افروزد هوس

۳- دم، اگر معنایش جزء اسم زمان باشد ممکن است مراد تجلی حق باشد در مرتبه اسم الظاهر، و آن ظهور اوست . در مرتبه اسماء و صفات که مبداء ظهور عالم است و آنرا نفس الرحمن می گویند .

ج-س

نفس الرحمان اشاره، بایجاد کائنات مینماید. برای مزید فایده، بصفحه ۱۸۲ فصوص-
الحکم و صفحه ۱۵۳ مطالعه در تصوف اسلامی مراجعه فرمایند.^۱

بیت شماره ۵۲۳

صد چو عالم در نظر پیدا کند چون که چشمت را بخود بینا کند
چون حق تعالی چشم سالک را بنور معرفت ذات و صفات خود روشن گرداند.
او غیر این عالم محسوس، عوالم جبروت و ملکوت و لاهوت را تماشا کند.

بیت شماره ۵۲۴

گر جهان پیشت بزرگ و بی بنیست پیش قدرت ذره ای میدان که نیست

بیت شماره ۵۲۵

این جهان خود حبس جان های شماست هین روید آن سو که صحرای شماست

۱. یعنی از آن نفس رحمانی که افاضه وجود اضافی بصور معانی که اعیان
ثابته اند، می نماید و از علم بعین و از غیبت بشهادت می آرد که غیبت و شهادت مراد
است. بتجلی و شهود، حق ظهور یافته، این ظهور حق را در صور مظاهر، نفس
رحمانی گفته اند.

صحرای شماس: بشرح بیت شماره ۳۹۶ و ۲۰۸۹^۱ به بعد همین دفتر، و همچنین در دفتر چهارم بیت شماره ۲۰۸۱^۲ و کتاب گلشن رازی بیت ۸۴۳ به بعد رجوع شود.

بیت شماره ۵۲۶

این جهان محدود و آن خود بی حد است نقش و صورت پیش آن معنی سد است

بیت شماره ۵۲۷

صد هزاران نیزه فرعون را در شکست از موسیٰ بایک عصا
بیت فوق به علم لایتناهی خدا دلالت می کند، که نمونه ای از مظاهر آن معجزات انبیاست. فاعل در شکست در مصرع دوم بیت ۵۲۷، آن معنی است، که در مصرع دوم بیت ۵۲۶ ذکر شده است. یعنی بوسیله یک عصای موسی که اهل عالم معنی بود، صد هزاران نیزه فرعون در شکست. بعضی از شارحان شرقی مثنوی، آن موسیٰ ضبط کرده اند. اما تصور می شود که آن نسخه ها صحیح نباشند.
مصرع آخر اشاره باین مسئله مینماید که عصای موسی بشکل و حالت ازدهای خطرناک درمی آمده است، شاهد مثال در دفتر سوم از بیت ۱۰۹۹^۳ به بعد آمده است.

۱- گشت آزاد از تن و رنج جهان

در جهان ساده و صحرای جان

ج.س

۲- در حضور مصطفای قند خو

چون ز حد برد آن عرب از گفتگو

ج.س

صد هزاران طب جالینوس بود پیش عیسی و دمش افسوس بود

بقیه پاورقی از منتهی‌القبل

۳- گفت امر آمد برو مهلت ترا

من بجای خود شدم رستی ز ما
او همی شد و ازدها اندر عقب
چون سگ صیاد دانا و محب
چون سگ صیاد جنبان کرده دم
سنگ را می کرد ریگ او زیرسم
سنگ و آهن را بدم در می کشید
خرد می خائید آهن را بدید
در هوا می کرد خود بالای برج
کی هزیمت می شد ازوی روم و گرج
کفک می انداخت چون اشتر ز کام
قطره بر هر که زد می شد جذام
ژغ دندان او دل می شکست
جان شیران سیه می شد ز دست
چون بقوم خود رسید آن مجتبی
شق او بگرفت باز او شد عصا
تکیه بر وی کرد می گفت ای عجب
پیش ما خورشید و پیش خصم شب

عیسی و دمش: بسوره سوم، آیه ۴۳ قرآن مجید مراجعه فرمایند. شاهد مثال در مثنوی دفتر دوم بیت ۱۴۱ و دفتر سوم بیت ۲۹۸^۲ یبعد آمده است.

۱- «اننى اخلق لكم من الطين كهيئة الطير فانفخ فيه فيكون طيراً باذن الله و ابرىء الاكمه والابرص و احى الموتى باذن الله و انبئكم بما تاكلون و ما تدخرون فى بيوتكم.»
آن معجزه اینست که از گل مجسمه مرغی ساخته و بر آن نفس قدسی بدمم تا بامر خدا مرغی گردد و کور مادر زاد و مبتلی به پیسی را بامر خدا شفادهم و مردگان را بامر خدا زنده گردانم؛ بشما از غیب خبر دهم که در خانه هاتان چه می خورید و چه ذخیره می کنید ... الخ

(ج-س)

۲- گفت با عیسی یکی ابله رفیق
استخوانها دید در حفرة عمیق
گفت ای همراه آن نام سنی
که بدان تو مرده را زنده کنی
مر مرا آموز تا احسان کنم
استخوانها را بدان با جان کنم
گفت خامش کن که آن کار تو نیست
لایق انفاس و گفتار تو نیست
کآن نفس خواهد ز باران پاکتر
و ز فرشته در روش دراکتر

بقیه پاورقی در صفحه بعد

عمر ها بایست تا دم پاك شد
تا امین مخزن افلاك شد
ج-س

۳- صومعه عیسیت خواهان اهل دل
هان و هان ای مبتلا این درمهل
جمع گشتندی زهر اطراف خلق
از ضریر و لنگ و شل و اهل دل
بر در آن صومعه عیسی صباح
تا بدم او شان رهاند از جناح
او چو فارغ گشتی از او رادخویش
چاشته بیرون شدی آن خوب کیش
جوق جوقی مبتلا دیدی نزار
شسته بر در ، در امید و انتظار
گفتی ای اصحاب آفت از خدا
حاجت این جملکانتان شد روا
هین روان گردید بی رنج و عنا
سوی غفاری و اکرام خدا
جملگان چون اشتران بسته پای
که گشائی زانوی ایشان برای
خوش دوان و شادمانه سوی خان
از دعای او شدند پسا دوان
ج-س

بیت شماره ۵۲۹

صد هزاران دفتر اشعار بود پیش حرف امیی اش عار بود

حرف امیی: کلام الهی که به محمد (ص) وحی شده است. به قرآن مجید
سوره هفتم آیات ۱۵۶^۱ و ۱۵۸^۲ که پیامبر امّی نامیده شده است، مراجعه شود.
لقب امّی را مسلمانان ناخوانا^۳ و ناویسا نامیده اند. اما محققان اروپائی
اینرا قبول ندارند و آنرا بکسی اطلاق کرده اند که بکتاب آسمانی و مقدس قدیم
ایمان نداشته و آنرا نخوانده و مأنوس نبوده است. برای بینش بیشتر کتاب نولد که را
که موسوم است به Geschdes Qorans علی الخصوص صفحه ۱۴ را مطالعه فرمایند.
امّی: به معنی غیر مسیحی و کلیمی است. برای آنکه محمد (ص) پیامبر، عرب
بود. در میان ملت غیر مسیحی و کلیمی، قومی را هدایت می کرد که حواریان
آن قوم را تبلیغ و راهنمایی نکرده بودند. برای مزید فایده به کتاب
(The Muslim creed, 6) مراجعه شود.

اش: که بعد از کلمه امّی قرار گرفته است، بر دفتر اشعار راجع است. احتمال
دارد اشاره بعقل اسلام لبیدین^۴ ربیع شاعر مشهور عرب باشد که مولوی بدان
آشنا بوده است. بدین معنی چون سرآغاز سوره دوم قرآن یعنی بقره بر در کعبه
آویخته شد، شاعر مذکور که از اصحاب معملقات سابعه بود، پس از قرائت آیات
قرآن، چنان تحت تأثیر کلام بلیغ و شیوای نثر مستحج آن قرار گرفت که بت
پرستی را ترك گفته و به محمد (ص) گرائید. و اسلام پذیرفت.

۱- «الذین يتبعون الرسول النبي الأمي.. الخ

ج-س

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت ۵۳۰

باچنین غالب خداوندی کسی چون نمیرد گر نباشد او خسی

بیت شماره ۵۳۱

بس دل چون کوه را انگیخت او مرغ زیرک بادو پا آویخت او

مرغ زیرک: اشاره به هفت پیکر، طبع و ترجمه Wilson، صفحه ۲۶ مییابد.

خداوند مرغ زیرک^۱ را که در جستجوی آب و دانه است بادو پا آویخت و

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۲- «لا اله الا هو یحیی ویمیت فامنوا بالله ورسوله النبی الامتی الذی یؤمن بالله»
جس

۳- اگر بودی کمال اندر نویسائی و خوانائی

کجا آن قبله کل ناویسا بود و ناخوانا

۴- لبید بن ربیعہ: ابو عقیل لبید بن ربیعہ عامری مضرى در ۵۶۰ میلادی بدنیا آمده و از اشراف قوم و شجاعان و پهلوانان کارزار بوده است. در سال ۱۱ هجری مسلمانان شد، و بکوفه رفت، در سال ۴۱ هجری درگذشت.
دیوان او در سال ۱۸۸۰ در وین چاپ شده است. از مشهورترین اشعارش معلقه اوست بمطلع:

عفت الدیار: محلها و مقامها بمنی تأبّد غولها فرجامها

ج-س

۱- هفت پیکر، اثر حکیم جمال الدین ابو محمد الیاس نظامی گنجه‌یی است

ج-س

گرفتار دام قهر گردانید، بدین معنی که بنده تدبیر اندیشد و خداوند تقدیر و سر نوشت را در پیش پای او نهاد.

بیت شماره ۵۳۲

فهم و خاطر تیز کردن نیست راه جز شکسته می‌نگیرد فضل شاه
جز شکسته: اشاره به حدیث قدسی است «انا عند المنكسرة قلوبهم من اجلی»
من در نزد دل‌هائی هستم که بغاطر من شکسته شده‌اند.

بیت شماره ۵۳۳

ای بسا گنج آنگنان کنج گاو کآن خیال اندیش را شد ریش گاو
کنج گاو * این ترکیب در فرهنگها دیده نشد اما در مثنوی بکرات در
دفتر دوم بیت ۵۰۴^۱ و دفتر سوم بیت ۲۵۱۲^۲ و دفتر پنجم بیت ۳۱۹^۳ آمده‌است،
ریش گاو یاریش گاو: به کنایت، ابله و احمق یا کسیکه هر روز بامداد
از خانه بدر آید و بامید یافتن کنج، روز و روز گارش را تباه گرداند.

۱- فاتحة الكتاب: «انا عند منكسرة القلوب اما منهج الغوی: انا عند المنكسرة قلوبهم لاجلی» طبع مصر جلد اول صفحه ۱۳۹.

ج-س

۲- روستائی شد در آخر سوی گاو

گاو را می‌جست شب آن کنج گاو

ج-س

* در جلد پنجم اندراج ص ۳۴۸۰ کنج گاو را به نقل از غیاث اللغات آورده است.

بقیه در صفحه بعد

بیت ۵۳۶

گاو که بود تا تو ریش اوشوی خاک چه بود تا حشیش اوشوی
 گاو که بود: نفس اماره چه باشد تا توشیفته آن کردی . مولوی نفس اماره
 را بیشتر به گاو تشبیه کرده است. شاهد مثال در دفاتر دوم مثنوی بیت ۱۳۴۵ * و سوم
 بیت ۲۴۵۳ و ۳۹۰۰ و پنجم بیت ۲۸۶۶ آمده است .

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۳- لیاك موقوف اسحسبر قربان گاو

کنج اندر کاودان ای کنج کاو
 (ج-س)

۴- هر کسی شد بر خیالی ریش گاو

گشته در سودای کنجی کنج کاو
 ج-س

۵- با نانی معروف ، مردم ابله و احمق و ظامع و صاحب آرزو را گویند .
 چنانکه آورده اند شخصی پسر خود را گفت: هرگز ریش گاو بودی؟ پسر گفت کدام
 است ریش گاو؟ گفت: آنکه هر صبح از خانه بر آید و باخود گوید کنجی بیابم
 چنان و چنین کنم . پسر گفت: ای پدر ، من همه عمر ریش گاو بودم . (برهان قاطع)
 ج-س

* ۱- گاو کشتن هست از شرط طریق

تا شود از زخم دمش جان مفیق

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۵۳۵

چون زنی از کار بد شد روی زرد مسخ کرد او را خدا و زهره کرد

این بیت اشاره بداستان هاروت و ماروت مینماید . برای مزید اطلاع در این زمینه بدائرة المعارف اسلامی و به کتاب :

(HoRovitz Koranis che Untersuchungen)

از صفحه ۱۴۶ به بعد مراجعه شود.

در مثنوی نیز بکرات بدین موضوع اشاره شده است . چنانکه در دفتر اول

بقیه پاورقی از صفحه قبل

گاو نفس خویش را زوتر بکش

تا شود روح خفی زنده و بهش

ج-س

۲- که بینیدم که دارم شاخها

گاو دوزخ را به بیند از ملا

ج-س

۳- یا کرامی اذبحوا هذا البقر

ان اردتم حشر ارواح النّظر

ج-س

۴- نفس آن گاوست و آن دشت این جهان

کو همی لاغر شود از خوف نان

ج-س

بیت ۳۳۲۱ به بعد و بیت ۳۴۱۴ ب بعد و سوم بیت ۷۹۷ به بعد شاهد مثال ذکر شده است.

هاروت و ماروت که مغرور زهد و پرهیزکاری خود شدند، خویشتن را بر تراز بنی آدم گناهکار پنداشتند. خداوند آنها را بسان آدمیان شهوت و نفس امّاره داد. بزمین فرود آمدند. فریفته زن زیبائی بنام زهره شدند. باده نوشیدند، زنا کردند، خون ریختند. زهره اسم اعظم از ایشان بیاموخت و به آسمان رفت و خداوند او را بصورت زهره، ستاره آسمانی (ونوس) در آورد؛ هاروت و ماروت در سیه چالی، در بابل زندانی گشتند. تامله عقوبت این جهانی را بچشد، و منتظر عذاب جاودانی آن جهانی باشند. برای تفصیل بیشتر به قصص الانبیاء ثعلبی، صفحه ۳۲ به بعد، و کتاب روضة الصفا، ترجمه Rebatzek جلد اول، از صفحه ۷۵ به بعد، رجوع شود.

منسخ: تبدیل شدن صورت، بصورتی زشت، انتقال نفس انسان از بدنش به بدن حیوانی مانند میمون و خوک است.

۱- همچو هاروت و چو ماروت شهیر

از بطر خوردند زهر آلود تیر

اعتمادی بودشان بر قدس خویش

چیست بر شیر اعتماد گاو میش

گرچه او با شاخ صد چاره کند

شاخ شاخش شیر نر پاره کند

تجس

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۲- هین بعکسی یا بطنی هم شما

در میفتید از مقامات سما

گرچه هاروت و ماروت و فزون

از همه بر بام نحن الصّافون

بر بدیهائی بدان رحمت کنید

بر منی و خویش بینی کم تنید

هین مبدا غیرت آید از کمین

سرنگون افتید در قعر زمین

هر دو گفتند ای خدا فرمان تراست

بی امان تو امانی خود کجاست

ج-س

۳- چون حدیث امتحان روئی نمود

یاد آمد قصّه هاروت زود

خواستم گفتن در آن تحقیقتها

تاکنون واماند از تعویقتها

کوش کن هاروت را ماروت را

ای غلام و چاکران ماروت را

مست بودند از تماشای الاه

و ز عجایبهای استد راج شاه

ج-س

۳- چاپ قاهره، سال ۱۳۰۶ هجری قمری.

بیت شماره ۵۳۶

عورتی^۱ را زهره کردن مسخ^۲ بود خاک و گل گشتن چه باشد ای عنود
 ای عنود: زنی را بشکل ستاره زهره در آوردن، مسخ به حساب آمده است.
 انتقال و تغییر ماهیت تو از عالم معنوی بشکل توده خاک و گل چه تواند بود؟
 نسخه^۳ Nm و فاتح الایات مصرع دوم را چنین ضبط کرده است
 «خاک و گل گشتن نه مسخ است ای عنود»

بیت شماره ۵۳۷

روح می بردت سوی چرخ برین سوی آب و گل شدی در اسفلین
 در اسفلین: ^۲ بقرآن مجید، سوره ۹۵، آیه پنجم رجوع شود^۴

۱- عورت هر چه از آن شرم کنند یا هر چیز که نهان داشتن آن به باشد
 (مجازاً جنس زن) را گویند

ج-س

۲- مسخ تبدیل صورت، بصورتی دیگر و تبدیل از وضعی بوضع دیگر است.
 در اصطلاح صوفیان و عارفان مسخ عبارت از مسخ قلوب است که مطرودین در گاه
 را باشد که دارای دلهای متوجه بحق بوده و مسخ شده و اعراض کرده و متوجه
 به حظوظ نفس شده اند (لمع ۳۷۵) مسخ دل مطرود است از درگاه، ایشانراست دل
 متوجه بعوارض دنیا، از حقیقت و حقوق محجوبست. حقیقت مسخ طمس عیون
 سراسر است از انوار کشف غیب و خمود دل، از صفای وجد و احتجاب روح، از حق

بیت شماره ۵۳۸

خویشتن را مسخ کردی زین سفول ز آن وجودی که بد آن رشك عقول
 ز آن وجودی: وجود حقیقی انسان که نقش ربّانی دارد، مدلول زیباترین
 و پرشکوه‌ترین چهره‌هاست^۱ همچنانکه کامل را همچون مظهر جمال حق یا جلوۀ

ماندهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

بنفس ، این عادت قهر قدم است (شطحات، صفحه ۶۲۴)

ج-س

۳- اسفلین : جمع اسفل یعنی کسی که فروتر باشد.

ج-س

۴- تَم ر ددناه اسفل سافلین

ج-س

۱- چون تکلیف انسان بسبب کمال ظهور الهی است بصورت وی، فرمود که:
 بشرع ز آن سبب تکلیف کردند * که از ذات خود تعریف کردند
 یعنی انسان را حضرت الوهیت بشرع و تکلیف شرعیه از او امر و نواهی از
 آن سبب و جهت، مکلف گردانیده است که بحکم و لفظ کثر منابئی آدم، او را از
 ذات خود تعریف فرموده است تا بمعنی اینکه بموجب «خلق الله تعالی آدم علی صورته»
 حق بذات و جمیع اسماء و صفات بصورت او تجلی و ظهور نموده است .
 جام کیتی نمای او مابئم که بما هر چه هست پیدا شد

شرح گلشن راز ، صفحه ۴۴۵ از سطر هفتم به بعد

ج-س

لاهوئی میدانند و آنرا می‌ستایند .

بحدی که ، انسان در آن مرحله مغبوط و محسود عقول ملائکه قرار گرفته است . اما متابعت هوی و هوس انسان را از آن مقام والاتزل می‌دهد و به مرحله مسخ باطن می‌کشد . و در مقام سافل آب و گل قرار می‌دهد . برای مزید اطلاع به کتب زیرین مراجعه شود :

۱- Passion صفحه ۳۹۹ به بعد .

۲- فصوص الحکم از صفحه ۱۴ الی ۱۵ .

۳- کشف المحجوب انگلیسی ، صفحه ۲۳۹ به بعد .

۱- عز بنده اندر آن بود که وجود افعال خود و امکان مجاهدت بجمال حق از آفت فعل رسته گردد و افعال خود را اندر افضال حق مستغرق یابد و مجاهدت را اندر حق هدایت منفی و قیام کل وی بحق باشد و حق تعالی محلول اوصاف او را و فعلش را جمله اضافت بحق تا از نسبت کسب خود رسته گردد چنانکه پیغمبر (ص) ما را خبر داد:

«لا يزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبته فاذا احبته کنت له سمعاً و بصرأ و یداً و مؤیداً و لساناً بی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یبطش» چون بنده ما به مجاهدت بما تقرب کند وی را بدوستی خود رسانیم و هستی وی را اندر وی فانی گردانیم و نسبت وی از افعال وی بزدانیم تا بما شنود آنچه شنود و بما گوید آنچه گوید و بما بیند و بما گیرد آنچه گیرد یعنی اندر ذکر ما مغلوب ذکر ما شود .

بیت شماره ۵۳۹

پس به بین کین مسخ کردن چون بود پیش آن مسخ این بغایت دون بود

بیت شماره ۵۴۰

اسب همت سوی اختر تاختی آدم مسجود را نشناختی

سوی اختر: اشاره به احوال اختر شناسان مینماید که عمر عزیز را در شناخت ستارگان صرف مینمایند و چون موضوع علوم شان عالی است، خویشمن را از مسخ باطن رها یافته می پندارند، اختران را در زندگانی انسان و اجزاء آفرینش مؤثر میدانند، بنابراین از مسبب منحرف شده اند. لذا این مسأله، میدان معارضه بین معتقدان بمادیگری و عارفان و اهل معنی میباشد. مثنوی در طی مثالهایی این موضوع را صریح تر بیان کرده است، شاهد مثال در دفتر ششم از بیت ۹۰* به بعد است.

مانده پاورقی از صفحه قبل

کسب وی از ذکر وی فنا شود. ذکر ما سلطان ذکر وی گردد. نسبت آدمیت از ذکر وی منقطع شود ذکر وی ذکر ما باشد تا اندر حال غلبه بدان صفت گردد که ابویزید (رح) گفت:

«سبحانی سبحانی ما اعظم شانی»

«کما قال رسول الله (ص)

«الحق ينطق على لسان عمر»

جس

* ۱- چون زمین زین برف درپوشد کفن

تیغ خورشید حسام الدین بزَن

بقیه در صفحه بعد

هین بر آ ؛ از شرق سیفاله را
 گرم کن ز آن شرق این درگاه را
 برف را خنجر زند آن آفتاب
 سیلها ریزد ز کهها بر تراب
 ز آنکه لاشرقیست و لا غربیست او
 با منجم روز و شب هریست او
 که چرا جز من نجوم بی هدی
 قبله کردی از لیثمی و عمی
 ناخوشت آید مقال آن امین
 در نسی که لاحب الافلین
 از قزح در پیش مه بستی کمر
 ز آن همی رنجی ز وانشق القمر
 منکری این را که شمس کثورت
 شمس پیش تست اعلی مرتبت
 از ستاره دیده تصریف هوا
 ناخوشت آید اذا الفجیم هوی
 خود مؤثر تر نباشد مه زنان
 ای بسا نان که ببرد عرق جان

بقیه پاورقی از صفحه قبل.

خود مؤثرتر نباشد زهره ز آب
 ای بسا آبا که کرد او تن خراب
 مهر آن در جان تست و پند دوست
 می زند بر گوش تو بیرون پوست
 پند ما در تو نکیرد ای کلان
 پند تو در ما نکیرد هم بدان
 جزمگر مفتاح خاص آید ز دوست
 که مقالید السموات آن اوست
 این سخن همچون ستاره ست و قمر
 لیک بی فرمان حق ندهد اثر
 این ستاره بی جهت تأثیر او
 می زند بر گوش های وحی جو
 کی بیابد از جهت تا بی جهات
 تا ندر آند شما را گرک مات
 آنچنانکه لمعه در پاش اوست
 شمس دنیا در صفت خفاش اوست
 هفت چرخ ازرقی در رقی اوست
 پیک ما اندر تب و در دق اوست

آدم مسجود: حقیقتی را فراموش کرده‌اید که حقیقت انسانیت جامع مظهر ذات و جمیع اسماء و صفات الهی است، و آدم آئینه حق بود، بصورت او، قبل از آفرینش معبود فرشتگان بود. برای آگاهی بیشتر به کتاب‌های زیرین رجوع شود.

۱- کتاب الطواسین، صفحه ۱۲۹

۲- The Idea of Personality IN sufism

۳- مرصاد العباد،^۱ * صفحات ۱۶۴ سطر پنجم به بعد و * ۱۸۳ سطر دهم به بعد.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

زهره چنگک مسئله در وی زده

مشتی با نقد جان پیش آمده

در هوای دستبوس او ز حل

لیک خود را می‌نیند آن محل

دست و پا مریخ‌چندین خست از او

و آن عطارد صد قلم بشکست از او

ج-س

* ۱- اگر مطالعه ملکوت و مشاهده ملائکه و افلاک و انجم و نفوس و ملکوت

آسمان و عرش و کرسی بیند، تمام اینها در سلوك صفات ملکوتی است، و حصول صفات حمیده، و اگر مشاهده انوار غیب نماید و مکاشفات صفات الوهیت و الهامات غیبیه و اشارات و تجلیهای صفات ربوبیه کند. بداند در مقام تخلیق باخلاق الهی است و سیر در فناء و مقام وصول ببقاء است بعون الله.

ج-س

۲- «ان الله خلق آدم فتجلی فیہ» آن تجلی بود در آدم بذات و جمیع صفات

بمعنی اظهار نه بمعنی ظهور، لاجرم مشاهده و شعور بر تجلی نبود.

ج-س

بیت شماره ۵۴۱

آخر آدم زاده‌ای، ای ناخلف چند پنداری تو ، پستی را شرف

بیت شماره ۵۴۲

چند گوئی من بگیرم عالمی این جهان را پر کنم از خود همی

بیت شماره ۵۴۳

گر جهان پر برف گردد سربس تاو خور بگدازدش با يك نظر

بیت ۵۴۴

وزر او و صدوزیر و صدهزار نیست گرداند خدا از يك شرار

همچنانکه تابش اشعه خورشید می‌تواند، يك دنیاى پراز برف را آب گرداند، قهر و غضب آفریدگار قادر است، در لحظه‌ای جهان و هر چه در آن است، نابود گرداند. و نیز قدرت او بر اعطای موهبت و پرتو انوار عنایتش، میتواند در يك آن، بتمام معاصی انسان قلم عفو کشد. و اوست که می‌تواند از هر که بخواهد بازستاند و بهر که خواهد بدهد.

بیت شماره ۵۴۵

عین آن تخییل را حکمت کند عین آن زهر آب را شربت کند

اعمال خداوند مطلق و لا بشرط است. او آنچه را اراده نماید، انجام میدهد برای بینش بیشتر بقرآن مجید سوره یازدهم، آیه ۱۰۹ 'مراجعة فرمایند.

۱- «خالدین فیها مادامت السموات والارض الا ما شاء ربك ان ربك فعال لما يريد»
بقیه پاورقی در صفحه بعد

او مسبب الاسباب و مبتدل الاعیان است. شاهد مثال از مثنوی، دفاتر سوم بیت ۳۱۵۱^۱ و ۳۱۱۰*^۲ به بعد و پنجم ابیات^۳ ۷۸۰ به بعد و ۱۵۳۷^۴ و ۱۶۹۹^۵ به بعد و ششم ۱۳۱۷^۶ یعدمیباشد.

مانده پاورقی از صفحه قبل

آنها در آتش دوزخ تا آسمان و زمین باقی است مختلند. مگر آنکه مشیت خدا بخواهد نجاتشان دهد که البته خدا هر چه خواهد می کند.

ع-س

۱- آب از جوشش همی گردد هوا
و آن هوا گردد ز سردی آبها
*از انس فرزند مالك آمدست
که به میهمانی او شخصی شدست
او حکایت کرد کز بعد طعام
دید انس دستار خوان را زرد فام
چرکن و آلوده، گفت ای خادمه
اندر افکن در تنورش یکدمه
در تنور پر ز آتش در فکند
آن زمان، دستار خوان را هوشمند
جمله مهمانان در آن حیران شدند
انتظار دود کنندوری بدند
بعد يك ساعت بر آورد از تنور
پاك و اسپید و از آن اوساخ دور

بقیه در صفحه بعد

بقیہ پاورقی از صفحہ قبل

قوم گفتندی ای صحابیؑ عزیز
 چون نسوزید و منقّی گشت نیز
 گفت زانکہ مصطفی دست و دھان
 بس بمالید اندرین دستار خوان
 ای دل ترسندہ از نار و عذاب
 با چنان دست و لپی کن اقتراب
 چون جمادی را چنین تشریف داد
 جان عاشق را چھا خواهد گشاد
 مر کلوخ کعبہ را چون قبلہ کرد
 خاک مردان باش ای جان درنبرد
 ج-س

۲- بہ شرح بیت ۵۱۶ همین دفتر مراجعہ شود.

ج-س

۳- چارہ آن دل عظای مبد لیست
 داد او را قابلیت شرط نیست
 بلک شرط قابلیت داد اوست
 داد لب و قابلیت هست پوست
 اینک موسی را عصا نعبان شود
 همچو خورشیدی کفش رخشان شود

بقیہ پاورقی در صفحہ بعد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

صد هزاران معجزات انبیا
 کآن نگنجد در ضمیر و عقل ما
 نیست از اسباب تصریف خداست
 نیستها را قابلیت از کجاست
 قابلی گر شرط فعل حق بدی
 هیچ معدومی به هستی نآمدی
 سنتی بنهاد و اسباب و طرق
 طالبان را زیر این ازرق تنق
 بیشتر احوال بر سنت رود
 گاه قدرت خارق سنت شود
 سنت و عادت نهاده با مزه
 باز کرده خرق عادت معجزه
 بی سبب گر عز بما موصول نیست
 قدرت از عزل سبب معزول نیست
 ای گرفتار سبب بیرون میر
 لیک عزل آن مسبب ظن میر
 هر چه خواهد آن مسبب آورد
 قدرت مطلق سبب ها بر درد

بقیه در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

لیک اغلب بر سبب راند نفاذ
تا بداند طالبی جستن مراد
چون سبب نبود چهره جوید مرید
پس سبب در راه می یابد پدید
این سببها بر نظرها پرده است
که نه هر دیدار صنعتش را مزاست
جس

۳- تو روا داری خداوند سنی
که مرا مبعوض و دشمن رو کنی
گفت اسبابی پدید آرم عیان
از تب و قولنج و سرسام و سنان
که بگردانم نظرشانرا ز تو
در مرضها و سببهای سه تو
گفت یارب بندگان هستند نیز
که سببها را بدرتد ای عزیز
چشمشان باشد گذاره از سبب
در گذشته از حجب از فضل رب
سرمه توحید از کجالت حال
یافته رسته ز علت و اعتلال

مانده پاورقی از صفحه قبل

ننگرند اندر تب و قولنج و سل
 راه ندهند این سبب ها را بدل
 ز آنك هريك زين مرضها را دواست
 چون دوا نپذیرد آن فعل فضاست
 هر مرض دارد دوا می دان یقین
 چون دواي رنج سرما پوستین
 چون خدا خواهد که مردی بفسرد
 سردی از صد پوستین هم بگذرد
 در وجودش لرزه بنهد که آن
 نه بیجامه به شود نه از آشیان
 چون قضا آید طبیب ابله شود
 و آن دوا در نفع هم کمره شود
 کی شود محبوب ، ادراك بصیر
 زين سبب های حجاب کول گیر
 اصل بیند دیده چون اکمل بود
 فرع بیند چونکه مرداحول بود
 ج-س

۴- که اثرها بر مشاعر ظاهرست

وین اثرها از مؤثر مخبرست

بقیه در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

هست پنهان معنی هر داروی

همچو سحر و صنعت هر جا دوی

چون نظر در فعل و آثارش کنی

گر چه پنهانست اظهارش کنی

قوتی کآن اندرونش مضمرست

چون بفعل آید عیان و مظهرست

چون به آثار اینهمه پیدا شدت

چون نشد پیدا ر تأثیر ایزدت

نه سببها و اثرها مغز و پوست

چون بجوئی جملگی آثار اوست

دوست بگیری چیزها را از اثر

پس چرا ز آثار بخشی بی خبر

از خیالی دوست گیری خلق را

چون نگیری شاه غرب و شرق را

این سخن پایان ندارد ای قباد

حرص ما را اندرین پایان مباد

چس

بیت شماره ۵۴۶

آن گمان انگیز را سازد یقین مهرها رویاند از اسباب کین

بیت شماره ۵۴۷

پرورد در آتش ابراهیم را ایمنی روح سازد بیم را

اشاره بقضیه حضرت ابراهیم و نمرود است، چون ابراهیم بت‌های قوم خویش را بشکست و به امر نمرود در آتش افکنده شد، ولی خداوند آن آتش را برای خلیل خود گلستان سبز و خرم گردانید. شاهد مثال در دفاتر اول مثنوی بیت ۷۹۰^۱ و سوم بیت ۱۰۱۶^۲ و ششم بیت ۴۲۹۱^۳ آمده است. برای تفصیل بیشتر، بسوره ۲۱، آیه ۶۹^۴ قرآن رجوع شود.

۱ - اندر آ اسرار ابراهیم بین

کو در آتش یافت سرو و یاسمین

ج-س

۲ - ماه با احمد اشارت بین شود

نار ابراهیم را نسرین شود

ج-س

۳ - با خلیل آتش گل و ریحان و درد

باز بر نمرودیان مرگست و درد

ج-س

۴ - قالو حر قوه وانصر واآلهتکم ان کنتم فاعلین .

قلنا یا نار کونی برداو سلاماً علی ابراهیم.

ج-س

بیت ۵۴۸

از سبب سوزیش من سودائیم در خیالاتش چو سوفسطائیم

بدیهی است که خداوند، آفریدگار علت و معلول و مسبب الاسباب است. ولی بین خود و خالق و سائطی را قرار می‌دهد، و انجام امور را بوسیله اسباب میسر می‌سازد^۱. و اینهمه به مشیت الهی منوط است، ولی گاهی خارق‌عادنی نیز بظهور میرسد. شاهد مثال در کتاب مثنوی معنوی بقرار زیر:

دفتر سوم از بیت ۲۵۱۵^۲ به بعد و ایضاً از بیت ۳۱۵۰^۳ به بعد ذکر شده است

۱- در شطحیات است که سبب و سائط است میان حق و بنده از شواهد علوم و اعمال و حقیقت اثر معرفت جمال حق است به نعت رؤیت جلال و سقوط از هر چه دون حق است. (صفحه ۳۸۹)

جیس

۲- چشم بر اسباب از چه دو ختم

که زخوش چشمان کرشم آموختم

هست بر اسباب اسبابی دگر

در سبب منکر در آن افکن نظر

انبیا در قطع اسباب آمدند

معجزات خویش بر کیوان زدند

بی سبب مر بحر را بشکافتند

بی زراعت جاش گندم یافتند

عارف هر جا بنگرَد، در آنجا فیض بخشی حق را می بیند . و میداند که
مسبب و موجد کائنات اوست. اما در سبب سوزی وی، حیران است. زیرا که در

بقیه پاورقی از صفحه قبل

ریگها هم آرد شد از سعیشان
پشم بز ابریشم آید کش کشان
جنبه قرآن هست در قطع سبب
عز درویش و هلاک بولهب
جس

۳- مشک خود روپوش بود و موج فضل
می رسید از امر او از بحر اصل
آب از جوشش همی گردد هوا
و آن هوا گردد ز سردی آبها
بلکه بی علت و بیرون زین حکم
آب رویانید تکوین از عدم
نو زطفلی چون سبب ها دیده ای
در سبب از جهل برچفسیده ای
با سببها از مسبب غافل
سوی این روپوشها ز آن مایلی
چون سببها رفت بر سر می زنی
رشنا و رشناها می کنی
جس

اینخصوص بمقتضای عقل اعتماد ندارد. در پندار و تصور اراده ذات و حکمت پنهان وی همانند، شکناکین است. یعنی وجود اشیاء محسوس و یامعقول را بطور جزم نمی پذیرد، بحکم آنکه (لایستبتن حقائق الاشیاء) در امور و حوادث به سبب، توجه ندارد. در هر حال ذهن و ذکر و فکر او متوجه حق است و منکر سبب. ازاینرو تمام حوادث و پیش آمدها را هیچ می پندارد. بلکه در نظری، اینهمه، جز خیال چیزی نیست. و نمونه ای از اثر صنع خدای باشد.

در خیالاتش: بنظر اینجانب ترکیب مزبور برعالم ظاهر دلالت دارد که مشمول مدلول این بیت است، (گفت کار از کار خیزد در جهان) که بیت ۷۶ همین دفتر می باشد.

ترجمه صحیح خیال، عبارت از ماده و ظاهره فریبنده و جامع تر از همه (نیست و ش) است. بحکم آنکه گفته اند:

نیست و ش باشد خیال اندر روان

تو جهانی بر خیالی بین روان

برای مزید اطلاع، به شرح ابیات ۶۹-۷۰ دفتر اول رجوع شود.

برای مطالعه چگونگی فرقه های متعدد سلفطائی^۱ به کتاب های زیرین مراجعه فرمایند:

۱- گروهی جست و جو و کشف حقیقت را ضرور ندانسته، بلکه آموزگاری فنون را برعهده گرفته و شاگردان خویش را در فن مناظره ماهر می ساختند. کسیکه برای غلبه بر خصم بهر وسیله ای اعم از قیاس صحیح یا غلط متشبث گردد. سوفسطائیان را علماء اسلام بدین گونه تعریف کرده اند و گروهی از حکما اند که بقیه پاورقی در صفحه بعد

- ۱- ترجمه انگلیسی کشف المحجوب ، صفحه ۱۵
- ۲- Muslim Creed صفحه ۲۵۱
- ۳- HORTEN systeme ، صفحه ۷۳ به بعد *
- ۴- مثنوی ROSEN ، صفحه ۷۳ و یادداشت ۲۲۵

بقیه پاورقی از صفحه قبل

منکر حسّیات و بدیهیات بودند، اینان سه فرقه اند:

- ۱- لادریّه، که در وجود و دانستن اشیاء متوقف بوده و هیچ چیز را بطور جازم نمی پذیرفته اند *
 - ۲- عنادیه، که می گفتند ما بطور قطع می دانیم که هیچ چیز موجود نیست، و نبوت حقایق را منکر بودند *
 - ۳- عندیّه، که حقایق اشیاء را تابع اعتقاد می دانسته و منکر نبوت و تمیز آنها در نفس الامر بودند * علماء اسلام عقاید سوفسطائیان و شکاکین را بهم آمیخته اند *
- (نقل از کتاب سیر حکمت در اروپا صفحه ۲۴ و ۸۰)

ج-س

- ۱- Roren ۱۳۷۱ بیت، از دفتر اول مثنوی را بترجمه منظومی درآورد، که یادداشتهای نفیس وی مورد استفاده نیکلسن قرار گرفته است .

(رجوع شود به صفحه ۱۳ مقدمه شرح مثنوی)

ج-س

مکر و دیگر انگیزه‌خیزی و زیور و اضمحلال قوم

بیت شماره ۵۴۹

مکر دیگر آن وزیر از خود به بست و عظرا بگذاشت و در خلوت نشست

در خلوت نشست: خلوت در نزد صوفیه، عبارت از عزلت و دوری گرفتن از مردم، و تنها نشستن در مدت معین بقصد عبادت و ریاضت. برای مزيد اطلاع به کتابهای زیرین مراجعه شود.

۱- رساله قشیریّه، صفحه ۵۹۰.

۲- کتاب عوارف، فصل دوم، از صفحه ۱۷۶ به بعد.^۱

۳- کتاب مصریان جدید، فصل اول، صفحه ۳۰۹.^۲

۱- کتاب عوارف المعارف شهاب الدین عمر سهروردی، در حاشیه احیاء العلوم غزالی

چاپ بولاق سال ۱۳۸۹ هجری قمری.

ج-س

۲- بحث درباره رسوم و آداب مصر جدید که بوسیله E.W. Lane در سال

۱۸۷۱ در لندن بطبع رسیده است.

توضیح: شاه نعمت‌اله گوید: «خلوت عبارت از مجموعه ایست از چند گونه مخالفه

نفس و ریاضات از تقلیل طعام و قلت منام و صوم ایقام و قلت کلام و ترک مخالطت انام

و مداومت ذکر ملک عظام و نفی خواطر.

(به اصطلاحات شاه نعمت‌اله صفحه ۹۷ رجوع شود) ج-س

بیت ۵۵۱

خلق دیوانه شدند از شوق^۱ او از فراق حال^۲ و قال^۳ و ذوق او

بیت شماره ۵۵۲

لا به و زاری همی کردند و او از ریاضت گشته در خلوت دو تو

بیت شماره ۵۵۳

گفته ایشان نیست ما را بی تو نور بی عصاکش چون بود احوال کور

بیت شماره ۵۵۴

از سر اکرام و از بهر خدا بیش از این ما را مدار از خود جدا

۱- شوق : هیجان دل، برای دیدار محبوب و آن نمره محبت است. و تا دوستی نباشد شوق پیدا نمیشود.

(شرح مثنوی شریف، صفحه ۲۳۹)

ج-س

۲- حال نزد قوم معنائی است که وارد قلب می شود بدون تعمّد و اجتناب و اکتساب از قبیل طرب و حزن و قبض یا شوق و ترس و غیره. پس احوال، مواهب اند و مقامات، مکاسب اند

(رساله قشیریّه، صفحه ۳۲)

ج-س

۳- قال لفظ و عبارت بدون تحقیق معنی، در دل، مأخوذ از قال که فعل ماضی و مفرد مذکر غایب است در مقابل حال.

(کشف اصطلاحات الفنون)

ج-س

بیت شماره ۵۵۵

ما چو طفلانیم و ما را دایه تو بر سر ما گستران آن سایه تو

بیت شماره ۵۵۶

گفت جانم از محبان دور نیست لیک بیرون آمدن مستور نیست

بیت شماره ۵۵۷

آن امیران در شفاعت آمدند و آن مریدان در شفاعت آمدند

شارحان کلمه شفاعت را در معنی (سرزنش خویشتن) بکار بردند. بنابراین شاگردان و مریدان وزیر چنین می پنداشتند، که پیر خود را آورده اند، لذا پشیمان و پریشان خاطر بودند. اما با توجه به بیت بعدی چنین مستفاد می شود، که رفتار کلام آمیز آنان مانده عاشق مهجور و محروم از وصال است، که معشوق بهانه جو، آنها را بحال خود رها کرده، و دوری گزیده است. چنانکه در بیت ۵۵۹ لفظ بهانه و در بیت ۵۶۱ کلام جفا و مدلول ابیات ۵۹۵ و ۵۹۶ مؤید این مدعی است.

بیت شماره ۵۵۸

کین چه بد بختی است ما را ای کریم از دل و دین مانده مایی تویتیم

بیت شماره ۵۵۹

تو بهانه می کنی و ما ز درد می زنیم از سوز دل دمه های سرد

بیت شماره ۵۶۰

ما بگفتار خوشت خو کرده ایم ما ز شیر حکمت تو خورده ایم

بیت شماره ۵۶۱

الله الله این جفا با ما مکن خیر کن امروز را فردا مکن

الله الله : از خدا بترس . برای رضای خدا ، از بهر خدا ، خدا را .

بیت شماره ۵۶۲

می دهد دل مر ترا کین بی دلان بی تو گردند آخر از بی حاصلان
بی حاصلان : تعلیم و تربیت نایافته و عاری از کمال و تهی از فضیلت
معنوی و روحانی .

بیت شماره ۵۶۳

جمله درخشی چوماهی می طپند آب را بگشا ز جو بردار بند

بیت شماره ۵۶۴

۱- ای که چون تو در زمانه نیست کس الله الله خلق را فریاد رس

- ۱- روح المثنوی بیت فوق را بطور خلاصه چنین تفسیر کرده است :
فریاد رس دو گونه تفسیر میشود • رس فعل امر از رسیدن در این صورت بمعنی
فریاد خلق را برس •
- ۲- فریاد رس وصف ترکیبی ، مخفف فریاد رسنده بمعنی مغيث و قطب است
که در زمانه منفرد و توجه و نفس پیر لازمه تربیت مریدان است •

دفع گفتن و زیور دیدن را

بیت شماره ۵۶۵

گفت همان ای سخران گفت و گو وعظ گفتار زبان و گوش جو
نسخه GNK وزن را تصحیح کرده «وعظ و گفتار» ضبط نموده است. شاید
این شیوه قرائت شعر از تأثیر نسخه‌های قدیمی و اصیل باشد. به بی‌نیازی مرید
از بحث و فحص و مطالعه اشاره مینماید. چون شرکت در این امر مبتذل حجاب و
مانع بوصول علم مطلق و معرفت حق است. زیرا که درك حضور پیر کافیت، تاسالك
را بعالم غیب بکشد و بدگفتار حاجت نیست. برای مزید اطلاع در این موضوع
بماخذ زیرین رجوع شود:

- ۱- فصل مشهور و مهم از کتاب المنقذ غزالی، صفحه ۲۰.
- ۲- به کتاب The Idea of personality in sufism، صفحه ۳۹.
- ۳- به گفتار ابوسعید ابی‌الخیر در کتاب مطالعات تصوف اسلامی، صفحات ۹ و ۲۱.
- ۴- کتاب Macdonald Religious attitude، صفحه ۲۵۵ به بعد.

-
- ۱- کتاب فاتح‌الابیات، «وعظ و گفتار» ضبط کرده است در صورتیکه کتاب مثنوی
شریف: جلد اول، صفحه ۲۳۹، و روح‌المثنوی «وعظ و گفتار» قید کرده است،
ج-س
 - ۲- کتاب «المنقذ من الضلال»، چاپ قاهره، سال ۱۳۰۹ هجری قمری،
ج-س

بیت شماره ۵۶۶

پنبه اندر گوش حس دُون کنید بند حس از چشم خود بیرون کنید
 پنبه در گوش کردن: از امثال ساری است. بدین معنی که سالک گوش حس را که ادراکش محدود است، به بندد، و گوش دل را از هر قید و بند آزاد سازد، تا نور حق بر دلش بتابد و سراچه دلش را روشن گرداند. شاهد مثال دیگر در دفتر اول بیت شماره ۳۴۵ یبعد و دفتر سوم از بیت شماره ۲۱۰۱ یبعد آمده است چشم خود: بصر بصیرت، چشم دل.

- ۱- و هم و فکر و حس و ادراک شما
 همچونی دان مرکب کودک هلا
 علمهای اهل دل حمالشان
 علمهای اهل تن احمالشان
 ج-س
- ۲- این سبورا پنج سوراخست ژرف
 اندر و نی آب ماند خود نه برف
 امر 'غضوا غصّة' ابصار کم
 هم شنیدی راست نهادهای تو سم
 از دهانت نطق، فهمت را برد
 گوش چون ریگ است فهمت را خورد
 همچنین سوراخ های دیگر
 می کشاند آب فهم مضمرت
 ج-س

بیت شماره ۵۶۷۵

پنبه آن گوش سر گوش سرست تا نگردد این سر آن باطن کرست

گوش سر : در اصطلاح تصوف زمینه باطنی روح است، و در مرتبه بالاتر از قلب و روح قرار گرفته است. برای مزید اطلاع به ترجمه رساله قشیریه Hartmann, Darstellung, صفحه ۵۳، از سطر ۱۵ بعد و کتاب Passion از صفحه ۴۷۸ الی ۴۸۴ مراجعه شود.

در این بیت سر، ضد (سر)^۲ است در معنی باطن و ظاهر

۱- ترجمه فارسی رساله قشیریه چنین ضبط کرده است.

از آن جمله سراسر است و احتمال بود که سر چیزی بود، لطیف اندر قالب، همچون روح و اصلهای ایشان واجب کند که آن محل مشاهده است چنانکه روح محل محبت بود و دلها جای معرفت بود. و گفته اند ترا بر سر اشراف نبود و سر بر روی اطلاع نبود جز حق را سبحانه و تعالی. و نزدیک گروهی بر حکم اصول ایشان سر لطیف تر از روح است و روح شریف تر از دل. و گفته اند اسرار آزادند از بندگی اغیار، از آثار و (اطلال) و سر اطلاق کنند بر آنچه پوشیده بوده میان بنده و حق تعالی اندر احوال و برین حمل کنند. قول آنکه گوید اسرار بکراست و اندیشه کس بدان نرسد. گفته اند دل آزادگان کور رنزه است. صفحه ۱۳۴. ۱۳۵

(ترجمه فارسی رساله قشیریه)

ج-س

۲- سر یعنی نهان و در اصطلاح لطیفه ایست مودع در قالب مانند ارواح و بقیه در صفحه بعد

بیت شماره ۵۶۸

بی حس و بی گوش و بی فکر شوید تا خطاب ارجعی را بشنوید
 ارجعی: مقبتس از آیه ۲۸-۲۷ سوره ۸۹ الفجر « ای نفس آرمیده بسوی
 پروردگارت بازگرد، خشنود و پسندیده»

بیت شماره ۵۶۹

تابه گفت و معنوی بیداری دری تو ز گفت خواب بوئی کی بری
 بیداری: یعنی هوشیاری است. در مورد خواب به بیت ۳۹۲ همین دفتر
 رجوع شود.^۲

بیت شماره ۵۷۰

سیر بیرونیست قول و فعل ما سیر باطن هست بالای سنا
 سیر باطن: یعنی سیر قلب و روح، همچنانست در عرف تصوف مسیحیت
 قرون وسطی.

مانده پاورقی از صفحه قبل

محل مشاهده است چنانکه ارواح محل محبت و قلوب محل معارف و سر الطف
 از روح است و روح اشرف از قلب و گاه اطلاق می شود بر آنچه مابین بنده و حق است و
 گفته اند: «صدور الاحرار قبور الاسرار» نقل از کشف الاصطلاحات الفنون و العلوم
 چاپ هند سال ۱۸۶۲ صفحه ۹۲.

لاهیجی گوید: سر را از آن جهت سر گویند که غیر از اصحاب و ارباب

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۵۷۱

حس خشکی دید کن خشکی بزاد عیسی جان پای بر دریا نهاد
 خشکی مقابل دریا ، دریا بمعنی دانش عقلی، عالم صورت تعدد و کثرت هستی،
 الهام ، حقیقت، و وحدت است.
 بعضی از نویسندگان مسلمان از جمله معجزاتی که به حضرت عیسی نسبت
 میدهند ، پای همّت بر روی دریا نهادن و با پای پیاده دریا نور دیدن است ، به کتاب
 قصص الانبیاء * صفحه ۲۴۷ از سطر ۲۵ به بعد و صفحه ۲۴۸ از سطر دوازدهم به بعد
 رجوع شود .

و نیز گفته شد که اگر درجه یقین وی ، بعد اعلی بود ، بهوا می رفت .

بیت شماره ۵۷۲

سیر جسم خشک بر خشکی فتاد سیر جان پا در دل دریا نهاد

مانده پاورقی از صفحه قبل

قلوب ادراکش نمی تواند کرد (شرح گلشن راز صفحه ۴)

ج-س

۱- «یا ایتهالنفس المطمئنه ، ارجعی الی ربك راضیه مرضیه»

ج-س

۲- مثنوی شریف بهتر بیان کرده است و حالت خواب و بیداری مثال

آورده است :

«تا آدمی بیدار است بعالم مثال نمی پیوندد و آواز صور مثالی را نمی شنود»

ج-س

* «قیل للنبی» (ص) : «ان عیسی (علیه السلام) یقال انه مشی علی الماء . فقال (ص)

ج-س

او ازداد یقیناً لمشی علی الهواء .

بیت شماره ۵۷۳

چونك عمر اندر ره خشگی گذشت گاه کوه و گاه دریا گاد دشت

بیت شماره ۵۷۴

آب حیوان از کجاخواهی تو یافت موج دریا را کجاخواهی شکافت

آب حیوان : افسانه آب چشمه حیوان که خضر درون تاریکی پیدا کرده است و جرعه‌ای از آن نوشیده و حیات جاودانی یافته است بسیار مشهور می‌باشد و در بیان احوال اسکندر مقدونی و خضر آمده است.

برای مزید اطلاع به کتاب دائرة المعارف اسلامی در تحت عنوان خضر مراجعه شود. و نیز کتاب تاریخ شعر عثمانی تألیف (کیب)، فصل اول، صفحه ۲۸۱ به بعد؛ بدان اشاره شده است.

بیت شماره ۵۷۵

موج خاکی و هم وفهم و فکر ماست موج آبی محو و سکرست و فناست

محو : به رساله فثیرییه ، صفحه ۴۶ ، از سطر ۱۵ به بعد ، و معادل ترجمه Hartmann ، از صفحه ۸۹ به بعد مراجعه شود .

سکر : ^۲ به رساله فثیرییه ، صفحه ۴۵ ، سطر ۱۳ به بعد ، معادل با ترجمه Hartmann ، از صفحه ۸۶ به بعد و به کشف المحجوب ، صفحه ۲۳۰ از سطر يك به بعد ، و به ترجمه انگلیسی همان کتاب ، از صفحه ۱۸۴ به بعد و همچنین به کتاب شخصیت در تصوف اسلامی ، صفحه ۱۹ رجوع شود .

۱- محو : برداشتن صفت‌های عادی بود و اثبات قیام کردن بود با احکام بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

عبادات، هر که احوال خویش پا کیزه دارد از خصلتهاء نکوهیده و بدل کند باحوال و اقوال پسندیده، خداوند مجو و اثبات بود.

«ترجمه رساله قشیریه، صفحه ۱۱۵»

ج-س

۲- «از آن جمله صحو و سکر است»، صحو باز آمدن بود باحوال خویش و حس و علم با جای آمدن پس از غیبت. و سکر غیبتی بود بواردی قوی و سکر از غیبت زیادت بود از وجهی و آن آن بود کی صاحب سکر مبسوط بود، چون اندر سکر تمام نبود خطر چیزها از دل وی بیفتد، اندر حال سکر و آن حال تسا کر بود که وارد اندر و تمام نباشد و حس را اندر و گذر باشد و قوی گردد سکر تا بر غیبت بیفزاید و بسیار بود کی صاحب سکر اندر غیبت تمامتر بود از صاحب غیبت.

بدانکه صحو بر اندازه سکر بود و هر که سکرش بحق بود صحوش بحق بود و هر که سکرش بحرط آمیخته باشد صحوش بحرط پیوسته بود... الخ. نقل از ترجمه (رساله قشیریه فارسی صفحه ۱۱۲-۱۱۳)

الكلام في السكر والصحو: بدان اعتزك الله، که سکر و غلبه عبارتست که از باب معانی کرده اند از غلبه محبت حق تعالی. و صحو عبارتست از حصول مراد. اهل معانی را اندرین، سخن بسیار است گروهی اینرا بر آن فضل می نهند و گروهی برخلاف آنان که سکر را بر صحو فضل نهند. آن ابو یزید دست (رض) و متابعان او گویند «کی صحو بر تمکین و اعتدال صفت آدمیت صورت گیرد و آن حجاب اعظم بود از حق تعالی» و سکر بر زوال آفت و نقص صفات بشریت و ذهاب تدبیر و اختیار وی و فناء تصرفش اندر خود ببقای قوتی که اندر او موجود است بخلاف جنس وی و این ابلغ و اتم و اکمل آن بود» کشف المحجوب چاپ لنین گرا در صفحه ۲۳۰ ج-س

بیت شماره ۵۷۶

تا در این سگری از آن سگری تو دور تا از این مستی از آن جامی تو کور

بیت شماره ۵۷۷

گفت و گوی ظاهر آمد چون غبار مدتی خاموش خو کن هوش دار
چون غبار: گفت و گوی دلیل بر هوشیاری و بیداری است، و در هر دو
حالت، نفس انسان بامور خارج و ظاهر توجه دارد عبارت دیگر گفت و شنود مانند
کرد و غباریست، که روی آئینه دل را می پوشاند و مانع تابش اشعه پرتو حق
بدل سالک می گردد.

خاموشی: در اصطلاح تصوف دلالت بر حیرت و فنا می نماید. برای مزید
فایده بدفاتر سوم از بیت شماره ۱۳۰۵ به بعد و پنجم از ابیات شماره ۲۱۴۳^۲ به بعد
و ۳۲۲۰^۲ به بعد و ششم از بیت ۴۶۲۴^۴ به بعد رجوع شود.
و نیز برگزیده اشعار دیوان شمس، غزل نخست، بیت هجدهم، مورد مطالعه
قرار گیرد.

در بیت فوق خاموش بصورت اسم آمده است.
شاهد مثال برای مصدر مرکب خاموش کردن. در ابیات شماره ۲۳۹۳*^۱ و
۲۸۳۷*^۲ دفتر اول دیده می شود بترتیب زیر:

۱- دم مزن تا بشنوی از دم زنان

آنچه نامد در زبان و در بیان

دم مزن تا بشنوی ز آن آفتاب

آنچه نامد در کتاب و در خطاب

بقیه در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

دم مزن تا دم زند بهر تو روح
آشنا بگذار در کشتی نوح

ج-س

۲- کر تو خورد رابشکنی مغزی شوی
داستان مغز مغزی بشنوی
جوز را در پوستها آوازه است
مغز و روغن را خود آوازی کجاست
دارد آوازی ، نه اندر خورد گوش
هست آوازش نهان در گوش نوش
کر نه خوش آوازیء مغزی بود
ژغژغ آواز قشری کی شنود
ژغ ژغ آن ز آن تحمل می کنی
تا که خاموشانه بر مغزی زنی
چند گاهی بی لب و بی گوش شو
و آن کهان چون لب حریف نوش شو
چند گفتی نظم و نثر و راز فاش
خواجہ یک روز امتحان کن کنگش
ج-س

۳- عشق برد بحث را ای جان دبس
کو ز گفت و گو شود فریاد رس

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

حیرتی آید ز عشق آن نطق را
 زهره نبود که کند او ماجرا
 که بترسد گر جوابی وا دهد
 کوهری از لنج او بیرون فتد
 لب به بندد سخت او از خیر و شر
 تا نباید کز دهان افتد کهر
 * توضیح: گر خمش کردی و اگر نبی آن کنم
 که همین دم ترک خان و مان کنم
 * بدل شکسته کشت کشتیای زتاب
 لیک آندم کرد خامش از جواب
 ج-س

جام : در اصطلاح عرب ظرف سیمین را گویند، در زبان فارسی بطرف باریک
 و دراز اطلاق گردد و ساغر بمعنی قدح بزرگ است ، رباعی زیر از مولانا جامی
 بر این مفهوم دلالت دارد.

جهان جام و فلک ساغر اجل می
 خلایق باده نوش مجلس وی
 خلاصی نیست اصلاً هیچکس را
 از این جام و از این ساغر از این می
 نقل از تفسیر روح المثنوی
 ج-س

مگرو گردن مریدان که خلوت را بشکن

بیت شماره ۵۷۸

جمله گفتند ای حکیم رخنه جو این فریب و این جفا باما مگو

رخنه جو: ^۱ بمعنی عیب جوئی و عیب جو شاید باشد. ترکیب دیگری از این کلمه در فرهنگها دیده نشد. اما در بیت یازدهم از غزل شماره ۳۶ برگزیده اشعار شمس، ترکیب (رخنه جه) بکار رفته است. و همچنین نظامی در مخزن الاسرار ترکیب ^۲ (رخنه گر) استعمال کرده است به صفحه ۱۸۰۶ نسخه طبع N.Bland (لندن ۱۸۴۴م) رجوع شود.

بیت شماره ۵۷۹

چار پا را قدر طاقت بار نه برضعیفان قدر قوت کار نه

به سوره دوم، آیه ۲۸۶ قرآن مجید: «راجعه شود» ربنّا ولا تحمّلنا ما لا طاقت لنا به،

۱- رخنه: راهی که در دیوار واقع باشد. سوراخ - نقبه - شکاف - عیب - فساد - نفوذ.

رخنه جوی: یعنی رخنه جویبند. کسیکه شکاف ایجاد کند. مفسد - فساد انگیز (فرهنگ معین)

رخنه جو: آنکه در کار و بحث دشوار راه گریز تواند جست، چاره گر - چاره جو (به منوی شریف. جلد اول صفحه ۲۴۶ مراجعه شود). ج-س

۲- ای ریش خند (رخنه جه) یعنی منم سالار ده
تا کی جهی کردن بنه ورنی کشندت چون کمان ج س

بیت شماره ۵۸۰

دانه هر مرغ اندازه وی است طعمه هر مرغ انجیری کی است
طعمه هر مرغ ... الخ : یعنی هر کسی را یارای درک حقایق عالی عرفانی
نیست .

مریدان بر وزیر اصرار می ورزیدند که به دلالت وی نیاز دارند و هنوز
بحد کمال نرسیده اند و از معرفت بهره ندارند و مشاهدت را شایسته نیستند.
برای آگاهی بیشتر درباره این مجازها بدقت اول بیت شماره ۲۷۶۳ و دفتر ششم
بیت شماره ۲۷۶۰ و امثال الحکم جلد دوم ، شماره ۱۰۷۱ مراجعه شود.

بیت شماره ۵۸۱

طفل را گرنان دهی برجای شیر طفل مسکین را از آن نان مرده گیر

- ۱- بر سماع راست هر کس چیر نیست
لقمه هر مرغ کی انجیر نیست
خاصه مرغی مرده پوسیده ای
پر خیالی اعمی بی دیده ای
توضیح بیت ۵۸۰ را انقروی چنین تعبیر کرده است ، دانه هر مرغی باندازه
آن ، یعنی مناسب با جثه آن است ، و هر مرغی کی می تواند بانجیری اکتفا کند.
- ۲- هست انجیر ابن طرف بسیار خوار
گر رسد مرغی قنق انجیر خوار
جس

بیت شماره ۵۸۲

چونك دندانها بر آرد بعد از آن هم بخود طالب شود آن طفل نان
اما در خصوص مصراع ثانوی باید توجه داشت، که قدیم ترین نسخه های خطی
مثنوی و حنفی کتاب فاتح الایات، چنین ضبط کرده است:
«هم بخود گردد دلش جو بای نان»

بنابر این با اصلاح و تصحیح فوق که بعمل آمده، اشکال دستوری برطرف
میشود؛ نان بمنزله مفعول برای فعل مرکب مزبور می گردد.
شاهد مثال این قبیل اصطلاحات معمول مولوی، در دفتر دوم بیت شماره ۲۹۴۷
و دفتر سوم بیت شماره ۲۱۳۳ آمده است.

۱- يك نظر قانع مشو زین سقف نور

بارها بنگر بهین هل من فطور

۲- زین بتان خالقان پریشان می شوند

شهوۃ رانده پریشان می شوند

توضیح روح المثنوی تفسیر بیت ۵۸۰ را چنین ضبط کرده است:

مفهوم این بیت بامدلول بیت سابق ۵۷۹ و لاحق ۵۸۱ مبیانیت دارد؛ زیرا که در

آن دو موضوع عدم طاقت و تحمل و در این بیت مسأله شایستگی و استعداد مورد بحث

قرار گرفته است بعد از اشاره بقوائد انجیر و مرغ انجیر خوار چنین نتیجه میگیرد که

دانه انجیر کنایه از مرتبه نفس و انجام احکام شریعت میباشد که محدود و معین است.

میوه انجیر اشاره بقلب و حقایق روحانی است که حد و مرزی ندارد.

عامه مردم مکلف بانجام احکام شریعت است و در این عمل اشتراک دارند ولی خواص

ناس و واصلان باخبر از اسرار و حقائق ممتاز میباشند. بنابر این خامان را قبل از وصول

بآن مقام یارای درك حقائق و اسرار نیست.

بیت شماره ۵۸۳

مرغ پر نارسته چون پیران شود لقمه هر گربه در آن شود

بیت شماره ۵۸۴

چون بر آرد پر پیرد او بخود بی تکلف بی صغیر نیک و بد

بیت شماره ۵۸۵

دیو را نطق تو خامش می کند گوش ما را گفت توهش می کند

بیت شماره ۵۸۶

گوش ماهوش است چون گویای توی خشک ما بحرست چون دریا توی

برای فهم این بیت بشرح بیت ۵۷۱ رجوع شود.

بیت شماره ۵۸۷

باتو ما را خاک بهتر از فلک ای سناک از تو منور تا سناک

سناک: اشاره به پاره‌ای روایات است: که زمین بر پشت آن ماهی نهاده شده است.

(بکتاب تاریخ شعر عثمانی د. کیب) صفحه ۳۸ و همچنین به کتاب تاریخ طبری، فصل اول، صفحه ۴۹ به بعد، و به کتاب قصص الانبیاء، صفحات ۳ و ۲۲ به بعد رجوع شود).

۱- این زمین را بر روی آب و بر پشت ماهی نهاده و آن در زیر آب بر روی سنگی است و آن سنگ بر کف فرشته ایست و پای آن فرشته در هوا معلق است تا بقیه در صفحه بعد

در اینجا وزیر جهود مانده مرد کامل تلقی شده است، که روشنگر جهان است.

برای آگاهی بیشتر به کتاب اصول شخصیت در تصوف، صفحه ۶۱ رجوع شود.

بیت شماره ۵۸۸

بی تو ما را بر فلک تاریکیست^۱ با تو ای ماه این فلک تاری کیست

با تو: یعنی وقتی تو باماهستی. فاتح الایات، اسماعیل حق^۲ و ساری نیز چنین استنباط کرده اند.

مانده باورقی از صفحه قبل

آن ماهی داند که اگر چه زمین به پشت منست^۳، نه من نگاه میدارم. همانکس نگاه میدارد که پای فرشته را در هوا نگاه میدارد و هر وقت که آن ماهی بر خود میلرزد زمین بر پشت اومی جنبد. انکه خدای تعالی کوهها را بیافرید و بر زمین نهاد، «نقل از صفحه ۱۵ و ۱۶» قصص الانبیاء، مولانا محمد جویری، چاپ تهران.

توضیح: سماك به هر يك از دو ستاره ای گویند که در پای اسد باشند و آن دو را سماكان نامند. یکی سماك اعزل (بی سلاح) و دیگری سماك رامح (نیزه دار) گویند که بنظر میرسد نیزه دارد.

جیس

۱. بیت شماره ۵۸۹ را فاتح الایات چنین تفسیر کرده است:

عالم در صورت ظاهر عالم کبری است ولی در معنی عالم صغری است. همین حال را مرد کامل دارد.

۲. مؤلف روح المثنوی

بیت شماره ۵۸۹

صورت رفعت بود افلاك را معنیء رفت روان پاك را
روان پاك : مشعر بر مرد کامل است که غرض از کائنات و علت غائی آفرینش
وجود وی است. بنابر حدیث قدسی که فرماید «لولاك لما خلقت الافلاك»

بیت شماره ۵۹۰

صورت رفعت برای جسم هاست جسم هادر پیش معنی اسم هاست
بدن و جسم را در مقام ارتباط با روح اسم گویند که حجاب و نقاب معنی است
و مفعول آن مسمی می باشد.

جواب گفتن و زیور که خلوت را نمی شکنم

بیت شماره ۵۹۱

گفت حجت های خود کو ته کنید پند را در جان و در دل ره کنید

بیت شماره ۵۹۲

گر امینم متهم نبود امین گریگویم آسمان را من زمین
عطف بشرح بیت ۳۹۰۹ دفتر اول : همه گفتار و کردار مرد کامل از الهام
حق است.

۱- در تو شمس و ماه را کوئی جفا

در تو قد سرو را کوئی دو تا

در تو عرش و چرخ را خوانی حقیر

در تو کان و بحر را کوئی فقیر

آن به نسبت با کمال تو رواست

ملك اكمال فناها مر تراست

توضیح : جفا یعنی بر زمین زدن

شمس

بیت شماره ۵۹۳

گر کمال با کمال انکار چیست ورنیم این زحمت و آزار چیست

بیت شماره ۵۹۴

من نخواهم شد از این خلوت برون زانکه مشغولم باحوال درون

اعتراف می‌یدان بر خلوت و زیر

بیت شماره ۵۹۵

جمله گفتند ای وزیر انکار نیست گفت ما چون گفتن اغیار نیست

بیت شماره ۵۹۶

اشک دیده است از فراق تو دوان آه آهست از میان جان روان

بیت شماره ۵۹۷

طفل بادایه نه استیزد و لیک گرید او گرچه نه بداند نه لیک

طفل بادایه ابیات ۱۳۵ به بعد دفتر پنجم را یادآور میشود.

۱ - طفل یکروزه همی داند طریق

که بگیریم تا رسد دایه شفیق

تو نمیدانی که دایه دایگان

کم دهد بی گریه شیر او دایگان

گفت (فایکوا کنیراً) گوش دار

تا بریزد شیر فضل کردگار

چس

بیت شماره ۵۹۸

ماچو چنگیم و تو زخمه می زنی زاری از ما نی تو زاری می کنی
اغلب شارحان چنین پندارند که این بیت و چندیت آئی دیگر، حاکی از
گفتار مریدان وزیر است. که مرشد خویش را مقام لاهوتی می بخشند. اینجانب
نیز در کتاب ترجمه مثنوی چنین انگاشتم. اما با توجه به عبارت (تو وجود مطلق)
که (در مصراع دوم بیت ۶۰۲ ذکر شده است) دلالت دارد بر اینکه مولانا خویشتم
گوینده این گفتار و قائل مراتب است. می خواهد عدم اختیار و پیروی و وابستگی
کامل مخلوق را بر خالق توصیف کند و چون بیم آن میرود چنان وابستگی منجر
به جبر شود، از اینرو طی ابیات (۶۳۱-۶۱۷) همین دفتر مسأله اختیار و مسئولیت
ناشی از آنرا، خاطر نشان و در این باب بحث مستوفی می کند.

بیت شماره ۵۹۹

ماچو نائیم و نوا در ماز تست ماچو کوهیم و صدا در ماز تست

بیت شماره ۶۰۰

ماچو شطر نجیم اندر برد و مات برد و مات ماز تست ای خوش صفات

برای توجیه این بیت، بشرح بیت شماره ۲۸۶ همین دفتر مراجعه شود.

بیت شماره ۶۰۱

ماکه باشیم ای تو مارا جان جان تا که ما باشیم بسا تو در میان

* بیت ۶۰۱ : که در مصرع اول در محل استفهام و در مصرع دوم در معنی

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۶۰۳

ماعدم هائیم و هستی‌های ما تو وجود مطلق فانی نما

توجیه بیت چنین است: نظر باینکه انسان به‌لم عرض متعلق است بنابراین عدم است. چون منشاءش از وجود مطلق یعنی از فیض حق است و هستی زود گذر و فانی دارد واقعی و ذاتی نیست بلکه ظل و سایه را ماند.

مراد از وجود مطلق حق است که هستی محض است، موجد و موجب ظهور حادثات و اعراض است و بادر شکل عرض‌ها تجلی مینماید. بعبارت بهتر،
 بهر آئینه حسنی مینماید بهر برجی بشکل نو بر آید
 در موضوع نخستین برای بینش بیشتر به بیت شماره ۳۰۴۷ دفتر چهارم رجوع شود.

در مورد مسئله ثانوی^۱ یعنی نموداری صفات یا اسامی حق به بیت شماره ۱۶۶۸ به بعد همان دفتر رجوع شود.

مانده پاورقی از صفحه قبل

رابطه بکدر رفته است.

جان جان: قوام روح و یاسر روح و بمعنی محبوب است.
 و مفهوم شعر آنکه: در مقابل وجود حقیقی وجود ظلی معدوم و موهوم است و افعال و صفات و ذات خلق در افعال و صفات و ذات حق فانی است چون قائم بوجود آن است.

نقل از روح‌المتنوی

۱ آنکه هستت مینماید هست پوست

و آنکه فانی مینماید اصل اوست
 بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۶۰۳

ماهیه شیران ولی شیر علم حمله‌شان از باد باشد دم بدم

بیت ۶۰۴

حمله‌شان پیدا و ناپیدا است باد آنکه ناپیدا است از ما کم عباد

ابیات ۶۰۳ و ۶۰۴ از لحاظ مضمون و معنی و مفهوم با ابیات ۳۰۵^۱ به بعد دفتر چهارم یکی است که در آنجا روح و روان محسوس تر را، با بادی که شیر علم را به حرکت درمی آورد مورد مقایسه قرار داده است.

مانده پاورقی از صفحه قبل

روغن اندر دوع باشد چون عدم

دوغ در هستی بر آورده علم
ج-س

۲- هست افزونی اثر اظهار او

ناپدید آید صفات و کار او

هست افزونی هر ذاتی دلیل

کو بود حادث بعثت‌ها علیل

ج-س

۱- هست بازی‌های آن شیر عالم

مخبری از بسادهای مکتوم

بقیه پاورقی در صفحه بعد

ظاهر موضوع اشعار مشعر بر واقعه ایست که مولانا در هنگام اقامت خود در قونیه برأی العین مشاهده کرده است.

Rosen در تفسیر مثنوی خویش با استفاده از کتاب تاریخ مختصر الدول - ابوالفرج^۱، طبع POCCKE، در صفحه ۸۰ در ذیل یادداشت شماره ۲۳۹ باین

مانده پاورقی از صفحه قبل

گر نبودی جنبش آن باده‌ها
شیر مرده کی بجستی در هوا
ز آن شناسی باد راگر آن صباست
بادبور ست این بیان آن خفاست
این بدن مانند آن شیر علم
فکر می جنباند او را دم بدم
فکر کآن از مشرق آید آن صباست
و آنکه از مغرب دبور باو باست
ج-س

۲- مشرق این باد فکرت دیگرست

مغرب این باد فکرت ز آن سرست

مختصر الدول علامه فریفورس ابی الفرج بن هرودن الطیبی المطلبی المعروف

بابن البصری .

ج-س

مسأله اشاره مینماید و داستان از این قرار است : «چون سلطان غیاث الدین پسر علاءالدین کیقباد اتابك سلجوقی آسیای صغیر ، با دختر پادشاه گرجستان ازدواج کرد ، بیاد بود این عروسی ، سکه سیمین ضرب کرد با نقش شیر ، و در بالای آن شیر - خورشید قرار گرفته بود . سپس همین سلطان طرح مزبور را بعنوان شعار رزمی ، نقش پرچم خویش گردانید .»

به کتاب ابن بی بی ، طبع Houtsma ، صفحه ۱۷۴ ، سطر هفتم رجوع شود
«آن شیران علم چون دلی شبیه بر نقش درم در لرزه افتادند .»

بیرقی باچنین اوصاف یادآور قصیده عمادی است که در ستایش طغرل دوم از اتابکان عراق گفته است . شاعر مذکور در طی قصیده مزبور ، چگونگی جنگی را توصیف مینماید . برای تکمیل فایده به کتاب راحة الصدور . صفحه ۲۱۳ ، سطر پانزدهم رجوع شود . شاهد مثال دیگر بیت زیرین است :

ازدود چونان شود که گوئی شیر علم است شیر مجمر

در دیوان سنائی ، در برابر شیر علم ، شیر فلک بکار رفته است . در صفحه ۲۰۹ بیت شماره ۱۱ .

مننوی باد را در عداد قدرت های قاهر و نامرئی قلمداد کرده است و موجب ایجاد حوادث و عوارض و اتفاقات محسوب گردیده است برای مزید اطلاع به دفتر دوم ابیات ۱۸۵^۱ بد بعد و ۱۲۸۰^۲ بعد و ۱۳۰۰^۳ بعد و دفتر پنجم بیت ۳۳۱۱^۴ بعد و دفتر ششم بیت ۱۴۵۹^۵ بعد مراجعه شود .

۱- بر مثال موجه اعدادشان در عدد آورده باشد بادشان ج-س
بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

۲- خاک بر بادست بازی می کند

کثر نمائی پرده سازی می کند

اینک بر کارست بی کارست و پوست

و آنک پنهان است مغز و اصل اوست

خاک همچون آلتی در دست باد

باد را دان عالی و عالی نژاد

چشم خاکی را بخاک افتد نظر

باد بین ، چشمی بود نوعی دگر

چس

۳- این جهان چون خس بدست بادغیب

عاجزی پیشه گرفت و داد غیب

که بلندش می کند کاهیش پست

که درستش می کند کاهی شکست

که یمینش می برد کاهی یسار

که گلستانش کند کاهیش خار

چس

۴- آنست کالریح و نحن کالغبار

تختفی الريح و غبراها چهار

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۶۰۴

حمله‌شان پیدا و ناپیدا است باد آنک ناپیدا ست از ما کم مباد
دو نسخه خطی قدیمی و فاتح‌الایات، بجای (ازما) - هرگز - ضبط کرده‌اند.

بیت شماره ۶۰۵

باد ما و بود ما از داد تست هستیء ماجمله از ایجاد تست
باد ما و بودما: فاتح‌الایات، آنرا بسان جوهر و روح میدانند، که محرك
ماست. اما عبارت دباد و بود. در بیت ۴۰۱ جزو پنجم دیوان کبیر شمس تبریز
دیده می‌شود.

مانده پاورقی از صفحه قبل

نو بهاری ما چو باغ سبز خوش
او نهان و آشکارا بخششش
جس

۵- نقش چون کف کی بجنبد بی ز موج
خاک بی بادی کجا آید بر اوج
چون غبار نقش دیدی باد بین
کف چو دیدی قازم ایجاد بین
جس

۱- ز آن شکار و انبهی و باد و بود
دست در کن هیچ یا بی تار بود

شرح ابیات ۶۰۶ الی ۶۱۰

لذت هستی نمودی نیست را
 عاشق خود کرده بودی نیست را
 لذت انعام خود را وامگیر
 نقل و باده و جام خود را وامگیر
 در بگیری کیست جست و جو کند
 نقش با نقاش چون نیرو کند
 منکر اندر ما مکن در ما نظر
 اندر اکرام و سخای خود نگر

مطلب مهمی که از چهار بیت مزبور مستفاد میشود ناشی از نحوه تفکر و اصول تصوف محی الدین ابن العربی است، اما صورت ظاهر شکل آن تغییر یافته و رنگ نظم بخود گرفته است.

اصول وی مبیین فکر وحدت وجود است که وجود حقیقی واحد است، واحد و زلی. این وجود واحد ازلی هم، البته خداست. بدین گونه عالم خود وجود مستقل حقیقی ندارد. وهم و خیال صرف است. وجود حقیقی يك چیز بیش نیست. عالم با تمام اختلافاتی که در اشکال و صورت های کائنات آن هست، چیزی نیست الا مظاهر کونا کون حقیقی واحد، که همان وجود الهی است، و در واقع از همین نظریه است.

(عدم، نیستی، نیست) باید به چیزی یا کسی اطلاق شود که وجود فعلی ندارد، یا در آتیه موجود نخواهد بود.

اما ابن عربی و بعد از وی، مولوی، آن معنی را چنین تعبیر کرده‌اند: از لحاظی عالم، وجود حقیقی ندارد و نمایش و وهم صرف است. و از نظر دیگر وجود دارد، یعنی چون از یک وجه بنگرند خلق است و چون از وجه دیگر بنگرند حق است. چنانکه عالم خارج در صورت ظاهر موجود، ولی در معنی معدوم است. و نیز عالم معنی وجود ذهنی دارد، ولی وجود عینی ندارد.

برای مزید اطلاع به کتاب Muslim Creed صفحه ۲۱۲ رجوع شود.

بیت شماره ۶۰۶

لذت هستی نمودی نیست را عاشق خود کرده بودی نیست را

در بیت فوق «نیست» به معنی عدم بالفعل و موجود بالقوه اطلاق می‌شود. این صورت ممکنات و عالم هستی معقول است که وجود عینی ندارد و همانست که آنرا (الاعیان الثابتة فی العدم) می‌نامیم. این صورت در علم خدا ثابت است همانطوریکه معانی نیز در عقول انسانی در عین حال هم موجود است، یعنی باقتضاء ظاهر می‌شود و هم معدوم، چون وجود خارجی ندارد. خداوند موجب شد که این «نیست» عاشق وی شود. از هر عین ثابت را آماده پذیرفتن وجود محسوس مقدر نمود.

برای اطلاع بیشتر به کتاب فصوص الحکم، صفحه ۱۲۲، همچنین بشرح بیت

۶۱۰ همین دفتر مراجعه شود.

بیت شماره ۶۰۷

لذت انعام خود را وامگیر نقل و باده جام خود را وامگیر

بیت شماره ۶۰۸

در بگیری کیست جستجو کند نقش با نقاش چون نیرو کند

بجای کیست باید «کیت» خواند. چه کسی ترا جستجو خواهد کرد.

بیت شماره ۶۰۹

منگر اندر مامکن در ما نظر اذر اکرام و سخای خود نگر

بیت شماره ۶۱۰

مانبودیم و تقاضامان نبود لطف تو نا گفته ما می شنود

نما بودیم و نه تقاضا داشتیم، تو ما را از عالم بالقوه بعالم بالفعل آوردی.

لطف تو: اینهمه در نتیجه لطف بی نهایت تو بود.

آفرینش طبق عقیده ابن عربی چنین است: «وجود حقیقتی است واحد. وحدت و تکثر ندارد. این حقیقت واحد عبارت از همان ذات حق است که ازلی است و عالم در واقع وجود حقیقی ندارد و نمایش و وهم صرف است، وجود واقعی مختص ذات حق است، این حقیقت واحد که وجود حق است دارای يك تجلی ازلی است و عبارتست از تجلی ذات الهی در صور جمیع ممکنات.» این صورت ممکنات را محی الدین، امری معقول میدانند که وجود عینی ندارد. برای مزید اطلاع به مقدمه کتاب Nyberg صفحه ۷۱ ببعد و مطالعه در تصوف اسلامی صفحه ۱۵۱ رجوع شود.

وجود موهبت خدائی است و موهبت خداوند فقط در ازاء دعا و تقاضا داده میشود. سؤال ممکن است باللفظ باشد و بر زبان آید و یا ضمنی و با اشاره بعمل آید که آنرا سؤال بالحوال و سؤال بالاستعداد مینامند. این امر بسته باستعداد تقاضا کننده است چنانکه وضع يك گیاه بی آب همانا درخواست آب است همچنانکه دانه بر زمین فرو رود مقتضی رویش و آمدن شاخ و برگ است. به کتاب فصوص الحکم

صفحه ۲۹ رجوع شود.

بنا بر این عدم نیز می تواند دعوی دوستداری خدا کند. که اودوستی را با(وجود و هستی) بوی می بخشد و موجود آنرا چنان دوست دارد که: کدا بخشنده بزرگوار را برای بینش به دفتر اول ، بیت ۲۷۴۳ رجوع شود.

پس همگان در ازاء تقاضا و نیاز آفریده شده اند . مطالعه دفتر سوم بیت شماره ۳۲۰۴ به بعد فهم موضوع را آسان می کند.

۱ - آنک بی همت چه با همت شده

وانکه با همت چه با نعمت شده

بانک می آمد که ای طالب بیا

جود محتاج کدایان چون کدا

جود می جوید کدایان و ضعاف

همچو خوبان کآینه جویند صاف

روی خوبان ز آینه زیبا شود

روی احسان از کدا پیدا شود

جس

۲ - آن نیاز مریمی بودست و درد

که چنان طفلی سخن آغاز کرد

جزو او بی او برای او بگفت

جزو جزوت گفت دارد در نهفت

بقیه پاورقی در صفحه ۴۲۴

بیت شماره ۶۱۵

تو زقرآن باز خوان تفسیر بیت گفت ایزد مارمیت اذرمیت

به سوره پنجم، آیه ۱۷ قرآن مجید مراجعه شود. در جنك بدر پیامبر
يك مشت ريگك بروی كفّار قرش پاشید كه بالنتیجه كافران بزودی پابفرار
گذاشتند *

قرآن مجید حکایت میکند كه ريگك مزبور بوسیله خدا پاشیده شده بود،
نمونه‌ای از عنایت‌بخشانه به مؤمنان بوده است. این سخنان نشانه آنست كه منشأ
تمام کارهای کائنات خداست *

مانده پاورقی از صفحه قبل

دست و پا شاهد شونت ای رهی

منکری را چند دست و پا نهی

ور نباشی مستحق شرح و گفت

ناطق ناطق ترا دید و بخت

هرچه روید از پی محتاج رست

تا بیابد طالبی چیزی كه جست

حق تعالی گر سموات آفرید

از برای دفع حاجات آفرید

هر كجا دردی دوا آنجا رود

هر كجا کشتیست آب آنجا رود

برای توضیح بیشتر به بیت شماره ۲۵۳۰^۱ بپس دفتر دوم و بیت شماره ۳۶۵۸^۲ بپس دفتر سوم و بیت شماره ۱۷۲۴^۳ بپس دفتر چهارم مراجعه شود.
در صورتیکه بیت شماره ۲۹۴۷^۴ دفتر چهارم و بیت شماره ۱۵۲۳^۵ و ۲۲۴۶^۶ و ۳۱۹۷^۷ و ۴۵۷۹^۸ دفتر ششم با اتحاد عارفانه پیامبر و یا اولیاء، با حق، دلالت دارد.

۱ - ما رمیت اذ رمیت راست دان

هر چه کارد جان بود از جان جان

دست گیرنده وی است و برد بار

دم بدم آن دم ازو امیدوار

نیست غم گر دیر بی او مانده‌ای

دیر گیر و سخت گیرش خوانده‌ای

جس

۲ - نفی آن يك چیز و اثباتش رواست

چون جهت شد مختلف نسبت دو تا است

ما رمیت از رمیت از نسبت است

نفی و اثبات است و هر دو مثبت است

آن نوافکنندی چو بردست تو بود

تو نه افکنندی که قوت حق نمود

جس

مانده پاورقی از صفحه قبل

شرح بیت از نظر انقروی: وقتی حضرت پیامبر باحال (بقاء بالله) متصف و متخلق شدند جناب عزت با گفتن (از رمیت) فعل رمی را برا و اثبات کرد و با گفتن (ما رمیت) از وی نفی کرد و با قول (ولکن الله رمی) بذات بی چون اسناد کرد که در مرتبه جمع به مقام تفضیل اشاره است پس رمی در حقیقت خداست و حضرت نبی برای آن وسیله می باشد.

۳- این مکیر از فرع این از اصل گیر

بر کمان کم زن که از بازوست تیر

ما رمیت از رمیت ابتلاست

بر نبی کم نه گنه کآن از خداست

آب از سرتیره است ای خیره خشم

بیشتر بنگر یکی بکشای چشم

جس

۴- ما رمیت از رمیت گشته ای

خویشتن در موج چون کف هشته ای

لاشدی بهلوی الا خانه گیر

این عجب که هم اسیری هم امیر

آنچه دادی تو ندادی شاه داد

اوست بس الله اعلم بالرشاد

جس

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

۵. چون شدی بی خود هر آنچ تو کنی

ما (رمیت از رمیت) ایمنی

آن ضمان برحق بود نه برامین

هست تفصیلش بفقہ اندر مبین

ج-س

۶. (ما رمیت از رمیت) بی ویست

همچنین قال الله از صمتش بجست

تا بود دارو و ندارد او عمل

چونکه شد فانی کند دفع علل

ج-س

۷. ما رمیت از رمیت خواهی است

دیدن او دیدن خالق شدست

خدمت او خدمت حق کردنست

روز دیدن ، دیدن این روزنست

ج-س

۸. صد هزاران مرد پنهان در یکی

صد کمان و تیر درج ناوکی

(ما رمیت از رمیتی) فتنه

صد هزاران خرمن اندر حفته

بیت شماره ۶۱۶

گر پیرانیم تیر آن فی زماست ما کمان و تیر اندازش خداست
 ما کمان : انسان در دست تصرف حق ، همچون اسباب یا آلت فعل است. بشر
 کاسب فعل است و اعمال بندگان آفریده خدا .

بیت شماره ۶۱۷

این نه جبر این معنی جباریست ذکر جباری برای زاریست
 برای توجه بموضوع جبر و فهم اصول آن از نظر مولوی ، به شرح ایات
 ۴۷۰-۴۷۳ همین دفتر رجوع شود.
 ذکر جباری : خداوند خود را بالقباب جبار نامیده است : برای مزید
 اطلاع به قرآن مجید سوره ۵۹ آیه ۲۳ رجوع شود.

مانده پاورقی از صفحه قبل

آفتابی در یکی ذره نهان
 ناکهان آن ذره بکشايد دهان
 ذره ذره گردد افلاك و زمین
 پیش آن خورشید چون جست از کمین
 ج-س

بیت ۲۸۳۵ دفتر ششم

گفت حقش ای کمند انداز بیت

آن ز من دان (ما رمیت از رمیت)

ج-س

۱-والله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الحبار

ج-س

بیت شماره ۶۱۸

زاری ما شد دلیل اضطرار خجلت ما شد دلیل اختیار

خجلت ما: به بیت شماره ۴۰۳^۱ دفتر ششم مراجعه شود. چنین استنباط می شود؛
اگر هر کسی انسان را با اختیار و آزادانه آزرده باشد، خشمگین می گردد، و کینه
او را بدل می گیرد.

شاهد مثال در دفتر پنجم از بیت شماره ۳۰۳۳^۲ بیعد آمده است.

بیت شماره ۶۱۹

گر نبودی اختیار این شرم چیست وین دریغ و خجلت و آزر چیست

۱- گفت سلطان بلك آنچ از نفس زاد

ربیع تقصیر است و دخل اجتهاد

ورنه آدم کی بگفتی با خدا

ربنا اننا ظلمنا نفسنا

خود بگفتی کین گناه از بخت بود

چون قضا این بود حزم ما چه سود

همچو ابلیسی که گفت (اغویتنی)

نو شکستی جام و ما را می زنی

بل قضا حق است و جهد بنده حق

هین مباش اعور چو ابلیس خلق

مانده پاورقی از صفحه قبل

در تردد مانده ایم اندر دو کار
 این تردد کی بود بی اختیار
 این کنم یا آن کنم او کی گود
 که دو دست و پای او بسته بود
 هیچ باشد این تردد در سرم
 که روم در بحر یا بالا پرم
 این تردد هست که به موصل روم
 یا برای سحر تا بابل روم
 پس تردد را بیاید قدرتی
 ورنه آن خنده بود بر سبلی
 بر قضا کم نه بهانه ای جوان
 جرم خود را چون نهی بردیگران
 خون کند زید و قصاص او بعمر و
 می خورد عمر و و بر احمد حد خمر
 کرد خود برگردد و جرم خود بین
 جنبش از خور بین و از سایه مبین
 که نخواهد شد غلط پاداش میر
 خصم را میداند آن میر بصیر

بقیه پاورقی از صفحه قبل

چون عسل خوردی نیآمد تب بغیر
 مزد روز تو نیآمد شب بغیر
 درچه کردی جهد کآن واتونگشت
 توجہ کاریدی که نآمد ریم کشت
 فعل تو که زاید از جان و تنت
 همچو فرزندات بگیرد دامت
 فعل را در غیب صورت می کنند
 فعل دزدی را نه داری میزنند
 دارکی ماند بدزدی لیک آن
 هست تصویر خدای غیب دان
 در دل شهنه چو حَقِّ الهام داد
 که چنین صورت بساز از بهرداد
 تا تو عالم باشی و عادل قضا
 نا مناسب چون دهد داد و سزا
 چونک حاکم این کند اندر گزین
 چون کند حکم احکم این حاکمین
 چون بکاری جو نروید غیر جو
 قرض تو کردی ز که خواهی کرو

بقیه پاورقی از صفحه قبل

جرم خود را بر کسی دیگر منه
 هوش و کوش خود بدین پاداش ده
 جرم بر خود نه که تو خود کاشتی
 باجزا و عدل حق کن آشتی
 رنج را باشد سبب بد کردنی
 بدز فعل خود شناس از بخت نمی
 آن نظر در بخت، چشم احوال کند
 کلب را کهدانی و کاهل کند
 متهم کن نفس خود را ای فقی
 متهم کم کن جزاء عدا را
 جس

۲. غیر حق را گر نباشد اختیار
 خشم چون میآیدت بر جرم دار
 چون همی خائی تو دندان برعدو
 چون همی بینی گناه و جرم ازو
 گر ز سقف خانه چوبی بشکند
 بر تو افتد سخت مجروحیت کند
 هیچ خشمی آیدت بر چوب سقف
 هیچ اندر کین او باشی تو وقف

بقیه در صفحه بعد

مانده باورقی از صفحه قبل

که چرا بر من زد و دستم شکست
 او عدو و خصم جان من بدست
 کودکان خرد را چون میزنی
 چون بزرگان را منتزه می کنی
 آنکه دزد مال تو کوئی بگیر
 دست و پایش را بر سازش اسیر
 وانکه قصد عورت تو می کند
 صد هزاران خشم از تو میدمد
 گر بیاید سیل و رخت تو برد
 هیچ با سیل آورد کینی خرد
 و بیامد باد و دستارت ربود
 کی ترا با باد دل خشمی نمود
 خشم در تو شد بیان اختیار
 تا نگوئی جبر یا نه اعتذار
 گر شتربان اشتری را میزند
 آن شتر قصد زننده می کند
 خشم اشتر نیست با آن چوب او
 پس زمختاری شتر برده است بو

بیت شماره ۶۲۰

ز جراستادان و شاگردان چراست خاطر از تدبیرها گردان چراست

بیت ۶۲۱

ور تو گوئی غافلست از جبر او ماه حق پنهان شد اندر ابر او

نسخه G جبر را بدون اضافه ضبط کرده است، و مصرع دوم را قدیمی‌ترین نسخه خطی چنین نوشته است: «ماه حق پنهان کند در ابر، رو»
جبریون شاید چنین استدلال کنند، که گرایش ما باختیار، شاید در نتیجه جهالت ماست. چنانکه فی‌المثل آیا می‌توان ماه آسمانی را از نورافشانی، ممانعت بعمل آورد. بدیهی است که اینکار ابداً ممکن نیست و سنت الهی تغییر پذیر نمیباشد.

مانده پاورقی از صفحه قبل

همچنین سگ گر براو سنگی زنی

بر تو آرد حمله کردد منثنی

سنگ را کر گیرد از خشم تو است

که تو دوری و ندارد بر تو دست

عقل حیوانی چو دانست اختیار

این مگو ای عقل انسان شرم‌دار

- تفسیر آیات ۶۴۱ - ۶۲۲ بطور کلی:

اما این سؤال جبر یون را جوابی درخور است . هنگامی که شما بیمارید و حسرت ایام سلامت را می‌خورید. جان و دل شما از غفلت میرهد و آگاه‌میکردد. از کرده‌ها پشیمان میشوید . توبه میکند برای بخشش ، روی بدرگاه‌خدای می‌آورد. آیا این احساسات و این اعمال که در آن هنگام از شما سر میزند، ناشی از عمل به جبر و گناهکاری بی‌اراده است ؟ بعلاوه اگر از جبرش آگاهی داری اثری از این همه در تو پیدا نیست؟ چرا در قبال آن، زاری و اظهار ناتوانی نمی‌کنی؟ آیا تو مگر عاجز و ناتوان پای بسته نیستی؟ آیا تو میتوانی عاجزان نومید را نیاز زاری ؟ نه، هرگز چنین نیست. بھر کاری که میل دل تست قدرت خود را عیان و آشکار می‌بینی، در هر عملی که دل‌خواهت نیست در آن مورد جبری میشوی کاین کار از خداست. اما کار انبیاء درست مخالف این است. در کار عقبی اختیار دارند و در کار دنیا جبری هستند .

بیت شماره ۶۲۲

هست این را خوش جواب اربش نوی بگذری از کفر و در دین بگروی

دین: به شرح بیت شماره ۶۱۷ همین دفتر رجوع شود.

بیت شماره ۶۲۳

حسرت و زاری که بیماری است وقت بیماری همه بیداری است

بیماری: در بیت فوق ممکن است دارای دو معنی باشد: ۱- بیماری تن

۲ - بیماری دل

برای توجه بعشق عارفانه ، بشرح بیت شماره ۱۰۹ همین دفتر رجوع شود.

پشیمانی ، که از خواب غفلت بیدار میشود، دوستار حق است . برای بینش بیشتر به کتاب ترجمه انگلیسی کشف المحجوب ، صفحه ۲۹۶ مراجعه شود .

بیت شماره ۶۲۴

آن زمان که میشوی بیمار تو می کنی از جرم استغفار تو

بیت شماره ۶۲۵

می نماید بر تو زشتیء گنه می کنی نیت که باز آیم بره

بیت شماره ۶۲۶

عهد و پیمان می کنی که بعد ازین جز که طاعت نبودم کارگزین

بیت شماره ۶۲۷

پس یقین گشت اینکه بیماری ترا می ببخشد هوش و بیداری ترا

در مصرع دوم «ترا» زائد است ؟

بیت شماره ۶۲۸

پس بدان این اصل را ای اصل جو هر که را درد است او بردست بو

هر کسی که بیمار دل و عاشق باشد او بیدار تر است . یعنی از جبر حقیقی و

اسرار الهی بوئی برده است.

اصلی که در این بیت بدان اشاره شده است. یعنی (هر که را درد است او بردست

بو) عکس این قضیه در مصرع اول بیت ۶۲۹ آمده است. یعنی هر که او بیدار تر-

پر درد تر .

عشق حق و اصولش بهم آمیخته است .

بو بردن بمعنی مشاهده حقایق معنوی است و معرفت و آگاهی بدان
بنحو اجمال .

اما در کتاب ترجمه انگلیسی مثنوی ، مصرع دوم این بیت را در حکم جمله
معترضه تلقی کرده‌ام و بیت آتی را نیز مانند این بیت ، شرح اصول مورد سؤال
نامیدم .

لکن حالا متقاعد شدم که این نظریه اشتباه است.

بیت شماره ۶۲۹

هر که او بیدارتر پردردتر هر که او آگاه‌تر رخ زردتر
هر کس در راه حق بیدار تر و معرفتش بیشتر باشد دردمند تر و رخ
زردتر میشود.

پس اگر جبری از اجبار و اراده کلی و تصرف و تقلب او آگاه بود، میبایست
بسوی او برگردد و مانند عاشق صادق تصرع و زاری نماید . زیرا که این عمل
در خود کسی است که به جبر و تصرف حق، یقین داشته باشد .

بیت شماره ۶۳۰

گر ز جبرش آگهی زاریت کو بینش زنجیر جباریت کو

بیت شماره ۶۳۱

بسته در زنجیر چون شادی کند کی اسیر حبس آزادی کند

برای بینش بیشتر ، به بیت ۱۳۹۶ بعد دفتر چهارم مراجعه شود.^۱

۱ - چون بود اکرام باچندان خوشی

که تو در عصیان همی دامن کشی
بقیه پاورقی در صفحه بعد

بیت شماره ۶۳۲

ورتومی بینی که پایت بسته اند بر تو سرهنگان شه بنشسته اند

بیت شماره ۶۳۳

پس تو سرهنگی مکن با عاجزان ز آنک نبود طبع و خوی عاجز، آن

مانده پاورقی از صفحه قبل

آن چنان خوش کس رود در مکرهی

کس چنان رقصان دود در کمرهی

بیست مرده جنگ می کردی در آن

کت همی دادند پند آن دیگران

که صواب اینست و راه اینست و بس

کی زند طعنه مرا جز هیچ کس

کی چنین گوید کسی کو مکر هست

چون چنین جنگد کسی کو بی رهست

هر چه نفست خواست داری اختیار

هر چه عقلت خواست آری اضطرار

جیس

بیت شماره (۶۳۰) را فاتح الابیات چنین تفسیر کرده است: اگر از تصرف و

تقلب خدا آگاهی پس چرا زاری نمی کنی، زیرا که عجز و لایه شایسته کسی است

که جبّاری حق را چنانکه باید و شاید بداند چنانکه روایت شده است که حضرت

رسول می فرمود «یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلوبنا علی دینک یا الله»

بیت شماره ۶۳۴

چون تو جبر او نمی بینی مگو ورهمی بینی نشان دید کو

بیت شماره ۶۳۵

در هر آن کاری که میلست بدان قدرت خود را همی بینی عیان

بیت شماره ۶۳۶

در هر آن کاری که میلست و خواست اندر آن جبری شدی کین از خداست

شاهد شعری بیت فوق، در دفتر پنجم از بیت شماره ۳۰۶۶^۱ یعد و در دفتر چهارم از بیت شماره ۱۴۰۱^۲ یعد آمده است.

۱. گفت دزدی شهنه را کای پادشاه

آنچه کردم بود آن حکم اله

گفت شهنه آنچه من هم می کنم

حکم حق است ای دو چشم روشنم

از دکانی گر کسی تری برد

کین ز حکم ایزد است ای باخرد

بر سرش کوبی دوسه مشت ای کره

حکم حقست اینکه اینجا باز نه

در یکی تره چو این عذر ای فضول

می نیاید پیش بقالی قبول

چون بر این عذر اعتمادی می کنی

بر حوالی ازدهائی می تنی

بقیه در صفحه بعد

مانده پاورقی از صفحه قبل

از چنین عذر ای سایم فانیل
 خون و مال و زن همه کردی سبیل
 هر کسی پس سبالت تو بر کند
 عذر آرد خویش را مضطر کند
 حکم حق گر عذر می‌شاید ترا
 پس بیاموز و بده فتوی مرا
 که مرا صد آرزو و شهوتست
 دست من بسته ز بیم و هیبت است
 پس کرم کن عذر را تعلیم ده
 بر کشا از دست و پای من گره
 اختیاری کرده نو پیشه
 کااختیاری دارم و اندیشه
 ورنه چون بگزیده آن پیشه را
 از میان پیشه‌ها ای کدخدا
 چونکه آید نوبت نفس و هوا
 بیست مرده اختیار آید ترا
 چون برد يك حبه از تو یارسود
 اختیار جنگ در جانت کشود
 چون بیاید نوبت شکر نعم
 اختیارت نیست وز سنگی، تو کم
 بقیه پاورقی در صفحه بعد

کتابنامه

الف

- الانسان الكامل - عبدالکریم جیلی
 قاهره ۱۳۰۰ هـ ق
- اباحه
 تألیف غزالی
 مؤنیخ ۱۹۳۳
- انحافات السنیة بالاحادیث القدسیة:
 شیخ محمد عبدالرؤف المناوی
 حیدرآباد ۱۳۲۳
- آثار الباکیه
 ابوریحان بیرونی
 لندن ۱۸۷۹
- احیاء العلوم - غزالی
 بولاق ۱۲۸۹ هـ ق
- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم :
 محمد بن احمد مقدسی
 لندن ۱۸۷۱
- احادیث مثنوی : علامه فقید بدیع الزمان فروزانفر
 تهران ۱۳۳۴
- اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید
 سن پترزبورگ ۱۸۹۹
- اسرار نامه فریدالدین عطار
 تهران ۱۲۹۸ هـ ق
- الشعر و الشعراء . ابن قتیبه
 لبنان ۱۹۶۴
- اصطلاحات عبدالرزاق الکاشانی
 کلکته ۱۸۴۴
- اعلام القرآن دکتر محمد خزائلی
 تهران ۱۳۴۱
- امثال العرب میدان
 بن ۱۸۳۸
- امثال وحکم دهمخدا
 تهران ۱۳۵۲
- المنقذ من الضلال غزالی
 قاهره ۱۳۰۹ هـ ق

ب

تهران ۱۳۴۸

بوستان سعدی

بدایع سعدی ترجمه، طبع Sir luCas White

برلین مطبعه کایمانی ۱۹۲۵

تهران ۱۳۴۲

برهان قاطع، به تصحیح دکتر محمد معین

وین ۱۸۴۶

بهارستان جامی

ت

- تاریخ قرآن مجتهدزنجانی تبریز ۱۳۴۱
- تاریخ تصوف د کتر غنی تهران ۱۳۴۰
- تاریخ ادبیات عرب نیکلسن کمبریج ۱۹۳۰
- تاریخ امپراطوری عثمانی لندن ۱۶۲۸
- تاریخ ادبیات ادوارد براون ج۱ تهران ۱۳۴۰
- تاریخ « از سعدی تاجامی:
- بکوشش استاد علی اصغر حکمت تهران ۱۳۳۹
- تاریخ سیر ترجمه قرآن در اروپا و آسیا تألیف جواد سلما سی زاده تهران ۱۳۴۱
- تاریخ ادبیات عرب ترجمه زاده تبریز ۱۳۴۸
- تائیه الکبری (نظام السلوک): ابن فارض تهران وین ۱۸۵۴
- تفسیر المیزان علامه طباطبائی قم ۱۳۳۷
- تفسیر بیضاوی لیپزیک ۱۸۶۴
- تفسیر طبری قاهره ۱۳۲۱
- تفسیر شریف لاهیجی تهران ۱۳۴۰
- تدبیرات الاهیة ابن عربی لیدن ۱۹۱۹
- ترجمه تفسیر طبری بکوشش حبیب بغمائی تهران ۱۳۳۹
- ترجمه رساله قشیریة استاد فروزانفر تهران ۱۳۴۵
- تفسیر بیان السعاده سلطان علی شاه گنابادی تهران ۱۳۴۴
- تذکرة الاولیاء فریدالدین عطار لندن ۱۹۰۷
- التعرف لمذهب اهل التصوف ابوبکر محمد بخاری الکلابادی قاهره ۱۹۳۴

- التفهيم ابوربحان بيروني
لندن ۱۹۳۴
- ترجمه انگليسي مثنوي معنوي مولوي رينولد نيكلسن
لندن ۱۹۲۹
- ترجمه آلماني كتاب ابنيه عن حقائق الادويه
هال ۱۸۹۳
- تلبیس ابلیس : اثر ابن حوزی
قاهره ۱۳۴۰
- ترجمان الاشواق، ابن عربي طبع و ترجمه به زبان انگليسي
لندن ۹۱۱

ح

- الحيوان جاحظ
 ١٣٢٥ قاهره
 حيات الحيوان : الدميرى
 ١٩٥٨ قاهره
 حدود العالم من المشرق الى المغرب (ترجمه انگليسى)
 ١٩٤٣ لندن
 حديقه الحقيقه حكيم سنائى غزنوى
 ١٣٢٨ تهران
 حليه الاولياء ابو نعيم احمد بن عبدالله اصفهانى
 ١٩٣٣ قاهره

ج ج خ

جامع الصغير سيوطي	بيروت ۱۳۹۱ هـ ق
جامع المفردات الادويه والاغذية	ابن بيطار
اشتوتگارت	۱۸۴۰
جامع الصحيح	بخاري
ليدن	۱۹۰۸
جوامع الحكايات	عوفي
تهران	۱۳۲۵
جواهر البواهر	ساري عبداله افندي
استانبول	۱۲۸۸ هـ ق
جهان گشاي	جويني
لندن وليدن	۱۹۱۲
چهارمقاله	نظامي عروضي
لندن وليدن	۱۹۱۰
الخطوط	مقريزي
چاپ قاهره	

د

ديوان	ابوالعتاهيه	بيروت ۱۸۵۴
ديوان	احمد جام	خطي
ديوان	عطارد	تهران ۱۳۳۹
ديوان	بابا كوهي	خطي
ديوان	فلكي شيرواني	لندن ۱۹۲۹
ديوان	حلاج جورنال آسياتيك	۱۹۳۱
ديوان	ابن الفريد	مارسيل ۱۸۵۳
ديوان	متنبي	برلين ۱۸۶۱
ديوان	پير هرات، خواجه عبداله انصاري	سن پترزبورگ ۱۸۹۵
ديوان	سنائي	تهران ۱۲۷۴ هـ ق
ديوان	شمس تبريزي (غزليات)	تبريز ۱۲۸۱
دائرة المعارف اسلامي		ليدن ۱۹۱۳
دائرة المعارف مذاهب و Ethics		اديمبورگ ۱۹۲۱

ر

- روح‌المثنوی : تألیف اسماعیل حقی استانبول ۱۲۸۷ هـ ق
- ریحانة الادب : مدرس خیابانی تهران ۱۳۸۸
- رسائل اخوان الصفا : قاهره ۱۹۲۸
- رذتصوف وحکمت الاشراف: دکتر موسی جوان تهران ۱۳۴۱
- رساله در تحقیق احوال و زینت کانی : مولانا جلال‌الدین محمد مولوی
تألیف علامه فقید روزانفر
- تهران ۱۳۲۲
- رباعیات مولانا جلال‌الدین رومی باهتمام محمد باقر الفت اصفهان ۱۳۲۰
- رباعیات مولانا جلال‌الدین محمد باهتمام محمد ولدافندی استانبول ۱۳۱۲
- رسالة الغفران ابو العلامعری قاهره ۱۹۵۰
- رحلة ابن بطوطه (تحفة النظار) طبع متن و ترجمه پاریس ۱۸۵۵

س

سبك شناسی	مرحوم ملك الشعراء بهار	تهران ۱۳۳۷
میرالعباد الی المعاد	حكیم سنائی غزنوی ، به اهتمام مرحوم سعید نفیسی	تهران ۱۳۱۶
سیری در دیوان شمس	علی دشتی	تهران ۱۳۳۷
میر حکمت در اروپا	محمد علی فروغی	تهران ۱۳۱۷

ش

- الشعر والشعراء ، ابن قتیبه
لیدن ۱۹۰۴
- ANDRA DIE شخصیت محمد ،
استانبول ۱۸۸۷
- شرح مثنوی شریف ، عابدین پاشا
» » خطی ، کتابخانه برلین
- » » شریف علامه فروزانفر
تهران ۱۳۴۶
- » » بحر العلوم محمد
لکنهو ۱۹۲۷
- » » ولی محمد اکبر آبادی
- » » G.ROSEN بزبان آلمانی
- » » C.E.WILSON بزبان انگلیسی
- » احوال و آثار شیخ عطار ، باهتمام علامه فروزانفر
تهران ۱۳۴۰
- شرح شطحیات ، روزبهان بقلی
تهران ۱۳۴۲
- شعر المعجم ، شبلی نعمان
تهران ۱۳۳۵

ط

چاپ قاهره ١٢٩٩

طبقات الكبرى ، شعرائي

» پاریس ١٩١٣

طواسين ، حلاج

» لندن ١٩١٤

طوق الحمامه ، ابن حزم

» لندن ١٩٢٤

طبیات سمعی باترجمہ انگلیسی

ع

- عقاید مسلمانان تألیف WENSINCK
کمبریج ۱۹۳۲
- عرایس البیان روزبهان بقلی (خطی)
عوارف المعارف در حاشیه احیاء العلوم غزالی
بولاق ۱۲۸۹ هـ ق
کلدزیهر
- علم الاجتماع اسلامی تألیف روبن لوی
لندن ۱۹۳۱-۳۲
- عقلاء المستوفز تألیف محی الدین ابن عربی
لیدن ۱۹۱۹

ف

- الفصل فی العمل والاهواء والنحل، قاهره ۱۳۲۱ هـ ق
- فاتح الایات ، شیخ اسمعیل انقروی استانبول ۱۲۸۹ هـ ق
- فردوس الحکمه فی الطب ، علی بن ربیع الطبری برلین ۱۹۲۸
- فرهنگ معین تهران ۱۳۴۲
- » لغات مثنوی تهران ۱۳۴۷
- » لغات و اصطلاحات فلسفی سید جعفر سجادی تهران ۱۳۳۸
- » لغات و اصطلاحات عرفانی » » ۱۳۳۹
- کتاب فصوص الحکم، ابن عربی قاهره ۱۳۲۱
- فرهنگ سخنوران ، دکتر خیام پور تبریز ۱۳۴۰
- فیہ ما فید . جلال الدین موای تهران ۱۳۳۰

ق

- | | | |
|------|-------|--------------------------------------|
| ۱۳۳۹ | تهران | قرآن مجید ، چاپ ابو القاسم پاینده |
| ۱۹۳۰ | لندن | قانون ، ابو علی سینا |
| ۱۳۱۲ | تهران | قابوسنامه ، امیر عنصر المعالی کیکاوس |
| ۱۹۲۸ | بیروت | قاموس کتاب مقدس ، ها کس |
| | | قصص الانبیاء ، محمد بن اسد (خطی) |
| ۱۳۳۰ | تهران | وسیر الملوك ، محمد جویری (فارسی) |
| ۱۳۰۶ | قاهره | نعالی |
| ۱۳۱۰ | | قوت القلوب ، ابوطالب مشکي |

ک

- کشف المحجوب ، هجویری لنین گراد ۱۹۲۶
- « ، ترجمه انگلیسی لندن ۱۹۱۱
- کشف الاسرار و عدت الابرار ، میدی تهران ۱۳۴۹
- کشف الاسرار معنوی در شرح ابیات مثنوی ، عبدالحمید الفتالی الرفاعی خطی
- کشف الظنون ، حاج خلیفه استانبوز ۱۹۴۳
- کشاف اصطلاحات الفنون ، کلکته ۱۸۶۲
- کلمات قصار ، حضرت علی خطی
- کلیات ، سمدی باهتتام دکتر مظاهر مصفی تهران ۱۳۴۰
- کلیمه و دمنه ، باهتتام استاد مینوی د ۱۳۴۵
- کامل ، ابن اثیر لندن ۱۸۷۶
- کلید فهم قرآن ؛ شریعت سنکلاجی تهران ۱۳۴۵

صی

تهران ۱۳۴۰

لندن ۱۸۸۰

گلستان ، سعدی

گلشن راز ، محمود شبستری

ل

لندن ١٩١٥	اللمع في آداب التصوف
ليدن ١٩٠٦	لباب الالباب ، عوفي
بولاق ١٣٠٠	لسان العرب
خطى	لطائف البيان ، روزبهان بقلی
لكنهو ١٩٠٥	لطائف اللغات ، عبد'لطيف عباسی
قاهره ١٨٩١	لزمیات ابو العلاء معری

- منشوی معنوی مولوی ، علاءالدوله تهران ۱۲۹۹
- » » » نیگلین لندن ۱۹۲۵
- مذاهب المسلمین ، کلذبهر لندن ۱۹۲۰
- مرآة المنموی ، تلمذ حسین حیدرآباد ۱۳۵۲
- مرزبان نامه ، سعدالدین و راوینی لندن ۱۹۰۹
- مرصاد العباد ، نجم الدین رازی تهران ۱۳۱۲
- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه ، عزالدین محمد کائناتی تهران ۱۳۳۰
- مشکوٰۃ الانوار ، عزالی لندن ۱۹۲۴
- معارف ، بهاء ولد ، بهاء الدین محمد تهران ۱۳۳۳
- مطالعه در تصوف اسلامی ، نیگلین کمبریج ۱۹۲۱
- » » » خواجه خان هند ۱۹۲۰
- مقالات شمس تبریزی ، تهران ۱۳۳۹
- مکاشفات رضوی ، محمد رضا لکنهؤ ۱۸۸۷
- ملل و نحل ، شهرستانی لندن ۱۸۸۲
- منتخب اشعار دیوان شمس تبریزی ، باهتم نیگلین کمبریج ۱۸۹۸
- » » » آذر کشب اصفهان ۱۳۲۰
- منهج الغوی ، شیخ یوسف الموالوی قاهره ۱۲۸۹
- منطق الطیر ، عطار پاریس ۱۸۶۳
- مناقب العارفین ، افلاکی آفره ۱۹۵۹

ن

- نقائس الفنون ، محمد بن محمود آملی تهران ۱۳۰۹
- نقعات الانس ، جامی کلکته ۱۸۵۹
- نظریه شخصیت ، در تصوف ؛ نیکلسن کمبریج ۱۹۲۳
- النجوم الزاهره فی ملوک المصر والقاهره ، ابی المحاسن یوسف لندن ۱۸۵۲
- نی نامه جامی کابل ۱۹۷۳

فهرست اسامی کتب و رسالات

الف

- الانسان الكامل ص ۵۳، ۳۵۹
الابنیه عن حقایق الادویه ص ۸۶
آثار الباقیه ص ۲۶۷
احسن التقاسیم، ص ۱۶۲
احادیث متنوی، ص ۱۹۵
احیاء علوم الدین، ص ۲۸
اخلاق جلالی، ص ۲۲۶
اسرار البیان، ص ۲۸
اسرار خودی، ص ۱۴
اسفار، ص ۳۴۷، ۳۴۸
اشعار غنائی فارسی، ص ۱۸
التبصیر فی الدین، ص ۲۵۰
الاصطلاحات الفنون و العلوم، ص ۳۹۹
التجلیات الالهیه، ص ۳۴۰
التفهیم، ص ۹۲
الرد علی الملحدين، ص ۲۵۱، ۳۳۶

- العقيدة و الشريعة ، ص ٣٣
- اصطلاحات شاه نعمت اله ، ص ٣٩٢
- الهي نامه ، ص ٣٣
- اللمع في التصوف ، ص ١٠٢، ٨٨، ٣٣، ٢٨، ١٣
- الظاهرية ، ص ١٨٥
- الفصل ، ص ٢٥٠ ، ٢٥١
- المنقذ من الضلال ، ص ٣٩٦
- امثال العرب ، ص ١٦٩، ١١٤
- امثال الحكماء ، ص ٣٠٣
- امثال و حكم دهنخدا ، ص ١٦٣ ، ٣٠٧
- انسان نامه ، ص ٤٦
- انجيل متى ، ص ٢٤٩
- انجيل لوقا ، ص ٢٤٩
- » مارقوس ، ص ٢٤٩
- » يوحنا ، ص ٢٤٩
- » حنّى (VIVANT)
- » انندراج ، ص ٣٦٨
- » انكليون ، ص ٢٦٢

ب

برگزیده اشعار دیوان شمس تبریزی ، ص ۶۷، ۱۸

باب الحق ، ص ۴۱

برهان قاطع ، ص ۹۰، ۲۰۸، ۳۶۹

بدایع سعدی ، ص ۱۳

بررسی تاریخی در باب اساس چگونگی تحول تصوف ، ص ۱۶

بوستان سعدی ، ص ۶۳

پ

پیام مشرق ، ص ۱۷

.۳۷۵.۲۶۹.۲۳۶.۱۱۷.۱۸۷.۱۴۶.۱۴۵.PASSION

۲۶۱ The PREACHING of ISLAM

۲۹۴ PERSON MOHAMMED

ت

- تاریخ تصوف، ص ۲۷۹، ۱۹۰
- تائیه، ص ۱۴۱، ۳۵۶
- تاریخ ادبیات ایران، ص ۴۳، ۵۶، ۷۳، ۷۸
- تاریخ امپراطوری عثمانی، ص ۲۱۱
- تاریخ سیر ترجمه قرآن، ص ۱۸۶
- تاریخ شعر عثمانی، ص ۵۳، ۱۲۱، ۴۰۱
- تاریخ طبری، ص ۲۴۲، ۲۶۷، ۴۰۹
- تحفة السفر، ص ۳۴۰
- تدبیرات الاهیة، ص ۷۸
- تذکرة الاولیاء، ص ۲۹۷، ۲۵۸، ۱۹۶، ۱۹۲، ۱۴۹، ۴۲
- ترجمه انگلیسی چهار مقاله، ص ۱۵۷
- ترجمه انگلیسی کشف المحجوب، ص ۱۴۱، ۱۴۵، ۲۱۴، ۲۳۴
- ترجمه انگلیسی رسالة القشیریة، ص ۱۴۹
- ترجمه انگلیسی مثنوی، ص ۱۰۷
- تفسیر بیضاری، ۱۹۳
- تفسیر تبیان، ص ۸۱
- تفسیر طبری، ص ۸۱
- تلبیس، ص ۳۱۱، ۳۱۲
- تنسوق نامه، ص ۶۲
- تورات، ص ۱۸۳
- ترجمه مثنوی، ROSEN، ص ۳۴۱، ۲۱۰
- THE IDEA OF PERSONALITY IN SUFISM، ص ۱۴۱

ح

حكايات صوفيانه ، ص ١٨

حديثه ، ص ٣٤١، ٣٠٤، ٢٢٤

حدود العالم ، ص ١٧٠

ج

جامع المحتلى في اصول الدين، ص ٣٥١

الجماهر، ص ٨١

جامع المفردات الادويه والاغذيه، ص ٨٦

جامع الصغير، ص ١٢١

جهانكشای جوینی، ص ١٣٤

ج، خ

چهار مقاله، ص ١١٨، ١١٩، ١٥٧

خطوط، ص ٢٠٩

۵

دیوان ترجمان الاشواق ابن عربی، ص ۱۳

» میر شرات، ص ۱۶۲، ۲۸

» سنائی، ۱۶۲، ۲۸

» عطار، ص ۲۸

» حافظ، ص ۲۳۷، ۱۸۹، ۲۸

» شمس تبریزی ص ۱۹۸، ۱۳۲، ۱۲۱، ۷۶، ۶۷، ۵۸، ۵۴، ۵۹، ۴۸، ۴۶، ۳۸، ۲۸

۳۵۲، ۲۵۵، ۲۳۶، ۲۲۶

دیوان دین نوبخت، ص ۱۱۶

» کبیر مولانا، ص ۱۳۱

» احمد جام، ص ۲۸

» بابا کوهی، ص ۳۴۵

د، ذ

دائرة المعارف اديان، ص ۱۶

دائرة المعارف اسلامي، ص ۱۶، ۱۷، ۴۳، ۵۸، ۱۲۰، ۱۳۲، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۱،

۲۱۰، ۲۶۲، ۳۷۹

درويشها، ص ۶۲

SPECULATIVE ص ۷۸

در اسات الاسلاميه، ص ۱۸۵

داستانهای ایرانی، ص ۲۰۳

دستور زبان فارسي، A. RANKING ص ۲۱۶

ذ

ذخيرة خوارزمشاهي، ص ۱۵۷

و

رباعيات عمر خيتام، ص ١٥٠

رسائل اخوان الصفا، ص ١٦٥

رسالة ماسينيون، ص ١٣٦

رسالة القشيري، ص ٥٩، ٦٠، ٩١، ١٠٠، ١٣٣، ١٤١، ١٤٦، ١٤٨، ٢٩٣،

٢٩٥، ٣٢٣

رسالة يوم حتمنا، ص ٢٦٦

روح المعنوي، ص ٢، ٦٤، ١٢٩، ١٦٠، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٥٧، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥،

٢٨٧، ٣٠٨، ٣٣٣، ٣٩٥، ٣٩٦، ٤٠٥، ٤٠٨، ٤١٠، ٤١٣،

روضة الصفا، ص ٣٧١

روية قضائي اسلامي، ص ٢٣٢

٢٣١، ٢١٤ : RELIGIOUS ATTITUDE

٢٣١، ٢١٤ : RICHTUNGEN

س

سفينة الاولياء ، س ۳۱

سلامان و اسمال ، س ۷۸

سندباد بحري ، س ۲۶۷

ش

شرح بالی زاده ، ص ۱۸۵

» عبدالغنی فابلسی ، ص ۱۸۵

» عبدالرضا کاشانی ، ص ۱۸۵

» گلشن راز ، ص ۱۲۴، ۳۷۵

» حیات عمر بن الفارض و ابن العربی ، ص ۱۳

» مثنوی انقروی ، ص ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۶۰، ۲۷۳

» » عبداللطیف عباسی ، ص ۲۴

» » اسماعیل حقی ، ص ۱۶۰

» » سروری ، ص ۱۶۰

» » عابدین یاشا ، ص ۱۱۳

» » علامه فروزانفر ، ص ۱۳۰، ۱۶۳، ۲۰۵

» » والی محمد ، ص ۱۷۳

» » محمد رضا ، ص ۱۷۳

» الحجب والاستار ، ص ۱۸۱

» ملاحامی ، ص ۱۸۶

شخصیت محمد ، ص ۱۱۷، ۵۳

شاعر شرق ، ص ۱۴

شطحیات ، ص ۱۸۱، ۳۷۵

ط، ظ

طبقات الکبری، ص ۴۱

طبقات سعدی، ص ۲۳۷، ۶۷

طب عرب، ص ۱۵۶، ۱۶۲

طب اسلامی، ص ۱۵۶

الطواسین، ص ۳۴۷، ۳۷۹

ع، غ

عرفای اسلام، ص ١٢، ٢٧، ٢٨

عوارف المعارف، ص ٢٧، ٦١، ٣٩٢

عرائس البیان، ص ١٨١، ٢٢٥

عجائب الهند، ص ٢٦٧

غیاث اللغات، ص ٣٦٨

فاتح الا بیات ص ۲ ، ۸۷ ، ۸۶ ، ۸۴ ، ۸۰ ، ۷۳ ، ۷۰ ، ۶۴ ، ۴۵ ، ۴۳ ، ۴۰ ، ۳۷ ، ۳۳ ، ۲۳ ، ۷ ، ۵ ،

262, 201, 204, 229, 213, 212, 205, 164, 134, 131, 129

319, F10, 396, 361, 361, 361, 331, 322, 30, 275, 274, 263

فتوحات مكيه ص ۳۳۹، ۳۴۰

فردوس الحکمة ص ۱۵۵، ۱۵۶

فرهنگ معین ص ۹۱، ۹۷، ۱۱۲، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۰، ۲۱۷، ۲۶۷، ۲۷۲

فرہنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۱۱۴

فرهنگ لغات مثنوی ص ۱۳۰

فصوص الحکم ص ۱۹۲، ۳۳۹، ۳۷۵، ۴۲۱، ۲۲۱

فِيهِ مَا فِيهِ ص ٨٥

فهرست‌نامه ETHE ص ۱۷۲

AUMER ص ۱۸۸ ،

ق

قرآن ص ٢٨، ٣٠، ٣٣، ٣٥، ٣٧، ٤٥، ٤٦، ٤٨، ٧٤، ٨٥، ٩٠، ١٠٤، ١٠٥، ١١٢، ١١٣

١٣٣، ١٧٨، ١٨٠، ١٨١، ١٨٣، ١٨٤، ١٩٠، ١٩٢، ٢١١، ٢١٤، ٢٢٣، ٢٢٤

٢٣٤، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٥٠، ٢٥٢، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٩٣

٢٩٤، ٢٩٥، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٩٧

قانون ابو علي سيناس ١١٩، ٩١، ١٥٥، ١٥٧

قانوننامه ص ١٠٦

قاموس ص ٢٣٨، ٢٤٨، ٢٥٠

قصص الانبياء ص ١٠٥، ٢٤٥، ٢٥٠، ٣٤٠

قوت القلوب ص ٢٨، ٣٣، ٤٢، ٧٢

ک

کشف الاسرار و عدت الابرار ص ۲۶۷، ۴۶

و مکاشفات الانوار ص ۱۸۱

کشف المحجوب ص ۱۶، ۲۸، ۳۳، ۴۲، ۵۹، ۸۹، ۱۰۰، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸،

۱۸۹، ۲۱۱، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۱، ۳۰۹

کشاف اصطلاحات الفنون ص ۸۱، ۹۲، ۳۹۳

کلیات سعدی ص ۲۸

کتاب ابن خردادبه ص ۲۶۷

کلیله و دمنه ص ۱۷۳

کیمیای سعادت ص ۲۸

گ

گسترش علم کلام ص ۲۳۲

گلستان ص ۲۸۸، ۲۸۹

گلشن راز ص ۲۸، ۵۶، ۶۴، ۱۶۲، ۱۸۷، ۲۳۵، ۳۶۰، ۳۶۱

گلخانه‌ای از باغ ایران ص ۲۰۳

ل

لسان العرب ص ١٤٠

لطائف البيان في تفسير القرآن ص ١٨١

لوامع التوحيد ص ١٨٢

LEX. PERSICO LATINUM '١٨٩٠-٢٤١٠-٢١٧

لزوميات ص ٢٣٩

’ A.FISCHER ص ٢٦٦

’ RANKING ص ٢٦٦

م

مصريان جديد ص ۳۹۲، ۱۹۸

مصباح الهدايه ص ۶۱

مطالعات در شعر اسلامي ص ۱۲، ۲۳۹

مطالعات در تصوف اسلامي ص ۱۲، ۲۸، ۳۹، ۹۲، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۷۶،

۱۸۶، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۹۴، ۳۰۹، ۳۳۷

مناقب كل طالب ص ۱۱۶

مفهوم شخصيت در تصوف ص ۱۲

مقدمه اي بر جوامع الحكايات عوفي ص ۱۴

مقدمه و حاشيه بر ترجمه رباعيات عمر خيام ص ۱۵

ملل و نحل ص ۲۴۹

منهج الغوى ص ۲، ۸۲، ۱۲۹، ۲۷۹

منطق الطير ص ۳۹۵، ۲۸۲

منطق الاسرار ص ۱۸۱

MUSLIM CREED ص ۳۱۴، ۴۲۱

منتخباتي از نظم و نثر ص ۱۲

منتوى مولوى ص ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۴۵، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۷۲

۷۴، ۷۸، ۸۲، ۸۸، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۶،

۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷،

۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۹۱،

۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۵،

۲۲۷، ۲۲۹، ۲۴۸، ۲۸۰

- مجلته اسلاميكا ص ١٦
 مجلته انجمن آسيائي ص ١٦
 مجمع الامثال العرب
 مخزن الاسرار ص ٤٠٦
 مختصر الدول ص ٤١٦
 مذاهب المسلمين ص ١٨٥
 مرآت المتنوى ص ٢٤
 مرزبان نامه ص ٢٣٥
 مرصاد العباد ص ٢٨، ٩٨، ٢٧٩، ٣٢٣، ٣٢٩
 مروج الذهب ص ٢٦٧
 مشكات الانوار ص ٩٢، ٩٣
 مشرب الارواح ص ١٨١
 مسالك التوحيد ص ١٨١
 معرفة الاسرار المالكيه ص ٣٤
 معجم البلدان ص ١٦٢

ن

نفائس الفنون ص ۳۵۳

نفحات الانس، ص ۴۲، ۲۸

نی نامه ، ص ۲۸

ی

يك اثر قدیمی عربی در خصوص معراج ص ۱۷

یوسف و زلیخای جامی ص ۱۲۱

يك سال در میان ایرانیان ص ۱۳۱

ه :

هفت پیکر ص ۳۶۷

Who WAS Who ص ۲۱۷

الف

استاد ابو علی ص ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۴۶، ۳۲۳.

ادیب اسماعیل ص ۱۱۸

امام سیوطی ص ۱۲۱

اسفراینی ص ۲۵۱

امام مهدی ص ۲۶۷

امیر کبیر ص ۲۸۶

آدم ابوالبشر ص ۲۹۷

آخوندوف ص ۸۸، ۸۶

احمد خضرویه ص ۲۹۸

احمد ص ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۴۲، ۲۵۲

ابراهیم ادهم ص ۲۹۸

اولجایتو ص ۵۶

امیر عنصر المعالی ص ۱۰۶

ارسطو ص ۶۸، ۶۲

ابن حزم ص ۲۵۰، ۲۵۱

ARNOLD ص ۲۶۱

ابن بیطار ص ۸۸، ۸۶

ابن بطوطه ص ۴۰

ابن سینا ص ۱۵۵، ۱۵۷

ابن الجوزی ص ۳۱۲

ابن خلکان ص ۳۵۶

الف

ابن عربی ص ۵۳، ۷۸، ۱۹۶، ۳۲۱

ابن عباس ص ۱۶۳، ۱۰۱، ۱۸۵

ابن عطا ص ۱۰۲

ابن الوردی ص ۲۶۷

ابن ابراهیم ص ۹۵، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۹، ۳۸۷

ابلیس ص ۲۳۸

ابن سینا ص ۱۰۲

اسحاق ص ۱۸۳

اسماعیل ص ۱۸۵، ۲۹۹

اسماعیل حقیقی ص ۴۱، ۸۲، ۱۲۹، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹

ابّی بن کعب ص ۴۶

اته ص ۲۴

ادوارد براون ص ۹، ۴۳، ۵۶، ۶۲، ۷۳، ۱۵۶، ۲۴۹

افلاطون ص ۴۸، ۶۷، ۶۸

الیای نبی ص ۱۷۸

اسحاب کثف ص ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۷

اسرافیل ص ۲۸۳

انقروی ص ۵، ۶، ۲۳، ۲۴، ۴۳، ۴۵، ۸۱، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۶۰، ۱۶۴، ۲۰۵

ابوبکر ص ۲۴۱

ابوبکر سلّمه باف تبریزی ص ۱۳۱

ابوحنیفه ص ۳۱، ۳۲

الف

- أبو الغلاء معري ص ١٧
 أبو حفص حنّاد ص ٢٢
 أبو جهل ص ١١٧
 أبو اسحاق ص ١٣٣
 أبو النعمان ص ١٣٧
 أبو الفتح ص ٩٨
 أبو سعيد ص ٥٦
 أبو القاسم قشيري ص ١٠٠
 أبو طالب مكني ص ٧٣
 أبو محمد بن أبو نصر ص ١٨١
 أبو محمد شيبكي ص ٤١
 أبو الوفاء بغدادی ص ٣١
 أبو يزيد بسطامي ص ١٤٠، ٤٠، ٥٩، ٤٠
 AUGUSTINE ص ٣٤٤
 E. J. W. GIBB ص ٥٣
 ARNOLD ص ٢٦١
 ANDRAE DIE ص ٢٦٤

ب

بازید بسطامی ص ۲۹۵

بهاءالدین ولد ص ۲۷۹

بدیع الزمان فروزانفر ص ۲، ۱۰، ۲۴، ۸۷، ۲۰۵

بهاءالدین یعقوب تبریزی ص ۵۶

بومسيلم ص ۲۴۰، ۲۴۱

بولس ص ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰

براون ص ۲۴۵

بیرونی ص ۲۶۷

بابا کمال خجندی ص ۲۷۹

ت

تثودور: تولد که ص ۹

پ

پورادهم ص ۶۰

ح

حافظ ص ۳۵، ۱۵۰، ۲۶۷

حاج خلیفه ص ۲۴، ۶۰

حسن بصری ص ۱۶، ۱۰۱، ۱۸۵

حسام الدین چلبی ص ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۵۱، ۲۹۵،

۲۹۶، ۲۹۷

دکتر حسن مادات ناصری ص ۵۶

حصیری ص ۵۹، ۶۰

حلاج ص ۲۳۶

حمزه ص ۲۴۱

خ

خضر ص ۱۱۵، ۱۷۸، ۱۹۱، ۱۹۲

خطیب تبریزی ص ۲۳۸

خواجه خان ص ۵۰

خوارزمشاهی ص ۱۵۷

خیام ص ۱۵۰

ج

جلال اندین مولوی ص ۴۵

جر جیس ص ۱۷۸

جالینوس ص ۶۷

جامی ص ۷۸، ۳۲، ۱۵۰، ۲۳۷

جانوت ص ۱۳۲

جریری ص ۱۰۳

حلاجلی ص ۱۰۱

حیدر ص ۱۲، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۳

۵

دوختوره ص ۹

داود ص ۱۴۲

دجال ص ۲۶۶، ۲۶۷

دقیانوس ص ۲۷۷

FED HOUSE ص ۲۳

R. RICHARDS ص ۳۹

ر

رشید و طواط ص ۱۱۶

رومی ص ۱۲

روبن لوی ص ۱۶۵

ز

زمخشری ص ۸۱

زهری ص ۱۸۵

س

ساری ص ۱۲۹، ۱۸۷

سجاسی رکن الدین ص ۱۳۱

سروری ص ۳۱

سندی ص ۱۸۵

سنائی ص ۱۱، ۲۵، ۴۵، ۳۳، ۴۱، ۴۰۴

سنت پی تر ص ۲۴۸

سلطان القرائی ص ۲

سلطان ولد ص ۱۵۱

سعید بن مسیب ص ۱۸۵، ۱۰۲

سعید بن جبیر ص ۱۸۵

سیسلیا وارنی ص ۱۰

سعدی ص ۶۰، ۷۶، ۸۷، ۱۵۰، ۲۸۸، ۲۸۹

سولوک ص ۷۸

SAINT JOHN ص ۶۲

SIR A. HOUTUM SCHINDLER ص ۶۲

SIR LUCAS WHITE KING ص ۶۷

ش

شعرانی ص ۴۱

شفیق بلخی ص ۶۰

شهاب الدین عمر سهروردی ص ۱۷

شمس تبریزی ص ۱۷، ۶۷، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۴، ۲۹۵، ۲۹۷

شمس الدین شیخ محمد لاهیجی شیرازی نوربخش ص ۵۶

شمعی ص ۸۴

شیخ محمود بن امین الدین ص ۵۶

شیخ محمود شبستری ص ۶۴، ۷۰

شیخ حسن جو الیقوی ص ۲۰۹

شیخ عطار ص ۱۱، ۱۸، ۴۲، ۱۴۹، ۱۵۰

شکسپیر ص ۶۲

SHUKOVSKI شو کواسکی ص ۹۸

شیخ نجم الدین ابوبکر (نجم دایه) ص ۹۸

شمس العرفاص ص ۹۸

شیخ الاسلام عبداله انصاری ص ۱۱۸

شیخ مصلح الدین انقروی ص ۱۶۰

شیخ اسماعیل انقروی ص ۱۶۰

شهرستانی ص ۲۴۸

شیخ مجد الدین بغدادی ص ۲۷۹

شیخ سعد الدین حموی ص ۲۷۹

ش

شیخ رضی الدین علی لالاس ۲۷۹

شیخ سیف الدین باختری ص ۲۷۹

شیخ جمال الدین کیلی ص ۲۷۹

ص

صدیقی ص ۱۵۶

صائب تبریزی ص ۲۷۳

ع، غ

عابدین پاشا ص ٦٥

عایشہ ص ١٠١

عبدالقادر کیلانی ص ٤١

عبدالکریم جیلانی ص ٥٣

عبدالہ الصیامتید ص ٣٤٠، ٢٦٧

عزالدین محمود ص ٦١

عثمان ص ٤٦

عزازیل ص ٢٣٨، ١١٠

عطارد ص ٢٩٧، ١٨٧

عکرمہ ص ١٨٥

علی بن ابی طالب ص ٣٢٩، ١٦٣، ١١٦، ٧٤

علی بن ربیع الطبری ص ١٥٦، ١١٦

علی بن محمد ص ١٦٨، ٢٢

عمر ص ٢٦١، ٢٢٠، ١٠٠، ٩٨

علاءالدین کیقباد ص ٩٨

عیسیٰ ص ٣٠٧، ٣٠٦، ٢٦١، ٢٦٠، ٢٤٧، ٢٤٦، ٢٤٥، ١٠٧، ٦٨

عیسیٰ بن مریم ص ١٠٥

غزالی ص ١٤٩

ط،ظ

طبری ص ۶۳

ظ

ظهیرالدین عبدالرحمن بن علی شیرازی ص ۶۱

ف

فلوکل ص ۲۹

فروزانفر ص ۱۴۶

FITZ. GERALD

FREYTAG ص ۱۶۹

تتوی

گولڈزیہر ص ۳۳، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۵

کیلا: شام ص ۱۰۶

کیرائر ص ۱۵۵

تت

کا کیش ص ۴۱

کرخی ص ۶۰

CLOUSTON ص ۲۰۲

CHRISTENSON ص ۲۰۲

CURETON ص ۲۴۸

GARCINE DE TASSY ص ۲۸۲

م

محمد مصطفیٰ ص ۴۸، ۹۹، ۱۴۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۴۲، ۳۴۲، ۳۶۶

محمد بن اسد ص ۲۴۵

محمد جویری ص ۲۴۵

محمد بن الحاج دولت‌شاه ص ۱۸۸، ۲۲

محمد بن منور ص ۹۸

محمد بن عبداله قونیوی ص ۲۳

محمد قزوینی ص ۱۱۸

محمد رضا جلالی نائینی ص ۲۴۸

دکتر منوچهر مرتضوی ص ۲

دکتر معین ص ۸۸

مسعود ص ۱۸۵

مسروق ص ۱۸۵

مسیح ص ۸۲

مریم ص ۹۶

مسيلمۀ کذاب ص ۲۴۰، ۲۴۱

مجاهد ص ۱۸۵

مقریزی ص ۲۰۸، ۲۰۹

منصور حلاج ص ۱۶، ۱۴۳

م

ملا صدرا ص ۳۴۸

ملا محمد بن فیض ص ۳۴۸

ملا عبد الرزاق لا هیجی ص ۳۴۸

منزی روم ص ۲۹۷

میر داماد ص ۲۴۸

میر فندرسکی ص ۳۴۸

مینورسکی ص ۱۷۰

مهدی ص ۴۶۷

مزدك ص ۱۶

محمی الدین ابن عربی ص ۷۸، ۱۷

مجنون ص ۱۷

معروف کرخی ص ۱۷

موسی ص ۲۱۵، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۷۸، ۱۱۵، ۱۰۴، ۷۷، ۶۹، ۶۸، ۳۵

موسی بن یحیی ص ۲۳

مولانا ص ۲۷۹، ۱۵۷، ۸۵، ۲۲

مولوی ص ۲۱۵، ۱۷۷، ۱۳۴، ۱۱۴، ۶۷، ۵۰، ۴۸، ۴۷، ۳۸، ۳۷، ۳۵، ۳۴، ۲۴، ۲۰، ۳، ۱

۴۰۸، ۲۹۶، ۲۹۵

MASSIGNON ص ۱۴۵، ۸۴، ۵۹

MACDONALD ص ۲۱۴، ۷۶

ن

ناصر خسرو ص ۱۷

نافذیه اشخاص ۲۳

نجیب الدین رضائی ص ۲۴

نجم الدین کبری ص ۲۷۹

نجم الدین رازی ص ۲۷۹، ۳۲۳

نرون ص ۲۵۰

نمرود ص ۳۸۷

نظامی گنجوی ص ۳۶۷

نظامی عروضی ص ۱۱۹، ۱۵۷

نیکلسن مارک ص ۷

نیکلسن هنری الن ص ۸

نیکلسن رینولد آلین ص ۱، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۹، ۲۱، ۲۷، ۲۸، ۵۴، ۸۴، ۹۲، ۱۰۳

۱۱۷، ۱۲۶، ۱۶۴، ۱۷۶، ۲۰۴، ۲۷۳، ۲۹۴

و

۳۱ WENSINK

وینسن ص ۲۴

۱۱۰ WORDSWORTH

۲۸۹، ۲۴۱، ۲۱۷ VULLERS

وحشی ص ۲۴۱

والهه رانی ص ۲۸۹

والی محمد ص ۳۲۱

ه

همانی ص ۶۱

ی

یحیی بن معاذ رازی ص ۵۹، ۱۰۱

یحیی بن زکریا ص ۵۹

یوسف ۱۳۴

یعقوب ص ۱۳۴

یوحنا ص ۲۴۹

یمین الدوله محمود ص ۶۳

جدول خطا و صواب

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۱	۱۳	على الخموس	على الخموس
۲۲	۶	فأيدم	فأيدم
۳۵	۴	القمّل	انقمّل
۳۶	۱	به	به
۸۱	۱۶	در	در
۹۰	۱۲	الفاخر	المؤمن
۱۰۶	۱۷	الزله	الذلة
۱۱۴	۱	عربى	عرب
۱۴۱	۱۱	لين كراد	لنين كراد
۱۴۱	۷	طائيه	تائيه
۱۴۶	۱۶	فشيره	قشيره
۱۹۱	۱	بيات	ايات
۱۹۹	۱	منم	نيم
۲۰۴	۲	داد	دارد
۲۱۴	۱	۲۸۴	۲۷۴
۲۲۵	۹	بيشتر	پيشتر
۲۳۳	۶	كان	گاه
۲۳۴	۱۵	تعلمون	تعلمون
۲۳۸	۱۶	فراقه	فراقه
۲۶۵	۱۵	حيز	خير
۲۶۸	۱۵	بشنو	بشنويد
۳۰۸	۱۷	سعدا	سعداء
۳۲۳	۱۴	وارات	واردات



صفحه	سطر	خطا	صواب
۳۲۶	۱۷	اصل	عكس
۳۲۸	۱۹	۹۲۷۵	۳۲۷۵
۳۴۳	۱۲	هزا ان	هزاران
۳۵۶	۹	بقا	بقاء
۳۶۸	۱۴	فاتحه الكتاب	فاتح الايات
۳۸۲	۱	گفتندی	گفتند
۳۹۱	۱۴	ROREN	ROSEN

A COMMENTARY ON FOUR PARABLES

MAWLAWI'S MATHNAWI

BASED,

ON THE COMMENTARIES OF

REYNOLD A. NICHOLSON

AND

ROOH-ALMATHNAWI AND FATEHAL- ABYAT

BOOK I

BY

Dr. JEVAD SALMASSIZADEH

ASSOCIATE PROFESSOR

